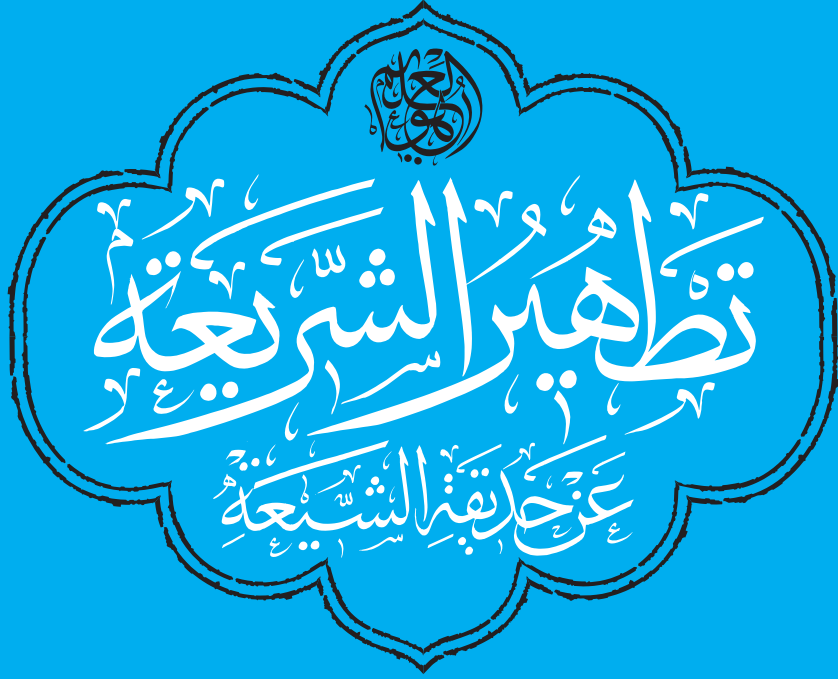




الحمد لله رب العالمين وصلّى الله على سيّدنا محمّد وآله الطاهرين  
ولعنة الله على أعدائهم إجمعين ولا حول ولا قوّة إلا بالله العليّ العظيم





بجى تاريخى در اثبات جعلى بودن كتاب حديقه الشيعة  
واحاديث رد تصوف

حجة الاسلام والمسلمين حاج شيخ محمد حسن وكيلى



سرشناسه: وکیلی، محمدحسن، ۱۳۵۹- عنوان ونام پدیدآور: تطهیر الشریعة عن حدیقة الشیعة: بحی تاریخی در اثبات جعلی بودن کتاب حدیقة الشیعة و احادیث رد تصوف / محمدحسن وکیلی. مشخصات نشر: مشهد: موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام، ۱۴۴۱ق. = ۱۳۹۸. مشخصات ظاهری: ۵۲۶ ص. شابک: ۱-۱۴-۸۸۷۷-۶۰۰-۹۷۸. وضعیت فهرست نویسی: فیبا: یادداشت: عربی. یادداشت: کتابنامه. عنوان دیگر: بحی تاریخی در اثبات جعلی بودن کتاب حدیقة الشیعة و احادیث رد تصوف. موضوع: مقدس اردبیلی، احمدین محمد، -۹۹۳ق. --. حدیقة الشیعة -- نقد و تفسیر. موضوع: تصوف -- رده ها. موضوع: Controversial literature -- Sufism. موضوع: تصوف -- احادیث. موضوع: Sufism -- Hadiths. شناسه افزوده: موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام رده بندی کنگره: ۲/ BP۲۹۵. رده بندی دیویی: ۲۹۷/۸۶. شماره کتابشناسی ملی: ۵۹۸۳۶۵۶



## تطهیر الشریعة عن حدیقة الشیعة

نویسنده: حجة الاسلام والمسلمین محمد حسن وکیلی

تدوین: شیخ محمد هادی آرام

•••

طراح گرافیک: حامد امامی / خوشنویس: روح الله ابوالفضلی

ویراستار: کوثر احسن مقدم

شابک: ۱-۱۴-۸۸۷۷-۶۰۰-۹۷۸

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۸ / شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۶۰،۰۰۰ تومان

نشانی: مشهد مقدس، چهارراه زینیه، خیابان شهید کاشانی ۲۵.

موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام.

سایت: [mhva.ir](http://mhva.ir) و [towhid.org](http://towhid.org)

نشانی در شبکه های اجتماعی: @ostadvakili

شماره تلفن: ۰۹۱۵۵۶۷۲۸۴۵

مقدمه	١١
١. اصطلاح «صوفی» در طول زمان	١١
٢. تصوف و تشیع	١٣
٣. خلاصه داستان حديقة الشيعة	١٥
٤. انواع احاديث مذمت تصوف	٢٠
٥. هدف كتاب حاضر	٢٢
٦. مراحل تدوين كتاب	٢٣
٧. فصل های كتاب حاضر	٢٧
فصل اول: «حديقة الشيعة» يا «كاشف الحق»	٢٩
تفاوت های كاشف و حديقة الشيعة	٣٣
اول: مقدمه	٣٣
دوم: فصل ابومسلم و صوفيه	٣٣
سوم: مذمت ها و مدايح پراكنده از صوفيه	٣٣
چهارم: مطالب منقول از قاضی نورالله شوشتری	٣٤
پنجم: مطالب منقول از كتب مقدس اردبیلی	٣٤
ششم: مجموعه ای از اشعار	٣٥
هفتم: داستان ها	٣٥
هشتم: مطالب پراكنده	٣٥
فصل دوم: نسخه شناسی	٣٧
تاریخ نسخه ها	٤٠

فصل سوم: شهادت عالمان معاصر.....	۵۱
۱. ملّا شاه محمد دارابی (۱۰۰۰-۱۱۳۰ قمری).....	۵۳
۲. مرحوم میر محمد مؤمن تنکابنی (وفات حدود ۱۱۱۰ قمری).....	۵۵
۳. ملّا محمد باقر سبزواری (۱۰۱۷-۱۰۹۰ ق).....	۵۵
۴. علامه محمد باقر مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ قمری).....	۵۶
۵. سید نعمت الله جزائری (۱۱۴۴-۱۰۵۰ قمری).....	۶۰
۶. شیخ علی نقی اصطهباناتی (وفات ۱۱۲۹ قمری).....	۶۱
۷. سید ابراهیم همدانی قمی (وفات در قرن دوازدهم).....	۶۲

فصل چهارم: بی نظمی درونی «حدیقة الشیعة».....	۶۵
بی نظمی ساختاری حدیقة الشیعة.....	۶۷
بی نظمی محتوایی حدیقة الشیعة.....	۷۵
اول: مفقود بودن جلد اول.....	۷۵
دوم: تعارض درباره کشف الغمّة.....	۷۸
سوم: تعارض در ارجاع به شرح ارشاد.....	۷۹
چهارم: ناهماهنگی در مذمت های صوفیه.....	۸۳
پنجم: داستان ها.....	۹۵
ششم: حذف نشدن منقولات از قاضی نورالله.....	۱۰۰

فصل پنجم: تناقضات بیرونی «حدیقة الشیعة».....	۱۳۹
ویژگی های مقدس اردبیلی.....	۱۴۱
اول: مرگ میرزا مخدوم شریفی.....	۱۴۴
شاهد اول: حاجی خلیفه و اسماعیل پاشا.....	۱۴۷
شاهد دوم: حسن بن محمد بورینی.....	۱۴۸
شاهد سوم: اسکندر بیگ.....	۱۵۱
شاهد چهارم: دستخط میرزا مخدوم.....	۱۵۲
شاهد پنجم: عبارت النوافض.....	۱۵۳
شاهد ششم: ملّا عبدالله افندی.....	۱۵۶

- شاهد هفتم: قاضی نورالله شوشتری ..... ۱۵۷
- پاسخ به چند شبهه ..... ۱۶۴
- تحقیقی در تاریخ وفات محقق اردبیلی: ..... ۱۶۹
- دوم: ضعف علمی** ..... ۱۸۵
- نمونه اول: ضعف فقهی در حکم جزیه و میراث ..... ۱۸۷
- نمونه دوم: ضعف بحث های رجالی ..... ۱۹۱
- نمونه سوم: ضعف در شناخت منابع ..... ۲۰۵
- نمونه چهارم: ضعف در نقل مطالب ..... ۲۰۹
- نمونه پنجم: ضعف در استدلال های علمی ..... ۲۱۱
- سوم: کشور و زبان فارسی ..... ۲۱۲
- چهارم: ناسازگاری با دیگر آثار ..... ۲۱۶
- فصل ششم: تناقضات فصل ردّ صوفیه** ..... ۲۱۹
- شاهد اول: عدم تناسب با موضوع و ترتیب کتاب ..... ۲۲۱
- شاهد دوم: اهتمام به نقد ابومسلم ..... ۲۲۳
- شاهد سوم: نقد فرنگیان ..... ۲۲۴
- شاهد چهارم: داستان جعلی سفر ابن حمزه ..... ۲۲۶
- شاهد پنجم: اهتمام به نقد صوفیه ..... ۲۲۹
- شاهد ششم: تمایلات صوفیانه مقدس اردبیلی ..... ۲۳۲
۱. بی اساسی نقد مطلق صوفیه ..... ۲۳۲
۲. انتقاد نکردن از صوفیه در آثار دیگر ..... ۲۳۳
۳. فضای تحصیلی مقدس اردبیلی ..... ۲۳۵
۴. تأیید رسمی صوفیان از سوی مقدس اردبیلی ..... ۲۳۸
۵. محتوای صوفیانه آثار مقدس اردبیلی ..... ۲۴۳
- شاهد هفتم: اعتقاد مقدس اردبیلی به وحدت وجود** ..... ۲۴۹
۱. توضیح استدلال متکلمان بر توحید ..... ۲۵۱
۲. شبهه منسوب به ابن کمنونه ..... ۲۵۲
۳. پاسخ محقق دوانی رحمته الله علیه ..... ۲۵۳

۴. پاسخ محقق فخری رحمته اللہ علیہ (وفات حدود ۹۵۶ قمری) ..... ۲۵۶
۵. پاسخ مقدس اردبیلی رحمته اللہ علیہ ..... ۲۶۱
- شاهد هشتم: تقوای قلم مقدس اردبیلی ..... ۲۶۵
۱. فحش های زشت: ..... ۲۶۶
۲. تکفیر همه بدون حمل بر صحت ..... ۲۶۸
۳. اهانت به اهل اصفهان ..... ۲۷۱
۴. تکفیر اهل سنت ..... ۲۷۲
۵. حرف های بی اصل و اساس ..... ۲۷۴
- شاهد نهم: احادیث و کتاب های ناشناس ..... ۲۷۴
- شاهد دهم: نویسنده الفصول الثامنة ..... ۲۸۰
- شاهد یازدهم: نسخه های مستقل رساله نقد صوفیه ..... ۲۸۳
- فصل هفتم: جاعل فصل ردّ صوفیه ..... ۲۸۷
۱. نام آورندگان از جاعل ..... ۲۹۰
۲. میرلوحی کیست؟ ..... ۲۹۲
۳. دشمنی میرلوحی با مجلسین ..... ۲۹۳
۱. اتهام آوازه خوانی به مجلسی اول ..... ۲۹۴
۲. اتهام دفاع از ابومسلم به مجلسی اول ..... ۲۹۶
۳. تحقیر مجلسی به واسطه سید نبودن و اتهام به هواداری یهود! ..... ۲۹۷
۴. میرلوحی و ابومسلم خوانی ..... ۳۰۰
- نام پدر ابومسلم ..... ۳۰۵
- حدیثی در مذمت ابومسلم ..... ۳۰۷
۵. دلگیری از اهل اصفهان ..... ۳۱۷
۶. قبر ابوالفتوح عجلی و ابوالفتوح رازی ..... ۳۱۹
۷. ابونعمیم اصفهانی و میرلوحی ..... ۳۲۳
۸. میرلوحی و ابوهاشم کوفی ..... ۳۲۶
- الف: نام ابوهاشم کوفی: ..... ۳۲۶
- ب: فرق هاشمیه، عثمانیه و شریکیه ..... ۳۲۶



- ج: ابوهاشم و تصفية القلوب ..... ۳۲۷
- د: ارتباط ابوهاشم با بنی امیه ..... ۳۲۹
- ابوهاشم و جبری و اموی بودن ..... ۳۳۲
۹. ادبیات و اصطلاحات میرلوحی ..... ۳۳۴
- اصطلاح «مبتدعه» ..... ۳۳۴
- اصطلاح «خداعیه» و «زراقیه» ..... ۳۳۸
۱۰. میرلوحی و غنا و موسیقی ..... ۳۴۰
۱۱. میرلوحی و کتاب های جعلی ..... ۳۴۳
- ۱۲ و ۱۳. میرلوحی و مجانین و مخالفان سادات ..... ۳۴۷
۱۴. میرلوحی و رشوه ..... ۳۵۶
۱۵. میرلوحی و اقسام صوفی ..... ۳۶۴
۱۶. شگردهای جعل احادیث در کتب زنجیره ای میرلوحی ..... ۳۶۷
۱۷. میرلوحی و ملا محمد طاهر قمی ..... ۳۷۱
۱۸. نزاع صوفیان و ملایان در مشهد ..... ۳۷۳
- نکاتی از این داستان ..... ۳۸۰
۱۹. توضیحی درباره کتاب انیس المؤمنین ..... ۳۸۱
- الف. کفایة المهتدی: ..... ۳۸۴
- ب. ابیات المختار و انیس الابرار: ..... ۳۸۵
۳. «قحطبة بن شبيب» پسر «شبيب خارجي»؟! ..... ۳۸۵

### فصل هشتم: ادله اصالت حديقة الشيعة ..... ۳۹۳

۱. کثرت نسخ ..... ۳۹۵
۲. شهادت عالمان بزرگ ..... ۳۹۹
۱. عالمان متأخر از قرن یازدهم ..... ۳۹۹
۲. عالمان شناخته شده قرن یازدهم ..... ۴۰۱
۳. عالمان ناشناس قرن یازدهم ..... ۴۱۰
۳. اعتراف نویسنده کتاب ..... ۴۲۰
- مروری بر فصول گذشته و جمع بندی آن ..... ۴۲۱

- فصل نهم: احادیث جعلی رد تصوف ..... ۴۲۷
- احادیث جعلی حدیقة الشیعة ..... ۴۳۰
- حدیث جعلی از کشکول شیخ بهایی ..... ۴۳۷
- منشأ این حدیث جعلی ..... ۴۴۰
- فصل دهم: تصوف مثبت و منفی ..... ۴۴۳
- تحلیل حضرت علامه طباطبائی رحمته الله علیه از انحطاط تصوف ..... ۴۴۸
- دو موج انتقادی نسبت به صوفیه ..... ۴۵۰
- به کارگیری اصطلاح عرفان به جای تصوف ..... ۴۵۰
- سوءاستفاده مخالفان از اشتراک لفظی تصوف ..... ۴۵۲
- اسم تصوف ملاک نیست، ملاک معنا و حقیقت است ..... ۴۵۳
- بیان آیه الله الهی قمشه ای رحمته الله علیه ..... ۴۵۴
- ماجرای آخوند ملاحسینقلی همدانی از زبان علامه طباطبائی رحمته الله علیه ..... ۴۵۷
- پاسخ علامه طهرانی رحمته الله علیه به صوفی نامیدن مرحوم آیه الله انصاری رحمته الله علیه ..... ۴۵۸
- ادعای بی اساس برخی از صوفیان معاصر ..... ۴۵۹
- روش نقد منصفانه متصوفه باطل ..... ۴۶۰
- فصل یازدهم: مجلسی اول و ثانی و تصوف ..... ۴۶۳
- علامه مجلسی اول و تصوف ..... ۴۶۵
- تجلیل علامه مجلسی از صوفیان بزرگ ..... ۴۶۶
- تشویق به استاد طریق و فناء فی الله ..... ۴۶۷
- ماجرای محمد بن اورمه ..... ۴۷۱
- اما علامه مجلسی دوم ..... ۴۷۲
- بحث در صحت استناد رساله خلیلیه به علامه مجلسی ..... ۴۷۹
- پاسخ به چند شبهه ..... ۴۸۳
- ماجرای دفاع مجلسی پسر از پدر ..... ۴۹۰
- حقیقت مطلب درباره رساله اعتقادات ..... ۴۹۲
- پیوستها ..... ۴۹۷

## مقدمه

### ۱. اصطلاح «صوفی» در طول زمان

ادیان الهی انسان را ذاتاً به معنویت دعوت کرده و او را از دل دادن به دنیا نهی می‌کنند. در تاریخ همهٔ ادیان الهی، افرادی وجود دارند که از دنیا دل بریده، به عبادت و توجه به عالم ملکوت پرداخته و روش زندگی خود را از زندگی عموم جامعه متمایز کرده‌اند. در تاریخ با طائفه‌ای روبه‌رو می‌شویم که در قرن اول و دوم اسلام به زهد و دنیاگریزی مشهور شده و از قرن دوم به بعد در جامعه با عناوینی چون «زاهد» و «صوفی» و «عابد» شناخته شدند. این گروه در لباس و خوراک و مسکن به حداقل‌ها اکتفا می‌کردند. برخی از این طائفه بر مسیر حقیقی دین قدم برمی‌داشتند و زهدشان مانع از پرداختن به تکالیف دینی و وظایف شرعی نبود اما برخی دیگر افراط کرده و مسیری جدای از مسیر شریعت برای خود ترسیم نمودند.

از سوی دیگر هدف اصلی بعثت انبیای الهی، رساندن انسان‌ها به منزلگاه توحید و عبودیت مطلق و فنای در حضرت احدیت بوده و تمام دستورات شریعت نیز مقدمه‌ای برای رسیدن به این حقیقت است.

از آغاز اسلام در هر زمانی عده‌ای دل سوخته و عاشق جمال الهی، بوده‌اند

که به دنبال رسیدن به این مقصد عالی، قدم برمی داشتند و با انواع مجاهده‌ها و مراقبه‌ها سعی در وصال حضرت حق داشتند. برخی از کسانی که مستقیماً به محضر اهل بیت علیهم‌السلام بار یافته بودند به برکت دسترسی به ایشان از بهترین، هموارترین، کم خطرترین و نزدیک‌ترین طریق حرکت کرده و به سر منزل مقصود رسیدند، ولی کسانی که به قرب اهل عصمت راه نداشتند و در مکتب ایشان نیز تربیت نشده بودند، بر اساس میراث برجمانده از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (قرآن و روایات) تا جایی که توانستند برای طی مسیر تلاش کرده و هر جا که دستشان خالی بود از تجربیات این‌وآن استفاده کردند و مطالبی از نزد خود به آن افزودند تا به هر قیمتی شده این راه را به پایان برسانند.

در جهان اسلام کم‌کم گروهی متمایز از دیگران شکل گرفت که هدفشان سلوک الی‌الله بود و برای این مقصود اعضای آن، برنامه‌ها و آداب و رسومی داشتند و رباط‌ها و خانقاه‌هایی را به خود اختصاص دادند و در فرق مختلف از سنی و شیعه، در شرق و غرب جهان اسلام ریشه دوآندند و همه جا را فراگرفتند. این گروه که علاوه بر زهد و دنیاگریزی هدفشان رسیدن به توحید بود و دستوراتی خاص در این راستا داشتند؛ از قرن سوم و چهارم به بعد در بسیاری از نقاط جهان اسلام «صوفی» نام گرفتند.

صوفیان در میان مسلمانان به دلیل درستکاری و اخلاق نیکو و کرامات، عزت و اعتباری فراوان یافتند و همین وجاهت اجتماعی سبب شد تا عده‌ای طمع کرده و به دروغ خود را در میان این طائفه جا بزنند و عده‌ای هم که واقعاً جزء صوفیان بودند، آلوده به دنیا شده و از راه به در شوند.

در قرن‌های بعدی صوفیان خوب و بد در هم آمیختند و آداب و رسوم بدعت آمیز هم در میان ایشان بیشتر و بیشتر شد؛ این طائفه آن قدر تنوع یافتند که به سختی می‌شد خوب و بد و حق و باطل را میانشان تشخیص داد. این

رفتارهای ناشایست سبب شد که عده‌ای برای تفکیک میان صوفیان خوب و بد از دو لفظ «صوفی» و «عارف» استفاده کنند. از این دوره (تقریباً میانه قرن یازدهم قمری) گاه آنان که به آداب شرع پای بند بوده و عقاید و توحیدشان صحیح بود عارف نامیده می‌شدند و آنان که آدابی من‌درآوردی و من‌عنندی داشتند یا به جای «توحید» به نوعی «همه‌چیزخدایی» معتقد شده بودند صوفی نام گرفتند و کلمه صوفی برای بار دیگر، معنایی جدید را به دوش کشید.

## ۲. تصوف و تشیع

شیعیان در طول تاریخ تا قبل از قرن یازدهم هجری روابط بسیار نیکویی با صوفیان شیعه داشتند. جمعی از بزرگترین عالمان شیعی چون شهید اول و شهید ثانی و شیخ بهایی و مجلسی اول، در تاریخ، صوفی شمرده می‌شوند و برخی نیز چون خواجه نصیرالدین طوسی و فخرالمحققین حلی از ارادتمندان خاص صوفیان عصر خویش به شمار می‌روند.<sup>۱</sup>

در چند سده اول تاریخ اسلام، خانقاه‌های صوفیان شیعی در شهرها برقرار بود و عالمان شیعی هیچ برخوردی با آن‌ها نداشتند، بلکه گاه چون صاحب النقض در مقام تفاخر براهل سنت و نشان دادن فضایل شیعه فهرستی از خانقاه‌های شهر خود ارائه کرده و نشان می‌دادند که تشیع با تصوف هیچ ناسازگاری ندارد.<sup>۲</sup> چنان‌که طبق برخی از مدارک، جمعی از بزرگان سادات که مرکز و محور بیوت تشیع بودند، از رجال صوفیه به شمار می‌رفتند و با لقب صوفی در تاریخ شناخته می‌شدند.<sup>۳</sup>

۱. جهت مروری اجمالی بر این مطلب رک. فلسفه و عرفان از منظر دانشمندان شیعه، از همین قلم.

۲. النقض، صص ۳۵-۳۸.

۳. مکتب‌های عرفانی در حوزه‌های علمیه شیعه، صص ۵۵-۶۰.

پس از ریشه دواندن فساد در میان صوفیان در قرن های هفتم و هشتم هجری قمری، بزرگان شیعه انتقاداتی جزئی را نسبت به برخی از عقاید و کارهای غلط صوفیان مطرح کردند؛ با رواج فساد در قرن دهم و یازدهم از سویی، و رواج قشری گری، ظاهری گری و اخباری گری و از بین رفتن تدقیق و تحقیق در میان عالمان شیعی از سوی دیگر؛ درگیری ها و اختلافات عمیقی میان صوفیان و برخی از عالمان و به خصوص فقیهان، در ایران رقم خورد که در تاریخ نمونه نداشت. پادشاهان صفوی از اساس صوفی بودند و تمایلات صوفیانه خود را نیز غالباً حفظ می کردند ولی در همان حال می خواستند که روابط حسنه خود با عالمان شیعی را نیز حفظ کنند. از این رو گاه به دفاع از صوفیان برمی خاستند و گاه به دفاع از عالمان اخباری مسلک و ضد تصوف. در میان این درگیری ها میراث مکتوب انبوهی تولید شد و از هر دو جانب، نقدها و ردیه ها و جوابیه های فراوانی نوشته شد.

صوفیان آن دوره دو گروه بودند؛ گروهی صوفیان جاهل و بی سواد که بیشتر خرابی ها و فسادها از ایشان بود و حتی اثری علمی نیز از ایشان باقی نمانده یا مشهور نشده است و گروهی دیگر عالمان بزرگی که خود، فقیه و حکیم و مفسر و محدث بودند و آثار علمی زیادی را به یادگار گذاشتند و جوابیه هایی هم در پاسخ به انتقادات عالمان اخباری مسلک نگاشتند. واقعیت عینی عجیبی که در این نزاع ها به چشم می خورد این است که مخالفان تصوف عموماً از در تحقیق وارد نشده و به جای طرح اشکالات عالمانه و صحیح، کوهی از اتهامات غیر واقعی را بر سر صوفیه ریخته و خوب و بد ایشان را، همه با هم، طرد و رد نمودند. عجیب تر اینجاست که گذشته از بی دقتی ها و حرف های خام و نسنجیده، عده ای در این دوران به شایعه پراکنی همت گماشتند و آن قدر دروغ در نقد صوفیان و عارفان ساختند و بافتند که نمونه اش را در

هیچ کجای تاریخ تشیع نمی توان یافت. مهم ترین مرحله از پروژه دروغ بافی برضد جریان های توحیدی و عرفانی، جعل مجموعه ای از احادیث از زبان ائمه علیهم السلام برضد تصوف بود که با ساخت این احادیث تقریباً آخرین تیربر پیکر خسته عرفان و تصوف شیعی وارد شد و تا قرن ها میلیون ها نفر از سفره توحید حقیقی محروم شدند.

کتاب حاضر مروری برداستان تلخ حدیث سازی از زبان اهل بیت علیهم السلام بر ضد جریان تصوف و عرفان است که با شواهدی قطعی نشان می دهد چگونه به خاطر مطامع دنیوی و در پی یک درگیری اجتماعی، عده ای عالم نما حاضر شدند از نام مبارک معصومین علیهم السلام سوء استفاده کرده و نیات شیطانی خود را به نام دین سکه زده و خلقی را از شراب وصل الهی و عبودیت و فنا محروم نگه دارند.

### ۳. خلاصه داستان حديقة الشيعة

سید محمد میرلوحی سبزواری از دانش آموختگان حوزه مشهد و اصفهان در قرن یازدهم هجری بود. در زمان ریاست مرحوم آخوند ملامحمد تقی مجلسی رحمته الله علیه در اصفهان در چند مسئله علمی با مرحوم مجلسی رحمته الله علیه اختلاف پیدا کرد و چون مردم از مرحوم مجلسی رحمته الله علیه پیروی می کردند، نسبت به او موضع گیری کرده و اسباب تحقیر و بی اعتباری او فراهم شد. مهم ترین این مسائل موضع گیری های بسیار مثبت مرحوم آخوند ملامحمد تقی رحمته الله علیه در دفاع از عارفان و صوفیان حقیقی بود که میرلوحی به شدت با ایشان سر جنگ و ستیز داشت. به مناسبت، دعوا به خوب و بد بودن غنا و آواز خوانی و خلیت و حرمت داستان خوانی مانند شاهنامه خوانی و ابومسلم خوانی و مختارنامه خوانی کشیده شد. میرلوحی برای دفاع از خود، به تنهایی یا

با کمک چند نفر ناشناس<sup>۱</sup> شاید حدود بیست کتاب در دفاع از خود ورد مرحوم مجلسی رحمته الله علیه با اسامی مستعار نوشت و حمله‌های بسیار شدیدی به صوفیه و اهل غنا و داستان خوانان انجام داد و اهانت‌های عجیبی به مرحوم مجلسی رحمته الله علیه اول کرد. عجیب‌تر آن که وی برای دفاع از خود تعداد زیادی اسم کتاب جعل نمود، کتاب‌هایی که از هیچ‌کدام آن‌ها هیچ اثری در تاریخ وجود ندارد؛ میرلوحی همچنین ادعا کرد نسخ خطی برخی از کتب اصیل شیعه که مفقوداً اثر بوده و هیچ‌کس از آن‌ها خبری نداشته، به دست وی افتاده و سپس از آن نسخه‌ها، مستقیماً مطالبی را نقل کرد. وی در این فضا به جعل حدیث روی آورد و در هر موضوعی که می‌خواست احادیثی با سند‌های ساختگی جعل کرد و آن‌ها را به کتاب‌های جعلی یا مفقود نسبت داد و در کتاب‌هایی که خودش یا شبکه پنهانش می‌ساختند وارد کرد تا چنین وانمود کند که مطالبش اصل و اساسی دارد.

از سوی دیگر ملاً محمد طاهر قمی نیز در زمان خود جریانی برضد مرحوم آخوند ملاً محمد تقی مجلسی رحمته الله علیه فعال کرده و از سر جنگ با صوفیه با ایشان به ستیز پرداخت و در نقدیه خود بر مرحوم آخوند تندی‌هایی کرد. قشریان آن دوران از سویی با میرلوحی ارتباط گرفتند و از سویی به ملاً محمد طاهر قمی وصل شدند و با اسامی ناشناس و مستعار جبهه‌ای مشترک ساختند و در این میان از مجعولات میرلوحی و احادیث ساختگی، استفاده شایان بردند. گویا ملاً محمد طاهر قمی نیز که ظاهراً خود اهل جعل و دس نبود همین احادیث را باور کرده و به دیده قبول نظر کرد.

۱. اشاره‌ای به شرح حال برخی از این افراد در کتب تراجم یافت می‌شود؛ مانند السید عبد الحسیب محمد بن الامیر السید احمد (امیرزا حسیب) و محمد زمان بن محمد جعفر رضوی؛ ولی جعلی بودن یا نبودن همین افراد نیز محتاج تحقیقات بیشتری است و در خلال کتاب توضیحات کامل‌تری در این زمینه آمده است. رک. کفایة المهتدی ص ۴۷ و ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۷، ص ۷۵.



در حدود سال ۱۰۷۳ هجری قمری در مشهد مقدس میان صوفیان و عده‌ای از محدثان و خطیبان مرتبط با ملا محمد طاهر قمی و میرلوحی نزاعی در گرفت و در نهایت با طرفداری حاکم، دعوا به نفع صوفیان خاتمه پیدا کرد و برخی از خطبا کف پایی خوردند و در این مجال عزمشان را جزم کردند که احادیث و کتبی در رد تصوف بسازند و نشر دهند و با آن، ریشه تصوف را خشک کنند. چند نفری با یکدیگر هم‌مدل و هم‌راز گشته و در جایی جمع شدند و کتاب کاشف الحق را که اردستانی در سال ۱۰۵۸ قمری در تاریخ ائمه علیهم‌السلام در هند نوشته بود و در ایران هنوز شهرت نداشت؛ انتخاب کردند. بخشی از نوشته جات میرلوحی را در نقد ابو مسلم و صوفیه انتخاب کرده و آن را به مناسبتی سست در آخر فصل زندگی حضرت امام صادق علیه‌السلام افزودند و برای اینکه مطالب کتاب یک دست شود چند دور از اول تا آخر آن را خواندند و هر جایی که اردستانی از صوفیه تعریف کرده بود؛ یا حذف کردند یا در دنباله اش چند کلمه‌ای در مذمت صوفیان افزودند و اگر جایی اشاره‌ای به فضیلت مختار یا ابو مسلم شده بود، آن مطلب را حذف کردند. برای اینکه کتاب را رواج بخشند آن را به اسم مقدس اردبیلی که منزلتی بلند در میان شیعیان آن عصر داشت، جعل کردند و از قضا هر جا در کتاب از مقدس اردبیلی نقل قول شده بود عباراتی این چنین نوشتند: «فقیر نویسنده کتاب احمد اردبیلی گوید:» تا خواننده پندارد که کتاب از مقدس اردبیلی است و نام کتاب ساختگی جدید را «حديقة الشيعة» نامیدند.

راحت‌ترین راه ترویج این کتاب نشان دادن آن به اشخاص تازه‌وارد و از همه جایی خبر بود. از جمله در همین سال ۱۰۷۳ قمری مرحوم شیخ حرّ عاملی در میان سالی (۴۰ سالگی) از جبل عامل و بلاد عرب وارد مشهد مقدس می‌شود و رحل اقامت می‌افکند. در دوسه سال اول حضور خود در مشهد،

ناگهان با کتابی جدید از مقدس اردبیلی مواجه می‌شود با نام حدیقة الشیعة که احادیثی ناب دارد که در هیچ کتاب دیگری از کتب شیعی متقدم یافت نمی‌شود و این احادیث از کتبی نقل شده است که شیخ حر و هیچ‌یک از دیگر علمای شیعه آن کتب را ندیده‌اند. به نقل از شیخ حر، وی این کتاب را با نسخ متعدد که البته تفاوت‌هایی با هم داشته‌اند در مشهد دیده و از کثرت نسخ باور می‌فرماید که کتاب از مقدس اردبیلی است. در سایه ارتباطات مرحوم شیخ حر با دشمنان تصوف و عرفان، ایشان در سال سوم حضور در مشهد (۱۰۷۶ قمری) دست به قلم شده و کتابی در رد صوفیه می‌نویسد و همین احادیث جعلی را در آن می‌آورد و از اینجا داستان عرفان ستیزی در میان شیعه رواج یافته و شیطان در انجام شیطنت خود موفق می‌شود. گویا همین حيله را برای یکی دو نفر دیگر همچون شیخ علی، نواده شهید ثانی نیز که او هم اصالتاً عرب بوده و بعدها به ایران آمده است؛ به کار می‌برند و ایشان را نیز در نقد تصوف دست به قلم کرده و استناد کتاب را در خاطر وی نیز صحیح جلوه می‌دهند. شیخ حر ۴ ساله آن روز، سال‌ها بعد، به حق، بزرگ عالمان محدث شیعی می‌شود و کتاب او که به تصریح خودش در زمانی نوشته شده که هنوز تسلط کافی بر تراجم و کتاب‌شناسی نداشته است، از کتب قابل اعتماد جلوه می‌کند و مرجعی می‌شود برای دشمنان صوفیه که نمی‌توانستند عارف و صوفی و حق و باطل را هم از جدا کنند و به همین خاطر همه موحدان حقیقی را با یک چوب می‌رانند.

در نسل شیخ حر تقریباً هیچ‌کس از ایرانیانی که مقدس اردبیلی را از قبل می‌شناختند این دروغ بزرگ را باور نکردند؛ چون مقدس اردبیلی تمایلاتی صوفیانه داشت و به صراحت در کتابش از وحدت وجود برخی از اهل عرفان دفاع کرده بود و هیچ‌کس از شاگردان کتابی به نام حدیقة الشیعة را به او

نسبت نداده بود و از سویی هنوز بودند کسانی که در هند ملامعزاردستانی را در سال ۱۰۵۸ قمری در حال تألیف کتاب دیده بودند و از ماجرای جعل هم خبر داشتند.

حدیث شناس بزرگ آن عصر مرحوم علامه مجلسی ثانی رحمته الله علیه این احادیث را دروغ شمرد و هیچ یک را در بحار الأنوار ذکر نکرد و شاگردان او نیز در دروغ بودن این کتاب مطالبی نوشتند ولی در نسل های بعد، برخی به اعتماد شیخ حرو شیخ علی سبط نسبت را پذیرفته و احادیث جعلی را باور کردند. دولت صفویه از بین رفت و جریان اخباری گری بالا گرفت، قشریان بر حوزه های علمیه شیعه مسلط شدند و دروغ های شیطانی حزب میرلوحی فراگیر شد و به خصوص در نهضت صوفی ستیزی آقا محمد علی کرمانشاهی که خودش فصلی از تاریخ دروغ سازی بر ضد تصوف و عرفان است، این احادیث بسیار شایع شد تا جایی که نزد برخی، از مسلمات به حساب آمد و امروزه باید در اثبات جعلی بودن آن، صدها صفحه نوشته شود تا شاید بتوان جمعی از برادران ایمانی را که با وجود صداقت و پاکدامنی در ظلمات دشمنی با اولیای خدا فرورفته اند از این ظلمت کده نجات داده و راهی دیار نور کرد.

جعلیات تشکیلات حدیث سازی میرلوحی آن قدر حرفه ای بود که در قرن اخیر حتی برخی از بزرگان حکمت و عرفان نیز به دیده تأیید به آن نظر کرده و در بررسی آن بیشتر به نقد دلالت آن احادیث ساختگی پرداختند و از جعلی بودن سند سخنی نفرمودند. شاید باور کردن این داستان تلخ برای برخی از خوانندگان دشوار باشد، ولی اگر همچون نگارنده این سطور، چند صباحی را در مشهد مقدس در کنار دشمنان قسم خورده عرفان زندگی کرده باشند باور این حقیقت آسان می شود؛ زیرا با چشم خود خواهند دید که مهم ترین یا تنها حربه دشمنان عرفان برای بیرون راندن حریف از میدان بحث و جدال علمی، نشر اکاذیب و

جعل داستان و حکایت و تحریف تاریخ است و بساط دروغ‌بافی و شایعه‌سازی هنوز هم در مشهد مقدس و در میان مخالفان عرفان کماکان به شکلی عجیب گسترده است.

#### ۴. انواع احادیث مذمت تصوف

در میراث روایی شیعه چند حدیث وجود دارد که ممکن است از آن در مذمت تصوف استفاده شود. برخی از این احادیث، احادیثی درباره افراد خاص و منحرفی چون سفیان ثوری و عباد بن کثیر است که صوفی بوده و اشتباهاتی هم داشته‌اند و مورد انتقاد ورد اهل بیت عصمت علیهم‌السلام قرار گرفته‌اند. البته معلوم است که از چنین روایاتی نمی‌توان بر بطلان هر تصوفی استفاده کرد؛ زیرا نقد یک صوفی دلیل بر نقد اصل جریان تصوف در طول تاریخ نیست. گذشته از اینکه تصوف در آن دوران به معنای زهد و دنیا‌گریزی بوده و ربطی به عقاید عرفانی و سلوک عملی آن نداشته است و معلوم است که زهد و دنیا‌گریزی در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام مذموم نیست. مثلاً در کافی شریف روایت می‌کند از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید از یونس:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِعَبَادِ بْنِ كَثِيرِ الْبَصْرِيِّ الصُّوفِيِّ وَيَحْكُ يَا عَبَادُ غَرَبَكَ أَنْ عَفَّ بَطْنُكَ وَفَرَجَكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُضْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنْكَ شَيْئًا حَتَّى تَقُولَ قَوْلًا عَدْلًا (امام صادق عليه السلام به عباد بن کثیر صوفی فرمودند: وای بر تو! ای عباد! اینکه بطن و فرج خود را پاک نگه

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۰۷. از همین باب است روایت مفصلی که مرحوم کلینی در کافی در جلد ۵ صفحه ۶۵، "بَابُ دُخُولِ الصُّوفِيَّةِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ اخْتِجَاجِهِمْ عَلَيْهِ فِيمَا يَنْهَوْنَ النَّاسَ عَنْهُ مِنْ طَلَبِ الرِّزْقِ" نقل فرموده است.

داشته و عفت داشتی تو را فریفت. خداوند در قرآن کریم می فرماید: ای کسانی که ایمان آوردید تقوای الهی پیشه کنید و سخن استوار و محکم بگویید اعمال شما را اصلاح خواهد فرمود. بدان که خداوند از توهیج عملی را نمی پذیرد مگر آنکه بر اساس عدل و عقیده حق سخن بگویی).

روشن است که این روایت نقد جریان تصوف نیست، بلکه نقد عملکرد خطای یک صوفی است و بس؛ به همین خاطر در کتاب حاضر نیز به این احادیث پرداخته نشده است. دسته دیگری از احادیث، احادیثی هستند که به طور مطلق تصوف و صوفیه را رد کرده و آن را مکتبی باطل و انحرافی قلمداد می کند. این دسته احادیث که نُقل محافل مخالفان عرفان است فقط و فقط در کتاب معجول حديقة الشيعة وجود دارد و امروزه یقین حاصل شده است که این کتاب از معجولات قرن یازدهم هجری است؛ بنابراین هیچ حدیثی از اهل بیت علیهم السلام در مذمت صوفیه وجود ندارد و هر کس چنین ادعایی کند یا از سربى اطلاعی است که معمولاً چنین است و یا از سربى تقوایی. علاوه بر این، این احادیث بر فرض سند داشتن نیز دلالتی بر مذمت تصوف و عرفان در زمان ما ندارد؛ زیرا از نظر قواعد اصولی، الفاظ به کار رفته در یک روایت را باید بر معنایی حمل کرد که در عصر صدور روایت بدان معنا بوده است. مثلاً کلمه اجتهاد در عصر روایات گاهی به معنای «اظهار نظر در برابر نص» به کار رفته و به همین دلیل در روایات شیعه مذمت شده است<sup>۱</sup>. آیا صحیح است که ما همچون برخی از اخباریون<sup>۲</sup> بر اساس این اشتراک و شباهت لفظی، اجتهاد مرسوم در بین فقهای شیعه را که به معنای «به کار بستن تمام تلاش

۱. ر.ک. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۱۴؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، صص ۵۷ و ۵۸.

۲. همان، ج ۲۷، ص ۵۷؛ والفوائد المدنیة، صص ۳۷-۵۴.

برای استنباط حکم شرعی از منابع آن (کتاب و سنت و عقل) است به نقد بکشیم؟

چنانکه گذشت یکی از معانی تصوف در قرن سوم هجری، مکتب رفتاری برخی از زاهدان بوده است که به سبب ارتباط نداشتن با اهل بیت علیهم السلام سراز کارها و برنامه‌های از خود ساخته در آورده بودند و هیچ ربطی به عرفان شیعی فقاهتی امروز ندارد؛ پس استفاده از این روایات در نقد عرفان شیعی بر مغالطه اشتراک لفظی استوار است.

## ۵. هدف کتاب حاضر

کتاب حاضر، یک کتاب صرفاً علمی و تاریخی است و غرض از نشر آن، پاسداری از حریم مکتب تشیع و احیای بخشی از میراث آن است. هدف آن است که معلوم شود در مکتب اهل بیت علیهم السلام هیچ حدیثی در مذمت تصوف وجود ندارد و برای تشخیص راه حق و باطل در پرتو مکتب اهل بیت علیهم السلام نمی‌توان از بود و نبود عنوان صوفی استفاده کرد. این کتاب به هیچ روی هر تصوفی را تأیید نمی‌کند و معلوم است که تصوف همچون تشیع، لفظی عام است و بار مثبت و منفی ندارد. همان‌طور که در میان تمام فرقه‌های تشیع، فقط تشیع اثناعشری غیرغالی قابل تأیید است و دیگر فرقه‌های تشیع هر یک نقص یا اشکالی دارند؛ در میان فرقه‌های تصوف و عرفان نیز فقط آنچه دقیقاً در عقیده و عمل، منطبق بر کتاب و سنت باشد صحیح است و دیگر فرقه‌ها غیرقابل تأییدند.

جریان‌های عرفانی و صوفیانه بازه وسیعی را در طول تاریخ شکل می‌دهند که یک سر آن جریان عرفانی خالص شیعی - فقاهتی است و نماد آن، مکتب عرفانی نجف و سلسله شاگردان مرحوم آیه الله حاج سید علی شوشتری و

آیه الله حاج ملاحسین قلی همدانی قدس سرهما است. همین عرفان و تصوف است که مرحوم آیه الله قاضی رحمته الله علیه وقتی می خواستند برای اصحاب و شاگردان خود دعا کنند گاهی می فرمودند: «جعلک الله فقیهاً صوفیاً» و گاه می فرمودند: «نعم الرجل من یكون فقیهاً صوفیاً». سردیگر جریان های عرفانی و صوفیانه، تصوف های باطلی است که هم، عقیده شان فاسد و خطاست و هم، اعمال خلاف شرع در میان آن ها رایج است. پس نه می توان تصوف و تشیع را مطلقاً پذیرفت و نه می توان آن را مطلقاً رد کرد؛ میزان، فقط و فقط کتاب و سنت و عقل است و بس؛ و هر طریقتی به مقدار مطابقتش با آن قابل اعتنا و اعتماد است.

نگارنده نمی خواهد با این کتاب از چرخ زدن یا آوازه خوانی و تار و طنبور زدن یا سجده بر مشایخ یا عشریه سالانه به جای خمس ارباح مکاسب یا جوز به نزد این و آن بردن و مووریش و سبیل بلند کردن یا لباس های غیر متعارف پوشیدن یا مجالس مختلط مرد و زن یا ... دفاع کند. همگان می دانند که مرام علمی و عملی نویسنده با این جریانات هیچ تناسبی ندارد و نگارنده همواره انتقادات صریح خود را به این رفتارهای اشتباه بیان کرده است؛ گرچه سعی نموده هیچ گاه از حریم شرع تجاوز ننماید و نقد رفتارهای این گروه ها را با نقد اشخاص در هم نیامیزد. چه بسا انسان های خوش قلب و خوش نیت و پاکی که در میان صوفیان هستند و اگر خطایی می کنند از سربسی اطلاعی و بی خبری است.

امید است پس از نشر این کتاب اخوان ایمانی مخالف عرفان، به جای آنکه بار دیگر نگارنده را آماج حملات خود قرار داده و با برچسب صوفی و متصوف و ... به فحش و ناسزا پردازند؛ از در انصاف در آمده و بر معیار کتاب و سنت، افراد و افکار را قضاوت کنند.

## ۶. مراحل تدوین کتاب

شاید بیش از بیست سال پیش نگارنده در جُنگ خطی مرحوم حضرت علامه طهرانی رحمته الله علیه با مطالبی درباره جعلی بودن نسبت حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی مواجه شد که در خلال آن نکاتی را از علامه شعرانی رحمته الله علیه نقل فرموده بودند. مطالعه آن چند صفحه برای اولین بار ذهن نگارنده را به این مسئله مشغول کرد. در دوره ای که مقارن با تحصیل دروس خارج بود، غرق خواندن کتب تراجم و کتاب شناسی چون طبقات الاعلام و الذریعة و اعیان الشیعة و روضات و ریاض و أمل الأمل و تکمله‌ها و تعلیقه‌های آن و طرائق و یا کتب تاریخ چون آثار حجت الاسلام والمسلمین جعفریان و... بودم در این باره یادداشت‌های فراوانی نوشتم. اصل این کتاب مطالبی است که این حقیر در حدود ده سال پیش در ضمن سلسله دروس پاسخ به شبهات عرفان بیان کرد و محصول مجموعه یادداشت‌هایی بود که در خلال چند صد ساعت از گوشه و کنار کتاب‌ها در اثبات جعلی بودن این احادیث و تشخیص هویت جاعل گرد آمده بود.

صدیق فاضل مکرم جناب حجت الاسلام والمسلمین شیخ محمد هادی آرام در آن زمان زحمت کشیده و تدوینی از آن درس آماده کردند و بنا شد که حقیر آن را بررسی کنم و متن یادداشت‌ها را به آن بیفزایم تا منتشر شود که متأسفانه توفیق رفیق نگشت و نیمه‌کاره در کناری رها شد و البته در خلال این سال‌ها نکات جدیدی در کتاب‌ها پیدا شد و همه آن یادداشت شد. برای نگارنده از همان زمان مسلم شد که کتاب حدیقة الشیعة جعلی است و تمام احادیث نقد تصوف نیز مجعول است و جاعل آن نیز سید محمد میرلوحی و برخی از مرتبطان با وی و ملاً محمد طاهر هستند که فهرست نکات این کتاب را در کتاب تاریخ و نقد مکتب تفکیک آورده‌ام. در خلال



این سال‌ها چند تن از فضلا به این بحث پرداختند و هرکدام نکات مهمی را اشاره کردند. برخی از آن‌ها با بخشی از آنچه سابقاً به دست آمده بود مشترک و برخی نیز نو و تازه بود و حقیر سعی کردم همه را گردآوری کنم.

چندی است که مخالفان عرفان بار دیگر هجمه‌هایی جدید را بر اهل توحید آغاز کرده و برای خانه‌نشین نمودن اهل معرفت به این احادیث تمسک نموده و به این بهانه به اولیای الهی اهانت می‌کنند. موج جدید جسارت‌ها و دروغ‌های این گروه سبب شد تا دوباره زمینه‌ی احیای این نوشته فراهم گردد. صدیق مکرم دوباره این زحمت را پذیرفتند که یادداشت‌های جدید این حقیر را بدان بیفزایند و تحقیقات چند ساله‌ی دیگر محققان را نیز اضافه کنند؛ ایشان نکاتی را هم که در مراجعات جدید یافتند به مطالب اضافه کرده و همه را منظم کردند تا مجموعه‌ای کامل برای مراجعه‌ی ارباب فضل و ادب فراهم شود. پس از آن بار دیگر حقیر آن را از نوبررسی و ویرایش و تکمیل کردم و بدین شکل آماده‌ی عرضه به محضر ارباب تحقیق شد.

گرچه تدوین متن حاضر از این حقیر و از صدیق مکرم جناب آقای آرام است، ولی محتوای آن مدیون زحمات جمعی از محققین است که هرکدام با تحقیقات خود راهی به کشف جعلی بودن حديقة الشيعة و شناخت تشکیلات جعل حدیث میرلوحی گشودند. در این میان به خصوص باید از این بزرگواران یاد کرد:

۱. جناب حجت السلام والمسلمین جعفریان که با آثار خود درباره‌ی تاریخ صفویه و اسنادی که منتشر کردند اولین جرقه‌ها را در ذهن نگارنده ایجاد کرده و دسترسی به منابع را در این باب آسان نمودند.

۲. جناب حجت السلام والمسلمین شیخ صادق حسن زاده که با تحقیق ارزشمند خود بر کتاب حديقة الشيعة و انتشار نسخه‌ی مصحح آن، راه را برای

تحقیق در این باب هموار کردند و خصوصاً نکاتی که در مقدمه آن کتاب بیان کردند چراغ راه دیگر محققان شد.

۳. جناب حجت السلام والمسلمین شیخ علی اکبر ذاکری که در مقاله «نادرستی انتساب حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی» تحقیقات ارزشمندی را در این زمینه انجام داده‌اند.

۴. محقق بزرگوار جناب آقای محمد عیسی جعفری که در مقاله «بررسی انتساب کتاب حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی» مطالب مفید، قابل ملاحظه و تازه‌ای را ارائه کرده‌اند.

۵. نویسنده محترم وبلاگ «آثار» که صلاح ندانسته‌اند خود را معرفی کنند. ایشان نیز با اینکه با عرفان انسی نداشته و از همین رو با آن سرسازش ندارند، اما در تحقیقات حدیث‌شناسی خود صادقانه وارد شده و نکاتی ارزشمند را درباره جعلی بودن حدیقة الشیعة در وبلاگ خود منتشر کردند. در کتاب حاضر از تحقیقات ایشان بسیار استفاده شده است.

کتاب حاضر و مدار زحمات همه این محققان است و حقیر در همین جا به نوبه خود از همه تقدیر می‌کنم. جزاهم الله عن رسوله و آله علیهم الصلوة و السلام خیر الجزاء.

بسیاری از مواردی که در کتاب از کاشف الحق یا نسخ خطی آثار میرلوحی مطالبی نقل شده، از طریق آثار این محققان محترم است که در کتاب اشاره شده است؛ چنانکه در بسیاری از مواردی که عبارت واضح و روشنی از یکی از این محققان در دست بود جهت تسریع در کار، به جای بازنویسی یادداشت‌ها عین همان عبارت با ارجاع به اثر نویسنده در کتاب ذکر شده تا حق هر یک از محققان محترم محفوظ باشد.

در این مدت کتابی هم با نام کشف الحقیقة فی اعتبار الحدیقة از سوی

یکی از محققان تألیف شد. محقق محترم با اینکه زحمت زیادی کشیده‌اند، چون اصول اولیه یک تحقیق تاریخی را مراعات نکرده‌اند دقیقاً نتیجه‌ای وارونه گرفته و انتساب کتاب را به مقدس اردبیلی پذیرفته‌اند. در خلال کتاب حاضر به اشتباهات اصلی آن تحقیق نیز اشاره شده است.

## ۷. فصل‌های کتاب حاضر

کتاب حاضر یازده فصل دارد. فصل اول به معرفی دو کتاب کاشف الحق و حديقة الشيعة پرداخته و تفاوت‌های این دو را بررسی می‌کند. فصل دوم گزارشی از نسخ خطی کتاب و تاریخ آن‌ها است که نشان می‌دهد که نسخ قدیمی همگی متعلق به کاشف الحق بوده و نسخ حديقة الشيعة به پس از ۱۰۷۳ هجری قمری مربوط است. فصل سوم گزارشی از شهادت عالمانی است که در دوران قریب به این کتاب می‌زیسته‌اند و شهادت داده‌اند که حديقة الشيعة جعلی است. در فصل چهارم بی‌نظمی‌ها و تناقضات درونی حديقة الشيعة نشان داده شده و علامات داخلی جعلی بودن آن شرح داده می‌شود. فصل پنجم به شواهد بیرونی جعلی بودن حديقة الشيعة و تناقضات خارجی آن می‌پردازد. فصل ششم به خصوص به بررسی فصل احادیث صوفیه پرداخته و تناقضات درونی و علامات جعلی بودن آن را آشکار می‌سازد. فصل هفتم شواهد تاریخی متعددی را ارائه می‌کند که نشان می‌دهد جاعل فصل صوفیه و کتاب حديقة الشيعة تشکیلات حدیث‌سازی میرلوحی است. فصل هشتم گزارشی از استدلال‌های موافقان حديقة الشيعة و پاسخ به ادله ایشان است. در ادامه این فصل مروری بر کل کتاب انجام شده و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نهایی آن عرضه شده است. فصل نهم فهرست و گزارشی از روایات جعلی حديقة الشيعة در رد تصوف و روایت جعلی دیگر در آثار شیخ حرّ رحمته الله علیه است. فصل دهم توضیحی درباره دو

نوع تصوف مثبت و منفی و کلمات بزرگان در این باب است و فصل یازدهم بررسی گرایش های صوفیانه مجلسی اول و ثانی و اسناد آن است و در نهایت کتاب با نام مبارک این دو بزرگوار ختم می شود.

این کتاب تطهیر الشریعة عن حدیقة الشیعة نام گرفت؛ امید که این تلاش ناچیز مقبول درگاه حضرت حق واقع شود و مورد نظر ولی نعمتman حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا لتراب مقدمه الفداء قرار گیرد و به برکت توجه آن حضرت، چراغ راهی برای جویندگان حقیقت باشد و پس از این دامن مکتب تشیع و دل های شیعیان حضرت مولی الموالی علی علیه السلام برای همیشه از لوث این احادیث جعلی پاک گردد، بلطف الله و مّنه.

شیخ محمد حسن وکیلی عفی الله عن جرائمه  
مشهد مقدس رضوی، محرم الحرام ۱۴۴۱

فصل اول

«حديقة الشيعة» يا «كاشف الحق»



کتاب حدیقة الشیعة یا کاشف الحق کتابی است در بیان تاریخ و سیره اهل بیت علیهم السلام که نسخ موجود آن با شرح حال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز شده و با تاریخ حضرت صاحب الامر علیه السلام خاتمه می یابد. در برخی از نسخه های کتاب نویسنده آن مقدس اردبیلی (وفات ۹۹۳ قمری) و در برخی دیگر ملامعزالدین اردستانی (از عالمان قرن یازدهم) معرفی شده که کتاب را به قطب شاه هدیه نموده است.

یکی از بحث های مهم این است که اصل کتاب متعلق به چه کسی بوده است؟ آیا تألیف ملامعزالدستانی بوده و بعداً عده ای این کتاب را به نام مقدس اردبیلی جعل نموده اند یا اینکه اصل کتاب تألیف مقدس اردبیلی رحمته الله علیه بوده و ملامعزالدستانی آن را به هندوستان برده و به نام خود جعل کرده و به قطب شاه هدیه داده است؟ هرکس این کار را انجام داده، چه آن عده و چه ملامعزالدستانی، بسیار ظریفانه عمل کرده است چرا که قرن ها این مسئله با هاله ای از ابهام روبرو بوده و نویسنده اصلی آن مشخص نشده است. گذشته از آن در برخی از نسخه های این کتاب، در پایان فصل تاریخ، امام صادق علیه السلام به مناسبتی بحثی از ابو مسلم خراسانی مطرح شده و سپس با مختصر تناسبی فصلی طولانی درباره صوفیه گشوده شده و بیش از شصت صفحه به بیان اقسام صوفیه و اشتباهات آن ها پرداخته است و در ضمن آن، احادیث متعددی در

مذمت صوفیه نقل شده که در هیچ منبع تاریخی وجود ندارد. سؤال مهم دیگر آن است که نویسندۀ این بخش از کتاب کیست؟ به طور کلی دربارهٔ این کتاب با چند احتمال اصلی مواجهیم:

۱. تمام کتاب حدیقة الشیعة، با همین شکل موجود، از مقدس اردبیلی است. معمولاً مخالفین عرفان به همین احتمال علاقه مندند.

۲. تمام کتاب از مقدس اردبیلی است؛ ولی در برخی عبارات، تحریفاتی مختصر صورت گرفته است.<sup>۱</sup>

۳. اصل کتاب از مقدس اردبیلی است؛ ولی فصل صوفیه از وی نیست و بعداً به کتاب افزوده شده است. برخی از محققان معاصره این وجه متمایلند.<sup>۲</sup>

۴. اصل کتاب از ملامعزالدین اردستانی است و بعداً در عبارات آن تحریفاتی صورت گرفته و فصل صوفیه نیز به آن افزوده شده و به نام مقدس اردبیلی جعل شده است.

پس با دو بحث دربارهٔ این کتاب مواجهیم:

۱. بررسی انتساب اصل کتاب حدیقة الشیعه به مرحوم مقدس اردبیلی رحمته الله علیه.

۲. بررسی استناد بخش مربوط به صوفیه به ایشان (از این پس بخش صوفیه را گاه «فصل الحاقی» می‌نامیم).

مدعای کتاب حاضر این است که به حسب قواعد فن تراجم و کتاب‌شناسی و قرائن موجود اصل این کتاب تألیف ملامعزالدین اردستانی در هند است که در حدود سال ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ قمری به دست گروهی از مخالفان عرفان به نام مرحوم مقدس جعل شده و فصلی هم دربارهٔ صوفیه بدان افزوده شده است. این مطلب از نظر قواعد فن تراجم و کتاب‌شناسی

۱. شیخ حرر الاثناعشریه به این وجه متمایلند. رک. الاثناعشریه، ص ۳۰.

۲. طبع جدید حدیقة الشیعة، ص ۶۴.



مسلم است، بلکه با تحقیقات به عمل آمده از قطعیات و یقینیات در زمان ما محسوب می‌شود. پیش از ورود به بحث نویسنده کتاب و فصل الحاقی سزاوار است مروری کنیم بر تفاوت‌های کاشف الحق و حدیقه الشیعه تا تفاوت دو نسخه کاملاً آشکار شود.

### تفاوت‌های کاشف و حدیقه الشیعه

تفاوت‌های مهم این دو نسخه را می‌توان چنین معرفی کرد:

#### اول: مقدمه

کتاب کاشف الحق دارای مقدمه‌ای نسبتاً مفصل است که در آن اسباب تألیف کتاب و اهدای آن به قطب‌شاه و فهرست دوازده فصل و خاتمه کتاب ذکر شده است. ولی حدیقه دارای مقدمه‌ای کوتاه است و بر چند کلمه مدح الهی و صلوات اکتفا کرده است.

#### دوم: فصل ابومسلم و صوفیه

چنانکه گذشت فصل الحاقی در نسخ حدیقه الشیعه که به نام مقدس است وجود دارد ولی در نسخ دیگر نیست.

#### سوم: مذمت‌ها و مداخل پراکنده از صوفیه

در حدیقه الشیعه در برخی موارد که به مناسبتی، مدحی از صوفیان و عارفان آمده است و یا کرامتی از ایشان نقل شده، فوراً توضیحی پیش‌بینی و آماده شده و تأکید شده است که صوفیه، منحرف و مخالف مکتب اهل بیت علیهم‌السلام هستند. علاوه بر آن نیز به مناسبت در لابه‌لای کتاب، طعن‌هایی بر صوفیه زده است که این موارد در کاشف وجود ندارد. در عوض در کاشف گاهی در ذکر نام

عارفان عبارتی در مدح ایشان آورده که در حدیقة حذف شده است.<sup>۱</sup>

#### چهارم: مطالب منقول از قاضی نورالله شوشتری

از جمله تفاوت‌های کاشف الحق با حدیقة الشیعة این است که در کاشف مطالبی را از شهید قاضی نورالله شوشتری با ذکر نام ایشان از دو کتاب احقاق الحق و مجالس المؤمنین نقل می‌کند که این قسمت‌ها در حدیقة الشیعة وجود ندارد.<sup>۲</sup> در آینده خواهیم گفت که در کاشف الحق نقل قول‌های فراوان دیگری نیز از آثار قاضی نورالله رحمته الله علیه بدون نام بردن از وی وجود دارد که همه آن‌ها بعینه در متن حدیقة الشیعة باقی مانده و جااعلان متوجه و جوب حذف آن نشده‌اند.

#### پنجم: مطالب منقول از کتب مقدس اردبیلی

در حدیقة الشیعة در موارد متعددی به کتب مقدس اردبیلی ارجاع داده شده و زبان کتاب به گونه‌ای است که خواننده گمان می‌کند نویسنده آن کتب (مقدس اردبیلی) همان نویسنده حدیقة الشیعة است. مثلاً می‌گوید: «چنانکه در شرحی که بر ارشاد فقه این فقیر نوشته به تقریب مذکور گشته» یا می‌نویسد: «و بعضی از آن دلائل را که این فقیر در کتاب نصوص نقل نموده و در رساله اثبات الواجب ذکر کرده بعد از این در این مختصر ایراد می‌نماید»<sup>۳</sup>. غالب این موارد در کاشف وجود ندارد. آری در کاشف در مواردی مطالبی از کتب مقدس اردبیلی

۱. رک. مقاله «تفاوت‌های حدیقة الشیعه و کاشف الحق»، صص ۲۲، ۴۱، ۴۳، ۵۶-۵۲، ۵۹، ۹۲-۹۰، ۹۴.

۲. همان: صص ۱۴، ۵۰، ۵۳، ۵۶، ۶۴.

۳. رک. حدیقة الشیعة، ص ۸۱ و ص ۶۳۹، طبق تحقیق جناب آقای حسن زاده در چهارده مورد در کتاب از آثار مقدس نقل قول شده است. (رک: مقدمه حدیقة الشیعة ص ۳۷ و ۳۸) البته این چهارده مورد بر فرضی است که کتاب نص جلی از مقدس باشد لیکن خواهد آمد که چون اثری از این کتاب در دست نیست قضاوت راجع به آن مشکل است.

نقل شده که با تعابیری چون «ملا احمد اردبیلی می گوید» آمده است.<sup>۱</sup>

### ششم: مجموعه‌ای از اشعار

در کاشف به مناسبت‌های مختلف اشعار عرفانی و غیر عرفانی گوناگونی آمده است که غالب این اشعار در حدیقة موجود نیست. به نقلی تعداد اشعار اضافه کاشف در حدود صد و پنجاه بیت است.<sup>۲</sup>

### هفتم: داستان‌ها

در کاشف داستان‌ها و حکایاتی مختصراً نسبتاً مفصل وجود دارد که در حدیقة الشیعة به چشم نمی خورد؛ مانند داستان مختار و جریان زیارت مستنصر عباسی از ائمه عسکریین، در عوض در آغاز فصل الحاقی در حدیقة الشیعة به داستان ابومسلم برمی خوریم که در کاشف اثری از آن نیست.<sup>۳</sup>

### هشتم: مطالب پراکنده

مجموعه مطالب پراکنده‌ای در کاشف وجود دارد که در حدیقة الشیعة نیست و بسیاری از این موارد صبغه عرفانی دارد. در حدیقة الشیعة نیز به چند عبارت برمی خوریم که در کاشف نیست.<sup>۴</sup> درباره هویت این موارد پس از این

---

۱. رک. مقاله «تفاوت‌های حدیقة الشیعة و کاشف الحق»، صص ۱۳ و ۹۱.

۲. رک. مقاله «تفاوت‌های حدیقة الشیعة و کاشف الحق» ص ۳.

۳. رک. مقاله «تفاوت‌های حدیقة الشیعة با کاشف الحق» صص ۷۲-۸۱ و صص ۹۴-۹۶، حدیقة الشیعة، صص ۷۱ و ۷۲ و صص ۷۳-۹۲ و صص ۹۵.

۴. مانند حدیقة الشیعة، صص ۸۲ و ۸۳.

سخن خواهیم گفت. پس از اشاره به تفاوت‌هایی که بیان شد اکنون ابتدا شواهد جعلی بودن حديقة الشيعة را به تفصیل بیان کرده و در پایان ادله موافقان انتساب کتاب به مقدس اردبیلی را بررسی می‌کنیم.

فصل دوم

نسخه شناسی



در این فصل به بررسی نسخه‌های موجود از حدیقة الشیعة و مقایسه آن‌ها می‌پردازیم. ادله جعلی بودن حدیقة الشیعة و بطلان انتساب آن به مقدس اردبیلی را، در چند محور می‌توان خلاصه کرد:

۱. نسخه‌شناسی کتاب: تاریخ نسخه‌های کتاب نشان از این دارد که اصل آن از ملامعزالدین اردستانی است و حدیقة الشیعة از روی آن ساخته شده است.  
۲. کلمات بزرگان معاصر حدیقة الشیعة: برخی از عالمان معاصر حدیقة الشیعة به صراحت گفته‌اند که از جعلی بودن حدیقة الشیعة اطلاع داشته‌اند و جاعل آن را نیز می‌شناخته‌اند.

۳. بی‌نظمی درونی حدیقة الشیعة: بررسی متن حدیقة الشیعة نشان می‌دهد که این کتاب، کتابی است وصله و پینه شده که اصل آن، کتاب دیگری بوده است؛ در عوض متن کاشف کاملاً نشان از اصالت دارد.

۴. تعارض بیرونی کلی حدیقة الشیعة: محتوای کلی حدیقة الشیعة با آنچه از مقدس اردبیلی می‌شناسیم سازگاری ندارد و مسلماً این کتاب اگر از کاشف الحق نیز سرقت نشده باشد، از وی نیست.

۵. تعارض بیرونی فصل الحاقی: محتوای فصل الحاقی به خصوص، با آنچه از مقدس اردبیلی می‌شناسیم تعارض دارد و امکان ندارد از وی باشد.  
حال هر یک از این ادله را جداگانه بررسی می‌کنیم:

## تاریخ نسخه‌ها

نسخ خطی کتاب حدیقة الشیعه یا کاشف الحق با نام‌های مختلف در کتابخانه‌ها وجود دارد، گاهی به حدیقة الشیعه، گاه به کاشف الحق و گاه به هدایة العالمین و گاه به الإمامة یا وسیلة النجاة یا مناقب قطب شاهی یا کاشف الأسرار یا تحفه بهشت آیین یا فوز النجاة و گاه اسامی دیگر نامیده شده است.<sup>۱</sup> در نسخه‌هایی که نام آن حدیقة الشیعة نیست، در آغاز یا پایان معمولاً چنین آمده که این کتاب تألیف ملامعزالدین اردستانی<sup>۲</sup> است که این کتاب را در حیدرآباد هندوستان در سال ۱۰۵۸ قمری تألیف کرده، و آن را به سلطان ابوالمظفر عبدالله قطب شاه، حکمران شیعه غلکنده هند تقدیم داشته است. این نسخه‌ها فاقد فصل الحاقی است؛ اما در نسخه‌هایی که نام آن حدیقة الشیعة است مؤلف مقدس اردبیلی معرفی شده است و خود مؤلف نیز از خود در مواضعی از کتاب با نام احمد اردبیلی یاد کرده است و در برخی از این نسخه‌ها فصل الحاقی نیز موجود است.

مرحوم مقدس اردبیلی رحمته الله علیه در سال ۹۹۳ قمری در نجف اشرف وفات یافت؛ یعنی اگر حدیقة الشیعة تألیف ایشان باشد باید قبل از سال ۹۹۳ قمری نوشته شده باشد ولی تاریخ تألیف کتاب کاشف الحق سال ۱۰۵۸ قمری

۱. رک. الذریعة، ج ۲، ص ۳۲۲؛ ج ۶، ص ۳۸۶؛ ج ۱۷، ص ۲۳۶؛ ج ۱۸، ص ۳۲؛ ج ۲۲، ص ۳۳۳؛ ج ۲۵، ص ۸۹ و صص ۱۸۲ و ۱۸۳.

۲. از ملامعزالدین اردستانی اطلاعات چندانی به دست نیامد. نام کامل تروی «معزالدین محمد بن ظهیرالدین محمد» شهیر به لویزان یا میرمیران اردستانی (اردکانی) است و گویا والد حکیم معروف معاصر مجلسی ثانی ملامحمد صادق بن معزالدین اردستانی باشد که به اتهام تصوف از اصفهان تبعید شد. کتابی با نام تفسیر سوره هل ائی از ملامعزالدین وجود دارد که در ۱۰۴۴ در حیدرآباد تألیف نموده و آن را نیز به قطب شاه هدیه کرده است. گویا وی از شاگردان ابن خاتون بوده و مدتی در یزد به تدریس مشغول بوده و سپس به هندوستان سفر کرده است. رک. الذریعة، ج ۴، ص ۳۴۳ و ۳۴۴؛ ج ۹، ص ۴۰۵؛ ج ۱۸، ص ۳۲؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۸، ص ۵۷۱.



درج شده است. از نظر تاریخی قدیمی‌ترین نسخه‌هایی که تا به حال یافت شده است نسخه‌های مربوط به کاشف الحق است که در آن اثری از فصل ردّ صوفیه نیست و تاریخ کتابت اولین نسخه آن ۱۰۶۵ قمری می‌باشد؛ در حالی که قدیمی‌ترین تاریخ کتابت نسخه‌های حدیقة الشیعة مربوط به سال ۱۰۷۴ قمری یا پس از آن است. اگر واقعاً حدیقة الشیعة تألیف مقدس اردبیلی باشد باید حداقل ۶۵ سال قبل از کاشف الحق نوشته شده باشد و با توجه به جایگاه علمی مقدس اردبیلی و ارزش این کتاب باید نسخ مختلفی از آن، در آن دوره‌ها به دست بیاید. به این نکته توجه کنیم که قبل از تألیفات علامه مجلسی ثانی آثار شیعی با زبان فارسی از سوی بزرگان و شخصیت‌های قابل اعتماد به ندرت نوشته شده بود و مردم به آن بسیار نیاز داشتند و به همین دلیل انگیزه بسیاری برای نسخه برداری از آن وجود داشت و تا علامه مجلسی به فارسی نویسی برای عموم اقدام کردند نسخه‌های فراوانی از کتاب‌هایشان در شهرها منتشر شد.<sup>۱</sup>

با این وجود هیچ نسخه‌ای از حدیقة الشیعة، از زمان مقدس اردبیلی رحمة الله علیه تا زمان تألیف کاشف الحق بلکه تا سال ۱۰۷۴ قمری به دست نیامده است و قدیمی‌ترین نسخه‌های کتاب، مربوط به کاشف الحق است؛ بلکه هیچ گزارشی هم از کتابی به نام حدیقة الشیعة در آن عصر وجود ندارد. بله، گزارشی از حدیقة الشیعة در برخی از تألیفات ملاً محمد طاهر قمی و برخی از آثار سید محمد میرلوحی (که مدعی است آن را در ۱۰۶۰ قمری تألیف کرده) به چشم می‌خورد. ولی چنانکه خواهد آمد این گزارش‌ها هیچ اعتباری ندارد؛ چون شواهد نشان می‌دهد که خود این دو نفر، حلقه اصلی جریان جعل

۱. با توجه به رواج تشیع در عصر صفویه و اهمیت شخصیت مقدس اردبیلی اگر کتاب تألیف مقدس اردبیلی و مربوط به قرن دهم بود عادتاً باید نسخ فراوانی از آن در میان ایرانیان استنساخ می‌شد. درباره اهمیت فارسی نویسی در این عصر رک. سیاست و فرهنگ عصر صفوی، ج ۲، ص ۱۳۴۷.

کتاب هستند. به هر حال در این مسئله دو نکته سؤال برانگیز است: اولاً چگونه هیچ نسخه‌ای از حدیقة الشیعة در این بازهٔ حداقل هشتادساله (از زمان رحلت مقدس اردبیلی تا سال ۱۰۷۴ قمری) باقی نمانده و کسی هم پیش از ۱۰۵۸ قمری از آن گزارش نکرده است، زیرا اگر کتاب تألیف مقدس اردبیلی باشد باید نسخ بسیاری از آن وجود داشته باشد؛ چنانکه پس از تاریخ ۱۰۷۴ قمری به علت اقبال فراوان ایرانیان به کتاب، از آن نسخ بسیاری نگاشته شده و امروزه به نقلی فقط ۶۰ نسخهٔ خطی از آن شناسایی شده است<sup>۱</sup>؟ ثانیاً چگونه ممکن است کتابی ارزشمند را که شخصیتی مشهور مانند مقدس اردبیلی نگاشته است، ملاً معز اردستانی ۶۵ سال پس از رحلت وی در هندوستان به نام خود جعل کند؟ آن هم در محضر قطب شاه که محل تردد فضلاء و اهل دانش بوده است؟ خصوصاً که می‌دانیم که آثار مقدس اردبیلی و آوازهٔ وی به هندوستان نیز رسیده بود و ملاً معزالدین نیز به راحتی در همین کتاب از دیگر آثار مقدس اردبیلی همچون رسالهٔ اثبات واجب و شرح ارشاد الازدهان یاد کرده و آن را به «مولانا احمد اردبیلی» نسبت می‌دهد<sup>۲</sup> و قطب شاهیان خصوصاً در عصر شاه عباس روابط بسیار حسنه‌ای با صفویه داشته<sup>۳</sup> و از این طریق با محیط‌های علمی شیعی ارتباطی مناسب برقرار کرده بودند. این سؤالات احتمال جعلی بودن انتساب کتاب به مقدس اردبیلی را تقویت می‌کند؛ ولی در مقابل کاملاً طبیعی است که کتابی که در هندوستان در ۱۰۵۸ قمری توسط ملاً معز که شخصی ناشناخته

۱. رک. مقدمة حدیقة الشیعة، ص سی و دو تا سی و چهار؛ والذریعه، ج ۶، ص ۳۶۸.

۲. رک. مقاله «تفاوت‌های حدیقة الشیعه و کاشف الحق» در جلد دهم مجموعه آثار کنگره مقدس اردبیلی (مقالات فارسی)، صص ۱۳ و ۹۳.

۳. در این باره رک. مقاله «روابط سیاسی قطب شاهیان و صفویان»، در مجلهٔ تاریخ در آینه پژوهش، زمستان ۱۳۸۵، شماره ۱۲، صص ۹۱-۱۰۸.

است، نگاشته شده باشد و در حدود ۱۵ سال بعد در ایران سرقت شده و به نام مقدس اردبیلی سکه بخورد. یکی از محققان معاصر در بررسی نسخه‌های موجود از حدیقة الشیعة و کاشف سخن جامعی دارند که نقل آن غنیمت است: تاکنون از میان نسخه‌های شناسایی شده، قدیمی‌ترین آن‌ها به کاشف الحق مربوط است که درست هفت سال پس از نسخه اصلی آن نوشته شده است. تاریخ کتابت نسخه اصلی که نویسنده در پایان به آن اشاره دارد، سال ۱۰۵۸ ق است و نخستین نسخه رونوشت موجود، در سال ۱۰۶۵ قمری تحریر شده است که در کتابخانه مدرسه حجتیه قم به شماره ۸۲ موجود است. اما قدمت قدیمی‌ترین نسخه شناسایی شده حدیقة الشیعة به سال ۱۰۷۴ ق می‌رسد که در کتابخانه دانشگاه لوس آنجلس آمریکا موجود است. البته نمی‌توان گفت نسخه مزبور به طور قطع همان حدیقة الشیعة منسوب به محقق اردبیلی است؛ زیرا در معرفی آن با تردید آمده است: «حدیقة الشیعة: منسوب به ملا احمد اردبیلی که گویا از معزالدین محمد اردستانی است».

شاید گفته شود که تاکنون همه نسخه‌ها با نام «حدیقة الشیعة» به مقدس اردبیلی نسبت داشته است. از این رو، این نسخه نیز بدون تردید از اوست. اما این سخن نمی‌تواند چندان استوار باشد؛ زیرا نسخه‌های دیگری نیز به اسم حدیقة الشیعة ثبت شده است که محتوای آن همان کاشف الحق است. از سوی دیگر، در گذشته نیز نسخه‌هایی با همین نام به اردستانی نسبت داشته است. بنابراین، این احتمال جدی است که کتاب مزبور نیز همان کاشف الحق باشد؛ هر چند به یقین نمی‌توان حکم کرد که قدمت نسخه کاشف

الحق به معنی اصالت آن و متأخر بودن نسخه حدیقة الشیعة به معنای جعلی بودن آن است.

این نکته روشن است که صرف منطقی بودن این احتمال که «ممکن است نسخه ای از حدیقة الشیعة مربوط به قبل از تحریر کاشف الحق (پیش از سال ۱۰۵۸ ق) وجود داشته باشد که در آینده به دست آید»، نمی تواند امتیاز قدمت نسخه کاشف الحق را از بین ببرد. همچنین نمی تواند اصالت کتاب حدیقة الشیعة را ثابت کند. تا نسخه ای از حدیقة الشیعة مربوط به قبل از ۱۰۵۸ ق به دست نیاید، نسخه کاشف الحق به عنوان نسخه قدیمی تر، از اعتبار بیشتر و در نتیجه از اصالت قوی تر برخوردار خواهد بود. البته هر زمانی که چنین نسخه ای یافت شود آن نسخه اعتبار و اصالت خود را خواهد داشت، اما تا آن زمان که شاید هرگز فرا نرسد، نسخه قدیمی تر اعتبار و اصالت خود را خواهد داشت.

ادعا شده است نسخه ای که اول و آخر آن افتادگی دارد<sup>۱</sup>، در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۵۷۳۰ موجود است که به قرن دهم هجری مربوط است، اما بررسی های کارشناسان بر اساس نوع کاغذ و خط و... نشان داده است که نسخه مزبور به قرن ۱۱ و ۱۲ هجری مربوط می باشد<sup>۲</sup>.

تا کنون حدود ۶۲ نسخه خطی از حدیقة الشیعة شناسایی شده

۱. علاوه بر این که آغاز و انجام آن افتادگی دارد تاریخ کتابت و کاتب آن نیز نامعلوم است.

۲. همچنین ادعای کتابت نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۶۷۰ در قرن دهم نیز ادعائی نادرست است.

رک. . http://digital.aqr.ir/newindex.aspx?pid=13&GID=1096423&ID=634970

است که هیچ‌کدام به قبل از ۱۰۵۸ ق مربوط نمی‌شود. از مجموعه این نسخه‌ها تنها پنج نسخه در سده یازدهم و بقیه پس از آن تحریر شده‌اند. ناگفته نماند که این نسخه‌ها نیز تا از نزدیک بررسی نشوند، به طور قطع نمی‌توان حکم کرد که همان حدیقة الشیعة منسوب به مقدس اردبیلی باشند و احتمال دارد برخی از این‌ها به اشتباه نسخه حدیقة الشیعة معرفی شده باشند، ولی در اصل همان کاشف الحق باشند؛ چنان‌که درباره نسخه‌های شماره ۲۱/۲۱ و شماره ۲/۱۷ کتابخانه آیه الله گلپایگانی چنین بوده است. این کتاب‌ها عنوان حدیقة الشیعة دارند، ولی محتوای آن‌ها همان کاشف الحق است.

برخی دیگر با آنکه به هیچ نامی در متن معرفی نشده‌اند، اما باز هم به نام حدیقة الشیعة ثبت شده‌اند. در اینجا نیز این احتمال بسیار جدی می‌نماید که برخی از این نسخه‌های معرفی شده به نام حدیقة الشیعة، همان کاشف الحق باشد و این احتمال درباره نسخه کتابخانه لس آنجلس بسیار بیشتر از بقیه نسخ می‌باشد. به هر حال، با صرف نظر از اینکه این نسخه‌ها همگی همان حدیقة الشیعة‌اند یا برخی از آن‌ها کاشف الحق‌اند، این نکته یقینی است که تاریخ نگارش آن‌ها بعد از نگارش کاشف الحق است و این خود، این فرضیه را که حدیقة الشیعة تحریف شده کاشف الحق است، قوت می‌بخشد. به ویژه اینکه نسبت به حدیقة الشیعة، نسخه‌های بیشتری از کاشف الحق از سده یازدهم هجری در دسترس است. در این سده و سده‌های بعدی، مبارزات سختی از سوی حکومت صفویه و قاجاریه و جامعه دینی آن زمان

علیه تصوف جریان داشت و احتمال نابودی این نسخه‌ها و انگیزه کافی برای محو آن‌ها و نگارش و حفظ نسخه‌های حدیقة الشیعة بیش از هر زمان دیگری بود. با این همه، نسخه‌های بسیار بیشتری از کاشف الحق در مقایسه با حدیقة الشیعة از سده یازدهم بر جای مانده است. این خود گواه مناسبی بر فراگیری کاشف الحق است که به گونه‌ای تأیید می‌کند که جامعه آن روز این کتاب را بیشتر به نام نویسنده آن (معزالدین اردستانی) می‌شناخته‌اند تا به نام مقدس اردبیلی.

نیز اگر این وجه را نیز بیفزاییم که نسخه‌ای از حدیقة الشیعة پیش از ۱۰۵۸ ق به دست نیامده است، خود دلیل قانع کننده‌ای می‌شود بر اینکه حدیقة الشیعة تحریف شده کاشف الحق است. با توجه به اینکه از آخرین اثر مقدس اردبیلی نسخه‌هایی با فاصله چهار و شش سال پس از نسخه اصلی و نسخه‌های دیگری با فاصله بیشتری اما مربوط به همان سده یازدهم هجری و پیش از ۱۰۵۸ ق وجود دارد، این پرسش مطرح می‌شود که چرا از حدیقة الشیعة چنین نسخه‌ای وجود ندارد؟ این پرسش تنها یک پاسخ می‌تواند داشته باشد و آن اینکه این اثر از آن مقدس اردبیلی نیست، بلکه بسیار بعدتر از او برخی با تحریف کتاب دیگری آن را به وی نسبت داده‌اند تا از وجهه مردمی وی علیه صوفیه سود ببرند.

احتمال اینکه صوفیه نسخه‌هایی از حدیقة الشیعة الشیعه را نابود کرده باشند، ادعایی است که اثبات آن نیازمند شواهد قوی است؛ زیرا انگیزه و نیروی کافی از سوی مخالفان صوفیه در آن زمان وجود داشته است که این کتاب را از نابودی حفظ کنند. اگر کاشف

الحق که به نوعی در طرفداری از صوفیه نگاشته شده است، با وجود فضای ضد صوفیانه آن زمان، نسخه‌های زیادی از آن بر جای مانده است، پس به طریق اولی نسخه‌هایی هرچند اندک از حدیقة الشیعة نیز می‌توانسته بر جای بماند. اینکه حتی نسخه‌ای از آن بر جا نمانده است، تنها به دلیل پیش‌گفته می‌تواند باشد<sup>۱</sup>.

گفته شده که نسخه‌ای با عنوان منتخب حدیقة الشیعة در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود<sup>۲</sup> و در آن از مقدس اردبیلی به «مولانا احمد اردبیلی. آدام الله إفادته» یاد شده است<sup>۳</sup> که نشان می‌دهد کتاب در زمان حیات خود مقدس اردبیلی تلخیص شده است. پس اصل کتاب نمی‌تواند در سال ۱۰۵۸ قمری تألیف شده باشد. پاسخ این است که این نسخه نمی‌تواند مستندی برای این نسبت قرار گیرد؛ چراکه تاریخ کتابت آن سال ۱۰۹۷ قمری است<sup>۴</sup> که حدود صد سال بعد از وفات مقدس اردبیلی است و احتمال جعل در آن کاملاً وجود دارد؛ زیرا بعد از زمانی که احتمال جعل حدیقة الشیعة در آن زمان می‌رود (۱۰۷۳ قمری) نوشته شده است و با چنین تک‌نسخه‌هایی نمی‌توان حجم انبوه شواهد جعل کتب را زیر سؤال برد.

در فصل بررسی ادله موافقان خواهیم گفت که نویسندۀ تلخیص مشهور

---

۱. محمد عیسی جعفری، «بررسی انتساب کتاب حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی»، معارف عقلی، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۸۷، ص ۲۶-۲۹.

۲. نسخه خطی مجموعه محمد مقیم سبزواری؛ کتابخانه مجلس، شماره ثبت ۷۶۴۹۰.

۳. ظاهراً محدث نوری و مرحوم کبودرآهنگی صاحب مرآة الحق نسخه‌ای از همین تلخیص را دیده‌اند. رک. خاتمه المستدرک، ج ۲ ص ۱۰۰ و مرآة الحق، ص ۴۱.

۴. در پایان رساله می‌گوید: «به تاریخ جمعه بیستم شهر ربیع الثانی سنه ۱۰۹۷ صورت تحریر پذیرفت. ذره بی مقدار صاحب سفینه»

حدیقة الشیعة خود میرلوحی، جاعل اصلی حدیقة الشیعة است. ممکن است این نسخه هم، همان کتاب باشد و برای عادی سازی، در آن جمله دعایی «أدام الله ایام إفاداته» برای مقدس اردبیلی به کار رفته تا تصور شود کتاب در آن زمان تألیف شده است. آری! اگر تاریخ کتابت نسخه مربوط به همان زمان مقدس اردبیلی می بود یا احتمال جعل در آن نمی رفت، قابل اعتماد بود.

### نکته

از نکات بسیار سؤال برانگیز درباره حدیقة الشیعة آن است که نسخه های این کتاب یکسان نیست و این ناهماهنگی از اولین دوره ای که نسخه های این کتاب رواج یافته (دهه هشتم قرن یازدهم) دیده شده است. شیخ حرکه در مقام دفاع از حدیقة الشیعة برآمده و آن را تألیف مقدس اردبیلی می داند اعتراف کرده است که قسمت هایی در برخی از نسخه ها هست که با اسلوب اصل کتاب سازگار نیست و می تواند قرینه ای بر بطلان نسبت کتاب به مقدس اردبیلی باشد. شیخ حرچون می پنداشته کتاب از مقدس اردبیلی است احتمال داده شاید این قسمت ها را برخی از صوفیه به کتاب افزوده باشند تا در صحت نسخه کتاب طعن بزنند.<sup>۲</sup>

گزارش عجیب دیگری که در این باره وجود دارد گزارش کتاب شناس بزرگ مرحوم ملا عبد الله افندی است که در ذیل شرح حال مقدس اردبیلی یکی از کتب مقدس اردبیلی را حواشی کاشف الحق معرفی می کند.<sup>۳</sup> این تعبیر حاکی

۱. رک. الذریعة، ج ۴، ص ۴۲۲. تلخیص حدیقة الشیعة و ج ۲، ص ۱۹۴. مختصر حدیقة الشیعة الاردبیلیة.

۲. اثنا عشریه، ص ۳۰.

۳. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۵۷.



از آن است که وی با نسخه‌هایی مواجه شده است که متن آن کاشف الحق بوده و زیاداتی در حواشی آن وجود داشته است که به مقدس اردبیلی منسوب بوده است. این موارد نیز ظن انسان را بدین سومی کشاند که کتاب اصلی همان کاشف الحق بوده است که در نسخه‌های جدید آن، مطالبی افزوده شده است؛ در برخی نسخ، این اضافات به شکل کامل درج شده و در برخی دیگر ناقص و در تعدادی دیگر از نسخه‌ها، این اضافات در حواشی آمده است.



فصل سوم

شهادت عالمان معاصر



در طول تاریخ، عده زیادی انتساب حدیقة الشیعة را به مقدس اردبیلی انکار کرده‌اند، ما در اینجا به ارائه فهرست اسامی آن بزرگان نمی‌پردازیم زیرا انکاری یا تأیید متأخران هیچ اعتبار و حجیتی ندارد و ملاک ادله‌ای است که هر یک برای نظر خود بیان می‌کنند. آنچه از جهت علمی و فنی مهم است انکاری یا تأیید کسانی است که در دوره‌ای قریب به این کتاب می‌زیسته‌اند و شواهدی تاریخی در دست داشته‌اند که شاید ما به آن‌ها دسترسی نداشته باشیم. در اینجا عبارات برخی از بزرگانی را که نزدیک به آن دوران می‌زیسته و بر نفی انتساب کتاب به مقدس اردبیلی رحمته الله علیه شهادت داده‌اند، بررسی می‌کنیم. نکته قابل توجه این است که نفی استناد کتاب به شخصی، به معنای عدم الوجدان و عدم العلم نیست تا بی اعتبار باشد، بلکه به معنای اطلاع از قرآنی است که بر جعل و تحریف و وجود فعالیت در راستای دروغ‌سازی دلالت دارد.

### ۱. ملا شاه محمد دارابی (۱۰۰۰-۱۱۳۰ قمری)

شاه محمد دارابی صاحب مقامات السالکین از فقیهان فیلسوف و عارف مسلک قرن یازدهم و دوازدهم است. وی شهادت داده است که در هند حضور داشته و دیده که ملا معزالدین اردستانی کتاب را تألیف می‌کند. وی در شمار ادله بی اعتباری حدیقة الشیعة می‌گوید: «سادس آنکه: حقیر در هند

بود که ملام معزاردستانی این تألیف می‌کرد تا آنکه در تاریخ آخر سنه اربع و مائة و ألف در اصفهان دید که همان تألیف ملام معزاست که با بعض ملحقات به نام ملام شده!<sup>۱</sup>. و همچنین از ایشان نقل شده: «من ملام معزاردستانی را دیدم از او پرسیدم او کتاب حدیقة الشیعة را به خود منسوب کرد و در مذمت صوفیه هیچ نگفت»<sup>۲</sup>. بعضی در این مطلب تشکیک کرده‌اند، چرا که کاشف الحق در سال ۱۰۵۸ قمری تألیف شده و سال وفات دارابی در حدود ۱۱۳۰ قمری می‌باشد و لازمه‌ی درستی این ادعا این است که عمر دارابی حداقل حدود صد سال باشد ولی این تشکیک نادرست است؛ چرا که به تصریح شاگرد او حزین لاهیجی وی قریب به ۱۳۰ سال عمر کرده و حوالی همان سال ۱۱۳۰ قمری وفات یافته است<sup>۳</sup>. شواهد تاریخی حکایت از سفر و اقامت دارابی در هند و سپس بازگشت دوباره اش به ایران دارد و کاملاً با این نقل قول که: در سال ۱۰۵۸ در هند دیده که ملام معز این کتاب را تألیف نموده و در سال ۱۱۰۴ قمری در اصفهان دیده که آن را به نام مقدس اردبیلی کرده‌اند؛ سازگار است<sup>۴</sup>.

۱. مقامات السالکین، ص ۱۵۳.

۲. بستان السیاحة، متن، ص ۳۵۹.

۳. تاریخ حکماء و عرفای متأخر، ص ۱۱۸ به نقل از تذکرة المعاصرین و تاریخ و سفرنامه.

۴. منابع متعدد گزارشی از حضور شاه محمد دارابی در هند و سپس سفرش به ایران آورده‌اند. مولانا خداداد نویسنده‌ی مقدمه‌ی مقامات السالکین هم که از شاگردان وی است می‌گوید: «نه همین گلشن ایران از ترشح جویبار فیضش سرسبز و ریان است؛ بلکه در سواد هندستان برهمن زادگان فقیر از سعی مشکورش کروگرور رو به راه آورده کار و بار بت و بتکده از او خراب و ویران» (مقامات السالکین، ص ۲۳). از کتاب لطیفه‌ی غیبی از مصنفات شاه محمد دارابی نیز این مسئله فهمیده می‌شود که وی به هندوستان رفته و در شیراز هم اقامت داشته و شاگردش حزین نیز او را در اواخر عمر در شیراز دیده است. (و نیز رک. مقامات السالکین، مقدمه‌ی محقق، ص ۴-۱). بنابراین آنچه برخی گفته‌اند که «دو نفر به نام شاه محمد دارابی وجود داشته‌اند و شخصیت مورد نظر که صاحب تذکره و متخلص به شاه بوده در هند می‌زیسته و به ایران نیامده است»، صحیح نیست.

علاوه بر آنکه وجود دو نفر با این عنوان در قرن یازدهم هم معلوم نیست. آقابزرگ طهرانی احتمال ←

## ۲. مرحوم میرمحمد مؤمن تنکابنی (وفات حدود ۱۱۱۰ قمری)<sup>۱</sup>

مؤمن تنکابنی که در همان عصر می زیسته، قسمت الحاقی ردّ صوفیه را از آن مقدس اردبیلی نمی داند و در تبصرة المؤمنین که در سال ۱۰۸۶ قمری تألیف شده می گوید: «این زمان لوحی معرکه گیر کلماتی چند انشاء در مذمت صوفیه نموده ملحق به رساله تألیف آخوند ملاً احمد اردبیلی ساخته است»<sup>۲</sup>. البته وی از کتاب کاشف الحق تألیف ملاً معز خبر نداشت و پنداشته که اصل کتاب از مقدس اردبیلی است.

## ۳. ملاً محمد باقر سبزواری (۱۰۱۷-۱۰۹۰ ق)

ملا محمد باقر سبزواری از عالمان بزرگی است که معاصر دوره جعل حدیقة الشیعة بوده است. ایشان نسبت کتاب به اردبیلی را رد کرده و فرموده است: من می دانم که این ها وضع کیست؛ اما مصلحت نمی دانم که بگویم<sup>۳</sup> ایشان نقل شده: «فهرست تألیفات مولانا احمد را دیده ام نام کتاب حدیقة الشیعة در آن نیست و آن کتاب تألیف ملاً معزالدین اردستانی است و مذمت صوفیه نیز به آن الحاق شده و ملاً معز اردستانی که مصنف آن کتاب

---

→ داده اند شاه محمد دارابی اصطهباناتی، غیر از شاه محمد دارابجردی باشد، ولی در پایان شرح حال دارابجردی احتمال داده که هر دو، یک نفر باشند. قابل توجه است که استناد به کتاب صبح گلشن و تصور شهادت دارابجردی در هند صحیح نیست و چنین چیزی در صبح گلشن نیامده است (رک. صبح گلشن، ص ۲۲۰).

۱. رک. طبقات اعلام الشیعة، ج ۸، ص ۵۹۳ و الذریعة، ج ۳، ص ۳۲۵ و ۴۰۲ و هدیه العارفین، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲. تبصرة المؤمنین (تألیف ۱۰۸۶) نسخه خطی، عکس آن در انتهای کتاب آمده است. این تذکرا مرحوم روضاتی در حواشی الذریعة طرح کرده بودند (رک. تکملة الذریعة، ج ۱، ص ۳۰۶؛ ذیل عنوان حدیقة الشیعة)، و اخیراً جناب آقای قاسمی عکس نسخه را در فضای مجازی منتشر نمودند.

۳. مقامات السالکین، ص ۱۵۳؛ به ایشان محمّد باقر خراسانی و محقق سبزواری هم می گویند.

است نیز انکار صوفیه ننموده»<sup>۱</sup>.

#### ۴. علامه محمدباقر مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ قمری)

صاحب حدائق در لؤلؤة نقل می‌کند که مرحوم مجلسی نسبت کتاب را به مقدس اردبیلی رد کرده است، ولی خود ایشان این نقل را ثابت نمی‌داند: «فلایلتفت الی انکار بعض ابناء هذا الوقت بان الكتاب ليس له وانه مكذوب عليه ونقل ذلك عن الآخوند المجلسی رحمته الله ولم یثبت»<sup>۲</sup>. فقیه ورجالی متتبع، علامه خوانساری نیز در روضات الجنات متذکر شده است که نفی انتساب، از علامه مجلسی نیز نقل شده اما به اثبات نرسیده است<sup>۳</sup>. این نشان می‌دهد که علامه مجلسی این انتساب را قبول نداشته و از منکران آن بوده است. مرحوم علامه مجلسی متولد ۱۰۳۷ قمری است و عین الحیة را در میان سالی و حدود ۳۷ سالگی (در سال ۱۰۷۴ قمری) تألیف فرموده است. در آن زمان بخش مذمت صوفیه از کتاب حدیقة الشیعة به شکل مستقل به دست ایشان رسیده بوده<sup>۴</sup> و ایشان نیز باور کرده بودند که این رساله از مقدس اردبیلی است و به همین دلیل در عین الحیة می‌فرماید:

«و اکثر قدماء و متأخرین علمای شیعه رضوان الله علیهم مذمت ایشان کرده‌اند و بعضی کتاب‌ها بررد ایشان نوشتند مثل

۱. ریاض السیاحة، ج ۱، ص ۵۵، به نقل از رشحات مآیوسف بهبهانی، و بستان السیاحة، ص ۳۵۹ و حدائق السیاحة، ص ۴۱۸.

۲. لؤلؤة البحرین، ص ۱۵۰.

۳. روضات الجنات، ج ۱ ص ۸۳ و ریاض السیاحة، صص ۵۵-۵۶.

۴. خواهیم گفت که جاعلان حدیقة الشیعة بخش مذمت صوفیه را جداگانه و به صورت یک رساله مستقل هم منتشر کردند.



علی بن بابویه... زبدة العلماء و المتورعین مولانا أحمد اردبیلی قدس الله ارواحهم و شکر الله مساعیهم و غیر ایشان از علمای شیعه رضوان الله علیهم. ذکر سخنان این فضیلتی عظیم الشأن و اخباری که در این مطلب ایراد نموده اند موجب تطویل مقال است؛ ان شاء الله کتابی علی حدة در این مطلب نوشته شود»<sup>۱</sup>.

مرحوم مجلسی در این عبارات کاملاً متأثر از فصل الحاقی حدیقة الشیعة است؛ چون می دانیم و خواهیم گفت در هیچ کتابی جز حدیقة الشیعة حدیثی در مذمت صوفیان نیامده، ولی ایشان می فرماید که ذکر اخبار در این باب، موجب تطویل است. چنان که می فرماید علی بن بابویه و محقق کرکی و ابن حمزه در چند کتاب و سید مرتضی رازی در چند کتاب، نقد صوفیه نوشته اند؛ با اینکه در آینده خواهیم گفت جز مجعولات دستگاه میرلوحی نظیر همین فصل الحاقی هیچ سندی بر این مطالب وجود ندارد<sup>۲</sup>. همچنین ایشان در عین الحیوة یکی از احادیث جعلی درباره قصه خوانی را از همین فصل الحاقی نقل کرده و فرموده است:

«در بعضی از کتب معتبر امامیه مسطور و روایت شده از امام محمد باقر علیه السلام که ایشان از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل نمود که فرمود: ذکر علی عبادة و من علامات المنافق أن یتنفر عن ذکره و یختار استماع القصص الکاذبة و اساطیر الممجوس علی استماع

۱. عین الحیة، ص ۵۷۹.

۲. مخالفت محقق کرکی با عرفان را، ابتدا میرلوحی و ملاً محمد طاهر قمی گزارش کرده اند و سپس شیخ علی سبط و شیخ حرّ که تحت تأثیر آثار آن دو نفر بوده اند، ولی شیخ حرّ تصریح می کند که خود اثری از محقق کرکی در این باب ندیده است و نگارنده تا به حال سند دیگری از مخالفت محقق کرکی با عرفان و تصوف نیافته و قرائن نشان می دهد که این مطلب نیز چون استناد مخالفت عرفان به مقدس اردبیلی از مجعولات دستگاه میرلوحی است.

فضائله...»<sup>۱</sup>.

این حدیث در هیچ منبعی جز فصل الحاقی حدیقة الشیعة وجود ندارد و می بینیم علامه مجلسی آن را روایت کرده و می فرماید: «در بعضی از کتب معتبر امامیه مسطور است». با این همه علامه بعداً متوجه شد که این رساله جعلی است و به همین خاطر با اینکه قصد داشت کتابی در نقد صوفیه بنویسد و اخبار مذمت ایشان را نقل بفرماید هیچ گاه چنین کاری نکرد؛ بلکه در بحار الأنوار که جامع همه احادیث است نه آن حدیث جعلی قصه خوانی را دوباره نقل فرمود و نه احادیث مذمت تصوف را و نه دیگر احادیث متفرد حدیقة الشیعة را و جالب اینجاست که ایشان حتی حدیقة را جزء آثار مقدس اردبیلی نشمرده است. بحار در سال ۱۰۷۰ قمری آغاز شده و تا سال ۱۱۰۳ قمری ادامه یافته است<sup>۲</sup> و بحار الأنوار را باید محصول دوران پختگی علامه مجلسی به حساب آورد. عملکرد علامه مجلسی در بحار، شاهدی بسیار روشن بر این است که وی انتساب کتاب را به مقدس اردبیلی نپذیرفته است.

ثقة الاسلام تبریزی در مرآة الکتب می گوید:

«ولم يذكره المجلسی فی بحاره، ولم يتعرض إليه بنفی ولا إثبات. وهو وان كان أعم من النفی إلا ان شهرة الكتاب ووجوده بینهم كان یوجب ذكره ولومع الإشارة إلى ضعفه، فعدم التعرض أصلاً مما یوهم جزمه بالنفی»<sup>۳</sup>.

حاج میرزا زین العابدین شیروانی می گوید:

۱. عین الحیوة، ص ۵۵۰؛ سیاق عبارات علامه در اینجا کاملاً نشان می دهد که مطالب از فصل الحاقی حدیقة گرفته شده است.

۲. رک. انصاری قمی، کتاب شناسی تألیفات علامه مجلسی، ۱۳۶۹ ش.

۳. مرآة الکتب، ج ۵، ص ۱۱۶.

«چون حدیقه الشیعة ثبوت از آن مولانا احمد ظاهر نبود از این جهت ملاً محمد باقر مجلسی در کتاب خود از مولانا احمد نقل انکار و مذمت صوفیه ننموده و اسم حدیقه الشیعة را مذکور ننموده با آن که نام چند کتاب غیر مشهور از علمای شیعه در انکار صوفیه ذکر کرده است»<sup>۱</sup>.

برخی مدافعان حدیقه الشیعة گفته اند:

«قرار نگرفتن یک کتاب در مصادر بحار الأنوار دلیل بر عدم قبول انتساب آن کتاب نیست؛ زیرا مرحوم علامه مجلسی رحمه الله در صدد استفاده از منابع کهن و اصلی بوده است و به همین جهت در تألیف کتاب گران سنگ بحار الأنوار از بسیاری از کتب استفاده نکرده است»<sup>۲</sup>.

این سخن بسیار اشتباه و بسیار عجیب است؛ زیرا علامه مجلسی رحمه الله در آغاز بحار الأنوار در فصل اول منابع خود را معرفی کرده است و یک تورق اجمالی در این فصل نشان می دهد که علامه از همه منابع متقدم و متأخر استفاده فرموده و هر کتابی را که در دست داشته، آن را معتبر می دانسته و در آن حدیثی یافت می شده که در منابع قبل وجود نداشته؛ به عنوان منبع خود قرار داده است و اگر کتابی را به عنوان منبع قرار نداده از این رو است که آن کتاب متفرداتی نداشته و در منابع معتبرتر احادیثش یافت می شده است. اینکه ایشان در آن فصل صراحتاً فرموده اند که آثار مقدس اردبیلی از منابع بحار است:

«و کتاب شرح الإرشاد و کتاب تفسیر آیات الأحکام و حاشیة شرح الهیات التجرید و غیرها لأفضل العلماء المتورعین مولانا أحمد

۱. ریاض السیاحة، ج ۱، ص ۵۶.

۲. کشف الحقیقة، ص ۱۰۹.

بن محمد الأردبیلی قدس الله لطیفه<sup>۱</sup>. «والمحقق الأردبیلی فی الوریع والتقوی والزهد والفضل بلغ الغایة القصوی ولم أسمع بمثله فی المتقدمین والمتأخرین جمع الله بینہ و بین الأئمة الطاهرین و کتبه فی غایة التدقیق والتحقیق»<sup>۲</sup>.

می دانیم که بنای علامه مجلسی رحمته الله علیه بر این بوده است که خصوصاً احادیث صحیح و معتبر را جمع آوری کند؛ اگر واقعاً ایشان حدیقة الشیعة از مقدس اردبیلی می دانست باید تمام احادیث متفرد آن را در مذمت صوفیه و درباره حکم مجنون و قصه خوانی نقل کند؛ چون بر فرض استناد کتاب به مقدس اردبیلی غالب این احادیث، صحیح و صریح خواهد بود در نقد تصوف. با این همه، ایشان هیچ یک از این احادیث را در هیچ یک از آثار خود یا حتی آثار مختص به نقد صوفیه، نیاورده اند.

کسی که با شیوه تدوین بحار آشنا باشد یقین می کند که این نحوه عملکرد علامه مجلسی به معنای نپذیرفتن انتساب کتاب به مقدس اردبیلی است و با توجه به اینکه ایشان در میان سالی این انتساب را باور کرده بود؛ معلوم می شود شواهدی یافته که از این نظر عدول کرده است.

### ۵. سید نعمت الله جزائری (۱۰۵۰-۱۱۱۴ قمری)

مرحوم سید نعمت الله جزائری در آغاز، حدیقة الشیعة را از مقدس اردبیلی می پنداشته و احادیث مذمت تصوف را در الأنوار النعمانیة گزارش کرده است؛ اما بعداً به نادرستی این انتساب پی برده و در حواشی شرح تهذیب الحدیث خود نوشته است: «کنا ظننا قبل ان کتاب حدیقة الشیعة من مصنفات المولی

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۳.

۲. همان، ص ۴۲.

احمد الاردبیلی، فظہراتہا من مصنفات غیرہ من الشیعة»<sup>۱</sup>.

### ۶. شیخ علی نقی اصطہباناتی (وفات ۱۱۲۹ قمری)

عارف محقق شیخ علی نقی اصطہباناتی نیز این نسبت را رد می‌کند و در خاتمہ کتاب برہان المرتاضین در ذکر فضلا و مجتہدان اہل معرفت می‌نویسد: «واذ جملہ متأخرین، ملاً احمد اردبیلی، از کتب او خصوصاً از ایات احکام (زبدۃ البیان) چنانچہ می‌فرماید در تفسیر آیہ کریمہ: (الذین... ویتفکرون فی خلق السموات والارض): روی عن سفیان الثوری انه صلی خلف المقام رکعتین ثم رفع راسه إلى السماء فلما رأى الكواكب غشى عليه وكان يبول الدم من طول حزنه.... پس سفیان ثوری را با آن کہ مقبول اہل این طریق نیست مدح کردہ و قبول کردہ، چہ جای دیگران! پس ہرگاہ این جماعت را خوب داند و مدح کند چگونہ کتاب در مذمت ایشان تصنیف می‌کند؟!... کتاب حدیقة الشیعة کہ بہ آن [جناب] نسبت می‌دهند افترا و دروغ است، بلکہ تصنیف ملاً معز اردستانی است و فصل الحاق مذمت صوفیہ نیز از ملاً معز نیست؛ چنانچہ فاضل عالم کامل محقق جامع معقول و منقول مولانا شاہ محمد [دارابی] علیہ رحمۃ اللہ الملک الأحد الصمد در این باب رسالہ ای تصنیف کردہ و او را تحقیق نمودہ است»<sup>۲</sup>.

---

۱ حواشی شرح تہذیب، نسخہ خطی. عکس نوشته وی در انتہای کتاب آمدہ است.

۲. برہان المرتاضین، ص ۱۹۳

## ۷. سید ابراهیم همدانی قمی<sup>۱</sup> (وفات در قرن دوازدهم)

از ایشان نقل شده که جاعل فصل صوفیه یکی از فضیلتی قم است؛ این سخن ممکن است اشاره به ارتباط ملامحمد طاهر قمی با میرلوحی باشد که در آینده به آن خواهیم پرداخت. مرحوم ملامحمد جعفر همدانی کبودراهنگی در کتاب مرآة الحق نقل می‌کنند:

«در اوقات تحصیل علوم شرعیه فرعیه در خدمت مولانا المحقق المدقق میرزا ابوالقاسم قمی رحمته الله علیه صحبتی مستوفی از مراتب فضیلت و دقت و زهد و ورع محقق اردبیلی مذکور شد. ضعیف عرض نمود که آن رحمة الله مائل و قائل به وحدت وجود است در حاشیه الهیات، جناب ایشان منکر این نسبت شدند. ضعیف عرض نمود که: حاشیه الهیات به نظر منور رسیده است؟ فرمودند: بلی، در اوقاتی که در نجف اشرف در ایام تحصیل توقف داشتم، در آنجا دیده‌ام. فرمودند که: حاشیه در نزد تومی باشد؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: فردا همراه خود بیاور، قبول نمودم. همین که به منزل معاودت نمودم، بلافاصله یکی از محرم‌های خود را روانه نموده بودند که فلانی موضع آن مسئله را معین نماید و تو کتاب را گرفته همراه بیاور. کتاب را به خدمت ایشان برد. فردا که به خدمت ایشان رسیدم اظهار تعجب و غرابت می‌نمودند.

و این حاشیه مؤید حرفی است که شنیده شده است که این قسمت صوفیه از محقق اردبیلی نیست. از دو نفر از علماء این انکار به ضعیف رسیده است. یکی از سید بزرگوار سید ابراهیم همدانی

۱. ظاهراً سید ابراهیم بن سید محمد برادر سید صدرالدین قمی شارح وافیة است که تا ۱۱۶۸ در قید حیات بوده است. رک. تتمیم أمل الأمل، ص ۵۶، و موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۲، ص ۱۴.

المسکن القمی الموطن . شخصی از ثقات تلامذه ایشان از ایشان نقل نموده که می فرموده اند: آن مطاعن از جناب محقق اردبیلی نیست بلکه یکی از فضلی قم که اسم او را مذکور ساخت و ضعیف را فراموش شده است، از او است. و دیگری مولانا محراب جیلانی بود که ایشان هم منکر بودند این نقل را<sup>۱</sup>.

از این نقل به دست می آید که نظر نهایی میرزای قمی این است که قسمت ردّ صوفیه جعلی بوده و از مقدس اردبیلی نیست. گرچه ما به علت متأخر بودن مرحوم میرزا و اینکه فرمایش ایشان مبنی بر حدس است، به نظر ایشان در این مسئله نفیاً و اثباتاً کاری نداریم.

### نتیجه گیری

چنانکه گذشت مخالفان حدیقة الشیعة بسیارند ولی نقل عبارت ایشان در این قسمت، از نظر علمی و فنی صحیح نیست؛ آنچه بیان شد احوال برخی از بزرگان بود که از نظر زمانی به حدیقة الشیعة نزدیک بودند و گزارشی از جعلی بودن کتاب ارائه کردند و شهادت دادند که ملامعز را در حال تألیف دیده اند یا خبر داشتند که جاعلی چنین کاری کرده است. در این نقل قول ها چند نکته اهمیت فراوان دارد:

۱. برخی از ناقلان در قرن یازدهم هجری می زیسته و معاصر شیخ حرّعاملی و شیخ علی نواده شهید بوده و از علمای ایران به شمار می روند که اطلاعاتشان در این باره از شیخ حرّ و شیخ علی که تازه وارد هستند بسیار بیشتر است.

۲. برخی از ایشان شهادت عن حسّ می دهند که نسبت کتاب به

---

۱. مرآة الحقّ، ص ۵۶.

مقدس اردبیلی جعل است و برخی ادعا کرده‌اند که از جاعل هم مطلعند و این کار، کار میرلوحی یا یکی از فضلاهی قم است.

۳. برخی از مخالفان از مخالفان صوفیه هستند و تمایلشان به این است که این احادیث صحیح باشد؛ چون علامه مجلسی و سید نعمت‌الله جزائری و... .

۴. اگر در آن زمان نسخه‌هایی از حدیقة الشیعة متعلق به قبل از ۱۰۵۸ قمری وجود می‌داشت عادتاً نسبت کتاب به مقدس اردبیلی مشهور می‌شد و این افراد نسبت کتاب را به مقدس اردبیلی رحمة الله علیه به این آسانی رد نمی‌کردند. تعابیر نشان می‌دهد که نسبت کتاب به مقدس اردبیلی در آن عصر از مشهورات نبوده است. در آینده خواهیم گفت هیچ‌کسی شهادت حسی بر استناد کتاب به مقدس اردبیلی نداده است و موافقان حدیقة الشیعة همه از روی حدس و گمان نسبت را پذیرفته‌اند و به همین خاطر نظرات آن‌ها با شهادت این بزرگان بر نفی حدیقة الشیعة، تعارض ندارد.



فصل چهارم

بی نظمی درونی «حدیقة الشیعة»



یکی از شواهد مهم بر جعلی بودن حدیقة بی‌نظمی داخلی آن است. جا‌اعلان حدیقة الشیعة گرچه بسیار تلاش کردند که ردّپایی از خود باقی نگذارند، اما باز هم به دلیل عجله، نشانه‌های زیادی را باقی گذاشته‌اند که از مجموع آن‌ها می‌توان به جعلی بودن حدیقة الشیعة و خصوصاً فصل رد صوفیه پی برد. بخشی از این ردّپاها به بی‌نظمی درون کتاب و تناقضات داخلی آن برمی‌گردد و نشان می‌دهد که این کتاب جعلی و ساختگی است؛ و بخشی دیگر به تعارضات بیرونی آن با آرا و زندگی مقدس اردبیلی بازمی‌گردد و می‌گوید اگر کتاب دزدی هم نباشد اثر مقدس اردبیلی نیست.

بی‌نظمی درونی حدیقة الشیعة از دو جهت قابل بررسی است: ۱. از جهت ساختار و ترتیب کتاب و ۲. از جهت محتوا. در هر یک از این دو بخش می‌توان قرائنی یافت که این کتاب، یک کتاب یک‌دست و یک‌قلم نیست، بلکه کتاب، اصلی دیگر داشته و شخصی با تغییراتی در آن، کتابی نو، ساخته است و یادست کم اگر نویسنده واحد است نمی‌تواند نویسنده‌ای صاحب‌قلم و دانشمند چون مقدس اردبیلی، آن هم در آخرین سال‌های عمرش، باشد.

### بی‌نظمی ساختاری حدیقة الشیعة

یکی از محققان محترم در شرح بی‌نظمی ساختاری کتاب بیانی کامل

دارند که به قسمت‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

«بانگاهی نقادانه و مقایسه‌دو نسخه موجود، یعنی حدیقة الشیعة منسوب به مقدس اردبیلی<sup>۱</sup> و کاشف الحق منسوب به معزالدین اردستانی درمی‌یابیم که یکی از این دو، ساختار هماهنگ‌تری نسبت به دیگری دارد. این انسجام کمک می‌کند که ما به نسخه اصلی نزدیک شویم و آن را از نسخه تحریف شده که همان نسخه غیرمنسجم باشد، بازشناسیم. این تفاوت ساختاری در سه بخش (آغازین، میانی، پایانی) کتاب یادشده بررسی می‌شود:

### یک) بخش آغازین

در آغاز نسخه کاشف الحق، به ساختار کتاب که شامل مقدمه، یک باب و خاتمه می‌باشد، اشاره شده است. مقدمه دو اصل و باب نیز دوازده فصل دارد. در این نسخه، عنوان "باب" بدون پسوند "اول" آمده است<sup>۲</sup>. خاتمه نیز به پرداختن نکاتی چند اختصاص می‌یابد. اما در نسخه حدیقة الشیعة ساختار کتاب بیان نشده است<sup>۳</sup> و در این نسخه پس از مقدمه عنوان باب آمده است. این بدان معناست که دست‌کم باب دومی در کار باشد و حال آنکه باب دومی در کتاب وجود ندارد.

۱. هرچند برخی از نسخه‌های خطی به همین نام دقیقاً مطابق نسخه کاشف الحق است؛ رک. نسخه‌های شماره ۲۱/۲۱ و ۲/۱۷، کتابخانه آیه الله گلپایگانی.

۲. رک. معزالدین اردستانی، کاشف الحق، ص ۱۱، نسخه حجّتیة شماره ۸۲؛ نسخه‌های خطی شماره ۱۷/۱۸، ۲۱/۱۷، ۲/۱۷، کتابخانه آیه الله گلپایگانی و نسخه‌های خطی شماره ۳۲۱۴ و ۱۶۲۸ و ۹ کتابخانه مسجد اعظم قم؛ رک. همین نوشتار بخش ضمائم، فصل ۴، ضمیمه ۱-۴ و ۲-۴.

۳. شاید دلیل ساختار و فهرست بدان جهت باشد که بخش صوفیه در این فهرست ایجاد ناهمگونی می‌کرده است.

هر چند خطای ناسخ را در افزون قید «اول» پس از عنوان «باب» نمی‌توان نادیده گرفت؛ همان‌گونه که در برخی نسخه‌های حدیقة الشیعة این قید حذف<sup>۱</sup> و در برخی نسخه‌های کاشف الحق این قید افزوده شده است<sup>۲</sup>، اما از آنجا که قریب به اتفاق همه نسخه‌های حدیقة الشیعة، قید «اول» را به «باب» افزوده‌اند و نیز بیشتر نسخه‌های کاشف الحق این قید را ندارند<sup>۳</sup> و در فهرست آغازین آن تنها از یک باب نام برده شده است<sup>۴</sup>، می‌توان مطمئن شد که موارد اندکی که این قید در حدیقة الشیعة حذف و در کاشف الحق افزوده شده است، می‌تواند ناشی از اشتباه ناسخ باشد<sup>۵</sup>.

اما موارد غالب یعنی افزوده شدن قید در بیشتر نسخه‌های حدیقة الشیعة و نبودن آن در اکثر نسخه‌های کاشف الحق، فراتر از اشتباه ناسخ است و نمی‌توان چنین پدیده‌ای را تنها به خطای آن‌ها نسبت داد.

---

۱. مانند نسخه خطی شماره ۱۳/۳۳، کتابخانه آیه الله گلپایگانی.

۲. مانند نسخه خطی شماره ۳۲۱۴ کتابخانه مسجد اعظم قم و شماره ۲۱/۲۱، کتابخانه آیه الله گلپایگانی. البته عنوان این نسخه حدیقة الشیعة است، اما محتوا و ساختار آن همان کاشف الحق است.

۳. به ویژه نسخه حجتیه قدیمی ترین نسخه آن است و تنها هفت سال پس از نسخه اصلی نوشته شده است.

۴. رک. نسخه‌های خطی کاشف الحق به شماره ۸۲ حجتیه، نسخه‌های خطی شماره ۱۴/۳۲، ۲۱/۲۱، ۱۷/۱۸، ۲۱/۱۷، ۲/۱۷، کتابخانه آیه الله گلپایگانی، نسخه‌های خطی شماره ۳۲۱۴، ۱۵۹۸، ۱۶۲۸، ۹، کتابخانه مسجد اعظم قم و نسخه خطی شماره ۱۴۰۸ کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی؛ در همه این نسخه‌ها این‌گونه آمده است: «واین رساله ان شاء الله مرتب می‌شود بر مقدمه و بابی و خاتمه» و باب را بایا و وحدت آورده است؛ یعنی کتاب یک مقدمه یک باب و یک خاتمه دارد.

۵. حتی گاهی این اشتباه در مواردی ممکن است بیشتر از این حد باشد؛ چنان که در نسخه خطی ۱۴/۳۲ عنوان «باب» تنها در فهرست آمده و در جای خود حذف شده است.

از طرفی در فهرست کاشف الحق تنها از یک باب نام برده شده است و باب را با یای وحدت آورده است؛ حال اگر در عنوان «باب» قید «اول» افزوده شده است، با توجه به فهرست کتاب درمی یابیم این اشتباه به یقین از ناسخ بوده است، اما در نسخه حدیقة الشیعة که چنین فهرستی وجود ندارد و قید «اول» در بیشتر نسخه های آن تکرار شده است، نمی توان افزایش این قید را ناشی از اشتباه ناسخان دانست. بنابراین، می توان نتیجه گرفت که کاشف الحق نسبت به حدیقة الشیعة، ساختار هماهنگ تری دارد و به هم ریختگی حدیقة الشیعة را ندارد.

البته به فرض، اگر قید مزبور نیز افزوده نشده بود، باز هم ساختار کتاب با افزایش یک باب ناهماهنگ دیگر، دچار مشکل بود. تفصیل این مورد، در ادامه می آید.

#### دو) بخش میانی (بخش مربوط به صوفیه)

در نسخه حدیقة الشیعة، پس از جمله «و در حج آخرین در جحفه، به رحمت خدا رفت»<sup>۲</sup> مقدمه ای در چگونگی انتقال حکومت از بنی امیه به بنی عباس فراهم می آید و از آنجا بحثی درباره ابو مسلم خراسانی پیش کشیده می شود که در آن به اهل سنت و صوفیه حمله می شود و نویسندگان آنها را طرفدار ابو مسلم خطاب می کند. سپس به همین بهانه، بحث صوفیه مطرح می شود و گویا ضرورت

۱. با توجه به توضیحاتی که در ادامه خواهد آمد، می توان حدس زد که چه بسا علت اینکه تحریف گران در حدیقة الشیعه قید «اول» را در کنار «باب» افزوده اند آن است که می خواسته اند بابتی به عنوان نقد صوفیه در خلال کتاب بیفزایند.

۲. حدیقة الشیعة، ص ۷۳۴.

آن هم به سبب طرفداری صوفیه از ابومسلم باشد. اما در اینجا، نویسنده حدیقة الشیعة چون این مقدار تمهید را برای بحث صوفیه کافی نمی‌داند، در بخش‌های دیگر کتاب نیز به‌طور گذرا در حد یک یا چند سطر کوتاه از صوفیه سخن می‌گوید تا ورود به این بحث در اینجا زیاد با تکلف همراه نباشد.<sup>۱</sup> ولی گویا با هیچ کدام از این تمهیدات نتوانسته است توجیه‌کننده خوبی برای خروج از ساختار کتاب باشد؛ زیرا کتاب با موضوع امامت سامان یافته است و تغییر جهت آن به سمت صوفیه، تناسب چندانی با موضوع آن ندارد. به لحاظ ساختاری نویسنده در فصل دوازدهم کتاب<sup>۲</sup> به صورت غیرمتداول از موضوع بحث (امامت) خارج شده و بحثی استطرادی را پیش کشیده است. از طرفی، همین بحث استطرادی که زیرمجموعه یکی از فروع این فصل (فرع ششم) است، به صورت یک باب مطرح شده است که این خود به‌گونه‌ای دیگر خروج از ساختار کتاب می‌باشد. این کتاب در دوازده فصل با حفظ تناسب فصل‌ها با موضوعات آن‌ها که همگی تحت بحث امامت به هم پیوند می‌خورند، تنظیم یافته است و به هم ریختگی فصل‌ها با افزایش فصل‌های دیگری در درون یکی از این فصل‌ها و خروج از ساختار ترتیبی کتاب<sup>۳</sup> هرگز موجه نمی‌نماید.

۱. این بخش‌های کوتاه در نسخه کاشف الحق وجود ندارد.

۲. که خود شامل ۱۱ بحث فرعی به تناسب شرح حال یازده امام می‌شود.

۳. به صورت ترتیب یک تا دوازده است.

از سوی دیگر، برابر ساختار نسخه کاشف، کتاب یک باب بیشتر ندارد که خود دوازده فصل را در بر می‌گیرد. بر اساس نسخه حدیقة الشیعة نیز با آنکه از بیان ساختار در ابتدای آن خودداری می‌شود، اما اصل ساختار که باب را بر دوازده فصل مرتب ساخته، همچنان در این نسخه لحاظ شده است. این ساختار در دو مورد بدون توجیه معقولی، در نسخه حدیقة الشیعة به هم می‌ریزد: یکی در آغاز فصل‌ها که با ذکر عنوان «باب اول» شروع می‌شود و دیگری در همین بخش استطرادی که همچنان عنوان «باب» برای آن ذکر می‌شود.

در نسخه ی کاشف الحق کتاب یک باب بیشتر ندارد و بر این اساس موجه می‌نماید که عنوان «باب» از ذکر پسوند «اول» عاری باشد. اما در نسخه حدیقة الشیعة پسوند «اول» به «باب» افزوده شده است و انتظار هست که این «اول»، «دومی» نیز داشته باشد، اما این انتظار هیچ‌گاه برآورده نمی‌شود؛ زیرا کتاب چنین بابی ندارد؛ مگر آنکه همین مباحث مربوط به بحث صوفیه را باب دوم کتاب تلقی کنیم که این نیز ناممکن است؛ زیرا اولاً در خود کتاب (حدیقة الشیعة) چنین نیست و عنوان «باب دوم» به آن داده نشده است، بلکه عنوان «باب در ذکر مذاهب صوفیه» برای این بخش انتخاب شده است؛ ثانیاً بر اساس روند ساختاری، تا باب اول به پایان نرسیده است، باب دوم آغاز نمی‌شود و بحث مربوط به صوفیه نیز به صورت استطرادی و در یکی از فصل‌های دوازده گانه «باب اول» مطرح شده است. از این

---

۱. ساختار مربوط به فصل‌های دوازده گانه.



رو، به لحاظ ساختار کتاب و نیز موضوع بحث<sup>۱</sup> روا نیست که این باب<sup>۲</sup> به عنوان باب دوم در نظر گرفته شود.

همچنین باید گفت در هیچ‌جای دیگری از این کتاب بحثی که عنوان باب داشته باشد نیامده است تا ادعا شود که این روند، رویه معمول کتاب بوده است. از این رو، به جرأت می‌توان ادعا کرد که این بخش از کتاب، نه تنها به لحاظ ساختاری با بخش‌های دیگر کتاب هماهنگ نیست، بلکه ساختار اصلی کتاب را نیز دچار مشکل کرده است.

جالب اینکه در ذیل این باب، دو فصل می‌آید و این نوع نوشتار، این فرضیه را تقویت می‌کند که این بخش خود رساله‌ای جداگانه بوده است که ناشیانه بر ساختار کتاب افزوده شده است؛ زیرا همان‌گونه که می‌دانیم آوردن فصل‌هایی در درون یک فصل، و نیز گنجاندن بابی در درون بابی دیگر، کار حتی یک نویسنده تازه‌کار نمی‌تواند باشد؛ چه رسد به نویسنده توانا و پرکاری همچون محقق اردبیلی که کتاب‌های بسیاری را پیش از حدیقة الشیعة به نگارش درآورده است.<sup>۳</sup>

### سه) بخش پایانی

در بخش پایانی کتاب در نسخه‌های موجود، عنوان «خاتمه در نکات

---

۱. مربوط به امامت.

۲. مربوط به بحث فرق.

۳. برابر ذکر نام آخرین کتاب محقق اردبیلی در حدیقة الشیعة، باید این کتاب، آخرین اثر وی قلمداد شود.

متفرقه» و عنوان «در نکته چند متفرقه»<sup>۱</sup> ذکر شده است. در نسخه کاشف الحق این نکته‌ها در متن می‌آیند و در آغاز بحث‌ها عنوان می‌شوند که در مجموع، هفت نکته را در بر می‌گیرد. اما در نسخه حدیقة الشیعة، این نکته‌ها وجود ندارند و در عوض، در برخی موارد به جای «نکته» از عنوان «ایضاً» استفاده می‌شود<sup>۲</sup> و در برخی موارد نیز از عنوان «فصل» به جای «نکته» استفاده شده است<sup>۳</sup>. بی‌تناسبی واژه «ایضاً» و «فصل» با عنوان «خاتمه در نکته چند متفرقه» برای هر خواننده‌ای بی‌نیاز از توضیح است.

تناسب عنوان با همان چیزی<sup>۴</sup> است که در نسخه کاشف الحق آمده است. این ناهماهنگی وقتی نمود بیشتری می‌یابد که ما ساختار اصلی کتاب را بکاویم که شامل مقدمه و دوازده فصل و یک خاتمه است و خاتمه کتاب، پایان بخش فصل‌های کتاب است و هر فصلی که در کتاب می‌آید، خارج از فصول دوازده گانه در قالب ساختار نمی‌گنجد. به طبع این روند خارج از ساختار معمول کتاب است.

اگر نسخه دیگری همانند کاشف الحق در دسترس نبود، می‌توانستیم بگوییم نویسنده به نظم کتاب بی‌توجه بوده است. در نتیجه،

۱. رک. نسخه‌های خطی کاشف الحق به شماره ۱۴۵/۳۲، ۲۱/۲۱، ۲/۱۷، ۱۷/۱۸ و نسخه خطی حدیقة الشیعة به شماره ۱۳/۳۳ مربوط به همان کتابخانه و نیز نسخه‌های حدیقة الشیعة چاپ اسلامیة، ص ۷۷۰ و چاپ انصاریان ص ۱۰۱۵ و نیز نسخه‌های خطی کاشف الحق به شماره ۳۲۱۴، ۱۵۹۸، ۱۶۲۸، ۹، مربوط به کتابخانه مسجد اعظم قم.

۲. رک. حدیقة الشیعة، ص ۱۰۲۱، پاراگراف اول و دوم و ص ۱۰۲۳.

۳. رک. حدیقة الشیعة، ص ۱۰۲۴ و ۱۰۲۷.

۴. آوردن عنوان «نکته‌ها» در آغاز بخش‌های مربوطه.

به هم ریختگی ساختار آن را توجیه پذیر می‌یافتیم، اما وقتی نسخه دیگری با ساختار مناسب‌تر و بدون این به هم ریختگی در دسترس است و از این رو، دیگر توجیه مزبور جایی ندارد. البته اشتباه ناسخان را همانند آنچه پیش‌تر گذشت، می‌توان توجیه کرد؛ بدین معنا که موارد اندک را می‌توان به اشتباه ناسخان استناد داد، اما موارد غالب را نمی‌توان با این استناد توجیه کرد<sup>۱</sup>.

### بی‌نظمی محتوایی حدیقة الشیعة

چنانکه گذشت علاوه بر بی‌نظمی ساختاری حدیقة الشیعة که نشان می‌دهد کتاب یک قلم نبوده و کسی آن را با تغییر در کتاب دیگری، ساخته است؛ در برخی از قسمت‌های کتاب از نظر محتوا نیز با مطالبی برخورد می‌کنیم که نشان‌دهنده دو قلم بودن و وصله و پینه شدن متن و تحریف محتوای آن یا پخته نبودن مؤلف کتاب است. برخی از نمونه‌ها که دلالت روشن‌تری دارد چنین است:

#### اول: مفقود بودن جلد اول

نکته‌ای که در مقدمه حدیقة الشیعة جالب توجه است این است که در آن ادعا شده است که جلد اول کتاب در شرح احوال حضرت رسول الله ﷺ بوده و پایان یافته و اکنون جلد دوم آن آغاز می‌شود. تذکر این نکته که کتاب حاضر جلد دوم است سه بار دیگر در فصل الحاقی تکرار شده و دوبار هم در دو موضع دیگر از کتاب آمده است<sup>۲</sup>. جالب‌تر اینکه تا به حال هیچ اثری از جلد

۱. محمد عیسی جعفری، «بررسی انتساب کتاب حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی»، در معارف عقلی، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۸۷، صص ۱۰-۱۶.

۲. رک. مقدمه حدیقة الشیعة، ص سی و سه.

اول این کتاب در هیچ کتابخانه‌ای گزارش نشده است. نبودن جلد اول این کتاب و سه بار تکرار این ادعا در فصل الحاقی از مسائلی است که می‌تواند احتمال تصرف و جعل در حدیقة الشیعة را تقویت کند. یکی از محققان محترم در این باره می‌نویسد:

«تا کنون نزدیک به ۶۲ نسخه خطی برای جلد دوم ادعایی حدیقة الشیعة شناسایی شده و حدود ۴۳ نسخه خطی نیز از کاشف الحقی یافت شده است. با این همه، برای جلد اول حدیقة الشیعة حتی یک نسخه خطی هم یافت نشده است و کسی جز آقای فشاهی<sup>۱</sup> ادعای دیدن آن را نکرده است. ممکن است آقای فشاهی<sup>۱</sup> نیز کتاب دیگری را دیده باشد؛ چنان که هواداران انتساب حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی نیز ادعای وی را بر همین احتمال حمل کرده‌اند و ادعای وی را در حد اعتناء ندانسته‌اند.<sup>۲</sup>»

احتمال جدی‌ترین است که وی برای تقویت ادعاهایش علیه صوفیه در همان گفتار، آن را خود بر ساخته باشد؛ زیرا وی پس از آن که ادعای رؤیت نسخه را می‌کند، هیچ توضیحی ارائه نمی‌دهد که آن را کجا و نزد چه کسی و یا در کدام کتابخانه دیده است و در ادامه سندسازی علیه صوفیه نیز که این نسخه می‌توانست کمک مؤثری برای اثبات ادعاهایش باشد، باز هیچ حرفی از این نسخه ادعایی به میان نمی‌آورد؛ در حالی که تنها ارائه چند شاهد برای اثبات ادعای

۱. رک. مقدس اردبیلی، حدیقة الشیعة، مقدمه، ص «۵»، چاپ اسلامیة.

۲. رک. همان.

۳. رک. حسن‌زاده مراغه‌ای، بررسی حدیقة الشیعة، شرح حال محقق اردبیلی و معرفی تألیفات او، ج ۸، ص ۳۱۲.

وجود چنان نسخه‌ای کافی بود و دیگر به آن همه دلیل تراشی‌های بعدی نیازی نمی‌افتاد.

به نظر می‌رسد تحریف‌کننده کتاب حدیقة الشیعة با رجاع به آدرسی که هرگز یافت نمی‌شود (یعنی جلد اول) خواسته است خوانندگان را به حالت تردید نگاه دارد و بارها با اصرار بر این‌که این کتاب جلد دوم است<sup>۱</sup>، خواسته است ادعای آغازین را (جلد اول داشتن کتاب) تقویت کند. پاسخ این پرسش برای مخاطب هوشمند جدی است که چه ضرورتی داشت که نویسنده در جاهایی که مخاطب به یادآوری جلد دوم بودن کتاب نیازی احساس نمی‌کند، یادآوری جلد دوم بودن به او گوشزد شود؟ به هر حال، چنین می‌نماید که نویسنده نگرانی و دغدغه‌ای از پذیرفته نشدن ادعاهایش در کتاب داشته است و از این رو، هراز چندگاهی، به نام نویسنده<sup>۲</sup> و گاهی به جلد دوم بودن آن و مواردی نیز به جلد اول داشتن<sup>۳</sup> اشاره کرده است تا این نگرانی را از خود دور سازد.

اینگونه وسواس به خرج دادن تا حدی موفقیت‌آمیز بوده است؛ زیرا مدت‌هاست که بسیاری را به بیراهه کشانده است تا به ناروا کتاب حدیقة الشیعة را از مقدس اردبیلی بدانند<sup>۴</sup>.

---

۱. رک. حدیقة الشیعة، صص ۴۴۷ و ۴۷۲، چاپ اسلامیة (و حدیقة الشیعة، صص ۴۲۵ و ۷۴۰ و ۸۰۱ چاپ انصاریان).

۲. حدیقة الشیعة، صص ۳۷۷ و ۶۰۴.

۳. همان، صص ۱، ۳۱۳، ۵۵۷ و ۶۰۴.

۴. محمد عیسی جعفری، «بررسی انتساب کتاب حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی»، در معارف عقلی، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۸۷، ص ۲۹.

### دوم: تعارض درباره کشف الغمّة<sup>۱</sup>

در مقدمه کاشف الحق، نویسنده منابع کتاب خود را به دو بخش منابع اهل سنت و منابع شیعی تقسیم کرده است و در شمارش منابع اهل سنت در میان کتبی چون صحیح مسلم و بخاری و مسند احمد و مناقب خوارزمی و الفصول المهمّة و احیاء علوم الدین و تفسیر ثعلبی و کشف و تفسیر فخر رازی از کتاب کشف الغمّة نیز، نام برده و می‌گوید: «از تصنیفات وزیر سعید علی بن عیسی اربلی است و سپس به منابع شیعی خود اشاره کرده و از کتب اربعه و کتب شیخ صدوق و کتب شیخ طوسی و کتاب کشف الیقین نام می‌برد. جاعلین حدیقة الشیعة فهمیده‌اند که در این عبارات درباره کشف الغمّة اشتباه روی داده و نویسنده آن از شیعیان اثناعشری است، ولی به خود زحمت نداده‌اند اسم کتاب کشف الغمّة را از میان کتب اهل سنت به کتب شیعه منتقل کنند و فقط عبارت کاشف الحق را به این شکل تکمیل کرده‌اند: «از تصنیفات وزیر سعید علی بن عیسی اربلی است و اگرچه او از ثقات علمای شیعه است اما آنچه در آن کتاب مستطاب مذکور است مقبول طباع موافق و مخالف است»<sup>۲</sup>. اکنون سؤال اینجا است که آیا ممکن است نویسنده اصلی با علم به اینکه این کتاب از مصنفات شیعه است نام آن را در خلال کتب اهل سنت بیاورد و سپس درباره آن چنین بنگارد؟ و آیا اگر کاشف الحق از حدیقة الشیعة دزدیده شده بود وجهی داشت که این عبارت در کاشف الحق حذف شود؟ ممکن است گفته شود حکمت ذکر کشف الغمّة در میان کتب اهل تسنن آن است که احادیث منقول از آن، مورد وفاق شیعه و سنی است ولی این سخن

۱. در این باره رک. ذاکری، علی اکبر، «نادرستی انتساب حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی». در حوزه، ۱۳۷۵، شماره ۷۵، صص ۱۵۷-۲۱۸.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۴.

صحیح نیست؛ علاوه بر آنکه نویسنده درباره کتب شیعه نیز گفته است: «اکثر آنچه از کتب شیعه نقل می‌کند حدیثی است که مجمع علیه بین طرفین و متفق علیه فریقین باشد» و بنابراین منقولات دیگر منابع شیعی وی نیز مورد اتفاق فریقین بوده و جدا کردن کشف الغمّه هیچ وجهی نخواهد داشت مگر آنکه نویسنده مؤلف آن را سنی بیندارد.<sup>۱</sup>

### سوّم: تعارض در ارجاع به شرح ارشاد

یکی دیگر از تعارضات درونی حدیقة، مواردی است که مطلبی از اثر فقهی مقدس اردبیلی نقل شده است. در کاشف الحق در نقل این مطلب گفته: «و ملّا احمد اردبیلی، در شرحی که بر ارشاد فقه نوشته گفته» و سپس به شکلی صحیح مطلب را گزارش کرده است، ولی جااعلان در حدیقة عبارت را تغییر داده و گفته‌اند: «چنانکه در شرحی که بر ارشاد فقه این فقیر نوشته به تقریب مذکور گشته» و چون جااعلان به اصل مطلب مراجعه نکرده‌اند، در جابه‌جا کردن عبارت به خطا دچار شده و چیزی را به کتاب شرح ارشاد نسبت داده‌اند که در آن نیست. اگر کسی در این مثال دقت کند به وضوح می‌بیند که ردّ پای جعل در آن آشکار است و متن اصلی کاشف الحق بوده و جااعلان حدیقة الشیعة متن را تحریف کرده‌اند. توضیح این مطلب از عبارات یکی از محققان محترم با تلخیص چنین است:

«۱. چون کاشف الحق به سال ۱۰۵۸ قمری نوشته شده در مواردی از نوشته‌های اردبیلی بهره برده و تنظیم کننده حدیقة الشیعة، عبارت‌های آن را تغییر داده است.

---

۱. امروزه مسلم است که نویسنده کشف الغمّه شیعی اثناعشری است، ولی چون در کتاب خود غالباً از منابع عامه استفاده کرده توهم سنی بودن وی عادی و طبیعی نموده است.

۲. تنظیم‌کننده حدیقة الشیعة در مواردی برای این که ثابت کند حدیقة الشیعة از اردبیلی است نام ایشان را یاد کرده که برخلاف معمول و عرف نویسندگی است، زیرا یاد نام و مشخصات وقتی است که امکان اشتباه باشد و مقدس اردبیلی در دیگر نوشته‌های خود از این روش استفاده نکرده است.

... در حدیقة در شرح نزول سوره (هل آتی) عبارت حدیقة نقل شده که پس از نقل آن نکته‌هایی را در این باره یادآور می‌شویم: «و باید دانست که ایثار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اقوی دلیل است بر آن که هر چند کسی صرف مال خود را در خیرات و تصدقات کند اسرافش نتوان گفت چه به رغبتی که در آن فعل از آن حضرت واقع شده بر نفقه کردن و تصدق نمودن زیاده از حد حصر است و کدام ترغیب زیاده بر این تواند بود که آن چهار برگزیده کردگار و خادمه ایشان سه روز متصل روزه دارند و به غیر قرص جوی از برای افطار ایشان چیزی نباشد و آن را هم قرض کرده باشند و باز ایشان را روزه باید گرفت و در روز دراز و هوای گرم مدینه در آن حالت که ایشان را به غیر از آب از برای سحور و افطار چیزی نباشد و بر آن بی چیزی صبر کنند و از سر آن جو نیز در گذرند و به فقیر و محتاج دهند و باز به آب افطار نمایند چنانکه در شرحی که بر ارشاد فقه این فقیر نوشته به تقریب مذکور گشته در کتاب زکوة در تحت آیه (یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو) انتهى». عبارتی که صاحب مستدرک نقل کرده با آنچه در حدیقة الشیعة موجود آمده اندک اختلافی دارد. محدث نوری که در کتاب مجمع الفائدة شرح ایثار خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را نیافته است و می‌نویسد: «والظاهر انه (رحمه الله) کتبه فی کتاب الصدقة و هو من جملة



ماضاع من شرح الارشاد...»<sup>۱</sup> (گویا ایشان جریان را در کتاب صدقه شرح ارشاد نوشته که از جمله بخش نابوده شده شرح ارشاد است). محققان خاتمه مستدرک نیز سخن صاحب مستدرک را تصدیق کرده‌اند که در کتاب زکات شرح ارشاد که چاپ شده کلام اردبیلی موجود نیست همان‌گونه که محدث نوری نوشته است.

### نقد و بررسی

حقیقت آن است که محدث نوری اگر به مقایسه کاشف الحق و حدیقة می‌پرداخت اطمینان می‌یافت که حدیقة الشیعة تحریف شده کاشف الحق است ولی چه باید کرد با این که نسخه‌ای از کاشف الحق داشته به چنین کاری دست نیازیده است.

این مورد را یکی از مواردی می‌توان به شمار آورد که ثابت می‌کند حدیقة تحریف شده کاشف الحق است زیرا همان‌گونه که خود محدث نوری یاد کرده در کتاب کاشف الحق بحث درباره ایثار امیرالمؤمنین علیه السلام این‌گونه آغاز شده است:

«و ملا احمد اردبیلی، در شرحی که بر ارشاد فقه نوشته گفته که ایثار حضرت امیر علیه السلام دلیلی است قوی بر آن که هرچند کسی صرف مال خود در خیرات و تصدقات کند، اسرافش نتوان گفت...»<sup>۲</sup>.

---

۱. مستدرک الوسائل، ج ۲۰، ص ۹۷.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲۰، ص ۹۷، (کاشف الحق)، برگ ۱/۳۴. ادامه عبارت کاشف الحق چنین است: «نتوان گفت چه ترغیبی که درین فعل از حضرات شده برنفته کردن و تصدق نمودن زیاده از حد حصر است... در روز دراز و هوای گرم مدینه... به آب افطار نمایند کار هر بافنده و حلاج نیست. و در مجمع البیان مسطور است که (ولیس ذلک مخصوصاً بل کل من یفعل ذلک یناله) یعنی این فیض و این عنایت مخصوصی به ایشان نبوده...» همانند این عبارت در مجمع البیان در شأن نزول آیه ایثار جزء ۲۹ آمده است: (وهی جاریة فی کل مؤمن فعل ذلک).

اردستانی آنچه به اردبیلی نسبت داده درستی انفاق در صورت نیاز است و مستند اردبیلی در این نظریات خاناندان علی علیه السلام است که با نیازمندی انفاق کردند و این مطلب در کتاب زکات مجمع الفائده وجود دارد. در پایان کتاب زکات مقدس اردبیلی فوایدی را یاد می‌کند از جمله: «انما ینبغی الصدقة من فاضل مؤنة الرجل و عیاله علی الدوام لانّ الله تعالی نهی عن التبذیر و لغيره مثل قوله علیه السلام: و ابدء بمن تعول. و فيه تأمل لما فی سورة هل أتى و غیرها مثل قوله علیه السلام...»<sup>۱</sup> (شایسته است که همیشه صدقه از اضافه خرج مرد و خانواده اش باشد زیرا خداوند تعالی از تبذیر و اسراف باز داشته و به خاطر غیر آن مانند قول معصوم که فرمود: به نان خورانت آغاز کن. و در این دیدگاه اشکال است به خاطر آنچه در سوره هل اتی آمده «با این که خانواده علی علیه السلام نیاز داشتند انفاق کردند» و غیر این سوره از روایات...).

بنابراین سخنی که اردستانی از شرح ارشاد اردبیلی نقل کرده درست است و نیازی نیست که به کتاب موهوم صدقه مفقود شده اردبیلی مراجعه کنیم بلکه باید یادآور شویم که شماری برای تحمیل دیدگاه‌های خود حاضرند نسبت‌های ناروا به شخصیتی مانند اردبیلی بدهند و آنچه را ننوشته و نگفته از آن وی بدانند.

تنظیم‌کننده حدیقة الشیعة نام اردبیلی را از آغاز جمله به پایان آن منتقل کرده و جمله‌های آن را نامفهوم ساخته و در چاپ‌های جدید حدیقة بر آن واوی افزوده‌اند.

«چنانکه در شرحی که بر ارشاد فقه این فقیر نوشته به تقریب مذکور

۱. مجمع الفائده و البرهان، ج، ص ۲۸۷.

گشته و در کتاب زکوة در تحت آیه (یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو) در مجمع البیان مسطور است که (ولیس ذلک مخصوصاً بهم بل کل من یفعل ذلک یناله)<sup>۱</sup>.

با این تغییر نیز اشکال باقی است؛ زیرا منظور از کتاب زکات کتاب زکات شرح ارشاد خواهد بود که چنین مطلبی در آن نیست. و اگر ما (واو) را پس از کتاب زکات قرار دهیم و جمله را مستقل بگیریم تا اندازه‌ای اشکال بر طرف می‌شود ولی مشکل دیگری رخ می‌دهد و آن نبود چنین مطلبی در مجمع البیان در شرح آیه عفو است و این یکی دیگر از اشکال‌های تغییر عبارت کاشف الحق خواهد بود. علت این اشکال آن است که تنظیم‌کنندگان حدیقة الشیعة، بخشی از مطالب کاشف الحق را در این جا حذف کرده‌اند<sup>۲</sup>»<sup>۳</sup>.

### چهارم: ناهماهنگی در مذمت‌های صوفیه

چنانکه گذشت در حدیقة الشیعة به جز فصل الحاقی، بسته‌گریخته طعنه‌هایی به صوفیه وجود دارد و به مناسبت‌های مختلف انتقاداتی به این

---

۱. حدیقة الشیعة، ص ۶۳.

۲. کاشف الحق، برگ ۳۴/۲.

۳. ذاکری، علی اکبر. «نادرستی انتساب حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی». در حوزه، ۱۳۷۵، شماره ۷۵، صص ۱۵۷-۲۱۸. ممکن است گفته شود اصل عبارت چنین بوده: «چنانکه در شرحی که بر ارشاد فقه این حقیر نوشته به تقریب مذکور گشته و در کتاب زکوة در تحت آیه...» و منظور از کتاب زکوة، کتاب زکوة در زبده البیان باشد. ولی واقعیت این است که بیان مقدس در زبده نیز با آنچه در حدیقة الشیعة آمده است کاملاً منطبق نیست. ایشان در زبده تفصیل داده و می‌فرماید: «ولعل وجه الجمع باعتبار الأشخاص فکل من یقدر علی الصبر، ولا تجزه الصدقة إلى السؤال، وارتکاب المحذورات، تكون تصدقة بجهده أفضل، و من لم یکن كذلك فلا، أو بالنسبة إلى العیال والأهل و عدمهم، الله یعلم». زبده البیان، ص ۱۹۹.

طائفه شده است. این طعنه‌ها و انتقادات در نسخ کاشف الحق وجود ندارد. عباراتی در نقد و مذمت تصوف در لابه لای حدیقة الشیعة وجود دارد که کاملاً نشان می‌دهد حدیقة الشیعة متنی اصیل نیست؛ بلکه عده‌ای این عبارات را به متن اصلی افزوده‌اند. به این چند نمونه توجه کنید:

#### نمونه اول: عبارت ابن ابی الحدید

در کاشف الحق در ضمن فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از ابن ابی الحدید نقل می‌کند که اصل همه علوم به آن حضرت می‌رسد و می‌گوید: «ابن ابی الحدید در اول شرح نهج البلاغه می‌گوید که مجملش این است که جمیع علوم منتهی به آن حضرت می‌شود». سپس انواعی از علوم را می‌شمارد و می‌گوید:

«و علم طریقت و حقیقت خود ظاهر است که منبعش آن حضرت است، چه شبلی و بایزید بسطامی و جنید و سری سقطنی و معروف کرخی همه شاگردان و خادمان ائمه علیهم السلام بودند و خرقة صوفیان تا امروز در هر طائفه و صاحب خانقاهی و دیری و مرشدی که بوده به آن حضرت می‌رسد و اما علم نحو عربیت، همه علمای زمان معترفند و می‌دانند که از انشاء اوست و ابی الأسود دُنلی جامع آن است و او از آن حضرت مجملی شنیده و تفصیل داد و به تدریج زیاد شد و اما علم کلام، خود اصل همه از کلام اوست و از خطبه‌های او. تا اینجا مجملی از کلام ابن ابی الحدید است»<sup>۲</sup>.

این عبارات در حدیقة الشیعة نیز آمده است ولی در حدیقة الشیعة پس از اتمام عبارات ابن ابی الحدید، نسبت صوفیه به امامان را غیر معتبر می‌شمارد و می‌گوید:

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، صص ۱۶-۳۰.

۲. حدیقة الشیعة، صص ۲۴۹-۲۵۰.

«اما باید دانست که بعضی از ستیان بنا برآنکه خواسته‌اند که صوفیه را صاحب مرتبه وانمایند ایشان را از روی شاگردی و خدمتکاری به امامان ما منسوب ساخته‌اند و بعد از این در محلّش بیان خواهد شد که سلسله صوفیه به ابوهاشم کوفی منتهی می‌شوند و او تابع معاویه و به ظاهر جبری است و در باطن مانند معاویه، ملحد و دهری بوده و جمعی از متأخرین شیعه گول ستیان را خورده‌اند و صوفیه را از اهل حقّ پنداشتند و ندانستند که بر فرض که ایشان شاگردان و خادمان ائمه باشند، خوبی ایشان از این بیرون نمی‌آید»<sup>۱</sup>. اگر ما به منبع اصلی این مطلب مراجعه نکنیم شاید قابل پذیرش باشد که نویسنده حدیقة الشیعة ابتدا برای جدل با ستیان چنین مطلبی را از ابن ابی‌الحدید نقل کرده و سپس برای تذکر در ذیل آن گفته باشد که اصل این مطلب کذب است؛ ولی وقتی به اصل کلام ابن ابی‌الحدید مراجعه

---

۱. اصل این استدلال در میان شیعه ظاهراً به سید بن طاووس رحمته‌الله برمی‌گردد که در طرائف، ج ۲، ص ۵۲۰. این مطلب را از فخررازی نقل نموده‌اند. فخررازی در عداد فضائل حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید تمام علوم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌رسد حتی علم طریقت و به بایزید و معروف کرخی نیز مثال می‌زند.

بعد از سید بن طاووس عده‌ای چون علامه حلّی رحمته‌الله در شرح تجرید، ص ۵۳۸، این مطلب را در ادلهٔ افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورده‌اند و تلقی به قبول کرده‌اند. و این استدلال نشان می‌دهد که راه عرفان و تصوّف راهی شرافتمند است که انتساب آن به آن حضرت از کمالات محسوب می‌شود؛ چنانکه نشان از احترام ایشان نسبت به بایزید و معروف کرخی دارد.

مخالفین حکمت و عرفان معمولاً معتقدند این تعابیر از باب جدل آمده و چون ستیان اهل طریقت را خوب می‌دانسته‌اند، علمای شیعه نیز در کتبشان، بازگشت اهل طریقت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌نوشتند. ولی ظاهر تعابیر علمای شیعه این‌طور نیست بلکه با تجلیل و احترام از مشایخ طریقت یاد کرده و ایشان را منسوب به اهل بیت علیهم‌السلام می‌کنند. حتی در کتاب‌هایی که در مقام جدل هم نبوده و به عنوان رساله‌ای آموزشی برای خود شیعیان است (مثل رسالهٔ اصول دین مقدّس اردبیلی رحمته‌الله که جزوهٔ کوچکی است به زبان فارسی ساده برای عامّه شیعه) این مطلب در فضائل حضرت آمده که علم طریقت و حقیقت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام برمی‌گردد و معروف دربان حضرت امام رضا علیه‌السلام بوده است.

می‌کنیم می‌فهمیم که اصلاً ابن ابی‌الحدید نگفته است که: «شبلی و بایزید بسطامی و جنید و سری سقطی و معروف کرخی، همه شاگردان و خادمان ائمه علیهم‌السلام بودند». آنچه در کلام ابن ابی‌الحدید آمده فقط این است که شبلی و جنید و سری سقطی و معروف کرخی و بایزید به این مطلب تصریح نموده‌اند که علم طریقت به اهل بیت علیهم‌السلام می‌رسد. در حقیقت نسبت شاگردی و خادمی این افراد با ائمه از اضافات نویسنده کاشف بر متن ابن ابی‌الحدید است؛ که در ترجمه آزاد خود به متن افزوده و مسلماً مطلبی خطاست؛ چون احدی ادعای شاگردی و خادمی ائمه را درباره جنید و شبلی و سری مطرح ننموده است.

جاعلین حدیقة الشیعة از اصل عبارت ابن ابی‌الحدید بی‌خبر بوده‌اند و به منبع اصلی هم مراجعه نکرده‌اند تا ترجمه عبارت را اصلاح کنند و فرض کرده‌اند نقل مطلب از ابن ابی‌الحدید صحیح است و وصله‌ای در دنباله عبارت افزوده‌اند و تذکر داده‌اند که نسبت شاگردی این افراد در محضر ائمه علیهم‌السلام کذب می‌باشد. اصل عبارت ابن ابی‌الحدید چنین است:

«ومن العلوم علم الطريقة والحقیقة وأحوال التصوف؛ وقد عرفت أن أرباب هذا الفن فی جميع بلاد الاسلام إلیه ینتهون و عنده یقفون وقد صرح بذلك الشبلی و الجنید و سری و أبویزید البسطامی و أبو محفوظ معروف الکرخی و غیرهم و یکفیک دلالة علی ذلك الخرقه - التي هی شعارهم الی الیوم - و کونهم یسندونها بإسناد متصل إلیه»<sup>۱</sup>.

اگر واقعاً نویسنده حدیقة الشیعة مقدس اردبیلی بود و اگر نسبت این کتاب به این بزرگوار راست می‌بود آیا امکان داشت که ایشان ابتدا عبارت ابن ابی‌الحدید

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹.

را غلط ترجمه کند و از خود مطلبی بر آن بیفزاید و سپس به آنچه افزوده است اشکال کند و بنگارد:

«اما باید دانست که بعضی از ستیان بنا بر آنکه خواسته‌اند که صوفیه را صاحب مرتبه وانمایند ایشان را از روی شاگردی و خدمتکاری به امامان ما منسوب ساخته‌اند و بعد از این در محلش بیان خواهد شد... جمعی از متأخرین شیعه گول ستیان را خورده‌اند و صوفیه را از اهل حق پنداشتند و ندانستند که بر فرض که ایشان شاگردان و خادمان ائمه باشند، خوبی ایشان از این بیرون نمی‌آید». این نمونه از مواردی است که به خوبی دست جاعلان حدیقة الشیعة را رو کرده و نشان می‌دهد که این گروه عباراتی را بر اصل کتاب افزوده‌اند و متن فعلی اثر خامه یک نویسنده واحد نیست<sup>۱</sup>.

### نمونه دوم: خواب نجم الدین کبری

در کاشف در عداد فضایل حضرت گوید:

«وقاضی میرحسین در شرح دیوان از شیخ نجم الدین کبری روایت کرده که در واقعه دیدم که رسول خدا در موضعی ایستاده و علی علیه السلام در پهلو او ایستاده پیش رفتم و با علی علیه السلام مصافحه کردم به خاطر رسید که در کتب احادیث دیده و شنیده‌ام که هر که با علی علیه السلام مصافحه کند داخل بهشت شود پرسیدم که یا علی این حدیث صحیح است یا نه؟ آن حضرت فرمود: صدق رسول الله. هر که با من مصافحه کند داخل جنت می‌شود.»

۱. به این نکته در مقاله «بررسی انتساب حدیقة الشیعه به مقدس اردبیلی» صص ۱۶-۱۹ نیز اشاره شده است.

وی سپس مطلبی را نیز از شافعی در مدح حضرت می آورد، ولی در حدیقة الشیعة چون پنداشته این خواب فضیلتی برای عارف بزرگ نجم الدین کبری است پس از نقل مطلب از شافعی، این عبارات را اضافه کرده است: «هرچند ظاهر است که خواب را نجم کبری ساخته است و مدعایش آنکه خود را از اهل بهشت وانماید آخر به آن حدیث خود قائل است که پیغمبر خدا فرمود که من صافح علیا دخل الجنة...»<sup>۱</sup>. سپس طعنهای هم به شافعی می زند و عبارت را ادامه می دهد. در حالی که طبیعتاً نویسنده اصلی کتاب اگر خواب را مجعول می دانست آن را نقل نمی کرد و به نقل روایتی از طریق اهل سنت به جای آن بسنده می کرد؛ نه آنکه خوابی را به عنوان فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده و سپس آن را خوابی جعلی معرفی کند.

### نمونه سوم: نقد معروف کرخی

و نیز در کاشف در شرح احوال حضرت امام رضا علیه السلام آورده: «شاعرو مداحش دعبل خزاعی، دربانش محمد بن الفرات و نقش خاتمیش لاحول و لاقوة الا بالله. معاصرینش از خلفای بنی العباس: امین و مأمون. حلیه مبارکش معتدل، گندمگون ولادتش...» ولی در حدیقة الشیعة پس از محمد بن الفرات آورده: «وصوفیه می گویند معروف کرخی و آن اصلی ندارد.»<sup>۲</sup>.

روشن است که تذکر این نکته در این عبارت جای ندارد؛ چون مقام، مقام شمارش تمام شاعران و دربانان حضرت و تمام نقش نگین ها و خلفای معاصر نیست و نویسنده موارد زیادی را اصلاً نیاورده است؛ چنان که حتی نام هارون الرشید لعنة الله علیه را در خلفای معاصر ذکر نکرده است. علاوه بر آن

۱. حدیقة الشیعة، صص ۲۳۸-۲۳۹.

۲. همان، ص ۸۴.



مقدس اردبیلی در رساله اصول دین و حاشیه شرح تجرید یکی از فضایل ائمه را در بانی معروف کرخی برای ایشان شمرده و در انتساب آن نیز هیچ تردیدی نکرده است.<sup>۱</sup>

### نمونه چهارم: توقیع درباره حلاج

در کاشف در بیان احوال وکلای حضرت صاحب‌الامر حدود چهار صفحه مواردی از توقیعات حضرت را آورده است<sup>۲</sup> و حدود بیست صفحه پیش از این قسمت، چنین عبارتی آمده است:

«در احادیث منع واقع شده از تصریح به نام و کنیت آن حضرت پیش از ظهور آن حضرت و نام وکلاء آن حضرت عليه السلام و توقیعات او که به خواص خود نوشته در کتب معتبره مذکور است. و از ابتدای ولادت آن حضرت تا روز آخر غیبت اول حکایات غریبه و معجزات عجیبه ظهور یافته و بسیاری از شیعیان و موالیان به خدمتش مشرف شده‌اند...»<sup>۳</sup>

ولی در حدیقة الشیعة پس از «مذکور است» آورده: «از آن جمله، یکی توقیعی است که به لعن حسین بن منصور حلاج بیرون آمده و نسخه آن در کتاب قرب الاسناد علی بن الحسین بن موسی بن بابویه مسطور است». روشن است که جای این عبارت بیست صفحه پس از این عبارت و در کنار دیگر توقیعات است و تناسبی با این مقام ندارد؛ گویا جاعل در اولین موردی که دیده می‌تواند به بهانه‌ای مطلبی درباره حلاج اضافه کند این مطلب را اضافه نموده و

۱. رک. اصول دین، ص ۱۴۱؛ حاشیه شرح تجرید، ص ۲۳۲.

۲. رک. حدیقة الشیعة، صص ۹۸۹-۹۹۳.

۳. حدیقة الشیعة، ص ۹۷۲.

بعدها که به بخش توقیعات رسیده، فراموش کرده که عبارت را به اینجا منتقل کند. گذشته از این، خواهیم گفت استناد به کتاب قرب الإسناد نیز، جهت پنهان ساختن جعلی بودن مطلب است و گرنه هیچ توقیعی در احادیث شیعی در مذمت حلاج نقل نشده است.<sup>۱</sup>

نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد که جعل و دس در آن به این وضوح نیست؛ ولی با کنار هم نهادن مجموع آن می‌توان به خوبی به جعلی بودن حدیقة الشیعة پی برد؛ که به صورت گذرا بدان‌ها هم اشاره می‌کنیم.

#### نمونه پنجم: مذمت احمد و محمد غزالی

در حدیقة در بیان فضیلت دهم از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام مطلبی را از جاحظ در فضیلت حضرت نقل می‌کند و می‌گوید اگر وی مانند معاویه از روی علم این حرف را زده آن وقت هر دو به شیطان اقتدا کرده‌اند:

«و اگر (گفته جاحظ) از بابت معاویه است که با خواص اصحاب خود که می‌نشست مداحی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌کرد و یک‌یک از صفات کمال آن حضرت را می‌شمرد و چون به عوام می‌رسید، امر به حرب و قتل علی علیه السلام می‌نمود و بر سر منبرها حکم به سب و لعن آن حضرت می‌کرد؟! هر دو اقتدا به شیطان کرده خواهند بود؛ زیرا که مخالفان خود نقل می‌کنند که شیطان تسبیح و تقدیس حق تعالی می‌کرد و سجده آدم را شرک می‌دانست و مخالفت امر خدا نمود و به لعن و طرد راضی شده و ملعون و مطرود گشته این

۱. در احتجاج طبرسی نام حلاج نیز در کنار کسانی آمده است که توقیع در ذم ایشان وارد شده است؛ ولی مرحوم طبرسی در این زمینه اشتباه کرده است چون ایشان عین توقیع را آورده و با مراجعه به آن معلوم می‌شود نام حلاج در توقیع نیست. رک. احتجاج، ج ۲، ص ۵۵۳.

عمل را محبت نام نهاد. «اللهم العنه والعن من تبعه لعنا أبديا  
سرمدیا»<sup>۱</sup>.

بعد از اینکه مطلب تمام می‌شود جاعل که فرصت را مناسب دیده این طور  
می‌گوید:

«و احمد غزالی مانند برادرش محمد غزالی که از بزرگان صوفیه و  
از مریدان خاص با اخلاص شیطان است مکرر شیطان را بر سر منبر،  
سید الموحّدين می‌گفته! و مشهور است که بر سر منبر می‌گفته که هر  
که توحید را از شیطان یاد نگیرد زندیق است!»<sup>۲</sup>.

در حالی که این مطلب هیچ ربطی به بحث کتاب ندارد و وصله‌ای  
ناهمگون می‌نماید.

### نمونه ششم: حدیث قرب نوافل

در کاشف الحق حدیث قدسی قرب نوافل در جایی که با موضوع بحث  
مرتبط است ذکر شده و متناسب با افکار اهل عرفان تفسیر شده است، اما این  
حدیث در حدیقة حذف شده است:

«و در حدیث قدسی آمده که حق تعالی فرموده: «لا یزال عبدی  
یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته كنت سمعه الذی یسمع  
به و بصره الذی یبصر به و یده الّتی یبطش بها و رجله الّتی یمشی  
علیها فبی یسمع و بی یبصر و بی یأخذ و بی یعطی و بی یقوم و بی  
یقعد فاذا سألتنی اعطیته و اذا استعأذنی استعذت» یعنی پیوسته  
بنده من نزدیک می‌شود به من به سبب کردن سنت‌ها تا به حدی

۱. حدیقة الشیعة، ص ۲۷۶.

۲. حدیقة الشیعة، ص ۲۷۷.

که من او را دوست دارم پس چون او را دوست داشتم من گوش او و چشم او و دست او و پای او می شوم پس به من می شنود و به من می بیند و به من می گیرد و به من می دهد و ایستادن و نشستن به من می شود، یعنی کرده او کرده من است و گفته او گفته من است و چیزی که خلاف رضای من باشد از او به ظهور نمی آید سپس هرگاه از من سؤال کند محرومش نمی کنم و از عطای خودش بهره مندی می دهم و اگر به من پناه آرد پناهش می شوم و در امان خودش نگاه می دارم و از اینجاست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود چون حق تعالی بنده را دوست دارد منادی او ندا می کند که حق تعالی فلانی را دوست می دارد...»<sup>۱</sup>.

روشن است که عادتاً افزودن یک حدیث در لابه لای مطالب خالی از وجه است، ولی حذف آن با توجه به اغراض جا علین کاملاً متناسب است.

### نمونه هفتم: مذمت ابوهاشم کوفی

در حدیقة در بحث مطاعن معاویه لعنة الله علیه ناگهان بی هیچ تناسبی گریزی به ابوهاشم کوفی می زند و از وی که به ادعای حدیقة الشیعة بنیانگذار مذهب تصوف است، بدگویی می کند و صوفیان را ملحد می خواند:

«الّا معاویه پسریزید و عمر بن عبد العزیز. و اکثر ملحدان مانند ابوهاشم کوفی و غیر او در زمان ایشان وضع مذاهب باطله نمودند و مسلمانی را گریزگاه خود می ساختند و این طریقه در زمان خلفای بنی عباس نیز مستمر گردید و بعد از آن تا به این زمان استمرار یافته

۱. رک. مقاله «تفاوت های حدیقة الشیعة و کاشف الحق»، صص ۳۳-۳۴.

چنانکه در بیشتر اهل عصر بغیر از نام از مسلمانی چیزی نمی‌توان یافت»<sup>۱</sup>.

روشن است که آوردن این عبارت در بحث از معاویه و بسنده کردن به ذکر ابوهاشم در میان تمام جریان‌های انحرافی عصر معاویه، از کسی می‌آید که از آغاز به دنبال نقد تصوف است و گرنه مصنفی که کتابی در تاریخ ائمه علیهم‌السلام می‌نویسد عادتاً با چنین اسلوبی قلم نمی‌زند.

#### نمونه هشتم: مذمت بایزید

باز هم در حدیقة به اندک مناسبتی اضافه‌ای در ردّ صوفیه می‌آورد:

«و سنّیان بسته‌اند که با یزید بسطامی سقّای خانه امام جعفر صادق علیه‌السلام بود و عوام بر آن افزوده‌اند که امام این فرزند خود محمد را با او به بسطام فرستاد و اهل بسطام او را کشتند و بدان که این محض افتراء است و «بایزید» در زمان امام جعفر علیه‌السلام نبوده و پیشتر مذکور گشت که هرکس را از صوفیه که دیده‌اند که کارش به رسوایی کشیده مانند حلاج و «بایزید»، متعصّبان ایشان گفته‌اند که دو تا بوده‌اند، یکی کافر بوده و دیگری مؤمن؟!»<sup>۲</sup>.

---

۱. حدیقة الشیعة، ص ۴۸۲.

۲. همان، ص ۸۱۴؛ جای تذکر دارد که از نظر تاریخی مسلم است که دو بایزید در بسطام وجود داشته است که بایزید اول متولد سنه ۱۰۰ و متوفای ۲۳۰ و عارفی مشهور به حساب می‌آید و طبقه شاگردان وی همه با این تاریخ متناسب است و بایزید دوم در طبقه بعد از وی می‌باشد و شاگردی بایزید اول در محضر حضرت امام صادق علیه‌السلام از جهت تاریخی جای انکار ندارد. (رک. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل بایزید).

### نمونه نهم: مذمت ابومسلم

در حدیقة الشیعة آمده است:

«تا اینجا کلام جا حظ است کسی که دشمن از احوال او چنین گوید، دوست در اوصاف او چه خواهد گفت! و اینکه نام جا حظ به دشمنی مذکور شد حمل بر تعصب و عناد نشود، چه از جمله چیزهایی که از او به ظهور آمد، یکی آن است که در زمان مأمون خلیفه به امید آنکه تقریبی حاصل کند اظهار نمود که امامت به ارث است و وارث پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمّ او، عباس بود و علی را نمی رسید که طلب خلافت نماید اگر چه واضح این اعتقاد ابومسلم بوده؛ پس اگر آن چه او در مدح آن حضرت گفته است به موجب «يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» به زبان گفته و دلش از آن بی خبر است حق تعالی کلمه حق بر زبانش جاری کرده تا روز قیامت بر او حجت باشد»<sup>۱</sup>.

در این قسمت، جمله «اگر چه واضح این اعتقاد ابومسلم بوده» بی ربط به نظری می رسد و سیاق عبارت را به هم ریخته؛ این جمله در کاشف الحق وجود ندارد<sup>۲</sup> و عبارات در آن؛ به هم پیوسته، بی تکلف و صحیح است نیز می دانیم که صوفیه در آن دوره از ابومسلم دفاع می کردند و خواهیم گفت که از مهم ترین دغدغه های جا اعلان حدیقة الشیعة نقد ابومسلم بوده است.

در مجموع کسی که در اضافات حدیقة الشیعة بر کاشف در باب صوفیه تأمل کند، در برخی موارد (مثل مورد اول تا چهارم) اطمینان می کند که نسخه اصل این کتاب همان نسخه کاشف الحق، بوده و حدیقة الشیعة از روی آن ساخته شده است و در برخی موارد به وضوح آشکار است که نسخه کاشف

۱. حدیقة الشیعة، ج ۱؛ ص ۲۷۶.

۲. در تصحیح آقای حسن زاده به این تفاوت اشاره نشده است.

معقول و روان است و نسخه‌ی حدیقه‌الشیعة نامتناسب و نامنظم و مخالف سیاق.

### پنجم: داستان‌ها

در متن کاشف چند داستان وجود دارد که از منابع دیگر نقل شده است. این داستان‌ها در حدیقه‌الشیعة حذف شده است و در برخی موارد تذکر داده شده که این نوع داستان‌ها بی‌اعتبار است. نوع حذف داستان‌ها به‌گونه‌ای است که می‌توان فهمید کاشف متن اصلی بوده و داستان‌ها را در برداشته اما جاعلان حدیقه‌الشیعة آن را حذف کرده‌اند؛ نه اینکه حدیقه‌متن اصلی باشد و در کاشف داستان را افزوده باشند.

### نمونه اول: داستان مختار ثقفی

در قسمتی از کتاب کاشف الحق حدود پنجاه سطر داستان مختار و ابراهیم بن مالک اشتر را بیان می‌کند که در حدیقه‌الشیعة وجود ندارد و به جای آن حدود یک صفحه بعد، در نسخه‌ی حدیقه حدود چهار سطر اضافه وجود دارد که این چهار سطر در کاشف الحق نیست:

«باید دانست که قصه‌خوانان افسانه بسیار به مسیّب و مختار بسته‌اند و ظاهر است که قول ایشان محلّ اعتماد نیست، بلکه اگر کسی خواهد که بر احوال مختار چنانکه باید اطلاع به هم رساند باید که به کتب مبسوط که ثقات و عدول علمای امامیه در این باب تألیف نموده‌اند رجوع نماید»<sup>۱</sup>.

ظاهر عبارات چنین است که در حدیقه‌الشیعة داستان مختار را چون

---

۱. حدیقه‌الشیعة، ص ۶۷۲.

درست نمی دانسته تعمداً حذف کرده و بعد هم توصیه کرده است که برای دانستن داستان مختار به کتب عدول از علمای امامیه مراجعه شود آن هم نه هر عالمی. این مخالفت حدیقة الشیعة با داستان هایی که به ظاهر دروغ است و با قصه خوانی به طور کل، در موارد دیگری هم بروز کرده است؛ مثلاً در فصل الحاقی به طور کلی از قصه خوانان و خوانندگان و شاهنامه گویان بد می گوید و این کارها را فسق می شمرد. در آینده خواهیم گفت که مخالفت با قصه خوانی و حتی داستان های مختار و محمد بن حنفیه و بلکه داستان هایی که در مورد ائمه علیهم السلام ذکر می شد و اساسی نداشت و جنبه داستانی آن بر جنبه تاریخی اش غلبه می کرد، در آن دوران شایع بوده و عده ای شنیدن این داستان ها را فسق و عبادت شیطان می شمردند و این مسئله از دغدغه های جاعلان حدیقة الشیعة بوده است. در برابر این موارد دو احتمال وجود دارد:

۱. این داستان در اصل کتاب وجود داشته است و در حدیقة حذف شده و تذکر داده شده که داستان خوانی خوب نیست. این احتمال با سیاق کتاب بسیار سازگار است.

۲. مقدس اردبیلی در اصل کتاب، بی مناسبت تذکر داده است که قصه خوانان افسانه های زیادی به مسیب و مختار بسته اند و سپس ملامت کرده به مقدس اردبیلی ارادت داشته و خودش را در برابر او چندان صاحب شأن نمی داند و در همه جای کتاب همان مطالب مقدس اردبیلی را تکرار می کند و در این اثر دزدیده شده تغییری نمی دهد؛ در این مطلب به خصوص تغییر روش داده و ناگهان تذکر صاحب حدیقة را بر خطابودن کار قصه خوانان حذف کرده و یک صفحه قبل از آن داستان مختار را افزوده است. روشن است که احتمال اول بسیار متناسب تر با فضای کتاب است تا احتمال دوم؛ به خصوص که در ادامه خواهیم دانست جاعلان حدیقة الشیعة کسانی هستند که دو دغدغه



اصلی ایشان مبارزه با تصوف و مبارزه با قصه‌خوانی است.

### نمونه دوم: داستان ابومسلم<sup>۱</sup>

شواهد النبوة اثر جامی صوفی یکی از مصادر مهم کاشف الحق و حدیقة الشیعة است. البته کاملاً طبیعی است که معزالدین اردستانی با آن ارادتی که به تصوف و خصوصاً ملاً جامی دارد از کتاب او بسیار نقل کند. به‌ویژه که جامی در هند و نواحی شرق ایران، مقبولیت خاصی داشته و کتابش نیز به زبان فارسی بوده و در همان نواحی رواج داشته است؛ چنانکه در کاشف الحق اشعار فراوانی از جامی روایت شده که همگی در حدیقة الشیعة حذف شده است. اما اینکه مقدس اردبیلی کتاب جامی را از مصادر خود قرار دهد، خالی از استبعاد نیست؛ خصوصاً که جامی از کسانی است که در باب صوفیه مورد طعن قرار گرفته است. به هر حال در کاشف الحق چند روایت در باب معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام از شواهد النبوة نقل شده که در حدیقة الشیعة نیز به حال خود باقی مانده است؛ به جز یکی از آن‌ها که در حدیقة الشیعة حذف شده است. در حدیقة الشیعة آمده است:

«وایضاً در شواهد النبوة مسطور است که چون امیرالمؤمنین اهل کوفه را به معاونت محمد بن ابی بکر تحریر نمود ... وایضاً ذکر نموده که روزی آن حضرت فرمود ... وایضاً در شواهد النبوة مذکور و مسطور است که حبه عنری ...»<sup>۲</sup>

اما در کاشف الحق پیش از روایت حبه عنری این داستان روایت شده است: «وایضاً در همان کتاب مذکور است که روزی از روزهای حرب

۱. در توضیح این قسمت از عبارات و بلاگ «آثار» استفاده شده است.

۲. حدیقة الشیعة؛ ج ۲؛ ص ۵۵۹.

صفین فرمود که یا با مسلمان یعنی ای ابو مسلم کجایی؟ محمد بن حنفیه رضی الله عنه گفت: یا ابته وی در صف آخرین است. گفت ای فرزند مراد من از مسلم، خولانی نیست. مقصود من صاحب جیش است که از جانب مشرق با رایات سیاه پدید خواهد آمد و در راه خدا محاربه خواهد نمود و در نگوئساری ظالمان جدّ و جهد تمام از او به ظهور خواهد آمد و بسیاری از اهل جهنّم را به مکان خود خواهد فرستاد. خوشا حال آنان که با وی موافقت نمایند و اجر عظیم یابند»<sup>۱</sup>.

در اینجا دو فرض متصور است:

۱. معزالدین اردستانی، معجزات مختلفی را از شواهد النبوة جامی در کاشف الحق آورده که یکی از آنها همین پیشگویی قیام ابو مسلم بوده است. جاعل حدیقة الشیعة در هنگام مطالعه و تحریف کاشف الحق به این نقل رسیده و چون با عقاید و اهداف او کاملاً در تضاد بوده، آن را حذف کرده است.
۲. مقدس اردبیلی در حدیقة الشیعة روایاتی را از شواهد النبوة جامی نقل کرده است؛ اما این حدیث را نیاورده است. اردستانی در هنگام مطالعه و تحریف حدیقة الشیعة به این بخش که رسیده است، به مصدر اصلی یعنی شواهد النبوة رجوع کرده و از قضا همین روایت را که درباره ابو مسلم است انتخاب نموده و از مصدر اصلی به متن تحریف شده حدیقة الشیعة منتقل کرده است. روشن است که فرض نخست بر خلاف فرض دوم، کاملاً عادی و معقول و به دور از بُعد و تکلف است.

---

۱. عکس کتاب شواهد النبوة که در آن این حدیث آمده در انتهای کتاب آورده شده است.

### نمونه سوم: داستان عبدالله بن علی علیه السلام

در کاشف الحق چند معجزه از خرائج راوندی نقل شده که همگی در حدیقة الشیعة نیز روایت شده است؛ مگر یکی از آن‌ها. در حدیقة الشیعة آمده است: «و در کتاب خرائج آورده که شخصی به خدمت آن حضرت آمده...»<sup>۱</sup>. در کاشف الحق پس از این داستان، نوشته است:

«و در همان کتاب نقل کرده که آن حضرت در وقت رحیل، فرزندان خود را جمع نموده، دوازده پسر بودند، گفت: حق تعالی دوست دارد که من به سنت یعقوب نبی عمل نمایم که او در حال رحلت گفت به فرزندان خود که دوازده بودند که من وصیت می‌کنم شما را به یوسف. اطاعت امر او نمایید و از فرمان او به در مروید و من هم شما را وصیت می‌نمایم به حسن و حسین. بشنوید وصیت مرا و اطاعت نمایید این هر دو را. پس یکی از پسران که عبدالله نام داشت گفت: با وجود محمد بن حنفیه؟ پس حضرت به او گفت در حضور من و در حیات من جرأت می‌نمایی و خلاف قول من می‌گویی؟ گویا می‌بینم که تو را در خیمه کشته‌اند و هیچ کس نمی‌داند که کشنده تو کیست. و چون در زمان مختار ثقفی شد به نزد مصعب بن زبیر رفت و سرداری لشکر [او] را گرفت که با لشکر مختار محاربه نماید و در اثنای راه شبی در خیمه خود کشته شد و چون صبح دیدند که بر نمی‌آید، کشته‌اش یافتند و هیچ کس ندانست که قاتل او کیست».

در خرائج این حدیث وجود دارد<sup>۲</sup>. در این جا نیز همان دو فرض مطرح

۱. حدیقة الشیعة؛ ج ۱؛ ص ۲۶۴.

۲. رک. الخرائج والجرائح؛ ج ۱؛ صص ۱۸۳-۱۸۴.

است: یا اردستانی به مصدر اصلی رجوع کرده و از میان همه روایات، این یکی را برگزیده و به متن حدیقة الشیعة افزوده است و یا جاعل حدیقة الشیعة این روایات را که به نوعی مدح مختار را در بردارد، با اغراض خود ناسازگار پنداشته و آن را از متن کاشف الحق کاسته است که این فرض معقول تراست.

### ششم: حذف نشدن منقولات از قاضی نورالله

در کتاب کاشف الحق مکرراً از احقاق الحق (تالیف قاضی نورالله شوشتری متوفی ۱۰۱۹ قمری<sup>۱</sup>) نام برده شده و مطالبی نقل شده است و جاعلین حدیقة چون توجه داشته اند که مقدس اردبیلی در طبقه مقدم بر قاضی نورالله است همه این موارد را حذف کرده اند<sup>۲</sup>.

اما در باب اثبات ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در موارد بسیاری مطالبی در لابه لای کتاب کاشف الحق ذکر شده که شباهت بسیار زیادی با احقاق الحق و برخی دیگر از آثار قاضی نورالله دارد و نامی از احقاق الحق و آثار قاضی به میان نیامده است. شباهت برخی از این موارد با احقاق الحق فقط در نوع استدلال است؛ ممکن است که اتفاقاً هر دو کتاب به یک شکل استدلال کرده و هیچ یک از دیگری اخذ ننموده باشند؛ ولی در موارد دیگری، شباهت هم در منابع مطالب و هم در سیاق عبارات وجود دارد. در نقل این مطالب از

۱. رک. موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۱۱، ص: ۳۶۶ و أعیان الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۲۸.

۲. قاضی نورالله مجالس المؤمنین را در سال ۹۹۰ قمری و سه سال پیش از رحلت مقدس تألیف فرموده است و برخی احتمال داده اند چون مقدس شخص مشهور و مهمی بوده است نسخه ای از مجالس در همین مدت کوتاه از هند به نجف رسیده باشد. (رک. حدیقة الشیعة، مقدمه، ص شصت و سه). این احتمال گرچه بسیار بعید است و با شرایط تقیه قاضی نورالله سازگار نمی نماید؛ ولی در هر صورت کتاب احقاق الحق مسلماً بعد از رحلت مقدس نوشته شده است. تاریخ پایان تألیف احقاق الحق به حسب فرمایش خود قاضی در آخر کتاب ۱۰۱۴ قمری است و گویا مدت تألیف کتاب مجموعاً ۷ یا ۱۴ ماه بوده است. (رک. الذریعة، ج ۱، ص ۲۹۰).

منابع اهل سنت به کتب کمیابی از اهل تسنن ارجاع داده شده است که در هند رایج بوده و در کتابخانه بزرگ و قیمتی قاضی نورالله شوشتری وجود داشته و قاضی به جهت حشرو نشر با اهل تسنن و زندگی در فضای تقیه، با آن کتب آشنا بوده است؛ ولی برخی از این کتب در ایران و عراق شناخته شده نبوده و در حالت عادی ممکن نیست که این کتب در نزد مقدس اردبیلی در نجف وجود داشته باشد و وی نیز آن را مطالعه کرده باشد؛ خصوصاً آنکه مقدس اردبیلی کتابخانه‌ای بسیار کوچک داشته و از این نظر کاملاً در مضیقه بوده است.<sup>۱</sup>

جالب اینجاست امروزه نیز که کتاب حدیقة الشیعة با تصحیح و تحقیقی مناسب چاپ شده است، چون دسترسی به هیچ‌یک از کتب مزبور، حتی در زمان فعلی، آسان نبوده و برخی از این کتب اصلاً برای ما شناخته شده نیست، محقق محترم کتاب نیز برای این دست مطالب، فقط به احقاق الحق ارجاع داده و از منابع اصلی نقل قول نیاورده است. به هر حال این موارد آن قدر زیاد است که بایک مراجعه اجمالی اطمینان حاصل می‌شود نویسنده، آن‌ها را از کتاب احقاق الحق قاضی نورالله اخذ کرده است ولی جاعلین حدیقة الشیعة چون مطلع نبوده‌اند این موارد را حذف نکرده‌اند. برخی از این نمونه‌ها که در صد صفحه اول کتاب (طبق چاپ جدید حدیقة الشیعة) آمده، چنین است:

۱. صفحه ۲۷: قاضی بیضاوی در کتاب منهج و شراح کلام او بر آنند که ...

۲. صفحه ۲۷: یکی از علمای حنفی در کتابی که در میان ایشان به فصول مشهور است گفته که ...

۳. صفحه ۲۸: در کتاب جنایات از ینابیع گفته است به این عبارت ...

---

۱. اگر نویسنده کاشف الحق ملامعزاردستانی بوده و در هند این کتاب را نوشته باشد ممکن است کسی ادعا کند وی نیز به این منابع به‌طور مستقیم در هندوستان و در نزد قطب شاه که مرکز ادیان بوده است دسترسی داشته است ولی پذیرش این مطلب درباره مقدس در نجف به‌طور طبیعی ممکن نیست.

۴. صفحه ۲۹: شارح وقایه که از علمای حنفی است در شرح وقایه گفته است که ...

۵. صفحات ۴۰ و ۴۱: اجماع به مذهب ایشان چنانکه در کتب اصول ایشان مثل منهاج بیضاوی و مختصر ابن حاجب و شروح آن مبین شده عبارتست از ...

۶. صفحه ۷۳: سید المحدثین میر عطاء الله الحسینی در کتاب تحفة الأحناء پنج حدیث نقل کرده ...

۷. صفحه ۹۲: و ثعلبی در تفسیر خود نیز به همین طریق نقل نموده ...

۸. صفحه ۹۳: و در کتب حدیث از رسول خدا منقول است که فرمود ...  
موارد متعددی نیز در کتاب حدیقة الشیعة وجود دارد که از منابعی استفاده شده است که وجود آن در نزد مقدس اردبیلی به حسب قرائن تاریخی بسیار بعید است (گرچه این منابع، امروزه در دسترس اند) و همه آن موارد در احقاق الحق موجود بوده و گویا مولف از احقاق الحق آن را برگرفته است. به طور کل کسی که منابع حدیقة الشیعة را با منابع دیگر آثار مقدس اردبیلی مثل رساله اصول دین و حاشیه شرح تجرید مقایسه کند متوجه می شود که بعید است که نویسنده این کتاب ها یک نفر، در یک دوره و در یک شهر باشد. علاوه بر این اگر کسی متن حدیقة و احقاق الحق را با هم مقایسه کرده و در شباهت متن و سیاق دقیق شود، یقین می کند در موارد زیادی، مطالب منقول در حدیقة ترجمه ای آزاد و گاه کلمه به کلمه از احقاق الحق است؛ در این مورد یکی از محققان می نویسد:  
«بخش زیادی از کاشف الحق و حدیقة الشیعة برگرفته از کتاب

---

۱. مدعیان انتساب حدیقة الشیعة به مقدس معتقدند ایشان حدیقة الشیعة را در سال های آخر عمر شریفش در نجف نگاشته و چند سالی بیشتر میان تألیف این کتاب با حاشیه شرح تجرید فاصله نیست.

احقاق الحق تألیف قاضی نورالله شوشتری است. تألیف احقاق الحق به تصریح خود مولف در سال ۱۰۱۳ قمری، آغاز شده و پس از ۷ ماه در آخربیعیه الاول سال ۱۰۱۴ ه. ق به پایان رسیده است: «وقد اتفق نظم هذه اللآلی التي وشحت بها عوالی المعالی فی سبعة أشهر من غیر اللیالی... و كان آخرها آخربیعیه الأول المنتظم فی سلك شهور سنة ألف وأربع عشرة فی بلدة آكرة... مقدّس اردبیلی در سال ۹۹۳ یعنی ۲۰ سال قبل از تألیف احقاق الحق از دنیا رفته است؛ پس این نیز شاهد روشن دیگری است بر تحریف حدیقه الشیعة و دروغ بودن انتساب آن به مقدس اردبیلی.

هرچند اردستانی در کاشف الحق، ترتیب مطالبی را که از احقاق الحق می‌آورد تغییر داده و غالباً مأخذ را ذکر نکرده؛ بلکه عبارات را به گونه‌ای تنظیم کرده که گویی کراحت داشته خواننده بداند منبع اصلی او احقاق الحق است؛ اما گاهی صریحاً از قاضی نورالله و احقاق الحق اسم برده؛ اما جاعل حدیقه الشیعة همین موارد را هم حذف کرده است؛ مانند: «... و افضل المتأخرین قاضی نورالله شوشتری در احقاق الحق فرموده که و یمکن ان یستدل علی عدم جواز تفضیل المفضول بقول ابی بکراقیلونی فانی لست بخیرکم و علی فیکم. یعنی و ممکن است ما را که استدلال کنیم بر جایز نبودن تفضیل مفضول بر فاضل به همان گفته ابی بکر که می‌گفت بر سر منبر اقاله کنید و بیعت مرا از گردن خود دور سازید که نیستم من سزاوار به امامت شما و حال آن که علی در میان شما باشد و این

اعتراف از او است به این که من مفضل و او فاضل، و تقدیم مفضل بر فاضل جایز نیست و این دلیل است که به خاطر میر نورالله نورالله مرقده رسیده؛ اگرچه بعضی کلام ابی بکر را معنی دیگر گفته اند...»<sup>۱</sup>.  
در ادامه چند نمونه از مشترکات حدیقة الشیعة و احقاق الحق را آورده ایم. هر شخص منصف و آگاه با مقایسه متن دو کتاب اذعان می کند که متن احقاق الحق اصالت داشته و محتوای حدیقة الشیعة برگردانی درهم ریخته و ناقص است از آن.

۱. «تفسیر کردن امام زمان را به قرآن چنانچه بعضی از ایشان ذکر کرده اند یا به بعضی از قرآن مثل فاتحه و سوره به جهت آنکه در نماز واجب است و بعضی از ایشان بر آن رفته اند یا به پیغمبر به اعتقاد طائفه ای از ایشان محض دست و پا زدن و پی گم کردن است به تخصیص امام به امام زمان ابا دارد و قرآن یا بعضی از آن، هیچ کدام امام زمان آن شخص نیستند و دانستن قرآن واجب عینی نیست که بر هر شخص بعینه واجب باشد و هیچکس به آن قائل نشده و بعد از تسلیم اگر آن که مراد قرآن باشد به مذهب ابوحنیفه که نه دانستن و نه فاتحه را واجب می داند بلکه حکم می کند به آن که معنی یک آیه و اگرچه، دو برگ سبز باشد که معنی مدهامتان است! و آن یک آیه است، در نماز کافی است مطلقاً با معنی حدیث راست نمی آید. نعوذ بالله از فهم کج و از تحریفات کلام خدا و رسول و تعصبی که باعث کفر و زندقه باشد.»<sup>۲</sup>.

«... و لیس المراد من إمام زمانه القرآن المجید كما زعموا وإلا لکان

۱. کاشف الحق، نسخه خطی کتابخانه مجلس.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، صص ۲۵-۲۶.



تعلّمه واجبا علی الأعیان، ولان النبی ﷺ أضاف الامام إلى الرّمان وفيه دليل علی اختصاص أهل كلّ زمان بامام يجب علیهم معرفته ومع القول بأنّه القرآن أو بعضه كالفاتحة لا یبقی لهذا التخصیص فائدة أصلا، سیّما علی مذهب الحنفی الذی لا یوجب تعلّم القرآن و لا الفاتحة و لا بعضا آخر منه، بل یحكمون بكفاية أن یقال بالفارسیة (دوبرک سبزی) كما هو المشهور بین الجمهور فلا یكون هذا التأویل مطابقا لمقتضى الحدیث قطعاً<sup>۱</sup>.

۲. «... و بعضی دیگر چون قاضی بیضاوی در کتاب «منهاج» و شرح کلام او برآندند که این مسئله از اعظم مسائل اصول دین است و مخالف آن را کافر و مبتدع شمرده‌اند و یکی از علمای حنفی در کتابی که در میان ایشان به «فصول» مشهور است گفته که هر که به امامت ابی بکر قائل نیست کافر است! بلکه جمعی از ایشان متصدی قتل کسی می‌شوند که اعتقاد به امامت ابی بکر نداشته باشد یا به محض اینکه اعتقاد شخصی امامت امیرالمؤمنین باشد یا بگوید که علی علیه السلام بعد از رسول، بی‌فاصله امام است، مرتکب قتلش می‌شوند! و اگر این مسئله از فروع باشد می‌باید که کفری و قتلی در کار نباشد و به مجرد آنکه کسی یک فرعی را نداند، کافریا کشتنی نمی‌شود...»<sup>۲</sup>.

این بخش عیناً ترجمه کلام قاضی نورالله است:

«... بل قد صرح القاضی البیضاوی فی مبحث الأخبار من کتاب المنهاج و جمع من شارحی کلامه بأنّ مسألة الامامة من أعظم مسائل

۱. احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۰۶.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۲۷.

اصول الدين الذي مخالفته توجب الكفر والبدعة، وقال الاسروشنى من الحنفية في كتابه المشهور بينهم بالفصول الاسروشنى بتكفير من لا يقول بامامة ابي بكر، بل هم يناقضون ذلك بفعلهم ايضا حيث يتصدون لقتل من ظنّ أنّ ابا بكر ليس بامام أو قال أنا أعتقد أنّ أمير المؤمنين عليه السلام خليفة النبي صلى الله عليه وآله بلا واسطة لظنّ أذاني إليه أو تقليد لبعض المجتهدين، وبالجملة لو كانت هذه المسألة من الفروع لكفى فيها ظنّ المجتهد أو تقليد الغير، فلا يكون سبيل إلى تخطئة المجتهد الذي ظنّ أو قال شيئا مما تقدّم فضلا عن قتله و الحال أنّ فتواهم بل فعلهم بخلاف ذلك هذا...»<sup>١</sup>.

٣. «وآن حديث كه حميدى نقل کرده هم صريح است در آنکه امامت از اصول باشد چه علم ضرورى حاصل است كه جاهل به مسئله شرعى اگر چه واجب باشد، مردنش مردن زمان جاهليت نيست و اين ندانستن و نشناختن قدحى در اسلام شخصى نمى كند.»<sup>٢</sup>.

«رووه فى كتبهم كالحميدى فى الجمع بين الصحيحين من أنّ النبى صلى الله عليه وآله قال من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية، و هونص صريح فى أنّ الامامة من الأصول للعلم الضرورى بأنّ الجاهل بشىء من الفروع وإن كان واجبا لا تكون ميتته ميتة جاهلية، إذ لا يقدح ذلك فى إسلامه»<sup>٣</sup>.

٤. «و عجيبى ديگر آنکه بعضى از ايشان چون شارح مواقف و جمعى

١. احقاق الحق، ج ٢، ص ٣٠٧.

٢. حديقة الشيعة، ج ١، ص ٢٧.

٣. احقاق الحق، ج ٢، ص ٣٠٦.

کثیر مسئله امامت را از فروع دین می‌دانند و می‌گویند ما را بحث از آن واجب است و تحقیق آن لازم نیست و تقلید در این امر کافی است و نص خدا و رسول را در این، مدخل نیست و اطاعت «اولو الامر» را آن تفسیر می‌کنند که گذشت و مع هذا می‌گویند در حمایت بیضه اسلام و حفظ شرع و جهاد با کفار و امر ب معروف و نهی از منکر و داد مظلوم از ظالم گرفتن و منع ظالم از مظلوم نمودن و هرچه بمجرد سلطنت ظاهری تعلق به امر نبوت دارد امام به جای نبی است و این امور از برای او ثابت است و او خلیفه رسول است لیکن مقصود بالذات از امامت محض سلطنت ظاهری است.<sup>۱</sup>

«و من العجب أنهم بالغوا في فرعية هذه المسألة حتى قالوا: لا يجب البحث عنها ولا طلب الحق فيها بل يكفي فيها التقليد، ولهذا لا يكفر مخالفها بل لا يفسق في ظاهر أقوالهم، وإنما التزموا ذلك لتحصل الغفلة عما اقترحوه من ثبوت الامامة بالاختيار دون التص والاعتبار، ولثلا يحصل الظفر بفساد ما انتحله خلفائهم من حقوق الأنمة الأعلام واختلقوه من الأحاديث التي أسندوها إلى النبي ﷺ، ثم ناقضوا ذلك وصرحوا بأن حقوق النبوة من حماية بيضة الإسلام وحفظ الشرع ونصب الألوية والأعلام في جهاد الكفار والبغاة والانتصاف للمظلوم وإنفاذ المعروف وإزالة المنكر وغير ذلك من توابع منصب النبوة ثابتة للامامة، لأنها خلافة عنها، ولقوله تعالى: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ وهو الامام بالاتفاق، فيجب معرفته أصالة لا من باب المقدمة...»<sup>۲</sup>.

۱. حدیقة الشیعة، ج ۱، صص ۲۶-۲۷.

۲. احقاق الحق، ج ۲، صص ۳۰۴-۳۰۵.

۵. «... چنانچه اسفراینی شافعی که از اکابر علمای اهل سنت است در کتاب جنایات از کتاب ینابیع گفته است به این عبارت: «و تنعقد الامامة ببيعة اهل الحلّ والعقد من العلماء والرؤسا ووجوه الناس من الذين يتيسر حضورهم الموصوفين بصفات الشهود كامامة الصديق واستخلاف من قبله ولولبعضهم كامامة الفاروق»؛ یعنی منعقد می شود امامت به بیعت اهل حل و عقد یعنی آنهایی که بست و گشاد امور مردم به دست ایشان است خواه از اهل علم و فضل یا رئیس و سرکرده قومی باشند یا به نزد مردمان روشناس باشند از آن جمعی که حاضر بودند نشان میسر شود و موصوف به صفت گواهی دهندگان باشند چنانچه در روز امامت صدیق یعنی ابوبکر واقع شد یا اگر در حضور جمعی میسر نشود در حضور بعضی اگر همه یک کس باشد چنانچه در امامت فاروق یعنی عمر خطاب اتفاق افتاد که به گواهی و تعیین ابوبکر امام شد.

و چنانچه شارح «عقاید نسفی» گفته است: «انه لا يعزل الامام بالفسق والجور لانه قد ظهر الفسق وانتشر الجور من الائمة والامراء بعد الخلفاء والسلف كانوا ينقادون لهم و يقيمون الجمع والاعياد باذنهم»؛ یعنی به درستی که به سبب فسق و فجور مثل خوردن خمری یا کردن ظلمی امام را عزل نمی توان کرد از جهت آنکه ظاهر شد فسق بسیاری و جور بی شماری از امامان و امیران ایشان بعد از خلفا در قرن های دراز و مع هذا مردمی که در عهد ایشان بودند اطاعت می کردند و فرمانبرداری می نمودند و در جمعه ها و عیدها و اوقات نماز به ایشان نماز می گزاردند و آن فسق ها و ظلم ها مانع امامت ایشان نبود هیچ یک را معزول نساختند.

چنانچه شارح «وقایه» که از علمای حنفی است در «شرح وقایه» گفته است که: «لا یحد للامام حد الشرب لانه نائب من الله تعالی» یعنی حدی که در شرع از برای شارب الخمر مقرر شده است برامامی که تجرعی فرموده باشد اجرا نمی‌توان کرد، از جهت آنکه او نایب است از جانب خدای تعالی. پس این گستاخی نسبت به او جایز نباشد...»<sup>۱</sup>.

«... فقد قال الأسفرائینی الشافعی فی کتاب الجنایات من الینابیع: و تنعقد الامامة بیعة أهل الحلّ والعقد من العلماء والرؤساء ووجوه الناس الذین یتیسر حضورهم الموصوفین بصفات الشهود کامامة الصدیق واستخلاف من قبله ولولبعضهم کامامة الفاروق وبعمله الشوری کامامة عثمان وبقبول المولی من عهد المولی إلى موته بالقهر والاستیلاء ولوفاسقا أو جاهلا أو عجمیا انتهى، وقال شارح العقائد النسفیة: إنه لا ینعزل الامام بالفسق والجور لأنه قد ظهر الفسق وانتشر الجور من الأئمة والأمرء بعد الخلفاء، و السلف كانوا ینقادون لهم و یقیمون الجمع والأعیاد بإذنهم انتهى، وقال شارح الوقایة فی فقه الحنفیة لا یحد الامام حد الشرب، لأنه نائب من الله تعالی انتهى، وإتما تکلفوا هذه الخرافات لیتیسر لهم حفظ صحّة إمامة معاویة ویزید وأمثالهم، و من قال منهم: إن الامام یشترط أن یکون من أهل العدالة فالظاهر أنه شرط استحسانی عنده لا شرط لازم كما قال فی المطول...»<sup>۲</sup>.

۶. «بدان که اتفاق امامیه برآنکه امام می‌باید که اکمل از رعیت باشد

۱. حدیقه‌الشیعة، ج ۱، صص ۲۷-۲۹.

۲. احقاق الحق، ج ۲، صص ۳۱۵-۳۱۷.

و جمیع صفات و اخلاق مرضیه همچو علم و زهد و کرم و شجاعت و عفت و صورت ظاهر و سیرت باطن و حسب و نسب چنانچه در پیغمبر نسبت به امت این اکملیت معتبر است ... و منشأ تجویز اهل سنت تقدیم مفضول را بر فاضل این است که ... و همچنین ابو عبیده جراح و عمر خطاب را صحابه گذاشته ابابکر را به تقدیم ایشان خلیفه رسول کردند و ابوبکر، عمر را خلافت داد بر دیگران که اکثر از او اعلم و افضل بودند و او را تقدیم نمود ... جواب گفته اند که ... و اما تقدیم ابابکر بر دیگران و تقدیم او عمر را نبود الا حب جاه و محبت دنیا و فریب مردمان. لهذا چون ابابکر کاغذی نوشت و در آنجا مسطور بود که عمر را وصی و خلیفه رسول گردانیدم و طلحة بن عبد الله بر مضمون آن مطلع شد خطاب به عمر نموده، گفت: «ولیته امس و ولاک الیوم» یعنی تو او را دیروز متولی امور مردمان گردانیدی و امروز او هم تو را ولی خود گردانید!؟ همانا، نانی است که توبه او قرض داده بودیم»<sup>۱</sup>.

«أقول [القاضی نور الله] مراد المصنّف قدّس سرّه أنّه یجب أن یكون الامام أفضل وأكمل من الرعیة فی جمیع أوصاف المحامد كالعلم و الزّهد و الكرم و الشّجاعة و العفّة و غیر ذلك من الصّفات الحمیدة و الأخلاق المرضیة، و بالجملة یجب أن یكون أشرفهم نسبا و أعلاهم قدرا و أكملهم خلقا و خلقا كما و جب ذلك فی التّبی بالنّسبة إلى امته، و هذا الحكم متّفق علیه من أكثر العقلاء إلا أنّ أهل السنّة خالفوا فی أكثره كالأعلمیة و الأشجعیة و الأشرفیة لأنّ أبا بكر لم یكن

کذلك مع أنّ عمر و أبا عبيدة نصباه إماما، وكذا عمر لم يكن كذلك وقد نصبه أبو بكر إماما، ولم يتفطنوا بأنّ هذا الاختيار السوء قد وقع مواضعة و مخادعة من القوم حبّا لجاه الخلافة و عداوة لإمام الكفاة كما يكشف عنه قول طلحة حين كتب أبو بكر وصية لعمر بالولاية و الخلافة حيث قال مخاطبا لعمر: وليته أمس و لاك اليوم إلى غير ذلك من المكاييد و الحيل و الخديعة التي استعملوها في غضب الخلافة عن أهلها، و كذلك فريق من المعتزلة منهم عبد الحميد بن أبي الحديد.<sup>۱</sup>

اندکی پس از این قاضی نورالله می نویسد:

«ثم أقول: يمكن أن يستدلّ على عدم جواز تفضيل المفضول بقول أبي بكر: أقيلوني أقيلوني فاني لست بخيركم و على فيكم»<sup>۲</sup>.  
دقیقاً همین جا است که اردستانی در کاشف الحق جملات بعدی قاضی نورالله را آورده؛ اما جاعل حدیقه‌الشیعة آن را حذف کرده است:

«... و افضل المتأخرين قاضی نورالله شوشتری در احقاق الحق فرموده که و يمكن ان يستدل على عدم جواز تفضيل المفضول بقول ابي بكر اقيلوني فاني لست بخيركم و على فيكم. یعنی و ممکن است ما را که استدلال کنیم بر جایز نبودن تفضیل مفضول بر فاضل به همان گفته ابي بكر که می گفت بر سر منبر اقاله کنید و بیعت مرا از گردن خود دور سازید که نیستم من سزاوار به امامت شما و حال آن که علی در میان شما باشد و این اعتراف از او است به این که

۱. احقاق الحق، ج ۲، صص ۳۲۱ و ۳۲۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۲۴.

من مفضول و او فاضل، و تقدیم مفضول بر فاضل جایز نیست و این دلیل است که به خاطر میر نورالله نور الله مرقدہ رسیده؛ اگر چه بعضی کلام ابی بکر را معنی دیگر گفته اند...»<sup>۱</sup>.

۷. «منشأ تجویز اهل سنت تقدیم مفضول را بر فاضل این است که می گویند پیغمبر خدا، عمرو عاص را بر ابوبکر و عمر، تقدیم فرمود و اسامه بن زید را بر ایشان و بر دیگران سردار گردانید و به اعتقاد ایشان عمرو عاص و اسامه نسبت به این ها مفضول بودند نه فاضل... جواب گفته اند که تقدیم رسول خدا، عمرو عاص و اسامه را بر این ها به جهت آن بود که در امر حرب از آن ها اعلم بودند چنانچه از اخبار و تواریخ معلوم است...»<sup>۲</sup>.

«و منشأ شبهتهم فی هذا التجویز أنّ النبی ﷺ قدّم عمرو بن العاص علی ابی بکر و عمر، و کذا قدّم أسامة بن زید علیهما مع أنّهما أفضل من کلّ منهما، و الجواب بعد تسلیم أفضلیتهما و الإغماض عن أنّ هذه الأفضلیة إنّما توهم لهما بعد غصبهما الخلافة انهما إنّما قدّما علیهما فی أمر الحرب فقط، و قد کانا أعلم منهما فیہ قطعاً، کما دلّ علیه الأخبار والآثار»<sup>۳</sup>.

۸. «و جمهور اهل سنت بر آنند که این ها لازم نیست و نزد ایشان جایز است تقدیم مفضول بر فاضل و این خلاف مقتضای عقل است و منافی و مخالف نص قرآن، چه نزد عقل قبیح و ناپسندیده است تعظیم مفضول و نادان و اهانت فاضل و دانا و اینکه مرتبه نادان بلند

۱. کاشف الحق، نسخه خطی مجلس.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، صص ۳۰ و ۳۱.

۳. احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۲۴.



باشد و مرتبه دانا پست و خدای تعالی در قرآن عزیز اشاره به همین معنی کرده از روی انکار و سرزنش آنانی که تجویز این معنی می‌کنند، می‌فرماید که أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ...<sup>۱</sup>.

«قال المصنف رفع الله درجته المبحث الثاني في أن الامام يجب أن يكون أفضل من الرعية، اتفقت الامامية على ذلك و خالف فيه الجمهور فجوزوا تقديم المفضول على الفاضل، و خالفوا مقتضى العقل ونص الكتاب، فانّ العقل يقبح تعظيم المفضول وإهانة الفاضل ورفع مرتبة المفضول و خفض مرتبة الفاضل، و القرآن نصّ على إنكار ذلك فقال تعالى: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ وقال الله تعالى: هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ...»<sup>۲</sup>.

«اعلم وازهد و اشرف و اشجع به حسب و نسب و نسب را منقاد و مطيع و فرمان بر کسی که مطلق از این صفات بی بهره باشد دانستن به هیچ وجه صورت معقول ندارد»<sup>۳</sup>.

«و كيف ينقاد الأعلم الأزهد الأشرف حسبا و نسبا للأدون في ذلك كله»<sup>۴</sup>.

۹. «كدام عاقل راضی می‌شود به فرمان برداری شخصی که در فسق

۱. حدیقة الشیعة، ج ۱، صص ۲۹ و ۳۰.

۲. احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۱۹.

۳. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۳۲.

۴. احقاق الحق، ج ۲، ص ۲۰.

غوطه خورده و شب مست و سحر مخمور باشد با اینکه دیگری با کمال عقل و دانش که لحظه‌ای در غفلت نگذرانیده باشد موجود باشد و اطاعت کسی کند که گوشت و پوستش از شراب و گوشت خوک پرورده باشد و سال‌های دراز، پرستش بت می‌کرده و پشت بر کسی کند که از زمان مهد تا لحد به غیر از عبادت الهی شغلی و بجز متابعت حضرت رسالت پناه کاری نداشته باشد؛ چنانچه جناب باری تعالی در سوره زمر می‌فرماید: *أَمَّنْ هُوَ قَانِثٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحَدِّرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ...»<sup>۱</sup>*

«فأى عاقل یرتضی لنفسه الانقیاد الدینی و التقرب إلى الله بامثال أوامر من كان یفسقونه طول وقته و هو غائض فی القيادة و أنواع الفواحش و یرعرض عن المطیعین المبالغین فی الزهد و العبادة، و قد أنکر الله تعالی بقوله: *أَمَّنْ هُوَ قَانِثٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحَدِّرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ*»<sup>۲</sup>

۱۰. «فرموده است که *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا* که به اجماع مفسران سنی و شیعه در شأن حضرت امیرالمؤمنین علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم‌السلام نازل شده است. و محدثان اهل سنت در کتب احادیث خود نقل کرده‌اند از ابی‌الحرراء که او گفت: نه ماه در مدینه در خدمت حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودم که هیچ صبحی نبود که آن حضرت از خانه بیرون

۱. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۳۱.

۲. احقاق الحق، ج ۲، ص ۲۹۳.

آید مگر آنکه بر در خانه علی علیه السلام آمده و دست مبارک بر در آن خانه می‌گذاشت و می‌فرمود: السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. در جواب علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می‌گفتند: علیک السلام یا نبی الله ورحمة الله وبرکاته. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «الصلاة رحمکم الله! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». پس بعد از آن به مسجد رفته به نماز مشغول می‌شد...»<sup>۱</sup>.

قاضی نورالله نوشته است:

«قال المصنف رفع الله درجته الآية الثالثة قوله تعالى: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. أجمع المفسرون وروى الجمهور كأحمد بن حنبل وغيره أنها نزلت في علي عليه السلام فاطمة والحسن والحسين وروى أبو عبد الله بن محمد بن عمران المرزباني عن أبي الحمراء قال خدمت النبي صلی الله علیه و آله نحواً من تسعة أشهر أو عشرة و كان عند كل فجر لا يخرج من بيته حتى يأخذ بعضادتي باب علي عليه السلام ثم يقول السلام عليكم ورحمة الله وبركاته فيقول علي و فاطمة والحسن والحسين عليهم السلام و عليك السلام يا نبی الله ورحمة الله وبرکاته، ثم يقول الصلاة رحمکم الله إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ثم ينصرف إلى مصلاه...»<sup>۲</sup>.

۱۱. «و سید المحدثین میر عطاء الله الحسینی در کتاب «تحفة الاحباء» پنج حدیث نقل کرده و از آن جمله دو حدیث را از امام سلمه

۱. حدیقه الشیعة، صص ۷۰-۷۱.

۲. احقاق الحق، ج ۲، ص ۵۰۱ و صص ۵۶۲-۵۶۳.

نقل نموده و گفته: اصحاب حدیث حکم به صحت آن نموده اند و هر یک از آن دو حدیث از ام السلمه نقل نموده که گفت: رسول الله ﷺ، امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین را در عباى خود داخل نموده و من گفتم «الست من اهل بیتک؟» آن حضرت فرمود که «انک علی خیر» و سید مذکور بعد از آنکه نقل احادیث کرده فرموده که پس به تحقیق رسید از این حدیث ها که این آیه نازل نشده مگر در شأن این پنج تن و از این جهت ایشان را آل عبا گفته اند و خدای تعالی آن کس را نیکی دهد که گفته است:

علی الله فی کل الامور توکلی

محمد المبعوث حقا و بنته

و بالخمس اصحاب العباء توکلی

و سبطیه ثم المقتدی المرتضی علی

در احقاق الحق آمده است:

«و ذکر سید المحدثین جمال الملة و الدین عطاء الله الحسینی فی کتاب تحفة الأعباء خمسة أحادیث: اثنان منها وهما المسندان إلى أم سلمة رضی الله عنها نصّان صریحان فی الباب لأنّ أحدهما وهو الذی نقله من جامع الترمذی، و ذکر أنّ الحاکم حکم بصحته و قد اشتمل علی أنّه لمّا قال النّبی ﷺ عند إدخال علی و فاطمة و سبطیه فی العباء ما قال، قالت أم سلمة رضی الله عنها یا رسول الله أ لست من أهل بیتک؟، قال إنّک علی خیر أو إلى خیر، و الحدیث الثانی هو الذی نقله عن کتاب بیان شأن النزول لأبى

العباس أحمد بن حسن المفسر الضریب الأسفرائینی قد تضمّن أنّه عليه السلام لما أدخل عليًا وفاطمة وسبطيه في العباء قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي وأطهار عترتي وأطايب ارومتي من لحمي ودمي إليك لا إلى النار، أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا، وكّر هذا الدعاء ثلاثا قالت ام سلمة (رض): قلت يا رسول الله: وأنا معهم، قال: إنك إلى خير وأنت من خير أزواجي، ثم قال السيد قدس سرّه: فقد تحقق من هذه الأحاديث أنّ الآية إنّما نزلت في شأن الخمسة المذكورين عليهم السلام، ولهذا يقول لهم آل العباء والله درّ من قال من أهل الكمال:

شعر على الله في كلّ الامور توكلّي

محمد المبعوث حقا وبنته

و بالخمس اصحاب العباء توّسلي

و سبطيه ثمّ المقتدى المرتضى على<sup>۱</sup>»  
۱۲. «و بعضی دیگر از مخالفین حدیثی از ام السّلمة نقل نموده اند و گمان نموده اند که با آن احادیث معارضه می‌کند و آن احادیث وارد می‌نماید و آن حدیث این است که ام السّلمة با رسول خدا، گفت: «الست من اهل البيت؟» حضرت در جواب فرمود: بلی ان شاء الله. پس هرگاه حضرت در جواب آیا نیستم من از اهل البيت، گفته باشد بلی، البته او را در اهل بيت داخل کرده خواهد بود. جواب آنکه این حدیث صحیح نیست و بعد از تسلیم صحت، ام السّلمة درین روایت در معرض تهمت جرّ نفع و اثبات شرف و بزرگیست از برای خود و قول او به تنهایی مسموع نیست و بعد از تسلیم، هرگاه

حضرت رسول خدا در جواب او بلی ان شاء الله فرموده باشد پس از اهل بیت بودن او را معلق به مشیت ساخته یعنی اگر خدا خواهد تو از اهل بیت خواهی بود و از این، جزم و یقین در اهل بیت بودنش بهم نمی رسد با آنکه گوئیم ام السلمة زبان دان و دانا به زبان عرب بود اگر می دانست که از ایشان است چون می پرسید؛ دیگر آنکه در عرف و عادت، اهل بیت، خویش و اقربا را گویند نه ازواج و زنان را و در اشعار و روایات هر جا که «اهل بیت» مذکور شده بجز آنکه ما گفتیم کسی نفهمیده و قصد نکرده»<sup>۱</sup>.

«علی ان قيل ما ذکر من الأحادیث معارضة بما روی أنّ أم سلمة قالت لرسول الله ﷺ أأنت من أهل البيت؟ فقال بلی إن شاء الله، قلنا لا نسلم صحة سندها، ولو سلم نقول: إنها رضی الله عنها فی هذه الرواية فی معرض التهمة بجر نفع و شرف لنفسها، فلا یسمع قولها وحدها، ولو سلم نقول: إنّ كونها من أهل البيت قد علق فیها بمشية الله تعالى، فلا یكون من أهل البيت جز ما مع أنّها لو كانت منهم لما سألته، لأنّها من أهل اللسان والترجیح معنا بعد التعارض وهو ظاهر. وایضا اهل بیت الرجل فی العرف هم قرابته من عترته لا أزواجه بدلیل سبق الفهم إلى ذلك، وهو السابق إلى فهم کلّ عمرو المتداول فی أشعارهم وأخبارهم، فما أحد یذكر اهل بیت النبی ﷺ فی شعر أو غیره، إلاّ وهو یرید من ذکرناه، لا أزواجه ولا یمكن إنکار هذا»<sup>۲</sup>.

«ویقین است که دروغ و کذب از جمله رجس است و در این خلافی

۱. حدیقة الشيعة، ج ۱، ص ۷۳.

۲. احقاق الحق، ج ۲، ص ۵۶۸.

نیست که آن حضرت ادّعی امامت و خلافت نمود پس واجب است که در آن دعوی صادق باشد و امامت حق او باشد و او برحق باشد»<sup>۱</sup>.

«والکذب من الرجس، ولا خلاف فی أنّ أمير المؤمنين عليه السلام ادّعی الخلافة لنفسه فیجب أن یكون صادقا انتهى»<sup>۲</sup>.

۱۳. «... جواب این حرف اولاً آن است که این دوسه کس که گفتگورا نسبت به ایشان می دهند اعتمادی و اعتباری در میان مفسران ندارند و ابن حجر، که از اکابر علمای اهل سنت است، در کتاب «صواعق» گفته که اکثر مفسران اهل سنت بر آنند که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسنین نازل شده از جهت آن که «عنکم و یطهرکم» ضمیر مذکّر است؛ ثانیاً آنکه رعایت مناسبت به آیه سابق وقتی منظور است که مانعی نباشد و اینجا تذکیر «عنکم و یطهرکم» و آنکه روایت کرده اند که چون آیه نازل شد حضرت فرمود که «اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا» و سؤال امّ السّلمة و جواب دادن او را که «انک علی خیر» و چندین قرینه دیگر مانع است؛ پس آنکه این مناسبت را رعایت نموده و از این ها همه غافل شده قابل آن خطاب است که: رأیت شیئا و غابت عنک اشیاء»<sup>۳</sup>.

«... أما أولا... المخالف حادث لا یعتقد به، والذی یدلّ علی ذلک أنّ من المفسّرين من روی خلاف ذلک كانوا متأخّرين عن الثعلبی

۱. حدیقة الشیعه، ج ۱، ص ۷۳.

۲. احقاق الحق، ج ۲، ص ۵۶۳.

۳. حدیقة الشیعة، ج ۱، صص ۷۲ و ۷۳.

وأحمد بن حنبل، ولهذا لم يذكر الناصب الرجس المارد من أكثر هؤلاء المفسرين المخالفين الذي ادعى وجودهم واحدا باسمه بل قد كذبه في ذلك من هو أعلم منه بالحديث والتفسير من مشايخ نحلته، إذ قال الشيخ ابن حجر في صواعقه إن أكثر المفسرين على أنها نزلت في علي وفاطمة والحسن والحسين لتذكير ضمير عنكم إلخ. واما ثانياً فلأن ما ذكره من المناسبة إنما تجب رعايتها إذا لم يمنع عنه مانع، ومن البين أن تذكير ضمير عنكم ويظهركم وبعض القرائن الخارجة الآتية مانع عن ذلك، فمن ذهب من المفسرين إلى حمل الآية على خصوص الأزواج نظراً إلى تلك المناسبة قد جعل نفسه مورداً لقول الشاعر: حفظت شيئاً وغابت عنك أشياء<sup>١</sup>.

١٤. «بعضى از مخالفان از روى عناد گفته اند كه اين آيه در شأن صهيب رومى نازل شده ... و چون فهميدند كه آنچه از آن روايت فهم مى شود بخشش مال است و آنچه از اين آيه فهم شده بذل روح است و هيچ ربطى به هم ندارند، گفتند، در شأن زبيرو مقدار نازل شده ...»<sup>٢</sup>.

مقصود از بعضى از مخالفان بدون شك، فضل بن روزبهان است و اين جملات نيز برگرفته از احقاق الحق مى باشد:

«... مع أنه لا ارتباط لهذه الرواية بمدلول الآية، لأن مدلولها بذل النفس والروح، ومدلول الرواية بذل المال، واین هذا من ذاك؟ ... ولعل الناصب لما تفتن بعدم الارتباط وضعها من تلقاء نفسه فى

١. احقاق الحق، ج ٢، صص ٥٦٤-٥٦٧.

٢. حديقة الشيعة، ج ١، ص ٨٨.



شأن الرّیبرو المقداد علی وجه یرتبط بالمراد والله الهادی للسّداد»<sup>۱</sup>.  
 ۱۵. «در صحاح سته و جمع بینها و در تفاسیر اهل سنت به موافقت طائفه امامیه تفسیر به این طریق شده که این آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد چه فخرمی کردند عباس بن عبدالمطلب و طلحة بن شیبہ و حمزه؛ عباس می‌گفت: فخر مرا است که سقایت حاج از من است و چاه زمزم که حاجیان از آن آب می‌خورند در دست من است و طلحة بن شیبہ می‌گفت: فضل مرا است که کلید خانه مبارکه در دست من است و بی‌رخصت من کسی را راه در خانه کعبه نیست و نمی‌تواند که داخل شود و حمزه به چیزی دیگر فخرمی کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده فرمود: من شش ماه پیش از همه کس ایمان آورده بارسول خدا نماز کرده و پیش از همه کس جهاد نموده‌ام. خواستند که داوری به نزد رسول خدا آورند که او حکم کند، که حق تعالی از برای تصدیق قول امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه فرستاد قرآن را حکم گردانید»<sup>۲</sup>.

«قال المصنّف رفع الله درجته الرّابعة عشر قوله تعالی: أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ. روى الجمهور فى الجمع بين الصحاح الستة أنّها نزلت فى على بن أبى طالب علیه السلام لما افتخر طلحة بن شیبة و العباس، فقال طلحة: أنا أولى بالبيت: لأنّ المفتاح بیدی، و قال العباس: أنا أولى، أنا صاحب السّقایة و القائم علیها، فقال على علیه السلام: أنا أول النّاس ایمانا و أكثرهم

۱. احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۱.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، صص ۹۴-۹۵.

جهادا، فانزل الله تعالى هذه الآية لبيان أفضليته عليه السلام «انتهى»<sup>۱</sup>  
 «ووجه دلالت این آیه بر افضلیت و امامت آن حضرت آن است که  
 عباس و طلحة بن شیبہ دعوی می کردند که به خانه، اولی و احق اند  
 از دیگران و حضرت امیررد قول ایشان نمود به اولی بودن خودش  
 و حق تعالی تصدیق قول او نمود که نزد خدا یکسان نیستند و او  
 از همه کس اولی است به خانه کعبه و هرگاه به خانه اولی باشد از  
 دیگران که قبله مؤمنان است خصوصاً از عباس و حمزه پس از  
 همه کس افضل باشد و اولی به امامت و به شرع مطهر داناتر و به  
 هرچه تعلق به خانه می دارد بیناتر؛ و گفته اند: صاحب البيت ابصر  
 بالبيت»<sup>۲</sup>

«أقول [القاضي نور الله] الآية مع الرواية تدلّ على أفضليته عليه السلام وهو  
 محلّ الخلاف كما مرّ، وجه الدلالة: أنّ كلام من عبّاس و طلحة كانا  
 يدعيان أولويتهما بالبيت بالنسبة إلى غيرهم من الامة فردّ عليهما  
 على عليه السلام بأنّ الأولى بذلك هو لا غير، و صدّقه الله تعالى في ذلك  
 بموجب الرواية فيكون أولى بالبيت خصوصاً البيت المعنوي، و  
 يكون أفضل من الكل وأولى بالامامة وأبصر بما يتعلق بالبيت، فان  
 صاحب البيت أبصر بما في البيت»<sup>۳</sup>.

۱۶. «و از عبد الله بن عمر روایت مشهور است که می گفت: «ثلاث  
 كن لعلی لوانّ لی واحدة منهمّ كانت احبّ الی من حمر التّعّم:  
 تزویجه بفاطمة و اعطاؤه الراية يوم خیبر و اية النجوى» یعنی سه چیز

۱. احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۲۲.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۹۵.

۳. احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۲۸.

بود علی علیه السلام را که اگر یکی از آن‌ها مرا بودی دوست تر بودی نزد من از اشتران سرخ موی: یکی زن کردن او فاطمه را و دیگر آنکه روز خیببر علم را رسول خدا به او داد شب پیش گفته بود که فردا علم را به کسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و یکی آیه نجوی که او به آن آیه عمل نمود و دیگری را عمل نمودن به آن نصیب نشد. و وجه استدلال بر امامت آن حضرت از این آیه آن است که آن حضرت پیش دستی کرد بر جمیع صحابه در عمل نمودن به مضمون آیه و بعد از آنکه به این عمل نمود، آیه منسوخ شد؛ پس پیش دستی نمودن او بر آن عمل و قبول نمودن امر الهی را و عمل کردن به آن، دلیل روشن است بر افضلیت او، لهذا ابن عمر آرزوی آن می‌کرده و هرگاه افضل باشد اولی و الیق خواهد بود به امامت و جانشینی رسول خدا و از این ظاهر می‌شود کذب و افترای آنچه اهل سنت از برای خلیفه خود ابی بکرا ثبات کرده‌اند که او مال بسیار در راه خدا صرف کرده بود و هرگاه کسی در دو درهم تصدق نمودن و با رسول خدا رازگفتن بخل نماید و امساک کند یقین است که مال بسیار صرف نخواهد نمود<sup>۱</sup>.

«قال المصنّف رفع الله درجته الخامسة عشر آية المناجاة لم يفعلها غير علي عليه السلام، قال ابن عمر: كان لعلي عليه السلام ثلاثة لو كانت لي واحدة منها لكانت أحب إليّ من حمر النعم، تزويجه بفاطمة عليها السلام وإعطاءه الزبابة يوم خيبر، وآية التجوى» «انتهی» ... أقول [القاضي نور الله] إنما استدّل المصنّف بها على الأفضلية ووجه الاستدلال: أنه

سبق سایر الصحابة إلى العمل بمضمونها، وبعد عمله بها نسخت عنهم، فيكون نزولها بيانا لأفضليته عليهم و مسارعتة إلى قبول أوامر الله عز وجل، والعمل بها قبلهم، فيكون أفضل، ولهذا تمناها ابن عمر، وربما يستدل من هذا على كذب ما يدعيه أهل السنة من أن أبا بكر كان ذا مال، وأنه كان يصرف ماله في سبيل الله وذلك، لأنه إذا بخل أبو بكر بدرهم أو درهمين يقدمه بين يدي نجوی النبي ﷺ و فارق النبي ﷺ و النظر إلى وجهه الكريم و ما يفيد خطابه الفهيم مقدار عشرة ليال، كما نقله ابن المرتضى من أهل السنة في تفسيره و الرّمخسرى حتى ينزل قرآن بالعتب على ذلك، محال أن ينفق مثل ذلك المال الذي رووه لأحد كما لا يخفى<sup>۱</sup>.

۱۷. «وهمچنین مناقشه ای که بعضی از روی عداوت نموده اند که این دلیل افضلیت نمی شود چه شاید که وقت آن قدر وسعت نداشته باشد، مدفوع است به آنکه در اصول مقرر شد که جایز نیست که حق تعالی تکلیف ما لا یطاق نماید؛ اگر وقت تنگ می بود کی حق تعالی بندگان را امر می فرمود؟! و حال آنکه اکثر گفته اند که بعد از ده روز آیه منسوخ شد؛ و دیگر آنکه ابن مغزلی در «مناقب» و بغوی در «معالم التنزیل» نقل کرده اند همان حرف را از امیرالمؤمنین که در قرآن آیتی است که به غیر از من کسی به آن عمل نکرده پس چون وقت گنجایش از برای او داشت و از برای دیگران نداشت؟!»<sup>۲</sup>.

«... هذا وقد كابر القاضي عبد الجبار في هذا المقام، فقال: هذا لا يدل على فضيلة علي دون أكابر الصحابة، لأنّ الوقت لعلّه لم يتسع

۱. احقاق الحق، ج ۳، صص ۱۳۹-۱۴۰.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۹۰.

للعمل بهذا الفرض «انتهی». و أقول: فسادہ ظاهر، لا تفاق الأصولیین سوی من جَوَز التکلیف بما لا یطاق علی أنه تعالی لا یجوز أن یکلف العبد بآتیانه بفعل فی زمان یقصر عن فعله فیہ، وایضا یدفع هذا الاحتمال دلالة رواية ابن المغازلی فی کتاب المناقب، و البغوی فی معالم التنزیل عن علی عليه السلام: إن فی کتاب الله لآیة ما عمل بها أحد قبلی و لا یعمل بها أحد بعدی، کان لی دینار فاشتریت عشرة دراهم، فکنت إذا ناجیته تصدقت بدرهم، فان هذه الروایة صریحة فی اتساع الوقت<sup>۱</sup>.

۱۸. «فخر رازی درین مقام نغمه‌ای در طنبور افزوده و گفته بعد از آنکه وقت گنجایش داشته باشد، وجه عمل نکردن اصحاب به این آیه این باشد که مبدا از عمل کردن ایشان فقرا دل شکسته شوند و نکردنی که سبب الفت باشد به از کردنی است که موجب کلفت باشد، با آنکه تصدق در وقت مناجات واجب بوده اما اصل مناجات نه واجب بود و نه سنت و دل‌تنگی فقرا البته باعث پریشانی خاطر رسول خدا می‌شود؛ پس می‌شاید که ترک عمل کردن اصحاب را این سبب بوده باشد»<sup>۲</sup>.

«وقد زاد الرّازی فی الطنبور نغمة الرّنبور فقال: سلّمت أنّ الوقت قد وسع، إلا أنّ الاقدام علی هذا العمل ممّا یضیق قلب الفقیر الذی لا یجد شیئا وینفر الرّجل الغنی، فلم یکن فی ترکه مضرة، لأن الذی یكون سبباً للالفة أولى عمّا یكون سبباً للوحشة، وایضا الصّدقة عند المناجاة واجبة اما المناجاة فلیست بواجبة و لا مندوبة، بل الأولى

۱. احقاق الحق، ج ۳، صص ۱۴۱-۱۴۲.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۹۱.

ترك المناجاة لما بيننا من أنها كانت سببا لسامة النبي ﷺ «انتهى»<sup>۱</sup>.

۱۹. «و علامه نیشابوری با آنکه از اهل سنت است در تفسیر خود گفته که این گفتگورا سببی به غیر از تعصب و عناد نیست و از کجا بر ما واجب و لازم شده است که اثبات مفضولیت علی ع کنیم و تجویز نکنیم که او را خصلتی باشد که در دیگری نباشد. و هیچ صاحب انصافی نمی گوید که راز گفتن با رسول خدا موجب دل شکستگی کسی تواند شد و حال آنکه خود می گویند که عبد الله عمر آرزوی این خصلت می کرد و البته کسی که عمل به این آیه کرده باشد از روی انصاف او را چندین زیادتى است: یکی فرمانبرداری امر الهی و یکی راز گفتن با رسول خدا؛ و یکی محبتی که از اینجا ظاهر می شود؛ و یکی امتیاز دوست از کسی که دوستی را به خود بسته است؛ و یکی فیضی که به فقرا می رسید؛ و یکی رفع ملالی که رسول را از صحبت سفلا رسیده بود»<sup>۲</sup>.

«وأجاب عنه الفاضل النيشابوري في تفسيره بقوله: قلت هذا الكلام لا يخلو عن تعصب ما ومن اين يلزمنا أن نثبت مفضولية عليّ كرم الله وجهه في كل خصلة، ولم لا يجوز أن يحصل له فضيلة لم توجد لغيره من أكابر الصحابة، فقد روى عن ابن عمر كان لعلی ثلاث لو كانت لی واحدة منهّن كانت أحبّ إليّ من حمر التعم: تزويجه بفاطمة رض، وإعطاؤه الراية يوم خيبر، واية النجوى، وهل يقول منصف: إنّ مناجاة النبي ﷺ نقيصة؟ على أنه لم يرد في الآية النهي

۱. احقاق الحق، ج ۳، صص ۱۴۲-۱۴۳.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۹۱.

عن المناجاة، وإثما ورد تقديم الصدقة على المناجاة، فمن عمل بالآية حصلت له الفضيلة من جهتين، من جهة سدّ خلة بعض الفقراء، ومن جهة محبة نجوى الرسول ﷺ ففيها القرب منه وحلّ المسائل العويصة، وإظهار أنّ نجواه أحبّ إلى المناجى من المال «انتهى»<sup>۱</sup>

۲۰. «واین معنی خود به کفر نزدیک تراست و هرگاه که حق تعالی تصدق را سبب رازگفتن نموده باشد فقرا را که ممکن نباشد در عرف و شرع پیش خدا و خلق معذور است و حق تعالی قدری را برای صدقه قرار نداده بود تا بگویند مبادا شخصی از آن عاجز باشد بلکه به چیز سهلی اگر همه به یک خرما باشد مستمّای این تصدّق به فعل می‌آید؛ پس این مناقشات نباشد الاّ از راه عداوت حق تعالی همگنان را از او دور دارد که جمعی سررشته اعتقاد از دست داده و به کفرستان جهل و عناد افتاده با کمال ظهور حقیّت آن بلند مرتبه به تقدیم جهّال بر او راضی شده باشند»<sup>۲</sup>.

«و أقول: يتوجه على الرّازی فوق ما أوردته النيشابوری عليه، أنّ علّة تشريع الصدقة عند النجوى إنّما هوسدّ خلة الفقراء والرّفق بهم، ومع ذلك هم معذورون في ذلك شرعا و عرفا خارجون عن حكم الآية ضرورة، فلا يلزم انكسار قلوبهم كما لا يخفى، على أنّ ما ذكره جار في تشريع الزّكاة والحجّ ونحوهما ممّا يتوقف وجوبه أو ندمه على المال، فجاز أن يقال على قياس ما ذكره إنّ الأولى عدم شرعيّة الزّكاة مثلا، لآنه ممّا يضيّق قلب الفقير الذي لا يجد النصاب، وينفر

۱. احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۴۳.

۲. حدیقه الشیعة، ج ۱، ص ۹۲.

الرَّجُلِ الْغَنِيِّ، وَهُوَ كُفْرٌ، أَوْ فِي حَدِّ الْكُفْرِ بِاللَّهِ تَعَالَى، وَايضاً قَدْ أُطْلِقَ اللَّهُ تَعَالَى لَفْظَ الصَّدَقَةِ وَلَمْ يَحْدِ لَهَا مَقْدَاراً مَعِيناً لِيُقَالَ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَوْ غَيْرَهُ مِنَ الْفُقَرَاءِ رَبِّمَا عَجَزُوا بَلْ يَتَأْتِي ذَلِكَ عَلَيَّ الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمَقْتَرِ قَدْرَهُ وَلَوْ بَتْمَرَةً أَوْ بِشِقْهًا وَكَذَا مَنَعَ كَوْنَ نَجْوَى الرَّسُولِ مَنْدُوبَةً فِي حَدِّ الْكُفْرِ وَقَدْ تَعَرَّضَ لَهُ النَّيْشَابُورِيُّ بِإِشَارَةِ فَافْهَمُ<sup>۱</sup>.

۲۱. «وَأَزْ أَهْلَ سُنَّتِ حَافِظُ أَبُو بَكْرٍ بِنِ مَرْدُويِهْ بِأَمَامِيهِ اتِّفَاقُ كَرَدِهِ كَهَ إِينِ آيَهْ دَرِ شَأْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام نَازِلٌ شَدِيدٌ وَ مَرَادُ أَزْ «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا»، أَنَّ حَضْرَتَ اسْتِ وَ يَكِي أَزْ مَعَانِدِينَ كَفْتَهْ كَهْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَهْ أَزْ جَمْلَهْ وَارِثَانِ كِتَابِ اسْتِ چَهْ عَالَمٌ بِهْ حَقَائِقِ آنْ بُوْدَ نَصِّ بَرِ مَطْلُوبِ شَمَا نِيَسْتِ وَ غَرَضِشْ أَزْ إِينِ كَفْتِگُوْاينِ اسْتِ كَهْ أَبِي بَكْرٍ وَ عَمْرًا بِأَهْمِ دَرِ إِينِ مِيرَاثِ شَرِيكِ كَنْدِ أَمَّا كَسَانِي كَهْ خُودِ مَعْتَرَفَنْدِ بِهْ أَنَكِهْ إِيشَانِ جَاهِلِ تَرِيْنِ مَرْدَمَانِ بُوْدَهْ اَنْدِ حَتَّى آنْ كَهْ أَبِي بَكْرٍ مَعْنَى أَبَاً وَ كَلَالَهْ رَا نَمِي دَانَسْتِ وَ عَمْرٍ بَرِ سَرِ مَنْبَرِ مِي كَفْتِ: جَمِيْعِ زَنَانِ دَرِ خَانَهْ هَا فُقِيَهْ تَرَا زْ عَمْرَانْدِ! بِأِينِ مَرَاتِبِ دَرِ مِيرَاثِ أَنْبِيَاءِ چُونِ شِرَاكْتِ دَاشْتَهْ بَاشَنْدِ وَ تَفْصِيْلِ جَهْلِ إِيشَانِ - اِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى - بَعْدَ أَزْ إِينِ خُوَاهِدِ أَمْدِ<sup>۲</sup>، مَرَادُ أَزْ «يَكِي أَزْ مَعَانِدِينَ» فَضْلُ بِنِ رُوزْبَهَانَ اسْتِ وَ آنْ چَهْ دَرِ جُوَابِشْ أُوْرْدَهْ، بَرِگَرَفْتَهْ أَزْ كَلَامِ قَاضِي نُوْرِ اللَّهِ اسْتِ. «قَالَ النَّاصِبُ خَفَضَهُ اللَّهُ: أَقُولُ: عَلِيٌّ مِنْ جَمَلَةِ وَرَثَةِ الْكِتَابِ، لِأَنَّهُ عَالِمٌ بِحَقَائِقِ الْكِتَابِ، فَهَذَا يَدُلُّ عَلَيَّ عِلْمَهُ وَوَفُورِ تَوَعُّلِهِ فِي مَعْرِفَةِ الْكِتَابِ وَ لَا يَدُلُّ عَلَيَّ النَّصُّ «أَنْتَهَى» أَقُولُ [القاضي نور الله]: رُوي نَزُولِ الْآيَةِ فِي شَأْنِ عَلِيٍّ خَاصَّةً الْحَافِظُ أَبُو بَكْرٍ بِنِ مَرْدُويِهْ. فَقُولُ

۱. احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۴۳.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۷۲.



التَّاصِبُ أَقُولُ عَلَيَّ مِنْ جَمَلَةِ وَرَثَةِ الْكِتَابِ غَفْلَةٌ أَوْ تَغَافُلٌ وَتَحَامُلٌ  
عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ الظَّاهِرُ أَنَّهُ ارْتَكَبَ هَذَا التَّمَحُلَ وَالتَّحَامُلَ تَطَرُّقًا  
إِلَى اِحْتِمَالِ اشْتِرَاكِ أَبِي بَكْرٍ وَعَمْرٍ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ الْمِيرَاثِ  
لثَلَايِلِزْمٍ مَا قَصَدَهُ الْمُصَنِّفُ عَنْ تَفْضِيلِهِ عَلَيْهِمَا وَلَيْتَ شَعَرَى  
كَيْفَ يَشْتَرِكَانِ مَعَهُ فِي مِيرَاثِ الْكِتَابِ مَعَ أَنَّهُمَا كَانَا مِنْ أَجْهَلِ النَّاسِ  
بِالْكِتَابِ وَالسَّنَةِ حَتَّى لَمْ يَعْرِفْ أَبُو بَكْرٍ الْأَبَّ وَالكَلَالَةَ وَغَيْرَهُمَا مِنْ  
الْكِتَابِ، وَقَدْ اعْتَرَفَ عَمْرٌ بِأَنَّ النَّسَاءَ الْمُخَدَّرَاتِ فِي الْبُيُوتِ أَفْقَهُ  
وَأَعْلَمَ مِنْهُ وَكَانَ مَدَارَ أَمْرِهِمَا الرَّجُوعَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ مِنْ دُونِهِ مِنْ  
عُلَمَاءِ الصَّحَابَةِ كَمَا هُوَ الْمَشْهُورُ وَسَيَأْتِي فِي هَذَا الرَّقِّ الْمُنْشُورِ<sup>۱</sup>.

۲۲. «آیه دیگر آن که انما انت منذر... یکی از معانیدین گفته است ...  
جواب آن که ... قاضی عیاض مالکی ... مطالعه لوح محفوظ ... در  
مقابل رسول خدا ...»<sup>۲</sup>، آن چه در این بخش آمده ترجمه درهم ریخته  
کلام فضل بن روزبهان و پاسخ قاضی نورالله به آن در احقاق الحق  
است<sup>۳</sup>.

۲۳. «و آیه دیگر والنجم اذا هوی ... یکی از معاندان ... گفته: این آیه  
مکی است ... دیگر گفته اند: ... این لفظ رکیک ... برادران یوسف  
... وصی را چون مطلق گویند ... وصی طفل ...»<sup>۴</sup>، این بخش نیز  
عیناً برگرفته از اشکال و جواب فضل بن روزبهان و قاضی نورالله

۱. احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۶۷.

۲. حدیقه‌الشیعة، ج ۱، صص ۹۸-۱۰۰.

۳. رک. احقاق الحق، ج ۳، صص ۹۲-۱۰۲.

۴. حدیقه‌الشیعة، ج ۱، صص ۱۰۲-۱۰۴.

است که ترتیبش را به هم ریخته است.<sup>۱</sup>

۲۴. «و از جمله دلائل قرآن سوره مبارکه والعدایات است ... یکی از معاندین در این مقام گفته که چون می تواند بود که پیغمبر تجویز خدایی علی کرده باشد ... انکار شافعی و شعرش نمی کنند ...»<sup>۲</sup>.

در این جا نیز مراد از «یکی از معاندین» همان فضل بن روزبهان است و این بخش نیز عیناً برگرفته از احقاق الحق است.<sup>۳</sup>

۲۵. «و شیخ عزالدین عبدالسلام شافعی مقدسی رساله ای در مدح خلفاء راشدین نوشته و ...»<sup>۴</sup>، از احقاق الحق گرفته شده است.<sup>۵</sup>

۲۶. «... سلطان فاضل سعید غیاث الدین اولجایتو سلطان محمد خدا بنده را دو وجه به خاطر رسیده ... و ابن حجر ... در باب دهم از کتاب صواعقش از شافعی شعری به این مضمون نقل کرده: یا اهل بیت رسول الله حبکم ... و در استدلال این آیه بر کرامت و بزرگی اهل بیت گفته اند ... مروی است که روزی پیغمبر ...»<sup>۶</sup>، اقتباس شده از احقاق الحق است.<sup>۷</sup>

۲۷. «فخر رازی نیز گفته که به دو دلیل باید این آیه در شأن علی

۱. رک. احقاق الحق، ج ۳، صص ۳۳۵-۳۴۲.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، صص ۱۰۴-۱۰۷.

۳. رک. احقاق الحق، ج ۳، صص ۳۴۲-۳۴۷.

۴. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۰۷.

۵. احقاق الحق، ج ۳، صص ۲۷۷-۲۷۸.

۶. حدیقة الشیعة، ج ۱، صص ۱۰۹-۱۱۱.

۷. احقاق الحق، ج ۳، صص ۲۷۲-۲۷۳.

باشد ...»<sup>۱</sup>، نویسنده این مطلب را از احقاق الحق گرفته ولی در آن دچار خبط و خطا شده زیرا، فخر رازی صرفاً ناقل این دیدگاه است نه معتقد به آن<sup>۲</sup>.

۲۸. «... و تعیها اذن واقیه ... خوف و خشیت را جناب الهی در بندگان دانشمند حصر فرموده ... فصل العالم علی العابد کفصلی علی ادناکم ... امیرالمومنین اعلم و افقه از باقی اصحاب بود .. لولا علی لهلک عمر»<sup>۳</sup>، این بخش هم برگرفته از احقاق الحق است<sup>۴</sup>.

۲۸. «... به معنی افضل مال و اطیب نیز آمده ... خیر الصدقه ما ابقت ... و عجب است از آنان که در ایثار حضرت امیرالمومنین استبعاد نموده‌اند از صوفیه نقل می‌کنند و تحسین می‌نمایند در ریاضت نفس چیزی چند که عقل باور نمی‌کند چنان که می‌گویند بایزید بسطامی یک سال آب نخورد و نفس را ادب می‌کرد ... قوم اتی فی مدحهم هل اتی ...»<sup>۵</sup>، مراد از استبعادکننده فضل بن روزبهان است که خودش کرامت بایزید را نقل کرده است. این بخش نیز به روشنی از احقاق الحق گرفته شده است<sup>۶</sup>.

۲۹. «فرق است میان عزل نمودن و ولی ساختن، فرقی که در نزد عقلا

---

۱. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲. احقاق الحق، ج ۳، صص ۲۰۳-۲۰۵.

۳. حدیقة الشیعة، ج ۱، صص ۱۱۵-۱۱۷.

۴. احقاق الحق، ج ۳، صص ۱۵۴-۱۵۶.

۵. حدیقة الشیعة، ج ۱، صص ۸۲-۸۴.

۶. رک. احقاق الحق، ج ۳، صص ۱۷۰-۱۷۵.

مخفی نیست و در مثل است که عزل، طلاق مردان است»<sup>۱</sup>.  
 «و بالجمله انّ بین العزل و الولاية فرقا عظیما و بونا کبیرا لا یخفی  
 علی من رزق الحجی، و فی المثل السائر: العزل طلاق الرجال...»<sup>۲</sup>.  
 ۳۰. «... اذان من الله یوم الحج الاکبر... و یکی از معاندین گفته  
 ... جواب آن که خدا و رسول خدا منزّه و مبراینند...»<sup>۳</sup>، عبارات این  
 اشکال و جواب نیز عیناً از فضل بن روزبهان و قاضی نورالله است.<sup>۴</sup>  
 ۳۱. «و هرگاه حق تعالی در شأن فاطمه و حسنین این مثل زده باشد  
 ... پس از باقی امت به یقین اقدام و ... باشد»<sup>۵</sup>، عیناً ترجمه کلام  
 قاضی نورالله است.<sup>۶</sup>

۳۲. «... اگر روایتی در شأن ابوبکر واقع می بود او را احتیاج به ریاضت  
 کشیدن و دلیل گفتن نبود... درجه نبوت و پیغمبری بلندتر از رتبه  
 اسلام است... و آئیناه الحکم صبیا... چنان چه کسی که در اسلام  
 تولد نموده باشد... بعضی از اصحاب ما گفته اند... بعضی چون  
 شارح طوابع و شارح مصابیح و حسن بصری... حضرت علی به  
 معاویه نوشته بود... ابن حجر در شرح بخاری گفته...»<sup>۷</sup>، این بخش

۱. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲. احقاق الحق، ج ۷، ص ۴۲۷.

۳. حدیقة الشیعة، ج ۱، صص ۱۳۲-۱۳۳.

۴. احقاق الحق، ج ۳، صص ۴۳۷-۴۳۹.

۵. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۳۴.

۶. احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۶۰.

۷. حدیقة الشیعة، ج ۱، صص ۱۴۱-۱۴۲.

- نیز عیناً از روی احقاق الحق، نوشته شده است.<sup>۱</sup>
۳۳. «این جا سخن در محض مددکاری و یاری و همراهی نیست که ... بر عرش اعظم در ازل»<sup>۲</sup>، این نیز ترجمه جوابی است که قاضی نورالله به اشکال فضل بن روزبهان داده است.<sup>۳</sup>
۳۴. «اما وجه دلالت مدعی آن که چون حق تعالی حصر کرد کفایت شرراً ...»<sup>۴</sup>، عیناً ترجمه کلام قاضی نورالله است.<sup>۵</sup>
۳۵. «و آن که گفته است مراد از آنانی که نزد ایشان علم کتاب است ...»<sup>۶</sup>، شخص مورد نظر کسی نیست جز فضل بن روزبهان و جوابی که در ادامه آمده ترجمه کلام شوشتری است.<sup>۷</sup>
۳۶. «... ظاهراًست که فاطمه از همه کس عزیزتر بود ...»<sup>۸</sup>، استدلالی که آورده ترجمه کلام قاضی نورالله است.<sup>۹</sup>
۳۷. «وجه استدلال به این آیه این است که کسی که گردانیده باشد حق تعالی دشمنی او را نفاق ...»<sup>۱۰</sup>، ترجمه پاسخ قاضی است به ابن

---

۱. احقاق الحق ج ۳، صص ۱۷۹-۱۹۳.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳. احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۹۵.

۴. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۴۶.

۵. احقاق الحق، ج ۳، صص ۱۹۶-۱۹۷.

۶. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۴۶.

۷. احقاق الحق، ج ۳، ص ۲۸۳.

۸. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۴۹.

۹. احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۵۶.

۱۰. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۵۰.

روزبهان<sup>۱</sup>.

۳۸. «و رحمت از جانب حق تعالی به شخصی به تنها مخصوص به معصوم است ... وجه دوم حصر کمال اهتدا...»<sup>۲</sup>، این نیز ترجمه پاسخ قاضی است به ابن روزبهان<sup>۳</sup>.

۳۹. «کسی که زیاده شود ایمان او در این قسم مهلکه ها...»<sup>۴</sup>، ترجمه کلام قاضی نورالله است<sup>۵</sup>.

۴۰. «... شک نیست که گواه بر امامت او باید که عدل و اشرف خلائق باشد...»<sup>۶</sup>، عیناً ترجمه سخن صاحب احقاق است<sup>۷</sup>.

۴۱. «... و از آن چه به آن آزموده می شوند قرآن است و عترت طاهره و فرمان برداری ایشان بر امت ثقیل بود... ممتحن شدند به او طائفه سه گانه که ناکثین و... فرمود که انا دابه الارض یعنی همچنان که دابه الارض باعث امتیاز مسلمانان است .... حاصل آیه چنان که فخر رازی و نیشابوری تصریح به آن کرده اند...»<sup>۸</sup>، این بخش هم چیزی جز ترجمه بیانات قاضی شوشتری نیست و اردستانی طبق

۱. احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۱۴.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، صص ۱۵۱-۱۵۲.

۳. احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۷۵.

۴. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۵۵.

۵. احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۷۵.

۶. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۵۶.

۷. احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۵۸.

۸. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۵۸.

- معمول فقط نظم آن را به هم ریخته است.<sup>۱</sup>
۴۲. «تحقیق مقام آن است که مراد به صالح اصلح است به دلالت... مالک از برای من چنان بود که من از برای رسول خدا بودم...»<sup>۲</sup>، عیناً توضیحات احقاق الحق است در شرح کلام علامه حلّی!<sup>۳</sup>
۴۲. «حق تعالی در این آیه مثل زده است از برای ذات بی شبه خود و فیض هایی...»<sup>۴</sup>، همان کلام قاضی است در شرح کلام علامه وردّ اعتراض ابن روزبهان.<sup>۵</sup>
۴۳. «... و مقتضای جمع میان این دو روایت و روایت ابن مردویه آن است که... قاضی ابن خلکان در تاریخ خود...»<sup>۶</sup>، این جملات نیز عیناً برگردان سخن شوشتری است.<sup>۷</sup>
۴۴. «... حرف در دوستی تنها نیست چرا که...»<sup>۸</sup>، عیناً کلام قاضی نورالله است در پاسخ به اشکال فضل.<sup>۹</sup>
۴۵. «مراد پیروی و فرمانبرداری ظاهری و باطنی است که...»<sup>۱۰</sup>، عیناً

---

۱. احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۷۰.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، صص ۱۵۹-۱۶۰.

۳. احقاق الحق، ج ۳؛ صص ۳۱۵-۳۱۸.

۴. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۶۴.

۵. احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۴۸.

۶. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۶۷.

۷. احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۱۵.

۸. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۷۱.

۹. احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۹۲.

۱۰. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۷۳.

برگردان احقاق الحق است.<sup>۱</sup>

۴۶. «فرقی نیست میان حمل کردن لسان صدق...»<sup>۲</sup>، این جمله هم در اصل از قاضی شوشتری است.<sup>۳</sup>

هر چند اقتباس حدیقة الشیعة یا در واقع همان کاشف الحق؛ از احقاق الحق در همین موارد خلاصه نمی شود؛ اما همین مقدار برای اثبات مدّعا کفایت می کند و ذکر دیگر موارد ضروری نمی نماید»<sup>۴</sup>.

از اینجا دانسته می شود آنچه گفته شده<sup>۵</sup> که نویسنده ناشناسی مثل ملامعز اردستانی معلوم نیست بتواند چنین کتابی پر از اطلاعات تاریخی و روایی بنگارد، سخنی است نادرست و خالی از تحقیق؛ زیرا مطالب دقیق و عمیق کتاب از خود ملامعز نیست، بلکه نقل و ترجمه از آثار بزرگانی چون قاضی نورالله رحمته الله علیه است.

همچنین این احتمال که شاید قاضی نورالله مطالب کتاب احقاق الحق را از روی حدیقة الشیعة نوشته باشد احتمالی است دور از واقعیت؛ چرا که اگر مقدس اردبیلی کتاب حدیقة الشیعة را نوشته بود، مطمئناً ابتدا شاگردان و کسانی که هم زمان با او در نجف می زیسته اند این کتاب را می دیدند و از آن گزارش می دادند، نه اینکه کتاب را سال های زیادی هیچ کس در محل زندگی

---

۱. احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۶۸.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۱۷۳.

۳. احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۸۱.

۴. تمامی این عبارات برگرفته از تحقیقات نویسنده محترم وبلاگ «آثار» بود.  
رک. <http://alasar.blog.ir/1397/03/22/Ehqaq>

۵. حدیقة الشیعة، ج ۱، مقدمه ص پنجاه و شش.



مقدس اردبیلی و غیر آن ندیده و گزارشی از آن نداده، آن وقت کتاب به هند و محل زندگی قاضی نورالله رسیده و فقط او آن را مشاهده کرده از آن استفاده کرده باشد!

ضمن اینکه عبارات احقاق الحق همه جا دقیق، منظم و کامل است ولی عبارات حدیقه‌الشیعة نامرتب، درهم ریخته و بعضاً نارسا و مغلوط است؛ علاوه بر این که، این احتمال بدین معناست که قاضی نورالله عبارات پراکنده‌ای را که نویسنده حدیقه‌الشیعة بدون رعایت ترتیب نهج الحق در دفاع از علامه حلی ورد ابن روزبهان نوشته و هیچ اسمی هم از آن دو نبرده، با ترتیب نهج الحق تطبیق داده و بعد هم خودش به مصادر حدیقه رجوع کرده و مطالب را از خود مصادر، کامل و بدون نقص و اصلاح شده و حتی بهتر از خود نویسنده اصلی؛ نقل کرده و در نهایت نظرات نویسنده حدیقه را به عنوان قول خودش آورده! و بعداً هم نویسنده کاشف الحق که حدیقه را تحریف کرده بخشی از احقاق الحق را دوباره به حدیقه‌الشیعة اضافه کرده است! مشخص است که هیچ متن شناس و متخصصی این احتمال عجیب و بعید را نمی‌پذیرد.



فصل پنجم

تناقضات بیرونی «حدیقة الشیعة»



تا به حال سخن در این بود که کسی که متن حدیقه الشیعة و کاشف را مقایسه کند، یقین می‌کند کاشف، اصل و حدیقه الشیعة جعل شده از روی آن است و متن حدیقه الشیعة نمی‌تواند یک متن اصیل باشد؛ حال چه نویسنده، شخص برجسته‌ای چون مقدس اردبیلی باشد و چه شخصی عادی. اکنون بحث در این است که محتوای حدیقه الشیعة؛ نه در کلیت آن و نه در فصل الحاقی، با مقدس اردبیلی سازگاری ندارد و حتی اگر از روی کاشف دزدیده نشده باشد، باز هم نمی‌تواند متعلق به مقدس اردبیلی باشد. برای اثبات این ادعا شواهدی را ارائه خواهیم کرد که از آن‌ها به شواهد و تناقضات بیرونی تعبیر می‌کنیم. در ابتدا سزاوارست مروری کنیم بر شخصیت مرحوم مقدس اردبیلی و سپس آنچه از شخصیت تاریخی مقدس اردبیلی می‌دانیم را با محتوای حدیقه الشیعة مقایسه کنیم:

### ویژگی‌های مقدس اردبیلی

۱. مقدس اردبیلی أصالتاً ترک و متولد اردبیل است و اطلاع دقیقی از تاریخ ولادت ایشان در دست نیست. ایشان در سال ۹۹۳ قمری در نجف رحلت فرموده است.

۲. از سیر تحصیلات مقدس اردبیلی اطلاعات دقیقی نداریم؛ فقط

می‌دانیم بخشی از تحصیلات ایشان در ایران بوده است و گویا سی سال آخر عمر را پس از سفر حج در نجف سپری فرموده است. ایشان چون اصالتاً عرب نبودند، قلم عربیشان نیز کاملاً فصیح نبود و به همین خاطر مجلدات شرح ارشاد را برای اصلاح متنی به صاحب مدارک و صاحب معالم می‌سپردند.<sup>۱</sup>

۳. مقدس اردبیلی در علوم نقلی نزد برخی از شاگردان مرحوم شهید ثانی و در علوم عقلی در شیراز در نزد مولانا جمال الدین محمود سلمانی شیرازی شاگرد جلال الدین دوانی تحصیل کرده است.<sup>۲</sup>

۴. ایشان مشهور به حریت فکری و آزاداندیشی است؛ از همین رو در فقه نظریات خاص و جدید بسیار دارد و در کلام و فلسفه نیز به هیچ روی مقلد کسی نیست.

۵. ایشان مشهور به زهد و ورع است و مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید در متقدمین و متأخرین کسی را به زهد و ورع و فضل ایشان نمی‌شناسد<sup>۳</sup> و از این رو لقب «مقدس» مختص به ایشان است.

۶. ایشان مشهور به تحقیق و تدقیق است و از این رو به ایشان محقق اردبیلی هم گفته می‌شود. لذا علامه مجلسی درباره‌ی وی فرموده است که کتاب‌هایش در نهایت تحقیق و تدقیق است.

۷. تحت تأثیر جریان رجالی شهید ثانی در قبول اخبار سخت‌گیر است

۱. تکملة أمل الآمل، ص: ۱۴۲؛ ... کان قدس الله روحه یکتب شرحاً علی الإرشاد و یعطیها أجزاء منه و یقول: انظروا فی عباراته و أصلحو منها ما شئتم فانی أعلم أن بعض عباراتی غیر فصیح.

۲. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۵۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۴۲؛ و المحقق الأردبیلی فی الورع و التقوی و الزهد و الفضل بلغ الغایة القصوی و لم أسمع بمثله فی المتقدمین و المتأخرین جمع الله بینهم و بین الأئمة الطاهرین و کتبه فی غایة التدقیق و التحقیق.

و اخبار زیادی را که متأخرانی چون وحید بهبهانی می‌پذیرند ایشان تضعیف نموده ورد می‌کند.

۸. بر عقل، زیاد اعتماد کرده و آن را بر نقل مقدم می‌دارد و به همین دلیل نقلیات مخالف عقل را تأویل می‌کند<sup>۱</sup>.

(بر اساس دو نکته آخر، در مقابل جبهه اخباریان قرار دارد؛ و به همین دلیل است که صاحب حدائق در وصف ایشان می‌فرماید: «و کان رحمه الله مجتهداً صرفاً كالعلامة الحلی و نحوه، عطر الله مراقدهم»<sup>۲</sup>).

۹. مرحوم مقدس اردبیلی به شدت تمایلات عقلی داشت. کتب اصول و منطق و کلام را تدریس می‌فرمود. صاحب معالم و صاحب مدارک، در نزد وی، کتبی همچون شرح شمسیه و حاشیه آن و شرح مطالع در منطق (که فقط در میان صاحبان علوم عقلی خواندن آن مرسوم است) را درس گرفتند<sup>۳</sup>. مقدس اردبیلی در آثارش از حواشی شرح مطالع نیز نکاتی را نقل می‌کند<sup>۴</sup> و حتی ابداعاتی نیز به ایشان نسبت داده می‌شود<sup>۵</sup>.

ایشان تا سال‌های آخر عمر به تدریس عقلیات مشغول بود و هم‌زمان با شرح تجرید قوشجی، حواشی‌ای نیز بر آن می‌نگاشت و در سال ۹۸۹ قمری (چهار

---

۱. رک. حاشیه شرح تجرید، ص ۲۸.

۲. لؤلؤة البحرين، ص ۱۴۸.

۳. تکملة أمل الآمل، ص ۱۴۲.

۴. حاشیه شرح تجرید، صص ۴۳-۲۳۹.

۵. به عنوان نمونه در ابتدای مبحث معاد، عبارتی دارند که از آن حرکت جوهری فهمیده می‌شود؛ آنجا که می‌فرماید: «الأولی یعدم البقاء و یفنیه الآن یقال البقاء یوجد أنا فأنا». این عبارت می‌تواند اشاره‌ای باشد به مسئله حرکت جوهری و محقق اردبیلی رحمته الله این مطلب را در حالی بیان می‌کند که از مکتب فلسفی ملاصدرا رحمته الله هیچ اثری وجود نداشته است (حاشیه بر شرح تجرید، ص ۲۷).

سال قبل از رحلت) از نگارش آن فارغ شد<sup>۱</sup>. نقل شده که در هنگام رحلت میرزا محمد استرآبادی از ایشان پرسید بعد از شما از محضر چه کسی استفاده کنیم؟ فرمود در عقلیات به امیر فضل الله و در شریعات به امیر علام رجوع کنید<sup>۲</sup>.

۱۰. مرحوم مقدس اردبیلی کاملاً تمایلات عرفانی و صوفیانه (به اصطلاح آن عصر) داشت. شواهد این مسئله را در جای خود مرور خواهیم کرد.

حال می خواهیم ببینیم آیا کتابی مانند حدیقة الشیعة با خصوصیات زمانی، مکانی، علمی، اخلاقی مقدس اردبیلی قابل جمع است یا خیر؟ در این بخش مواردی را که به یقین نشان می دهد این کتاب از مقدس اردبیلی نیست با هم بررسی می کنیم:

### اول: مرگ میرزا مخدوم شریفی

یکی از مهم ترین ردپاهای باقی مانده از جاعلان حدیقة الشیعة داستان مرگ میرزا مخدوم است که در حدیقة روایت شده است؛ با اینکه دانستیم مقدس اردبیلی در ۹۹۳ قمری از دنیا رحلت کرده اند و میرزا مخدوم دو سال بعد وفات یافته است. نقل داستان مرگ میرزا مخدوم شریفی به خوبی نشان می دهد که نویسنده این کتاب مقدس اردبیلی نیست.

میرزا مخدوم شریفی از نزدیکان به شاه اسماعیل دوم بود که گفته می شود در تمایلات سنی وی نیز نقش داشته است؛ از آنجا که اطرافیان شاه همگی شیعه بودند میرمخدوم به زندان افتاد و بعد از مرگ شاه اسماعیل دوم در سال

۱. با توجه به این تاریخ معلوم می شود آنچه صاحب ریاض فرموده که مقدس اردبیلی رحمته الله علیه در آخر عمر از علوم عقلی اعراض نموده بود صحیح نیست.

۲. روضات الجنات، محمد باقر خوانساری، ج ۱، ص ۸۹ و فوائد الرضویة، شیخ عباس قمی، ص ۲۸ و اعیان الشیعة، سید محسن امین، ج ۴، ص ۴۱۰، خاتمه مستدرک، ج ۲، ص ۱۰۳.



۹۸۵ قمری از زندان فرار کرد و راهی کشور عثمانی شد و در آن جا برضد شیعه به فعالیت پرداخت. در سال ۹۸۷ قمری کتابی با نام النواقض علی الروافض نوشت که علمای شیعه برضد وی موضع گرفته و کتاب‌هایی نوشتند که معروف‌ترین آن‌ها کتاب مصائب النواصب از شهید قاضی نورالله شوشتری است. این عالم سنی مذهب در سال ۹۹۵ قمری در مکه معظمه بعد از یک بیماری طولانی وفات کرد. سعید نفیسی در این باره می‌نویسد:

«در فتنه‌ای که پس از کشته شدن شاه روی داده بود نهانی از زندان در سال ۹۸۵ گریخت و به خاک عثمانی پناه برد. نخست به یاری درویش پاشا حکمران دیار بکر و سعدالدین معلم سلطان مراد سوم قاضی القضاة دیار بکر شد و سپس قاضی طرابلس شام بود و سپس به استانبول رفت و در ۹۸۹ قاضی بغداد شد و پس از آن قاضی مکه شد و سه سال در آن جا بود و در ضمن نقیب الاشراف بود. سپس قاضی عسکراناتولی و بعد از آن قاضی عسکر روملی شد و بار دیگر به مکه رفت و همچنان در دستگاه پادشاهان آل عثمان بود تا در مکه در ۹۹۵ در گذشت. ... در ۹۸۷ کتاب النواقض فی رد علی الروافض را در رد بر شیعه نوشته است»<sup>۱</sup>.

در کتاب حدیقة الشیعة داستانی که مربوط به لحظات آخر وفات میر مخدوم است این‌طور آمده:

«... میرزا مخدوم شریفی مشهور که در مکه مشرفه منصب نقابت و خطابت داشت و اظهار تسنن تا به حدی می‌کرد که نواقض

---

۱. تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، ج ۱، ص ۴۹۸، کتابفروشی فروغی، سال ۱۳۴۴.

الروافض نوشت و در آن جا چیزی چند ذکر نمود و افتراها کرد که هیچ ناصبی نکند و نگوید در حال مردن به محرمی وصیت کرد که مرا غسل و کفن و دفن به روش امامیه خواهید کرد و آن مرد گفت تو هرگاه به این عقیده بودی آن‌ها را چرا می‌گفتی و می‌نوشتی؟ آهی کشیده اشک به چشم آورده گفت: حبّ جاه. سه بار این بگفت و جان سپرد<sup>۱</sup>.

مسلم است که مقدس اردبیلی در سال ۹۹۳ قمری رحلت کرده است<sup>۲</sup> پس نمی‌توان گزارش آخرین لحظات مرگ میرزا مخدوم را از ایشان دانست. برخی در دفاع از حدیقة الشیعة گفته‌اند: گزارشی در دست است که وفات میرزا مخدوم را در سال ۹۸۸ قمری روایت کرده است و حاجی خلیفه صاحب کشف الظنون در معرفی کتاب ذخیره العقبی فی ذمّ الدنیان آن را از تألیفات میرزا مخدوم دانسته و یادآور شده است که وفات وی در سال ۹۸۸ قمری است<sup>۳</sup>. بنابراین نمی‌توان حکایت رحلت میرزا مخدوم را دلیل بر باطل بودن حدیقة دانست اما شواهد تاریخی برای ما یقین می‌آورد که میرزا مخدوم بعد از سال ۹۸۸ قمری و در سال ۹۹۵ قمری وفات کرده است<sup>۴</sup>. برای اینکه سال وفات میرزا مخدوم شریفی روشن شود توجه به این شواهد راهگشا است:

۱. حدیقة الشیعة، ص ۷۸۰.

۲. أمل الآمل، ج ۲، ص ۲۳؛ أعیان الشیعة، ج ۳، ص ۸۰؛ خلاصة التواریخ، ج ۲، ص ۹۲۳؛ نقد الرجال، ج ۱، ص ۱۵۱ و...

۳. کشف الظنون ج ۱، ص ۸۲۳.

۴. بعضی هم وفات میرزا مخدوم را در سال ۹۹۸ قمری عنوان کرده‌اند. رک. تاریخ ادبیات ایران، ذبیح الله صفا، ج ۵ بخش ۱ ص ۱۹۳. این نقل هم تصحیف همان ۹۹۵ قمری است.

### شاهد اول: حاجی خلیفه و اسماعیل پاشا

خود حاجی خلیفه (وفات ۱۰۶۷ قمری) در کتاب کشف الظنون در بیان نواقض الروافض که کتاب مشهوری است وفات میرزا مخدوم را حدود سال ۹۹۵ قمری ذکر کرده است: «نواقض الروافض للشریف میرزا مخدوم بن میر عبدالباقی من ذریة السید الشریف الجرجانی المتوفی فی حدود سنة ۹۹۵ خمس وتسعين وتسعمائة بمكة المشرقة»<sup>۱</sup>. این عبارت در کشف الظنون چاپ داراحیاء التراث العربی در لبنان یافت نمی شود؛ اما در چاپ سنگی مصری (ج ۲، ص ۴۰۴) و چاپ لندن دیده می شود و استاد قزوینی در یادداشت های خود<sup>۲</sup> و آقابزرگ در الذریعة از کشف الظنون (ج ۲، ص ۶۱۷) نیز همین مطلب را نقل کرده اند<sup>۳</sup>. اسماعیل پاشا نیز در هدیه العارفين سال وفات میرزا مخدوم را سال ۹۹۵ قمری ذکر می کند:

«میرزا مخدوم... ولی قِضاء مَكَّة المکرمة وَتوفی بِهَا سنة ۹۹۵ خمس وَتسعين وَتسعمائة. من تصانیفه ذخیره العقبی فی ذمَّ الدُّنیا... النواقض لظُّهور الروافض...»<sup>۴</sup>. «میرزا مخدوم... سافر من تضییق الشیعة إلى القسطنطنية تولى نقابة الاشراف وبعده شيخ الحرم وقاضی مَكَّة المکرمة وَتوفی بِهَا سنة ۹۹۵ خمس وَتسعين وَتسعمائة»<sup>۵</sup>.

۱. کشف الظنون، ج ۲، ص ۶۱۷.

۲. مجله فرهنگ ایران زمین (سال ۱۳۳۲ - شماره ۱، صفحات ۵۷ تا ۶۹) و یادداشت های قزوینی، ج ۳-۴، ص ۶۹۷.

۳. الذریعة ج ۲۱، ص ۷۶ و ج ۹، ص ۱۰۱۹.

۴. هدیه العارفين، ج ۱، ص ۲۲۴.

۵. هدیه العارفين، ج ۲، ص ۲۵۸.

همین طور حاجی خلیفه در کتاب دیگرش یعنی تقویم التواریخ که آن را نتیجه کتب تاریخی می‌داند سال وفات میرزا مخدوم را ۹۹۵ قمری نقل می‌کند: «۹۹۵: استیلا یافتن عبدالله خان اوزبک بر خراسان، و فرهاد پاشا به بلاد قراباغ، و وفات میرزا مخدوم، و...»<sup>۲</sup>. از آنجا که هم در کشف الظنون سال ۹۹۵ قمری را ذکر کرده و هم در تقویم التواریخ تاریخ وفات را همان ۹۹۵ قمری می‌داند دیگر جایی برای تمسک به کلام حاجی خلیفه برای اثبات سال ۹۸۸ ق باقی نمی‌ماند و از نظری سال وفات همان ۹۹۵ قمری خواهد بود. روشن است که تعبیر به «حدود ۹۹۵ ق» که در کلام حاجی خلیفه در ذیل نواقض الروافض آمده خدشه‌ای در اصل استدلال ایجاد نمی‌کند؛ زیرا کلمه «حدود» یکی دو سال قبل و بعد را شامل می‌شود و به هر حال با نقل ۹۸۸ قمری سازگاری ندارد.

### شاهد دوم: حسن بن محمد بورینی

حسن بن محمد بورینی متوفای ۱۰۲۴ قمری از معاصران میرزا مخدوم شریفی است که در حکومت عثمانی نیز زندگی کرده است، طبق گزارش وی نیز سال وفات میرزا مخدوم شریفی چندین سال بعد از ۹۸۸ قمری بوده است. یکی از محققان محترم می‌نویسد:

«ما می‌دانیم که از بین رفتن شاه اسماعیل دوم (وفات ۹۸۵) و در نتیجه فرار میرزا مخدوم به عثمانی در سال ۹۸۵ قمری بوده

۱. تقویم التواریخ ترکی لجامع هذا الكتاب مصطفى بن عبدالله القسطنطينی مولداً و منشأ الشهبير بحاجی خلیفه و هو مشتمل علی نتیجه کتب التواریخ سودته فی شهرین من شهر سنة ثمان و خمسين وألف. رک. کشف الظنون، ج ۱، ص ۴۶۹.

۲. ترجمة تقویم التواریخ، ص ۱۷۵.

و او سال‌ها بعد زنده بوده است. حسن بن محمد بورینی (۹۶۳-۱۰۲۴ قمری) که همزمان با میرزا مخدوم در عثمانی زندگی می‌کرده و از بزرگان و مدرسان حکومت عثمانی بوده است، در کتاب: تراجم الاعیان (ج ۲/۵۲، شماره ۸۴، تحقیق صلاح الدین منجد، دمشق). شرح حال مفصلی از وی ارائه داده است که خلاصه‌ای از آن نقل می‌شود. حسن بن محمد بورینی پس از بیان فرار میرزا مخدوم به عثمانی و چگونگی نجات وی می‌نویسد:

«نزد سلطان رفت و مورد عنایت سلطان مراد سوم قرار گرفت و قاضی و مفتی دیار بکر شد، سپس عزل و قاضی طرابلس شام گردید و دو سال در آن جا قاضی بود، سپس به قسطنطنیه بازگشت و ملازم باب عالی گردید و پس از مدتی سلطان او را قاضی مکه کرد، از طریق دریا و سوئز به مکه رفت. سه سال در مکه ماند آن گاه عزل شد و به قسطنطنیه آمد و پس از مدتی اندک که ریاست یافت، به مکه رفت و آن جا وفات کرد. از وی دختری به جای مانده که در مکه به ازدواج یکی از شرفاء درآمد و هنوز زنده است».

بنابراین با توجه به این که در سال ۹۸۹ در منطقه بغداد بوده و دو سال قاضی طرابلس و سه سال قاضی مکه و بارها در این مسیرها، رفت و آمد کرده است وفات وی باید سال ۹۹۵ یا بعد از آن باشد و آنچه مسلم است در گذشت وی در سال ۹۸۸ درست نیست. در چاپهای جدید تراجم الاعیان، جای تاریخ رفت وی خالی است. اما در نسخه خطی برلین صفحه ۸۰ و تاریخ ادبیات عرب بروکلیمان ج ۲/۴۲۲ که قزوینی از آن دو گزارش داده، وفات وی را ۹۹۵ ذکر کرده‌اند. رک: فرهنگ ایران زمین، ج ۱/۵۶۳ به بعد، مقاله قزوینی

درباره ميرزا مخدوم شريفى<sup>٢</sup>.

عين عبارت بورينى در تراجم الأعيان از اين قرار است:

«... فلما سعى عسكر قزلباش على ازالة اسماعيل وقتلوه بالسم ... كان من جملة من ارادوا قتله مولانا اشرف المذكور... فخلسه رجل من علماء الشيعة... لم يزل مستخفياً الى ان القى نفسه فى مدينة وان وهى اول معاملة الاروام فلما دخلها اطمأن خاطره وأمن و سار الى ان دخل الى مدينة آمد و كان امير الأمراء بها درويش باشا ابن عمّ الوزير الاعظم محمد باشا. فاكرمه درويش باشا المذكور اكراماً زائدا و عرض امره على حضرة السلطان المرحوم السلطان بقسطنطينية المحمية فلما وصل حصل فى باب مفتى السلطان وهو المولى الفاضل سعد الدين افندى ابن المرحوم حسن جان التبريزى ثم القسطنطينى. و حكى له قصته.... ولم يزل عنده معظماً الى ان قرر قصته مفصلة لحضرة السلطان فاعطاه المرحوم السلطان مراد، قضاء القضاة بديار بكر بمدينة آمد، فصار بها قاضياً و مفتياً الى ان انفصل عنها بمدينة طرابلس الشام. فذهب الى طرابلس و صار قاضياً بها نحو ستين ورجع الى قسطنطينية و لازم بالباب الى ان حصل قحط و قل المطر بديار الروم، فاستسقى الناس فاسقوا... فحصل السلطان مراد عليه اعتقاد عظيم بحيث... ويجيزه الجوائز العظيمة و يخلع عليه الخلع الجسيمة و بعد مدّة اعطاه السلطان مراد قضاء مكة فذهب اليها من جانب البحر الى مصر ثم السويس ثم الى مكة، فاقام بها نحو

١. همچنين رك. يادداشت هاى قزوینى ج ٣ و ٤ صص ٧٠١-٧٠٣.

٢. ذاكرى، على اكبر. «نادرستى انتساب حديقة الشّيعه به مقدس اردبيلى». در حوزه، ١٣٧٥، شماره ٧٥، صص ١٥٧-٢١٨.

ثلاث سنين و عزل منها و رجع الى قسطنطنية من جانب البحر ايضاً فاقام بها مدّة ثم اختار الذهاب الى مكة ناوياً أن يحط بها رحل الإقامة الى ان يفارق الدنيا فطلب من السلطان ان يوليه قضاء قسطنطنية ثم قضاء العسكر بأناطولى ثم بولاية روم ايلى على قاعدة طريق موالى الروم. فولاه ذلك اياماً ثم تجهز الى جانب مكة و وصل اليها و اقام بها حاطاً بها رحل الإقامة ملقياً بها عصى السكنى الى ان توفاه الله تعالى بمكة و دفن بها و خلف بنتاً كان قد زوجها حال حياته لبعض اولاد شريف مكة و هى الآن على ما علمت عندهم مقيمة ... و له كتاب ردّ به على الرافضة سماه النواقض فى الرد على الروافض ...<sup>۱</sup>.

بنابراین طبق گفته بوریانی سال وفات میرزا مخدوم نمى تواند ۹۸۸ قمری باشد، بلکه سال ها بعد از آن است؛ چرا که وی پس از مرگ شاه اسماعیل ثانى و فرارش که در سال ۹۸۵ قمری بوده دو سال در طرابلس و سه سال در مکه قاضی بوده و غیر آن سفرهای طولانى و متعدد نیز داشته و مدت ها در شهرهای مختلف اقامت کرده است پس بدون شک وفات وی چندین سال پس از ۹۸۸ قمری بوده است.

### شاهد سوم: اسکندر بیگ

آنچه اسکندر بیگ در کتاب عالم آرای عباسی آورده نیز مؤید این گفته بوریانی است:

«... میرزا مخدوم شریفی به یمن مرحمت نواب خانم که به والده او شفقتی داشت طرداً للباب خلاص شده اما مجال توقف در ایران

---

۱. تراجم الاعیان من ابناء الزمان، ج ۲، صص ۵۲-۵۶؛ تحقیق صلاح الدین المنجد، مطبوعات المجمع العلمى العربى بدمشق.

محال دانسته به قصد زیارت عتبات عالیات روانه بغداد شد و از جانب پادشاه روم تربیت یافته چند سال اقصی القضاة مکه معظمه گشت و موافق مذهب حنفی حکم میکرد و بالاخره بقضای میبرم اجل گرفتار آمده در مکه شریفه ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد اما از جمعی کثیر استماع شد که در وقت ارتحال وصیت نموده که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل و تکفیل نمایند که من اثنی عشری ام و درین مدت بمحض امور دنیا و جاه طلبی ارتکاب بعضی امور ناصواب نمودم و این معنی می نماید العلم عند الله...»<sup>۱</sup>.

#### شاهد چهارم: دستخط میرزا مخدوم

استاد قزوینی در کتابخانه جناب آقای حاج سید نصرالله تقوی نسخه ای از نهج البلاغه را مشاهده کرده که در یکی از اوراق آخر آن، خود میرزا مخدوم شریفی به خط و امضای خود، به سال ۹۸۹ قمری شرحی را نوشته است. یکی از محققان محترم توضیحی در این مورد می نویسد:

«محمد قزوینی به نسخه ای از نهج البلاغه دست یافته است که در پایان آن امضای میرزا مخدوم شریفی دیده می شود. در هنگامی که وی در بغداد قاضی بوده و قضاوت وی در عراق پیش از قاضی شدن او در طرابلس و مکه بوده است. عبارت او چنین است: «نمقه ابن سید شریف الحسنی میرزا مخدوم الشریفی القاضی ببغداد و المشهدین و المفتی بالعراقین سابقاً فی یوم الخمیس ۱۵ شهر ربیع

۱. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، صص ۲۲۰ و ۲۲۱. عجیب اینجاست که صاحب کشف الحقیقة فی اعتبار الحدیقة این عبارت را برای تأیید سال ۹۸۸ قمری ذکر کرده که معلوم نیست از کجای عبارت این برداشت را کرده است! رک. کشف الحقیقة فی اعتبار الحدیقة، صص ۱۳۲-۱۳۳.



الآخر ۹۸۹»<sup>۱</sup>. همیشه این گونه امضاء می کرده است، با اشاره مقام‌ها ریاست‌های خود، در گذشته و حال. بورینی امضاء دیگری از وی نقل کرده که در آن زمان، قاضی طرابلس بوده است: «هذه الحجة صحت عند مولانا السيد معين الدين اشرف الحسنی الحسينی أباً وأماً، الذى صار قاضياً بثغر طرابلس بعد ان كان قاضياً بمدينة آمد و ذلك كله بالامر الخونه گارى (خداوند گاری) السلطان المراد خانى العثمانى»<sup>۲</sup>.

بنابراین، درگذشت وی، در سال ۹۸۸ به هیچ روی درست نیست و باید ۹۹۵ یا ۹۹۸ باشد»<sup>۳</sup>.

### شاهد پنجم: عبارت النواقض

تلخیصی به نام النواقض علی الروافض توسط خود میرزا مخدوم شریفی صورت گرفته که به تصریح خودش در سال ۹۸۸ قمری نوشته شده و از متنی که خود وی در آن نوشته است به دست می آید که با تألیف کتاب هایش، قلوب حاکمان عثمانی را به خود جلب کرده و منصب قضاوت را گرفته است؛ کما اینکه از نوشته‌اش به دست می آید در سال ۹۸۸ قمری قاضی بغداد و مشهدین و مفتی عراقین و مدرس مدرسه مرجانیه در دارالسلام بغداد بوده و مشغولیت‌های زیادی داشته است و همه این‌ها نشان می دهد ۹۸۸ قمری سال وفات وی نیست؛ بلکه سال تألیف این کتاب و فعالیت هایش در بغداد و

۱. رک. فرهنگ ایران زمین، ج ۱، ص ۶۸. و نیز یادداشت‌های قزوینی ج ۳ و ۴ ص ۷۰۶.

۲. رک. تراجم الاعیان، ج ۲، ص ۵۵.

۳. ذاکری، علی اکبر، «نادرستی انتساب حدیقه الشیعه به مقدس اردبیلی». در حوزه، ۱۳۷۵، شماره ۷۵، صص ۱۵۷-۲۱۸ پاورقی ۱۰۰.

عراق است، مخصوصاً که می دانیم وی بعد از سال‌ها بیماری، پس از تألیفات دیگری<sup>۱</sup> و در مکه وفات کرده است:

«و بعد یقول العبد... سید شریف معین الدین الشهیر بمیرزا مخدوم الحسنی الحسینی الشریف الجرجانی ثم الشیرازی أنّ کثیراً من أهل العجم بل من سائر البلاد قد ضلّوا ضلالاً بعيداً... ولما رأیت الامر علی هذا عزمّت تألیف رسالة... فمنعنی العواتق المفصّلة... حتی وفقّنی الله فی أن تخلّصت من حبس قزلباش و خرجت و دخلت فی زمرة خدام الدولة العثمانیة... و کان... آبائی لم یتیسّر لهم، و قد تیسّر لی فی ذلك... فأعاننی حمايات الأصف المرحوم المبرور... و عنایات... مولانا سعدي افندی... و قد اتممت کتابا مشتملا علی المطالب المذكور الّذی هم أهمّ المطالب فی عصرنا هذا... مشرّفه خطبته باسم الخاقان<sup>۲</sup>... و لعمری أنّ الکتاب المذكور بوح بحمد الله ما یشتهیه طباع الاذکیاء... فأرسلته الی الباب المقدس الرفیع العالی الّذی وضعت علی ترابه جباه السلاطین و الاعالی... فبعد ان توجه حامله الی الباب، سمعنا خبرا یفرح أرباب الحق و ینشط أهل الثواب و هو أنّ الوزير المبجل المعظم و الأصف المعزّز المکرّم... سنان پاشا... توجه الی قمع الکفرة من المشرکین و اهل الکتاب المتمردة و دفع الرفضة الفجرة، فقلنا الحمد لله الّذین منّ علی عباده... و افنی قواعد الرفضة الفسقة... و قد أشرنا الیه قبل

۱. بعد از تألیف کتابی در نفی عصمت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها که بعد از این کتاب هایش نوشته، مریمی معروفش گریبانگیر او شد و در مکه مرد.

۲. ظاهراً منظور ش محیط المراد خانی است که فراوان از آن در النواقض به اصل و مطوّل و غیرهما نام می برد. اوّل این کتاب را نوشته بعد النواقض علی الروافض را نوشته و بعد هم آن را تلخیص کرده است.

ظهور آثاره بمدة فی مطوّل هذا الكتاب ... فقال لی هاتف الم تكن سعيك فی اتمام هذا المؤلف الجليل لتحريض أهل الحق علی دفع الاشرار ... فقلت: بلی، فقال سعی ان تشرفه بنظر الأصف المظفر المومی اليه فانّ الله قد وهب له ... ذكاء شريفا فيزيد مطالعته شوقه الى مراد الله ... فی ... التهجم علی القوم الظالمين الفجار الذين حرّفوا دين الاسلام ..... وبالجملة فقد اتبعت الهاتف ... وأردت أن استكتب نسخة اخرى منه تحفة لخزانة حضرة الأصف المومی اليه؛ فقلت فی نفسي انه خلد ظلّه اشتغل بتجهيز العساكر... ومن الجائز أن يمله ما ذكرت من النواقض من الجمل المعترضة فی الخارجة من لبّ المدعى او يشغله عن التوجه التام الى ما هو أفضل ... فلزم علی استحبابا لما ذكرت اختصاره و ايجازه ... فخرجت من عهده اللزوم بحذف جل الزوائد علی الاقنوم... انی لما عزمتم علی أن اختصره و أجعله ... لحضرتة و اوصله الى خدمته قبل ان تشتغل نائرة الحرب فلا يلتفت اليه و فقت لمهمته التي هي من جملة كرامات متخلقه ... فی اتمامه قبل أن يمر اسبوع مع كثرة اشغالي و افكارى اللازمة لقضاء بغداد و المشهدين و فتوى العراقيين و تدريس المدرسة المرجانية بدار السلام و تأليف المحيط المراد خانى المشتمل على غالب العلوم العقلية و النقلية و معارضة رفضة العراق و المدافعة مع الفجار و الفساق ... اعلم ان هذا المختصر قد سمّيته ايضا بالنواقض لان كل فصل منه ناقض لظهور الروافض و من الاتفاقات الحسنة الاتحاد بين اسمه و تاريخه كما فصل فی المطوّل»<sup>۱</sup>.

۱. سياست و فرهنگ روزگار صفوى، ج ۱، صص ۸۱ - ۸۳.

### شاهد ششم: ملا عبدالله افندی

از گفته های افندی در کتاب تحفه فیروزیه این طور برمی آید که میرزا مخدوم بعد از تألیف کتاب النواقض علی الروافض خود که در سال ۹۸۷ قمری آن را تألیف کرد، کتاب دیگری در رد عصمت حضرت فاطمة الزهرا نوشت که بعد از آن به بیماری بدی مبتلا شد و سال ها طول کشید تا اینکه وفات کند. این نیز نشان می دهد که وی سال ها بعد از ۹۸۸ قمری زنده بوده است. میرزا عبدالله افندی این گونه می نویسد:

«و به علت همان عداوت و عدوان دیرینه کتاب نواقض الروافض خودش را علی رغم انف مؤمنان در آن مکان خود در آن اوان تألیف نموده بلکه آن شیطان تقرّباً للسلطان در اواخر عمر خود بعد از آن کتاب مذکور، باز خود کتابی دیگر با وجود دعوی شرافت و سیادت خویشان این ملعون بی ایمان در رد بر عصمت و طهارت حضرت فاطمة الزهراء سیده النسوان نیز تصنیف کرده بوده و اما حق تعالی در ازای این عصیان و کفران وی، آن چنان مرضی را بر او مسلط گردانیده و به نوع بلای بدی وی را مبتلا ساخته که تمامی بدن و اعضای ناپاک آن ملعون بی باک خود به خود سوراخ سوراخ شده بوده و این سگ ناسید خارجی ملعون سالهای دراز خود بر آن منوال در زحمت و تعب و مشقت و آزار می بوده تا آن که آخر الامر در آن اوان به اسفل درک جحیم و نیران در همان مکان واصل گردیده بوده»<sup>۱</sup>.

۱. به نقل از سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، ج ۱، ص ۲۵۲.

### شاهد هفتم: قاضی نورالله شوشتری

از عبارات شهید قاضی نورالله شوشتری نیز که از عالمان برجسته آن عصر است و معروف ترین ردیه بر کتاب میرمخدوم شریفی را نیز با نام مصائب النواصب وی نوشته است، این گونه استفاده می شود که میرمخدوم سال ها بعد از ۹۸۸ قمری که کتاب نواقض را نوشته زنده بوده و کتاب مصائب النواصب در سال ۹۹۵ قمری و در زمان حیات میرزا مخدوم تألیف شده است. قاضی نورالله شوشتری در سال ۹۹۵ قمری کتاب مصائب النواصب را در رد نواقض الروافض، اثر میرزا مخدوم نگاشته<sup>۱</sup> و در پایان کتاب خود به تاریخ کتابت آن تصریح می کند:

«قد وقع الفراغ عن تسويده لمؤلفه الفقير الى الله الغني نورالله بن شريف الحسيني المرعشي الشوشتری اصلح الله باله و حقق آماله في سبعة عشر ايام بلياليها من شهر رجب المرجب المنتظم في سلك شهر سنة خمس وتسعين تسعمائة هجرية والحمد لله على توفيق الاتمام»<sup>۲</sup>.

یکی از محققان محترم می نویسد:

«قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین جریان وصیت میرزا مخدوم (بازگشت وی به تشیع) را نیاورده است، با آنکه انگیزه کافی برای طرح وجود داشته است و کتاب مجالس المؤمنین نیز در سال ۹۹۰ ق تألیف شده است<sup>۳</sup>. این بدان معناست که میرزا مخدوم در آن زمان هنوز زنده بوده است و قاضی نورالله هم نمی توانسته است جریان

۱. الذریعة، ج ۲۱، ص ۷۶.

۲. مصائب النواصب، ج ۲، ص ۲۷۵، تحقیق قیس عطار، نشر دلیل ما، چاپ اول.

۳. رک. عبدالله افندی اصفهانی، تعلیقه امل الامل، ص ۳۲۸.

مرگ مخدوم شریفی و وصیت وی را در مجالس المؤمنین گزارش کند. بنابراین، تاریخ اول (۹۸۸ ق) برای زمان وفات مخدوم شریفی درست نخواهد بود. قاضی نورالله در کتاب مصائب النواصب نیز که آن را در ماه رجب سال ۹۹۵ ق در هفده روز نوشته است، از جریان وفات میرزا مخدوم یاد نکرده است و این می‌تواند گواه دیگری باشد بر اینکه در زمان نگارش کتاب مزبور میرزا مخدوم یا زنده بوده است و یا اگر وفات یافته بود، زمان وفات به قدری نزدیک بوده است که خبر آن در هند به قاضی شوشتری نرسیده است و گرنه اشاره‌ای به جریان وصیت مخدوم در این کتاب محذوری به همراه نداشت. از طرفی قاضی نورالله شوشتری در مقدمه این کتاب و در شرح حال میرزا مخدوم، تعبیرهایی به کار می‌برد که فرضیه زنده بودن میرزا مخدوم را به هنگام تألیف کتاب، تأیید و تقویت می‌کند. وی خطاب به مخدوم شریفی می‌گوید:

«ای کسی که در وادی شهوات در تاریکی‌های خلوت شب با پشت و پهلو غوطه می‌خوری! در بیابانی از حیرت گرفتار آمده‌ای و ندای مرانمی شنوی؛ در جهنمی سقوط کرده‌ای که چاره‌اندیشی من تورا بیرون نمی‌آورد؛ آسمانت ابری و تاریک شده و آنگاه که نصیحت من تورا سودی نبخشد، توبه جستجوی آفتاب و روشنایی برخواهی آمد. به خدا سوگند! تو برای این امر خلق نشده و به این کار مأمور نشده‌ای؛ تو در سایه سار پرمهر و بزرگ علوی پرورش یافتی، ولی در دامن اراذل اموی و عدوی غلتیدی؛ مسلمان به دنیا آمدی و از آتش پرستی سر

۱. رک. قاضی نورالله شوشتری، مصائب النواصب فی الرد علی نواقض الروافض، تحقیق: قیس العطار، ج ۲، ص ۲۷۵.

درآوردی؛ پاک و قدسی بودی، ولی ناپاک و نجس شدی؛ شتر مرغ شدی؛ در حالی که بچه شتر بودی. «و به زودی ستمگران درمی یابند که به کجا باز می گردند». شاید هنوز تزکیه کننده ای میسرت نگشته است تا همانند پوست، دباغی و پاکیزه ات کند و هنوز پند دهنده هوشمندی را نیافته ای تا از این راه باطل ناگوار بازت دارد؛ به هوش باش! من سخن حقی را که دل های پاک از پذیرش آن سرباز نمی زنند و خود خواهی و تعصب مانع از پذیرش آن نمی شود، به تومی گویم؛ پس نصیحت مرا بشنو و از رسوایی و فضیحت دوری کن، و بعد از این به سوی کارهایی مانند [گذشته ات] باز نگرد؛ زیرا آن کارها [موجب] آتش جهنم و مایه ی بدنامی آیندگان است»<sup>۱</sup>.

در این عبارت، قاضی نورالله، میرزا مخدوم (صاحب نواقض الروافض) را به طور مستقیم مخاطب قرار می دهد و در ابتدا او را نکوهش می کند و در آخر، زبان به نصیحت او می گشاید. این عبارت بی نیاز از هر توضیحی است و زبان نصیحت گونه قاضی شوشتری نشان می دهد که در زمان نوشتن این کتاب (رجب سال ۹۹۵ ق) هنوز میرزا مخدوم شریفی زنده بوده است، یا دست کم زمان وفات وی به قدری نزدیک بوده است که تا زمان نگارش کتاب حاضر، خبر آن به قاضی نورالله نرسیده است. بنابراین، می توان گفت به طور قطع میرزا مخدوم در زمان وفات محقق اردبیلی (۹۹۳ ق) زنده بوده است. پس محقق اردبیلی نمی توانسته است از وفات وی در حدیقة الشیعة گزارش کند و اینکه در حدیقة الشیعة جریان وفات وی گزارش شده

۱. مصائب النواصب فی الرد علی نواقض الروافض، تحقیق: قیس العطار، ج ۲، ص ۶۱.

است، به این معنا اشاره دارد که مقدس اردبیلی نمی‌تواند نویسنده آن باشد»<sup>۱</sup>.

برای تبیین بیشتر چند نمونه از متن عبارات کتاب مصائب النواصب را که یکی از محققان جمع‌آوری کرده و دالّ بر حیات میرمخدوم است، نقل می‌کنیم: الف. در خطبه کتاب می‌گوید:

«اما بعد فهذه مواهب فاخرة لشيعة العترة الطاهرة ... اودعت فيه ... ما يشفى فؤاد كل موافق صادق وينفى رقاد كل مصادق منافق سيما مؤلف نواقض الروافض ... لا يبالي بعقد الزنار للدينار ويبول في بئر زمزم للاشتهار، يتورط في النصب للمنصب و يتعصب للذهب لا للمذهب، قبلته عتبة السلطان و سبلته مذبة الشيطان، يطلب العلوم للمرء و يطرق باب الامراء و الوزراء فيفتيهم بالزيغ و الميل، يقنعهم بالزرق و الحيل ... يا من يتقلب في فلوات الشهوات، تقلب ظهره في هنات الخلوات لقد تهت في بادية لا يبلغك ندائى و تردّيت في هاوية لا يلحفك ردائى، تغيم هواك و ستصحى حين لا ينفعك نصحى، و الله ما لهذا فطرت و لا بذلك امرت، قدر سخت في الدوحة العلية العلوية فمسخت الى السفلة الاموية و العدوية ... فهذا انا اقول لك قول الحق الذى لا تأبى عنه النفس الزكية و لا يصرفها عنه هوى و لا عصبية، فاقبل النصيحة و اتق الفضيحة و لا ترجع بعد ذا الى مثل هذا فانه نار يوم الحساب و عار فى الاعقاب و الانساب»<sup>۲</sup>.

۱. محمد عيسى جعفرى، «بررسى انتساب كتاب حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی»، در معارف عقلى، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۸۷، صص ۲۴-۲۶.

۲. مصائب النواصب، ج ۱، صص ۵۹-۶۱ (ترجمه این عبارت در متن آمده است).



چنان که می بینیم عبارات به صراحت نشان می دهد که میرزا مخدوم در آن زمان زنده بوده است.

ب. در جای دیگر می نویسد:

«و اما ما سرده صاحب النواقض من الطامات و الخطایات و التشنیعات الباردة و التعرضات الغير الوارده فلعله انما صدر منه من غاية الفه و تعوذه فی العراق و فارس بالخطابة و الوعظ و انی اخاف علیه ان یجری احیاناً علی عادته القديمة فیسبق علی لسانه فی تضاعیف مثل هذه الخطابة ما كان یصدر عنه من سب الاصحاب الذی عدل عنه الی مدحهم فی هذا الكتاب فیصیبه من النواصب ما یصاب...»<sup>۱</sup>.

این عبارت نیز از حیات میرزا مخدوم حکایت می کند.

ج. در جای دیگر می نویسد:

«لولا انی اخاف علی المؤمنین المخلصین من اهل المدينة و ما یلیها من البوادی، حال وقوعهم فی دیار الاعادی لأوضحت المستند علی الحاضر و البادی و الرائح و الغادی و حیث کان وجه الکلام الی صاحب النواقض - و هو بطول سلامته قاض للحرمین و یشاهد انّ الغالب ای الحزین - فلانحتاج الی اقامة الدلیل و الأمانة و العاقل یشاهد...»<sup>۲</sup>.

این عبارت نیز کاملاً واضح است و حیات میرزا مخدوم را تا سال ۹۹۵

قمری ثابت می کند.

---

۱. مصائب النواصب، ج ۱، ص ۲۳۴.

۲. همان، ص ۴۰۴.

د. همچنين می نویسد:

«... مع ان ما نقله منهم فى تعريف الايمان عين ما يروى عن ابى حنيفة على ما صرح به الشارح الجديد للتجريد وقد ذكر هذا الرجل انه بعد ما تحمل شدائد الفكر وتجشم مشاق السهر ظهر له حقيقة مذهب ابى حنيفة وانتقل من الشافعية الى الحنفية فكيف يتسامح هاهنا بنسبة ابى حنيفة الى الاحداث والبدعة مع ما يلزمه من كفران نعمة القضاء التى نالها من آل عثمان ببركة الانتقال الى مذهب نعمان وهذا الرجل وان ارتكب مثل ذلك بل ما هو أشدّ كفراناً كعقوق آبائه العلية العلوية وكفران نعمة الدولة الصفوية الموسوية، لكن لا فى تلقاء اعينهم وابصارهم وحينما كان فى بلادهم وديارهم وهو الآن فى ديار ابى حنيفة وبصدد ترويح احلامه السخيفة فلامصلحة له فى اظهار كفران نعمة نعمان وايقاع نفسه فى تهلكة من آل عثمان»<sup>١</sup>.

دلالت اين عبارت نيز آشكار است.

هـ. همچنين در عبارت صريح ديگرى می نویسد:

«... انما الطوائف المضحكة ما ذكره صاحب كتاب الطوائف من فضائح اهل السنة والجماعة وهو موجود عند صاحب النواقض فليطالع جنابه المحضوف بالنواقض هناك، فليضحك قليلاً وليبك كثيراً. واما ثالثاً فلأن ما تكلفه واستنبطه من الفروع معارض باتفاق الحنفية -الذين هم اهل مذهبه الثانى بل الثالث- معنا... فإن لم يرض بذلك فعليه بالعدول الى مذهب مالك او احمد بن حنبل او الى مذهب الزيدية الذى يحصل به ايضاً تأليف قلب شرفاء مكّة

المعظمة ان تحقق لديه ان العدول عن مذهب النعمان لا يؤدي الى عزله عن قضاء تلك البلدان وقطع وظائف آل عثمان»<sup>۱</sup>.

و نیز می نویسد:

«... فليعمل خدمة صاحب النواقض بمقتضاه وليحسن بزوجه التي لا تنال منه ما تتمناه، برخصتها ان تدخل في فراشه كل يوم الف الف من عزاب الحجاج الواردين عليه في الحجاز من شيعة العراق وخراسان؛ اذ ليس فيه زنا ولا حدّ ولا عدة ولا استبراء وليبالغ جنابه في ذلك الحرير بأن يكون دقيقاً رقيقاً ناعماً حتى يكون حظ الفاعل والمفعول اتمّ ويصل ثوابه اليه والى روح امامه الاعظم الذي افتى بهذه المسألة...»<sup>۲</sup>.

ز. در قسمت های دیگری آمده است:

«... سنأتى ان شاء الله تعالى في الجند الآتى بذكر تسهيلات ابي حنيفة وكفرياتة التي لا تنهاى على وجه يشهد به صاحب النواقض بأن هاتين المساهلتين بالنظر اليهما يلحق بالعدم»<sup>۳</sup>. «... فان كان صادقاً فى هذا الانتساب فليذكر اسم الكتاب...»<sup>۴</sup>. «... فليعلم ذلك الجناب انا بعد دمرنا على اباطيله بصائب الجواب، لا محالة ينعكس اليه كل ما ذكره من التشنيع والملام...»<sup>۵</sup>.

ح. شوشتری شرح کوتاهی از زندگی و نسب میرزا مخدوم ارانه داده ولی هیچ

۱. مصائب النواصب، ج ۲، صص ۱۱۷-۱۱۸.

۲. همان، صص ۱۸۵-۱۸۶.

۳. همان، ص ۱۵۰.

۴. همان، ص ۱۱۹.

۵. همان، ص ۱۰۸.

اشاره‌ای به مرگ او نکرده است و این خود دلیل دیگری است بر حیات میرزا مخدوم در آن زمان<sup>۱۲</sup>.

### پاسخ به چند شبهه

#### شبهه اول: تاریخ رحلت فرزند میرزا مخدوم

آقابزرگ در الذریعة اشکالی به سال وفات میرزا مخدوم در سال ۹۹۵ قمری وارد کرده است از این قرار که چون پسر وی در سال ۹۷۶ قمری وفات کرده بعید است وفات وی در سال ۹۹۵ قمری باشد، متن آقابزرگ به این صورت است: «مصائب النواصب للقاضی نورالله الشهید... وقد نقض فی کتابه هذا نواقض الروافض لمیرزا مخدوم الشریفی... کتبه فی سبعة عشر یوما بلیالیها فی شهر رجب سنة خمس وتسعين وتسعمائة (۹۹۵) وهی سنة موت المیرزا مخدوم بن المیر عبد الباقي من ذریة المیرسید شریف، كما فی كشف الظنون ۲: ۶۱۷ لکنه غلط لأن ولده المیر أبو الفتح، توفي ۹۷۶ فبعید أن یكون وفاة میر مخدوم حدود»<sup>۳</sup>.

برای اینکه مشخص شود میرا بوالفتح فرزند میرمخدوم نیست به عبارت میرزا مخدوم در نواقض مراجعه می‌کنیم:

«... و كان الهامی بها قبل ذلك باكثر من خمس عشرة سنة فی ذلك الزمان وان كنت فی وسط الشباب ولكن قدر الله ان اکون حینئذ عابداً... غیر محجوب لقم الشبهات كما بعد الثلاثین... لما رجعت من حجتي الاولى و كانت فی اثنتین و سبعین و كان

۱. همان، ج ۱، صص ۶۲-۷۴.

۲. به نقل از وبلاگ: <http://alasar.blog.ir/1396/12/23/Hadiqah-makhdum>.

۳. الذریعة، ج ۲۱، ص ۷۶.

عمری حینئذ خمسا و عشرين ودخلت الشام...<sup>۱</sup>.

طبق گفته خود او در سال ۹۷۲ قمری، سن وی ۲۵ سال بوده که در نتیجه در سال ۹۷۶ قمری وی ۲۹ سال داشته، این در حالی است که میرابوالفتح کتاب رساله فی تحقیق معنی الأقوال الشارحة فی المنطق را در سال ۹۵۴ قمری نوشته است<sup>۲</sup> و در این سال، میرزا مخدوم کودکی ۷ ساله بوده و یا در سال ۹۵۰ قمری حاشیه‌ای بر مبحث مجهول مطلق از شرح مطالع نوشته<sup>۳</sup> که میرزا مخدوم در آن هنگام ۳ ساله بوده است! بنابراین میرابوالفتح نمی‌تواند فرزند میرمخدوم مورد بحث ما باشد بلکه مطمئناً فرزند شخص دیگری است که با وی اشتباه گرفته شده است<sup>۴</sup>. از آنجا که افراد متعددی با عنوان میرزا مخدوم وجود داشته‌اند گاهی در تشخیص آن‌ها اشتباه روی داده است<sup>۵</sup>.

### شبهه دوم: مدح محتشم کاشانی

محتشم کاشانی در اشعار خود از میرزا مخدومی یاد کرده که سال وفات وی را ۹۹۲ قمری ذکر کرده است<sup>۶</sup> و بعضی احتمال داده‌اند که وی میرزا مخدوم شریفی مورد بحث بوده و این مسئله دلیل بر مرگ وی در ۹۹۲ قمری است. متن اشعار چنین است:

۱. مصائب النواصب، ج ۲، ص ۲۴۸.

۲. موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۰، ص ۳۰.

۳. الذریعة، ج ۷، ص ۶۹.

۴. میرزا ولی الله اشراقی نیز در مقدمه خود بر آیات الأحکام میرابوالفتح دلائل دیگری آورده که نشانگر خلط میان این دو شخصیت است. (آیات الاحکام، صص ۷-۱۴، انتشارات نوید، چاپ اول).

۵. رک. مجله فرهنگ ایران زمین، سال ۱۳۳۲ - شماره ۱، صفحات ۵۷ تا ۶۹؛ الذریعة، ج ۸، ص ۲۷۰ و ج ۵، صص ۶۹ و ۷۰؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۱۴.

۶. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۹، ص: ۱۰۱۸ و یادداشت‌های قزوینی ج ۳-۴، ص ۷۰۴.

جنت که به صد هزار زیبیش پیراست خلاق و دود  
 مخدوم و مطاع اهل عالم گفتم تاریخ شود  
 بازش چوبه میرزای مخدوم آراست وان زیب فزود  
 مخدوم و مطاع اهل عالم آمد راست و این انسب بود<sup>۱</sup>

گفته شده از آنجا که محتشم کاشانی در مدح پریخان خانم که از طرفداران میرمخدوم بوده و توجه خاصی به او داشته شعر گفته پس بعید نیست این اشعار نیز مدح همان میرمخدوم مذکور باشد<sup>۲</sup>! اما این نظر مسلماً خطاست. همان طور که در یادداشت های فزونی آمده و محققان بعدی نیز تذکر داده اند منظور وی مسلماً میرزا مخدوم دیگری است؛ چرا که لقب میرزا مخدوم از القاب نایاب نیست و امکان ندارد که محتشم کاشانی میرزا مخدوم شریفی ستی را با آن همه دشمنی و فضایح، مدح نموده و بگوید که مرگ او موجب زینت شدن بیشتر بهشت گشته و او مخدوم و مطاع اهل عالم بوده است. یکی از محققان در این مورد می نویسد:

«مدح پریخان خانم شاهزاده صفوی امری عادی است؛ این که محتشم کاشانی بعد از مرگ میرزا مخدوم شریفی ناصب، مدح او را بگوید، بسیار عجیب و نامعقول است؛ آن هم بعد از این که ورق نیکبختی اش در ایران برگشته؛ از زندان گریخته و به خاک دشمن پناه برده؛ نزد سلطان عثمانی حشمت و جاه یافته؛ به دشمنی با دولت صفوی مشغول شده؛ و چند کتاب پراز ناسزا بر ضد شیعه نوشته؛ و به کل دست و پایش از ایران قطع شده و چند سال بعد در

۱. یادداشت های فزونی ج ۳-۴، ص ۷۰۴ به نقل از تذکره نصرآبادی.

۲. کشف الحقیقة فی اعتبار الحدیقة، ص ۱۳۲.

مکه به دار مکافات شتافته است! چه انگیزه‌ای برای مدح و سرودن ماده تاریخ مرگش متصور است، با این که چوب سلطان و نیش اقران و عذاب نیران در پی دارد؟!<sup>۱</sup>.

### شبهه سوم: نقل‌های معارض

بعضی برای اثبات تاریخ وفات میرمخدوم شریفی در سال ۹۸۸ قمری به این اقوال تمسک کرده‌اند<sup>۲</sup>:

عمر رضا کحاله در معجم المؤلفین تاریخ وفات میرمخدوم شریفی را سال ۹۸۸ قمری ذکر کرده: «معین الدین مخدوم (...-۹۸۸ هـ/...-۱۵۸۰ م) معین الدین أشرف المعروف بمیرزا مخدوم، فاضل من آثاره ذخیره العقبی فی ذمّ الدنيا، و نواقض الروافض»<sup>۳</sup>. همین طور علامه امینی نیز در الغدیر در ضمن روایت حدیث مدینه العلم می‌نویسد: «میرزا مخدوم عباس بن معین الدین الجرجانی ثم الشیرازی المتوفی ۹۸۸، ذکره فی الفصل الثانی من نواقض الروافض...»<sup>۴</sup>. در جواب این شبهه، یکی از محققان این‌گونه پاسخ داده‌اند:

«۱. عمر رضا کحاله به تصریح خودش، تاریخ وفات را از کشف الظنون گرفته است، لذا سند مستقلاً محسوب نمی‌شود.

۲. علامه امینی هر دو تاریخ را ذکر کرده است: «میرزا مخدوم بن عبدالباقی: المتوفی حدود (۹۹۵). ذکر تواتر حدیث الغدیر، و نفی الجزم بدلالته علی إمامة أمير المؤمنين عليه السلام فی تألیفه

۱. رک. <http://alasar.blog.ir/1397/02/30/makhdum>

۲. کشف الحقیقه فی اعتبار الحدیقه الشیعه، ص ۱۳۱.

۳. معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۹۰۲. شماره ۱۷۱۷۷.

۴. الغدیر، ج ۶، ص ۷۱.

نواقض الروافض» (الغدیر، ج ۱، ص ۲۶۷). اما آقای دوستی تنها تاریخ موافق خود را آورده است: «میرزا مخدوم عباس بن معین الدین الجرجانی ثم الشیرازی: المتوفی (۹۸۸) ذکره فی الفصل الثانی من نواقض الروافض». در این نقل حتی نام میرزا مخدوم هم درست ضبط نشده است. به هر حال گفته متناقض نویسنده معاصر (علامه امینی رحمته الله علیه) سند مستقل و جدیدی نیست<sup>۱</sup>.

### شبهه چهارم: عبارات مصائب النواصب

گفته اند<sup>۲</sup> از عبارات مصائب النواصب استفاده می شود که در زمان تالیف آن، میرزا مخدوم مرده بوده است و برای اثبات این مدعا به جلد اول، صفحات ۶۱ و ۷۱ ارجاع داده اند. این هم عجیب است؛ زیرا اولاً چنان که گفتیم عبارات متعدد مصائب النواصب نشان می دهد نویسنده، میرزا مخدوم را زنده فرض کرده است و یکی از این عبارات، در همان صفحه ۶۱ است که آقای دوستی به آن استشهاد کرده است! شاهد دوم ایشان صفحه ۷۱ است که هیچ قرینه ای بر مرگ میرزا مخدوم در آن دیده نمی شود. شاید ایشان سیاق ماضی متن را، قرینه مرگ او پنداشته اند؛ حال آن که این عبارات، سرگذشت ناپایدار میرزا مخدوم را برای خواننده بازگو می کند و ابداً دلالتی بر پایان یافتن دفتر زندگانش نیست<sup>۳</sup>. اگر فرض کنیم برداشت ایشان درست باشد، آغاز و

۱. به نقل از <http://alasar.blog.ir/1397/02/30/makhdum>.

۲. کشف الحقیقة فی اعتبار الحدیقة، ص ۱۳۳.

۳. اگر شبهه کننده ادامه عبارت قاضی را از سرگذشت میرمخدوم در صفحات بعد دنبال می کرد متوجه زنده بودن میرمخدوم از نظر قاضی نورالله می شد: «أن هذا الرجل مع ما عرفت من اجمال أحواله فی ماضیه و حاله ستخرهم بدلال مقاله و ضحک علی لحتیهم بهذا الضرب من احتیاله». رک. مصائب النواصب، ص ۷۲.



پایان تألیف مصائب النواصب در رجب ۹۹۵ قمری صورت گرفته و رجب ماه هفتم سال است؛ پس اشکالی ندارد مرگ میرزا مخدوم در یکی از شش ماه اول سال رخ داده باشد و این هم هیچ منافاتی با تاریخ مشهور ندارد<sup>۱</sup>.

### تحقیقی در تاریخ وفات محقق اردبیلی:

از آنجا که بعضی از نویسندگان مدافع حدیقة الشیعة سعی کرده‌اند تاریخ وفات مقدس اردبیلی را بعد از سال ۹۹۳ قمری نشان دهند تا با نقل حکایت میرزا مخدوم تعارضی نداشته باشد، در این قسمت به دلایل ایشان و بررسی آن‌ها اشاره‌ای می‌شود تا مشخص شود تاریخ قطعی وفات مقدس اردبیلی چه سالی است، در این قسمت در چند بخش شبهاات را به همراه پاسخ‌های یکی از محققان می‌آوریم:

#### بخش اول: داستان ملاقات شیخ بهایی و مقدّس اردبیلی

«آقای علیرضا دوستی در کتاب کشف الحقیقه فی اعتبار الحدیقة الشیعة برای آن که نشان دهد مقدس اردبیلی، در سال ۹۹۳ از دنیا نرفته و سلطنت شاه عباس را درک کرده است، شواهدی آورده که به تدریج ارزیابی خواهد شد. یکی از آن‌ها داستان ملاقات شیخ بهایی و مقدس اردبیلی است:

«قرینه دیگر اصرار شاه عباس بر سفر مقدس اردبیلی به ایران و فرستادن شیخ بهایی به نجف برای دعوت وی به ایران است<sup>۲</sup>. با این که شاه عباس در سال ۹۹۶ ق به سلطنت رسیده است<sup>۳</sup>». گزارش

۱. به نقل از وبلاگ: <http://alasar.blog.ir/1397/02/30/makhdum>.

۲. قصص العلماء، ص ۲۹۲ و بهجه الآمال ج ۲، ص ۱۱۲.

۳. کشف الحقیقه فی اعتبار الحدیقة الشیعة، ص ۱۳۴.

تنکابنی در قصص العلماء چنین است:

«گویند که مسجد شاه اصفهان به دستگیری چند نفر از سلاطین صفویه انجام پذیرفت و اتمام آن در زمان شاه عباس شد. و چند چیز در آن مسجد دارد که هر یک هفت هزار تومان قیمت دارد: یکی، یک دانه فیروزه در میان طاق گنبد مسجد نصب شده هفت هزار تومان قیمت شده؛ دوم یک تخته سنگ سماق که دو ذرع طول و یک ذرع عرض دارد و در صفا و جلا چون آینه حلب است به جای هزاره در دیوار نصب کرده اند که هفت هزار تومان قیمت کرده اند؛ سوم منبر بلندی است از یک قطعه سنگ مرمر که مشتمل بر هفده یا هیجده پله تقریباً می شود؛ آن را هفت هزار تومان قیمت کرده اند؛ چهارم باب مسجد است که آن را به طلا و نقره ساخته اند؛ آن نیز هفت هزار تومان قیمت شده؛ پنجم زنجیری است که بر در مسجد آویخته اند؛ آن را نیز هفت هزار تومان قیمت گرفته اند و آن مسجد در زمان سلطان جنت مکان شاه عباس انجام یافت.

پس میل آن داشت که مقدس اردبیلی آخوند ملاً احمد افشار ساکن نجف به اصفهان بیاید و در آن مسجد نماز جماعت بخواند و سلطان را به همه علماء میل بی اندازه بود؛ سیما به مقدس اردبیلی به نحوی که در زمان مقدس مراسله به سلطان نوشته بود و در عنوان آن بود: «اخ اعزّ شاه عباس» پس سلطان آن مراسله را ضبط کرد و وصیت کرد که او را در میان کفن او بگذارند تا با خدای تعالی محاجه کند که نایب امام مرا برادر خوانده؛ اگر من استحقاق عذاب می داشتم چرا بایست او مرا برادر خوانده باشد؟ مجملأً اعیان به سلطان عرض کردند که مقدس نمی آید پس باید شیخ بهایی را فرستاد که او را به

نجف بیاورد و او را رضا سازد؛ پس ابراز این معنی را نزد شیخ نمودند؛ شیخ راضی گشت. پس سلطان تدارکی برای او دید و تهیه برای مقدس اردبیلی دیدند و شیخ با جمعی به عتبات عالیات مشرف شدند. و در نجف اشرف، مقدس را ملاقات نمودند. در باب آمدن به اصفهان گفتگو داشتند.

به هر نحو که بود او را راضی ساختند و تهیه سفر را دیدند و هر چند سعی کردند که مقدس بر اسب سوار شود، نشد و گفت که مرا حماری است که بر آن سوار می شوم. پس مقدس بر حمار خود سوار شد. و شیخ بهایی با اعیان و اشرافی که از عجم در رکاب او رفته بودند هم بر مراکب خود سوار شدند. چون قدری راه رفتند حمار مقدس آهسته راه می رفت. شیخ فرمود که حیوان را تندتر برانند. مقدس از این معنا امتناع نمود که حیوان باید به اراده و اختیار خود راه برود. پس قدری راه رفتند، مقدس پیاده شد. از سبب آن استفسار نمودند.

گفت که باید حیوان را مراعات نمود و در بعضی از مقامات سواره و در بعضی از امکنه پیاده خواهم بود تا طریق عدالت مسلوک شود. شیخ فرمود پس بر حیوان دیگر سوار شوید. مقدس امتناع نمود. شیخ فرمود به این قسم طی طریق نمی شود و مقدس فرمود به همین قسم باید بیایم. پس در جایی حمار مقدس شروع به چریدن نمود. پس شیخ تازیانه بر حمار زد که تند برود و مقدس را خوشایند نشد و گفت که چرا حمار مرا اذیت کردی. تواز علمای اهل عجم می باشی؛ در حضور من که مالک این مالم چنین اذیت و معصیت می کنی پس اعیان و اشراف و عوام دیار عجم چگونه باشند و من به چنین ولایتی نمی آیم. هر چه شیخ و دیگران اصرار کردند تن در نداد پس

مقدس اردبیلی از همان منزل اول مراجعت کرد».

داستان بالا یک نمونه از صدها حکایت عوامانه و سخیفی است که محمد بن سلیمان تنکابنی در کتاب قصص العلماء به دانشمندان نسبت داده است.<sup>۱</sup> اساساً نقل کتابی چون قصص العلماء که آکنده از خرافات است آن هم به صورت مرسل و بی سند و موافق ذوق عوام قابل اعتنا نیست؛ چه رسد که با تاریخ مشهور وفات مقدس اردبیلی معارضه کند! ضمن این که خود تنکابنی نیز سال وفات مقدس را ۹۹۳ قمری دانسته است. این داستان به دلیل اشکالات تاریخی قطعاً نادرست است:

۱. آنچه در این گزارش آمده که بنای این مسجد را شاهان پیشین آغاز کرده و شاه عباس به اتمام رساند؛ کاملاً نادرست است. شکی نیست که مسجد شاه اصفهان را شاه عباس بنا کرد و جانشینانش کامل نمودند. در این باره اطلاعات زیادی در کتاب‌ها و کتیبه‌ها وجود دارد که با جستجوی ساده به دست می‌آید؛ لذا از ذکر تفصیلی آن خودداری و تنها به گزارش اسکندر بیگ اکتفا می‌شود. او در ذکر حوادث سال بیست و پنجم سلطنت شاه عباس (۱۰۲۰ قمری) می‌نویسد: «ذکر بنای جامع کبیر دار السلطنه اصفهان ... در اوایل این سال ... شهریار ... را نیت خیر ... بدان مقصور و معطوف گردید که در حوالی نقش جهان اصفهان به بنای مسجد عالی بنیان که در بلاد ایران بل معموره جهان مثل آن نشاط نتواند داد پردازند ... بعد از ملاحظه اطراف میدان نقش جهان، جانب جنوبی میدان را که خانی

۱. ظاهراً این عبارت خالی از افراط نیست، ولی جهت حفظ امانت مصدر بعینه نقل شد.

بزرگ در آن جا ترتیب یافته بود اختیار فرمودند و عمارت خان مذکور را کننده در ساعت سعد که اهل تنجیم از زایچه طالع میمون همایون استخراج نمودند معماران حاذق و مهندسان مدقق... طرح مسجد و مقصوره انداخته. استادان نادره کار به مبارکی و اقبال شروع در کار کردند. از غرایب حالات و نوادر اتفاق پیدا شدن معدن سنگ مرمر است در حوالی صفاهان که در هیچ زمان کسی از آن نشان نیافته بود... در این عهد ظهور یافت... سنگ‌های یکپارچه... آرایش این ثانی بیت المعمور گردانید:

تاریخ این خجسته بنا خواستم زدل

از شوق گفت: «کعبه ثانی بنا شده»<sup>۱</sup>

امید که این بنای عالی بنیان بروفق دلخواه آن شهریار خیربلند مقدر اتمام یافته؛ سکنه این خطه طیبه سال‌های بسیار... به طاعات و عبادات پردازند... و ثوبات آن... موجب ازدیاد عمر و ثبات دولت روزافزون گردد و به دیگر امور حسنه و ابنیه خیر موفق گردند...<sup>۲</sup>

۲. دانستیم که آغاز بنای مسجد شاه در سال ۱۰۲۰ بوده و لازمه داستان قصص العلماء این است که مقدس اردبیلی تا سال ۱۰۲۰ زنده بوده باشد! بدیهی است که چنین فرضی از جهات متعدّد محال و نامعقول است. همین بس که سید مصطفی تفرشی که نقد الرجال را در سال ۱۰۱۵ به پایان برده<sup>۳</sup> تاریخ مرگ مقدس را ماه صفر

۱. عدد ابجد=۱۰۲۰.

۲. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۳۱.

۳. نقد الرجال، ج ۵، ص ۴۲۹.

۹۹۳ قمری دانسته است؛<sup>۱</sup> پس چطور ممکن است که مقدس تا سال ۱۰۲۰ (یعنی ۵ سال پس از پایان تألیف نقد الرجال) زنده بوده باشد؟!

۳. تنکابنی در اینجا دچار خلط دیگری هم شده و داستان نامه مقدس را که به دستور شاه طهماسب در کفنش قرار داده و با او دفن کردند، به شاه عباس نسبت داده است. البته اصل ماجرا هم که مربوط به شاه طهماسب است<sup>۲</sup> سند درستی ندارد و معلوم نیست راست باشد.

در این داستان اشکالات دیگری هم هست که ذکر آن ضروری نمی‌نماید؛ زیرا همین مقدار برای قطع به بطلانش کفایت می‌کند»<sup>۳</sup>.

#### بخش دوم: قدیمی‌ترین سند وفات مقدس اردبیلی

«آقای علی‌رضا دوستی، مؤلف محترم کتاب کشف الحقیقة فی اعتبار الحدیقة، می‌نویسد: «... اولین کسی که تاریخ وفات محقق اردبیلی را صفر سال ۹۹۳ قمری ذکر نموده، سید مصطفی تفرشی (زنده در ۱۰۴۴) است که شاگرد مقدس اردبیلی نبوده و سال‌ها پس از وفات وی در سال ۱۰۱۵ قمری از تألیف کتاب نقد الرجال فارغ گردیده است»<sup>۴</sup>. گذشته از این که نقل تفرشی نسبت به شواهدی که آقای دوستی برای تشکیک در آن جمع کرده‌اند، بسیار متقدم‌تر و معتبرتر است؛ برخلاف پندار ایشان کهن‌ترین سند نیست. به دو

۱. همان، ج ۱، ص ۱۵۱.

۲. رک. الانوار النعمانیة، ج ۴، ص؛ زهر الربیع، صص ۱۰۵-۱۰۶.

۳. <http://alasar.blog.ir/1397/03/02/shah>

۴. کشف الحقیقة فی اعتبار الحدیقة، ص ۱۳۴، نشر دلیل ما.

گزارش کهن ترزیر توجّه کنید:

۱. یکی از معاصران مقدّس اردبیلی «تقی الدین محمد بن علی کاشانی» (میرتذکره) است. او در کتاب «خلاصة الأشعار وزبدة الأفكار» به شرح حال و اشعار میرزا ابوطالب پسر امیرزا شرف الدین حسینی طباطبایی کاشانی پرداخته است. میرزا ابوطالب در سال ۱۰۱۰ قمری از دنیا رفته است.<sup>۱</sup> میرتذکره شعری از میرزا ابوطالب نقل کرده که بسیار جالب توجه است. او می نویسد:

پاکدامن، پاک طینت، پاکزاد	مفتی شرع نبی احمد که بود
شیعیان دین ز روی اعتقاد	آن که سودندی جبین بر خاک او
دامنش با گرد عصیان اتحاد	آن که از آلودگی هرگز نیافت
گفت جنت از قدمش خیر باد	شد به سوی خلد ناگه روح او
تیره شد مهر سپهر اجتهاد	منخسف گردید ماه اوج شرع
چون به مهر چارده معصوم زاد	چون پناه و مقتدای شیعه بود
"حشروی با چارده معصوم باد" <sup>۲</sup>	شیعه ای گفت از پی تاریخ او

ماده تاریخ این شعر دقیقاً ۹۹۳ است. بدیهی است که ماده تاریخ وفات یک شخص را در همان ایام وفاتش می سرایند. با توجه به این که سراینده شعر (میرزا ابوطالب) در ۱۰۱۰ قمری از دنیا رفته و راوی آن (میرتذکره) هم معاصر مقدس اردبیلی بوده و علی القاعده این شعر در همان ایام وفات مقدس اردبیلی سروده شده است، این نقل سندی قطعی است بر درستی دیدگاه مشهور.

۲. یکی دیگر از معاصران مقدس اردبیلی به نام قاضی احمد

۱. رک. خلاصة الأشعار، صص ۱۹۷-۱۹۸.

۲. خلاصة الأشعار وزبدة الأفكار، صص ۲۰۰-۲۰۱.

قمی فرزند میرمنشی کتابی نوشته است به نام «خلاصة التواریخ». او تألیف جلد پنجم این کتاب را در سال ۹۹۹ قمری. به پایان برده است.<sup>۱</sup> قاضی احمد در جلد پنجم کتاب، در ذکر حوادث سال «پنجین ئیل» (مقارن با ۹۹۲ و ۹۹۳ قمری) می نویسد:

«وهم در این سال پرملال [یعنی سال ۹۹۳]، دو مجتهد نامدار از دنیای بی مدار به دارالقرار رحلت فرمودند: اول رضوان دستگاهی مولانا احمد اردبیلی، روز جمعه بیست و یکم شهر صفر سنه مذکوره، در نجف اشرف و در همان آستانه عرش منزلت مدفون گشت. مولانا سی سال تمام بود که مجاورت آن عتبه علیه نموده بود و بعد از سفر حج دیگر از آن آستانه بیرون نفرمودند...»<sup>۲</sup>. چنان که می بینیم قاضی احمد این کتاب را در سال ۹۹۹ قمری تألیف کرده و وفات مقدس اردبیلی را به دقت در جمعه ۲۱ صفر ۹۹۳ قمری ضبط کرده است. واضح است که وقوع خطای چند ساله در نقل تاریخ وفات مجتهد مشهوری مانند مقدس اردبیلی، آن هم در کتاب تاریخی مشروحو که در همان سال ها تألیف شده متصوّر نیست.

این دو نقل ارزشمند نشان می دهد که نفرشی در نقد الرجال، تاریخ وفات مقدس اردبیلی را درست ضبط کرده است. ضمن این که خود نفرشی نیز معاصر اردبیلی بوده و تألیف کتابش را در ۱۰۱۵ به پایان برده است. تذکره نویسان بعد از او نیز همگی همین تاریخ را برای وفات مقدس اردبیلی آورده اند؛ مانند شیخ حرّ عاملی و میرزا

۱. خلاصة التواریخ، ج ۲، ص ۹۲۳.

۲. خلاصة التواریخ، ج ۲، ص ۷۷۳.



عبدالله افندی که به نقل تفرشی اعتماد کرده اند<sup>۱</sup>. با وجود این شواهد قطعی، تشکیک در سال وفات آن فقیه بزرگوار، آب در هاون کوبیدن است<sup>۲</sup>.

### بخش سوم: نامه مقدّس اردبیلی به شاه عباس

«نویسنده کشف الحقیقة فی اعتبار الحدیقة می نویسد: «...قرائن متعدّدی نیز موجب تردید در صحت این تاریخ می گردد: از جمله این قرائن نامه ای است که از محقق اردبیلی خطاب به شاه عباس شهرت دارد. سید نعمت الله جزائری در زهرالربیع می گوید: «...»<sup>۳</sup>. سند و متن نامه مذکور چنین است:

«وحدثنی من أثق به ان المولی احمد الاردبیلی عطرالله ضریحه لما كان فی المشهد العلوی علی مشرفه السلام التجأ الیه رجل من امراء السلطان العادل الشاه عباس الاول قد قصر فی الخدمة فالتمس من المولی احمد ان یکتب الیه کتابة یطلب العفو فکتب الیه بالفارسیة هکذا: بانی ملک عاریة عباس بدانند چه اگر این مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم می نماید. چنان چه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه و تعالی پاره از تقصیرات تو بگذرد. کتبه بنده شاه ولایت احمد اردبیلی.

جواب: به عرض می رساند عباس که خدماتی فرموده بودند به جان منت دانسته به تقدیم رسانید که این محب را از داعی خیر فراموش نکند. کتبه کلب آستان علی عباس.

۱. رک. أمل الأمل فی علماء جبل عامل؛ ج ۲، ص ۲۳. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۵۶.

۲. <http://alasar.blog.ir/1397/03/12/sanad>

۳. کشف الحقیقة فی اعتبار الحدیقة، ص ۱۳۴، نشر دلیل ما.

وحدثنی بعض من اثق به انه طاب ثراه كتب الى الشاه طهما سب انار الله برهانه كتابة لبعض السادة فلما وصلت الكتابة اليه قام تعظيما للكتاب وقبّله ووضع على عينه ورأسه وقضى ما فيه على الوجه الاكمل ثم نظروا اذا في بعض الفاظ الكتاب أيها الاخ فأمر السلطان باحضار كفته وقال لخواصه ضعوا هذا الكتابا معي في قبوري لا حتج بها على منكرو وكيرو اقول لهما هذا المولى احمد قبلني بالاخوة و اتحقق من هذا انه لا عذاب على وقد فعل به كما أمر<sup>۱</sup>.

سید نعمت الله در این کتاب به تألیف دیگرش مقامات النجاة ارجاع می دهد. مقامات را نیز در سال های ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ تألیف کرده است<sup>۲</sup>. البته ظاهراً این دو نامه را در مقامات النجاة هم آورده است. در زمان نقل این دو حکایت بیش از صد سال از وفات مقدّس اردبیلی گذشته بوده و واسطه های نقل هم معلوم نیست. با چنین گزارشی نه اصل واقعه معلوم و ثابت است و نه احتمال خلط در آن کم است. مثلاً ممکن است ماجرای که به شاه عباس نسبت داده، مربوط به شاه طهما سب بوده باشد و بین این دو خلط شده باشد؛ یا اساساً هر دو ماجرای ذکر شده در حقیقت یکی باشد و در اثر تحریف به دو گونه متفاوت نقل شده باشد. چنان که در دوره های بعد نیز در داستان نامه نگاری مقدس اردبیلی، میان شاه طهما سب و شاه عباس خلط شده است<sup>۳</sup>.

۱. زهر الربیع، صص ۱۰۵-۱۰۶.

۲. الذریعة، ج ۲۲، ص ۱۴.

۳. مثلاً در قصص العلماء تنکابنی یازک. تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، ص ۳۳۲؛ دفتر تاریخ، ج ۱، ص ۳۱۰؛ تاریخ کامل ایران، ج ۲، ص ۸۳۲.

شیخ عباس قمی احتمال داده است این نامه نگاری در زمانی صورت گرفته که شاه عباس اگرچه رسماً بر تخت سلطنت ننشسته، اما صاحب قدرت بود: «... لازم است در این جا اشاره به مطلبی نمایم که رفع کند اعتراض بعضی از افاضل را بر این حکایت به آن که عصر شاه عباس موافق نبوده با عصر مقدس اردبیلی، تا آن که این حکایت صحیح باشد. پس گویم امر به حسب ظاهر چنان است که فرموده، زیرا که وفات این بزرگوار در سال نهصد و نود و سه است و جلوس شاه عباس در سال نهصد و نود و شش است که مطابق با کلمه «ظل الله»... لکن براهل تاریخ و اطلاع معلوم است که شاه طهماسب صفوی، که دوم سلاطین صفویه است، در سنه نهصد و هشتاد و چهار وفات کرد و از او نه نفر پسر به جای بود که بزرگتر آنها سلطان محمد میرزا، فرمانفرمای مملکت فارس بود، لکن به سبب ضعف باصره او، ارباب حل و عقد در باب سلطنت، نامی از او نبردند، بلکه امر سلطنت دایر شد ما بین دو برادر او: سلطان اسماعیل میرزا و سلطان حیدر میرزا. امر در باب تفویض سلطنت به یکی از این دو نفر بر دو قسم شدند و نزدیک شد فتنه شود تا بالأخره حیدر میرزا را مظلوم کشتند و سلطنت را به شاه اسماعیل ثانی تفویض کردند. او قریب یک سال و نیم سلطنت کرد و در سنه ۹۸۵ وفات کرد. پس از وی برادرش سلطان محمد مکفوف براریکه سلطنت مستقر شد، لکن به واسطه عدم بینایی او، تمامت امورات در قبضه اختیار مهد علیا فخر النساء بیگم، حرم محترم او بود تا در سنه ۹۸۷ که امر او اعیان، آن مخدّره محترمه را به قتل رسانیدند. و سلطان محمد را دو پسر بود: حمزه میرزا و شاهزاده عباس میرزا. پس

جماعتی از امرای عراق از ترکمانان و غیره هواخواه شاهزاده حمزه بودند و جماعتی از امرای خراسان قرار سلطنت را برای شاهزاده عباس میرزا دادند و در همین سنه ۹۸۷، علی قلی خان شاملو و مرشد قلی سلطان، شاهزاده عباس میرزا را به سلطنت برداشتند، تا در ششم ذی الحجة سنه ۹۹۶ که شاه سلطان محمد تاج سلطنت را به دست خود بر سر فرزند ارجمند خود، شاهزاده عباس میرزا نهاد و او را شاه عباس خطاب کرد و امر سلطنت بر او مستقر شد. پس معلوم شد که شاه عباس قبل از استقرار سلطنت نیز کارهای سلطنتی به او ارجاع داشته پس درست می آید این حکایت را که سید جزائری نقل فرموده<sup>۱</sup>.

آری، تنها با چنین توجیهاتی است که می توان نقل سید نعمت الله جزائری را در حدّ احتمال حفظ کرد و گرنه با چنین حکایت ضعیفی که پس از یک قرن به طریق نامعلوم ضبط شده، نمی توان اسناد دقیق و قطعی متقدم را کنار گذاشت!

### تذکره دیگر

میرزا عبدالله افندی در تحفه فیروزیه می نویسد: «مولا احمد اردبیلی فاضل مشهور معاصر شاه طهماسب و شاه عباس ماضی که خودش ضرب المثل در فضل و علم و صلاح و تقوا بوده؛ چنان چه در ما بین خاص و عام مذکور است...»<sup>۲</sup>. این جمله میرزا عبدالله افندی نیز تنها در صورتی صحیح است که مراد هم عصری او با شخص شاه عباس و کزو فرّش پیش از سلطنت رسمی باشد؛ و گرنه چنان که

۱. الفوائد الرضویه، ج ۱، ص ۶۱.

۲. صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۴۶۴.

گفتیم مقدّس اردبیلی قطعاً در سال ۹۹۳ از دنیا رفته است. لازم به تذکر است که تحفه فیروزیه در سال ۱۱۲۲ قمری. یعنی حدود ۱۳۰ سال پس از مقدّس اردبیلی تألیف شده است»<sup>۱</sup>.

#### بخش چهارم: کتاب‌های صاحب معالم و صاحب مدارک

«نویسنده بزرگوار آقای علیرضا دوستی در کتاب کشف الحقیقه فی اعتبار ال حدیقه الشیعه می نویسد: «شیخ علی عاملی ... می گوید: ... شیخ حسن، کتاب معالم و منتقی و سید محمد عاملی، کتاب مدارک را پس از بازگشت از نجف تألیف کرده‌اند و برخی از این کتاب‌ها در زمان حیات محقق اردبیلی به نجف رسیده است. این در حالی است که مقدمه کتاب معالم در سال ۹۹۴ نوشته شده و بخش عمده کتاب مدارک الاحکام نیز - چنانچه در متن کتاب به آن تصریح شده - در زمان حیات مقدّس اردبیلی تألیف گردیده و در بخش دیگر کتاب نیز اشاره به وفات اردبیلی نشده است و از آنجا که پایان یافتن کتاب در سال ۹۹۸ بوده است، بعید به نظر می‌رسد که تألیف ادامه کتاب که مفصل نیست حدود شش سال (تا ۹۹۸) به طول انجامیده باشد. بنابراین احتمال خطابودن تاریخی که تفرشی برای وفات مقدّس اردبیلی (صفر سال ۹۹۳) ذکر کرده است زیاد است»<sup>۲</sup>. در استدلال ایشان چند اشکال مهم وجود دارد:

۱. عبارت شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین عاملی در الدر المنثور چنین است: «ولما رجعا صنف الشيخ حسن المعالم

۱. همان، ص ۴۲۴.

۲. <http://alasar.blog.ir/1397/03/12/sanad>

۳. کشف الحقیقه فی اعتبار الحدیقه الشیعه، صص ۱۳۴ و ۱۳۵.

والمنتقى والسيد محمد المدارك ووصل بعض ذلك الى العراق قبل وفاه ملاً احمد رحمه الله...<sup>۱</sup>. از این عبارت بر نمی آید که نسخه کامل یکی از این کتاب‌ها در زمان حیات مقدس اردبیلی، به نجف رسیده بلکه اگر تنها بخش ابتدایی یکی از این سه کتاب هم رسیده باشد، تعبیر «وصل بعض ذلك» صدق می‌کند. بنابراین چون تاریخ آغاز این تالیفات معلوم نیست این استدلال مردود است.

۲. گفته‌اند: «مقدمه کتاب معالم در سال ۹۹۴ نوشته شده»؛ مستند ایشان کلام آقابزرگ است: «معالم الدین و ملاذ المجتهدین، ... خرج منه بعد مقدمته المتداولة في الأصول، المذكورة آنفاً بعنوان معالم الأصول شطراً من كتاب الطهارة، ولم يتم، بل انتهى إلى أول الموضوع و آداب الخضاب و فرغ من مقدمته في سلخ ليلة الأحد الثانية من ربيع الثاني ۹۹۴، كما رآه صاحب الرياض في نسخه الأصل بخط المصنف...»<sup>۲</sup>. اما نقل آقابزرگ دقیق نیست. بنا به گفته صاحب ریاض تألیف تمام کتاب در تاریخ ذکر شده به پایان رسیده نه مقدمه اصولی آن:

«وقد رأيت كتاب المعالم المذكور بخطه الشريف من الاصول و ما خرج من الفروع، و نسخة أخرى ايضا قد قرئت عليه و عليها حواشی منه كثيرة. و اعلم أنه «قده» قد فرغ من تأليفه سحر ليلة الاحد الثانية من ربيع الثاني الاولى من أول الربيع سنة أربع و تسعين و تسعمائة، و قد وصلت فروع المعالم الى المطلب الثالث في الطهارة من

۱. الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۰۲.

۲. الذريعة، ج ۲، ص ۱۹۸، ش ۴۵۹۵.

الاحداث وما فی معناه»<sup>۱</sup>.

نقل صاحب ریاض مطابق نسخه موجود معالم است:

«واتفق الفراغ من تسويده سحر ليلة الأحد الثانية من ربيع الثاني ولى من أول الربيع سنة أربع وتسعين وتسعمائة وكتب مؤلفه العبد الفقير ... حسن بن زين الدين بن على الشامى العاملى ... هكذا صورة خط مؤلفه أدام الله أيامه و ختم بالصالحات أعماله ... واتفق الفراغ من كتابته ضحى يوم الإثنين الثامن والعشرون من شهر رمضان المبارك سنة ألف و واحد من الهجرة ... وكتب بيده الفانية ... حسن بن أحمد بن محمد بن على بن سنيغ العاملى ...»<sup>۲</sup>.

بنابراین آغاز تألیف این کتاب هم معلوم نیست و احتمال تألیف بخش قابل توجهی از آن در سال ۹۹۳ ق زیاد است.

۳. آقای دوستی نوشته‌اند: «بخش عمده کتاب مدارک الاحکام نیز - چنان چه در متن کتاب به آن تصریح شده - در زمان حیات مقدس اردبیلی تألیف گردیده» و در پاورقی به مواضعی از جلد ۱ تا ۴ مدارک الاحکام ارجاع داده‌اند. این در حالی است که کتاب مدارک الاحکام در ۸ جلد چاپ شده است و تنها در سه جلد اول و اوایل جلد ۴ تصریح به حیات مقدس اردبیلی وجود دارد؛ اما در بیشتر جلد ۴ و نیز مجلدات ۵ تا ۸ هیچ تصریح یا اشاره‌ای به حیات آن بزرگوار وجود ندارد. با این حساب آقای دوستی به چه دلیل گفته‌اند: «بخش عمده مدارک الاحکام ... در زمان حیات مقدس اردبیلی تألیف گردیده است»؟! تنها می‌توان گفت: سه جلد اول و اوایل

۱. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۲۳۳.

۲. معالم الدین، ج ۲، ص ۵۰۰، موسسه الفقه، تصویر نسخه خطی در انتهای کتاب آمده است.

جلد چهارم در حیات مقدس اردبیلی نوشته شده است.  
 ۴. نوشته‌اند: «از آن جا که پایان یافتن کتاب در سال ۹۹۸ بوده است، بعید به نظر می‌رسد که تألیف ادامه کتاب که مفصل نیست حدود شش سال (تا ۹۹۸) به طول انجامیده باشد». چنانکه گفتیم ادامه کتاب بیش از نصف کتاب را شامل می‌شود و هر یک از مجلدات هم بین ۳۶۸ تا ۵۰۴ صفحه دارد. پس این که گفته‌اند «مفصل نیست» نادرست است.

۵. بنابراین نسخه مدارک که بر خود مصنف عرضه شده و با دستخط خود آن را تأیید کرده، جلد ۶ کتاب در نخستین ماه سال ۹۹۵ پایان یافته است.<sup>۱</sup> جلد ۸ نیز در ماه آخر سال ۹۹۸ پایان یافته است.<sup>۲</sup> بنابراین نوشتن ۲ جلد آخر حدود ۴ سال به طول انجامیده است. با این حساب این که آقای دوستی بعید دانسته‌اند نوشتن ۵ جلد آخر ۶ سال طول کشیده باشد هیچ وجهی ندارد. نتیجه آنکه نقل شیخ علی عاملی نواده شهید ثانی رحمته‌الله علیه هیچ منافاتی با وفات مقدس اردبیلی در سال ۹۹۳ ندارد. کاملاً محتمل است که در سال ۹۹۳ بخشی از سه جلد اول مدارک الاحکام به نجف رسیده باشد و بعد از وفات او تألیف جلد ۴ و ۵ و ۶ تا اوایل سال ۹۹۵ کامل شده و تألیف جلد ۷ و ۸ در اوایل سال ۹۹۸ به پایان رسیده باشد.

۶. مؤلف الدر المنثور به گفته خودش در سال ۱۰۱۳ یا ۱۰۱۴ به دنیا آمده است<sup>۳</sup> و جدش شیخ حسن بن شهید ثانی در سال ۱۰۱۱ از دنیا

۱. مدارک الاحکام، ج ۱، صفحه ۴۴، موسسه آل‌البیت، تصویر نسخه خطی در انتهای کتاب آمده است.

۲. مدارک الاحکام، ج ۸، ص ۴۷۶. الذریعه، ج ۲۰، ص ۲۳۹.

۳. الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۴۵.



رفته است. (الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۰۳) و کتاب را در سال ۱۰۷۳ به پایان برده است.<sup>۱</sup> بنابراین هرچه از جدش نقل می‌کند با واسطه و پس از گذشت سال‌ها است. در سراسر متن نیز قرائنی هست که نشان می‌دهد بعضی از مطالب برگرفته از شنیده‌های نه چندان دقیق است؛ مثلاً در همان کتاب می‌نویسد: «لقد بلغنی عن بعض فضلاء اکابر العجم و هو خلیفه سلطان قدس الله روحه ... قال يوماً ما معناه: کنت اسمع ان الشیخ حسن توفی فی اثناء تألیف المنتقی والمعالم ...»<sup>۲</sup>. با توجه به این که شیخ حسن در ۱۰۱۱ از دنیا رفته و تألیف معالم در ۹۹۴ و تألیف منتقی الجمان در ۱۰۰۶ پایان یافته است<sup>۳</sup> شاید شیخ حسن در طول این ۱۷ سال ادامه این دو کتاب را هم نوشته ولی به دست ما نرسیده است. به هر حال اگر بین دو روایت تعارضی بود، نقل سید مصطفی تفرشی که نقد الرجال را در ۱۰۱۵ تألیف کرده از هر جهت بر نقل شیخ علی که در ۱۰۱۳ یا ۱۰۱۴ به دنیا آمده و الدر المنثور را در ۱۰۷۳ نوشته ترجیح دارد. حال آن که نشان دادیم بین دو روایت تعارضی نیست»<sup>۴</sup>.

## دوم: ضعف علمی

کتاب کاشف الحق کتابی یک دست نیست؛ زیرا بخش‌هایی از آن بازنویسی آثار بزرگانی چون قاضی نورالله شوشتری است که اتقان علمی خوبی دارد، ولی

۱. الذریعه، ج ۸، ص ۷۶.

۲. الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۰۳.

۳. منتقی الجمان، ج ۳، ص ۴۸۳ الذریعه، ج ۲۳، صص ۷۶ و ۷۷.

۴. پایگاه <http://alasar.blog.ir/1397/03/07/Wafat>

بخش های دیگری از آن که به قلم خود نویسنده است ضعیف و سست است. از دیرباز بسیاری از عالمان معتقد بودند که این کتاب نمی تواند اثر خامه محقق و مدققى چون مقدس اردبیلی باشد و حتماً نویسنده شخص دیگری است که چنین ضعیف قلم زده است. البته تشخیص این چنین نکاتی از اخباریان و محدثان صرف، یا از کسانی که مطالب کتاب را با دقت نخوانده اند ممکن نیست؛ ولی برای محققان و عالمانی که در محتوای کتاب دقت ورزیده باشند حقیقتی آشکار است و ممکن نیست که کسی با مجمع الفائدة و البرهان مأنوس باشد و حدیقة الشیعة را هم بخواند و نویسنده این دورا یک نفر پندارد. عالم جلیل القدر مولی محمد تقی بن عبدالحسین نصیری طوسی که از معاصران مولانا محمد تقی مجلسی است، در کتاب لب اللباب خود درباره حدیقة الشیعة چنین قضاوت کرده است: «نقل من کتاب فارسی ینسب الی الشیخ المرحوم ملا احمد الاردبیلی ولم نعلم صحته... وعقیدتنا ان هذه الرسالة لیست من الشیخ الاردبیلی الذی هو کبار مشایخنا؛ لانها عاریة من التحقیق، وعبارته لیست کما یلیق»<sup>۱</sup>. مرحوم شیخ الشریعة اصفهانی نیز انتساب کتاب را به مقدس اردبیلی به همین دلیل رد می کنند، استاد سید جلال الدین آشتیانی می فرماید:

«... آخوند مآفتح الله، معروف به شریعت اصفهانی (از قرار نقل زعیم شیعه مرحوم آقای میلانی و استاد عزیز سید کاظم عصار) فرموده بودند: باید حدیقة الشیعة منسوب به محقق اردبیلی، اثریکی از تلامیذ علامه مجلسی باشد و اثری بدین روش امکان ندارد از

۱. فهرست نسخ خطی دانشگاه تهران ج ۹ ص ۹۶۱. این عالم بزرگ از عالمان قرن یازدهم هجری است، ولی چون قضاوتش مبتنی بر حدس بود، نه حس؛ گزارش نظر شریفش را در فصل آرای عالمان بزرگ مخالف حدیقة الشیعة نیاوردیم.

فقیه و متکلمی دقیق مانند ملا احمد اردبیلی باشد که هر مطلبی را سنجیده بیان می‌کند»<sup>۱</sup>.

مرحوم شعرانی نیز می‌فرماید: «آن اخبار ضعیف و بی‌اصل را با عبارت فارسی فصیح نمی‌توان به عالمی مدقق نسبت داد که اصلاً آذربایجانی بود و در نجف پرورش یافت»<sup>۲</sup>. در اینجا نمونه‌های مختلفی از این دست را مرور می‌کنیم که از آن‌ها می‌توان به جعلی بودن حدیقه الشیعه یقین کرد:

### نمونه اول: ضعف فقهی در حکم جزیه و میراث

یکی از محققان می‌نویسد:

«از جمله قرائنی که نشان می‌دهد نسبت حدیقه الشیعه به مقدس اردبیلی دروغ است، اشتباهات فقهی فاحشی است که با گفته و فتوای اردبیلی در شرح ارشاد مخالف است. در نظر داشته باشیم که در حدیقه الشیعه به شرح ارشاد ارجاع داده شده؛ به این دلیل و نیز بنا بر شواهد متعدد دیگر نمی‌توان گفت که حدیقه الشیعه را قبل از شرح ارشاد و در زمانی نوشته که هنوز آگاهی کافی از آراء فقیهان شیعه و سنی نداشته است. نویسنده حدیقه در مقام اعتراض بر ابوبکر و عمر گفته است: «... جزیه به مذهب شیعه و سنی حق مستحقین است که زکات را مستحق بودند و بر غیر ایشان حرام... و میراث کسی که وارث ندارد، حق فقراء و مساکین عالم.

---

۱. سید جلال الدین آشتیانی، «پیرامون نقد تهافت غزالی»، در کیهان اندیشه، شماره ۷ (۱۳۶۵)، صص ۳۱-۳۲.

۲. تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۱، ص ۱۳.

ایشان از کدام یک بودند که مال بیت المال را تصرف می نمودند؟<sup>۱</sup>.  
در نسخه خطی کاشف الحق به این تعبیر آمده است: «... حق  
مستحقین زکات است و بر غیر ایشان حرام. الخ»  
[بررسی حکم] جزیه

ادعای نویسنده درباره جزیه، هم با فقه شیعه ناسازگار است و هم با  
فقه اهل سنت!

### ۱. فتوای مقدّس اردبیلی و دیگر فقهاء شیعه

مقدّس اردبیلی در شرح کلام علامه حلی می نویسد:

«[متن علامه:] ویسقط الجزية عن الصبيان و المجانين و النساء  
و المملوک... و مستحقها المجاهدون... [شرح مقدس:] قوله:  
(و مستحقها المجاهدون). هذا فی زمان الحضور ظاهر: و يفعل  
الامام عليه السلام بها ما يريد. و فی صحیحة محمد بن مسلم حيث قال عليه السلام  
(وانما الجزية عطاء المهاجرين) إشارة، إلى كونها للمجاهدين كما  
هو مقتضى المتن و سائر العبارات. قال فی المنتهى: (مصرف الجزية  
مصرف الغنیمة سواء للمجاهدين و كذلك ما يؤخذ منهم علی  
وجه المعاوضة لدخول بلاد الإسلام). و أمّا فی زمان الغيبة فمشکل:  
و يمكن جواز أخذها للحاكم النائب له عليه السلام و جعلها فی مصالح  
المسلمين، مثل بيت مال المسلمين و صرفها لفقراء المسلمين،  
كالزكاة كما يشعر به عبارة قواعد المصنف: (فهو للمجاهدين، و مع  
عدمهم لفقراء المسلمين) و لكن غیر ظاهر، و لم يعلم كون غيره عليه السلام  
مقامه فی ذلك، و ما نرى له دليلا، و لا كلام الأصحاب، بل هكذا

۱. حديقة الشيعة، ج ۱، ص ۳۳۴.

عباراتهم مجملة. والعجب انهم يثبتون أحكام الامام عليه السلام في زمان حضوره، و يتركون مثل هذه. لعله لعدم المستند، ولكن ينبغي إظهاره ليطمئن قلب مثلنا و يندفع الشبهة، لجواز أخذها للجائر و إعطائها لآحاد المسلمين، و أخذهم لها من عند أنفسهم، و قد تراهم الآن يظنون أخذها أكثر اباحة من مال الجائر. بل يعتقدون أنها أبعد من الشبهة مع عدم احتياجهم إليها أيضا، و ما نرى وجهه، و هم اعرف. لعل عندهم وجه اباحة وصل إليهم ممن قوله حجة، كما يفعلون في أخذ الخراج و المقاسمة: أظن وجوب الاجتناب، و لا شك انه أحوط<sup>۱</sup>.

از امام صادق عليه السلام روايت شده است: «إِنَّ أَرْضَ الْجَزِيَّةِ لَا تُرْفَعُ عَنْهُمْ الْجَزِيَّةُ وَإِنَّمَا الْجَزِيَّةُ عَطَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَالصَّدَقَةُ لِأَهْلِهَا الَّذِينَ سَمَّى اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَلَيْسَ لَهُمْ مِنَ الْجَزِيَّةِ شَيْءٌ»<sup>۲</sup>. شيخ طوسی بر مضمون این حدیث ادعای اجماع کرده است:

«ما يؤخذ من الجزية... للمقاتلة المجاهدين. وللشافعي فيه قولان: أحدهما: أن جميعه لمصالح المسلمين، و يبدأ بالأهم فالأهم. والأهم: هم الغزاة، و الثاني للمقاتلة كما قلناه. هذا إذا قال: إنه لا يخمس و أما إذا قال يخمس فأربعة أخماسه تصرف إلى أحد هذين النوعين على القولين، و المصالح مقدمة عندهم. دليلنا: إجماع الفرقه، و أخبارهم، في أن الجزية للمجاهدين لا يشركهم فيها غيرهم...»<sup>۳</sup>.

۱. مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، ج ۷، صص ۵۱۸-۵۱۹.

۲. وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۵۳ و مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۲.

۳. الخلاف، ج ۴، ص ۲۱۸، مسئله ۴۲.

این دیدگاه در بین فقهاء شیعه مشهور است<sup>۱</sup> و اگرچه به این شکل مورد قبول برخی از فقها قرار نگرفته؛ اما فتوای هیچ یک مطابق ادعای صاحب حدیقة الشیعة نیست<sup>۲</sup>.

## ۲. فتوای سنیان

گفتار عامه در این باره مختلف است. برخی از آن‌ها جزیه را مخصوص سپاه دانسته‌اند و برخی برای مصالح مختلف که یکی از آن‌ها مخارج سپاهیان است. البته برخی از آن‌ها نیز مصرف جزیه را مانند زکات دانسته‌اند ولی این دیدگاه مشهور آنان نیست<sup>۳</sup>. حال می‌پرسیم چطور ممکن است فقیه بزرگی مانند مقدّس اردبیلی چیزی را به عنوان مذهب شیعه و سنی ادعا کند که نه با فتوای خود او موافق است و نه با نصوص و اجماع فقیهان امامی و نه حتی با مشهور اهل سنت؟!

## [بررسی حکم] میراث بی وارث

ادعای نویسنده در این باره نیز مخالف مشهور شیعه است؛ چنان‌که مقدّس اردبیلی خود می‌نویسد: «... ثم کون میراث من لا وارث له للإمام، هو المشهور بین الأصحاب»<sup>۴</sup>. شیخ طوسی نیز می‌نویسد:

۱. در مذهب تشیع آنچه را مسلم گرفته‌اند استحقاق آن برای مجاهدین است و بعضی احتمالات دیگری هم داده‌اند مثل مصرف در راه مصالح مسلمانان یا مانند زکات دادن به فقیران اما کسی آن را مختص به مستحقان زکات نمی‌داند. رک. النهاية، ج ۱، ص ۱۹۳. الوسيلة، ص ۲۰۴، المهذب، ج ۱، ص ۱۸۵. غنية النزوع، ج ۱، ص ۲۰۳. المختصر النافع، ج ۱، ص ۱۱۱. الجامع للشرائع، ج ۱، ص ۲۳۵. الدروس الشرعية، ج ۲، ص ۴۱. غایة المراد، ج ۱، ص ۴۹۸ و... .

۲. الجزية وأحكامها، ج ۱، ص ۱۳۸، علی اکبر کلانتری.

۳. رک. الجزية وأحكامها، ج ۱، ص ۱۴۲، علی اکبر کلانتری.

۴. مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۱۱، ص ۴۶۴ و نیز رک. صص ۴۶۰-۴۶۱.

«میراث من لا وارث له لا ینقل إلى بیت المال، وهو للإمام خاصة. و عند جمیع الفقهاء ینقل الی بیت المال، و ینقل للمسلمین و عند الشافعی: یرثه المسلمون بالتعصیب و عند أبی حنیفة فی إحدى الروایتین عنه. و فی الروایة الأخری بالموالات دون التعصیب. دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم. و ایضا: فلا خلاف أن للإمام أن ینخص به قوما دون قوم، فلو لا أنه له لم یجز ذلك»<sup>۱</sup>.

حال چگونگی ممکن است مقدس اردبیلی در اعتراض به شیخین چیزی را مذهب شیعه و سنی بدانند و به آن استناد کند که به گفته خود او مخالف مشهور شیعه است و مورد توافق سنیان هم نیست؟!<sup>۲</sup>.

### نمونه دوم: ضعف بحث‌های رجالی

بحث‌های رجالی در حدیقه الشیعه سست و خالی از دقت است، با اینکه مقدس اردبیلی در مجمع الفائده بسیار با دقت از رجال سند، بحث کرده و به نوعی سخت‌گیری هم به خرج می‌دهد. یکی از محققان محترم می‌نویسد:

«محقق اردبیلی در مجمع الفائده والبرهان دقت بسیار در بررسی سند روایات دارد و روایات شماری از راویان را ضعیف می‌شمارد<sup>۳</sup>. شاگردان وی: صاحب معالم و صاحب مدارک صحیح اعلائی هستند.

گروهی در تحلیلی که از اندیشه‌های محقق اردبیلی در مجمع الفائده

۱. الخلاف، ج ۴، ص ۲۲، مسألة ۱۴.

۲. رک. پایگاه [http://alasar.blog.ir/1396/12/27/hadiqah\\_fiqh](http://alasar.blog.ir/1396/12/27/hadiqah_fiqh)

۳. مجمع الفائده والبرهان، ج ۷، ص ۴۹۲.

ارائه داده‌اند براین باورند که دقت بسیار محقق اردبیلی در سند روایات و توجه وی به عقل زمینه را برای گرایش‌های اخباری‌گری فراهم ساخته است<sup>۱</sup> اما در حدیقة الشیعة بسیار اتفاق می‌افتد که در بحث‌های رجالی بحث‌ها چنان پخته و قانون‌مند ارائه نمی‌شوند. سخن از این نیست که در این اثر روایات سست و بی‌پایه گواه آورده شده‌اند، بلکه مطلب این است که روایات ضعیف صحیح دانسته شده که درخور توجیه نیست از جمله در موارد گوناگون روایتی به خاطر مضمونش، که مورد پسند نویسنده بوده صحیح دانسته شده با این که روایت بی‌سند یا دارای سند نادرست است. روایتی را از فصول المهمه آورده و سند آن را صحیح دانسته<sup>۲</sup> در حالی که در فصول المهمه سندی برای آن ذکر نشده است<sup>۳</sup>.

روایتی را از کتاب روضه نقل کرده<sup>۴</sup> و در چندین مورد تعبیر به سند صحیح دارد در حالی که متن روضه که نسخه خطی آن را دیدیم<sup>۵</sup> سندی برای آن روایات ذکر نشده و اگر پیش از این سندی ذکر شده صحیح نیست. و علامه مجلسی در بحار الانوار، روایت روضه را بدون سند نقل کرده است<sup>۶</sup>. ... در کاشف الحق و به پیروی آن، در حدیقة الشیعة درباره روایتی که در آن محمد بن سنان یاد شده آمده

۱. دین و دولت در ایران، ص ۶۷.

۲. حدیقة الشیعة، ص ۵۲۶.

۳. فصول المهمه ابن صباغ، صص ۱۸۹، ۱۹۰، نجف ۱۳۸۱.

۴. حدیقة الشیعة صص ۳۹۸، ۴۱۲، (کاشف الحق) برگ ۱۸۴، ۱۹۰.

۵. فهرست کتابهای خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۳/ ۱۷۳.

۶. بحار الانوار، ج ۴۱، صص ۲۳۵، ۲۵۸، ۲۷۰.



است: «در کتاب خرایج به سند صحیح از محمد بن سنان نقل نموده که گفت»<sup>۱</sup>. در این جا روایت محمد بن سنان صحیح معرفی شده است در حالی که علمای رجال او را ضعیف شمرده اند و محقق اردبیلی در جای جای شرح ارشاد به ضعف وی اشاره دارد<sup>۲</sup>»<sup>۳</sup>.

یکی دیگر از محققان محترم نیز در این زمینه نکته های قابل توجهی را جمع آوری کرده اند که به خوبی نشان از ضعف، تسامح و تساهل نویسنده کتاب در علم رجال دارد که عیناً نقل می شود:

«از قرائن روشنی که نشان می دهد حدیقه الشیعه از مقدس اردبیلی نیست، جهل مطلق نویسنده حدیقه الشیعه به علم رجال است. نویسنده بارها روایاتی را که سندی ندارد یا سندش در غایت ضعف است، صحیح السند شمرده است! صدور این اغلاط واضح از مقدس اردبیلی محال است. اگر کسی شرح او را بر کتاب ارشاد الاذهان (مجمع الفائده والبرهان) که پیش از حدیقه الشیعه نوشته شده دیده باشد می داند، مقدس اردبیلی در این زمینه اهل تسامح نیست و بسیاری از احادیث مسند کتب اربعه را به دلیل مجهول بودن راوی یا ضعف یا عدم توثیق و مانند آن ضعیف السند شمرده، تا چه رسد به اخبار مرسل و بی سند کتب بی نام و نشان!

به عنوان نمونه مقدس اردبیلی درباره حدیثی از کتب اربعه می نویسد: «السند غیر صحیح لوجود ابراهیم بن هاشم و اشتراک حماد عن

۱. کاشف الحق برگ ۱۹۷ و حدیقه الشیعه ص ۴۳۱.

۲. مجمع الفائده، ج ۲، صص ۶۱ و ۲۳۵ و ج ۷، صص ۲۴۳ و ۲۸۳ و موارد متعدد دیگر.

۳. علی اکبر ذاکری، مقاله «نادرستی انتساب حدیقه الشیعه به مقدس اردبیلی»، صص ۲۲-۲۳.

الحلبی<sup>۱</sup> با اینکه سختگیری درباره چنین سندی به عقیده بنده خالی از افراط نیست! یا درباره روایت دیگری می نویسد: «انه خبر غیر صحیح لوجود ابراهیم بن مهزیار فیه و ما وثق»<sup>۲</sup> و یا می نویسد: «الخبر غیر صحیح رواه فی التهذیب ... عن علی بن الحسن بن فضال عن علی بن اسباط عن عمه یعقوب بن سالم الاحمر عن ابی بصیر عن ابی عبدالله ... وقصور السند معلوم»<sup>۳</sup> و موارد بسیار زیاد دیگر که در جای جای کتاب قابل مشاهده است.

پس با این شیوه رجالی سختگیرانه ابداً ممکن نیست محقق اردبیلی روایتی را صحیح السند بشمرد که در کتابی مجهول الهویه مرسلأ از شخصی مجهول نقل شده است! این اشکالات در اصل کتاب کاشف الحق و مربوط به خود اردستانی است که از علم رجال بی بهره بوده و در اضافات میرلوحی به کتاب چنین اغلاطی دیده نمی شود؛ زیرا میرلوحی با رجال آشنا بوده و آگاهانه جعل می کرده است. دقت داشته باشید که:

۱. سخن بر سر این نیست که نویسنده حدیقة الشیعة، حدیث ضعیف السند را نقل و به آن احتجاج کرده است؛ تا جواب داده شود: در فضایل و عقاید نیازی به صحت سند نیست یا گفته شود: درستی محتوا و شهرت و ... جبران کننده ضعف سند است یا توجیهاتی مانند این آورده شود که ارزیابی آن محل بحث ما نیست؛ بلکه سخن در این است که نویسنده، احادیث بی سند

۱. مجمع الفائده، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲. همان، ص ۱۸۳.

۳. همان، ص ۷۲.

یا ضعیف‌السند را صحیح‌السند نامیده است و این هیچ‌علتی نمی‌تواند داشته باشد مگر ناآگاهی یا فریب!

۲. ضعف سند این روایات اختلافی نیست تا گفته شود شاید بر مبنای مقدس‌اردبیلی ضعیف‌السند نبوده است! زیرا اساساً یا سندی ندارند یا اسنادشان کلاً مجهول‌اند یا مرسل یا مشتمل بر غلات و کذابین و ضعیف، و در هر حال همه رجال‌شناسان بر ضعف چنین اسنادی اتفاق دارند. وانگهی مشرب مقدس‌اردبیلی از کتبش خصوصاً مجمع‌الفائده کاملاً روشن است. وقتی بعضی رجال مشهور و کثیرالحدیث کتب اربعه را به جهاتی مثل عدم توثیق و... ضعیف می‌شمارد، چگونه ممکن است سند اخبار بی‌سند کتب مجهول‌الهویه مانند روضه را صحیح بشمرد؟!

۳. در علوم نقلی مثل حدیث، تاریخ، رجال و کتابشناسی بنا بر شناخت واقع‌بینانه است؛ نه انتزاعیات و احتمالات بعید و آمیخته با تخیل. پس این که گفته شود شاید نسخه‌ای از روضه در دست مقدس‌اردبیلی بوده که سند داشته و کس دیگری به آن دست نیافته، پذیرفته نیست. ضمناً این اشکال مخصوص روایات روضه نیست؛ و اظهار نظر نویسندگان درباره اسناد روایات علل الشرائع، خرائج، امالی طوسی، کشف‌الغمه، الفصول المهمه و... را نیز در بر می‌گیرد. همچنین اسناد روایات روضه در کتب دیگر مثل عیون‌المعجزات ذکر شده که آن هم پر از مجاهیل و ضعیف بلکه اسامی جعلی تخیلی است و ابداً راهی برای تصحیحش وجود ندارد. اکنون مواردی از داوری‌های عجیب نویسندگان حدیقة را درباره اسناد روایات ذکر کرده و چون ضعف غالب اسناد روشن

است یا با مراجعه ساده معلوم می شود، از ارزیابی تفصیلی اسناد صرف نظر می کنیم.

۱. «و در کتاب مستطاب علل الشرایع که از مصنفات ابن بابویه است به سند صحیح نقل شده که ابلیس را گذر افتاد بر جمعی از اشقیاء که امیر المؤمنین علیه السلام را بد می گفتند و...»<sup>۱</sup>.

سند روایت در مصدر چنین است:

«حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيٍّ الْعَبَّاسِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ عَمِيرُ بْنُ مَرْدَاسٍ الدَوَاقِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ بَشِيرٍ الْمَكِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ عَنِ الْمَسْعُودِيِّ رَفَعَهُ إِلَى سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ مَرَّائِيلِسُ...»<sup>۲</sup>.

۲. «در امالی شیخ طوسی به طریق صحیح از امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده که شخصی از آن حضرت پرسید که چه می فرمایید در آن گلی که مردم می خورند؟ آن حضرت در جواب فرمود که کل طین...»<sup>۳</sup>. سند روایت در مصدر: «أخبرنا ابن خشيش، عن محمد بن عبد الله، قال: حدثني أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني، قال: حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، قال: حدثنا جعفر بن إبراهيم بن ناجية، قال: حدثنا سعد بن سعيد

۱. حدیقة الشیعه، ج ۲ ص ۵۸۱.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۳.

۳. حدیقة الشیعة، ص ۶۷۴.

الأشعری، عن أبی الحسن الرضا علیه السلام...»<sup>۱</sup>.  
۳. «وایضاً در آن کتاب مستطاب [یعنی امالی طوسی] به طریق صحیح از موسی بن عبد العزیز روایت نموده که گفت: یوحنا ی نصرانی در بغداد...»<sup>۲</sup>. سند روایت در امالی طوسی:  
«اخبرنا ابن خشیش، قال: حدثنی محمد بن عبد الله، قال: حدثنی الفضل بن محمد بن أبی طاهر الکاتب، قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن موسی السریعی الکاتب، قال: حدثنی أبی موسی بن عبد العزیز، قال: لقینی یوحنا بن سراقیون النصرانی المتطبب فی شارع أبی أحمد...»<sup>۳</sup>.  
۴. «و در کتب مناقب و تواریخ خصوصاً در کتاب «خرایج» از عبد الله عنوی به سند صحیح نقل نموده که گفت: در روز حرب جمل در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بودم که جمعی از لشکر...»<sup>۴</sup>. در کتاب خرائج سندی تا عبد الله عنوی ذکر نشده است!  
۵. «در کتب مناقب و حدیث خصوصاً در کتاب خرایج به سند صحیح از محمد بن سنان نقل نموده که او گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم چون نشستم خبر آوردند که شخصی از مردم چین بر در است، فرمود که بطلبند...»<sup>۵</sup>

---

۱. امالی الطوسی، ص ۳۱۹.

۲. حدیقه الشیعة، ج ۲، ص ۶۷۵.

۳. امالی الطوسی، ج ۱، ص ۳۲۰.

۴. حدیقه الشیعة، ج ۲، ص ۵۶۷.

۵. الخرائج، ج ۱، ص ۲۱۵.

۶. حدیقه الشیعة، ج ۲، ص ۵۷۰.

این حدیث نیز در خرائج بدون سند از محمد بن سنان روایت شده است!<sup>۱</sup> خود محمد بن سنان نیز از نظر مقدس اردبیلی ضعیف است.<sup>۲</sup>

۶. «... در کتاب خرائج ذکر نموده که به سند صحیح مروی است که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه می خواند بعد از فارغ شدن از خطبه فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی صعصعة بن صوحان قد راست کرده پرسید...»<sup>۳</sup>.

سند روایت در مصدر: «أخبرنا جماعة، عن جعفر الدوریستی، عن أبيه: ثنا أبو جعفر بن بابويه: ثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق، عن عبد العزيز بن يحيى الجلودی، عن الحسين بن معاذ، عن قيس بن حفص عن يونس بن أرقم، عن أبي سيار الشيباني، عن الضحاک بن مزاحم، عن النزال بن سبرة قال: خطبنا علی بن أبي طالب عليه السلام فقال: سلونی قبل أن تفقدونی...»<sup>۴</sup>.

۷. «... در همان کتاب مستطاب [یعنی الخرائج] از سعید بن ابی خالد باهلی نقل نموده به سند صحیح که او گفت: رسول خدا را تبی عارض شد و اصحاب به عیادت آن حضرت می رفتند من نیز رفتم...»<sup>۵</sup>. در مصدر اصلاً سندی تا سعید بن ابی خالد ذکر نشده است!<sup>۶</sup>

۱. الخرائج، ج ۲، ص ۵۷۰.

۲. مجمع الفائده، ج ۲، صص ۶۱ و ۲۳۵ و ج ۷، صص ۲۴۳ و ۲۸۳ و موارد متعدد دیگر.

۳. حدیقة، ج ۲، ص ۹۹۷.

۴. الخرائج، ج ۳، ص ۱۱۳۳.

۵. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۵۶۸.

۶. الخرائج، ج ۲، ص ۵۶۸.

۸. «وایضاً در کتاب «روضه» که از کتب اهل حدیث است به سند صحیح از میثم تمار نقل کرده که او گفت: در جامع کوفه در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم و جمعی کثیر در دور آن حضرت بودند...»<sup>۱</sup>.  
در روضه سندی برای حدیث ذکر نشده است: «بِالْإِسْنَادِ - يَرْفَعُهُ - إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مِثْمِ التَّمَارِ قَالَ: كُنْتُ بَيْنَ يَدَيْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ...»<sup>۲</sup>.  
۹. «وایضاً در آن کتاب مستطاب [یعنی روضه] مسطور و در السنه علما مذکور و در میان خلق مشهور که به سند صحیح از عمار یاسر و زید بن ارقم مرویست که این هر دو گفتند که در روز شنبه هفدهم ماه صفر در مسجد کوفه در خدمت مولای مؤمنان امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم که...»<sup>۳</sup>. برای این روایت نیز سندی در روضه نیست!<sup>۴</sup>  
۱۰. «وایضاً در همان کتاب [یعنی روضه] به سند صحیح از عمار یاسر نقل کرده که گفت در خدمت امیرالمؤمنین بودم که از کوفه بیرون رفت عبورش به دهی افتاد که آن را نخيله می گفتند در دو فرسخی کوفه بود، به یک بار پنجاه مرد پیدا شدند از یهود...»<sup>۵</sup>. این روایت نیز سندی در کتاب روضه ندارد.<sup>۶</sup>  
۱۱. «وایضاً در کتاب «روضه» به سند صحیح از منقذ بن ابثع اسدی مروی است که گفت: شبی در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم و آن

۱. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۵۳۱.

۲. الروضة، ج ۱، ص ۱۴۸.

۳. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۵۳۴.

۴. الروضة، ج ۱، ص ۱۸۲.

۵. حدیقة الشیعة، ص ۵۴۴.

۶. همان، ج ۲، ص ۵۳۴.

شب نیمه شعبان بود آن حضرت ...<sup>۱</sup>. این حدیث نیز سندش در روضه نقل نشده است.<sup>۲</sup>

۱۲. «وایضاً ابوالمؤید در «مناقب» خود به سند صحیح از عایشه نقل نموده که از او هم همین سؤال کردند او گفت: «علی اعلم الناس بالسنّة» یعنی داناترین مردمان است به حدیث رسول ﷺ و به سنت پیغمبر<sup>۳</sup>.

**سند روایت:**

«وبهذا الاسناد عن أحمد بن الحسين هذا، أخبرنا أبو عبد الله الحافظ، أخبرنا أبو حامد أحمد بن علي المقرئ، حدثنا أبو عيسى الترمذی، حدثنا عياش العنبري، حدثنا الاحوص بن جواب، حدثني سفیان الثوري، عن قليت العامري، عن جسة قال: قالت عايشة: من افتاكم بصوم يوم عاشوراء؟ قلنا: علي بن أبي طالب، قالت: هو أعلم الناس بالسنّة»<sup>۴</sup>.

۱۳. «ابونعیم اصفهانی که از مشاهیر علمای اهل سنت است در کتاب «حلیه» از این بهتر نقلی نموده و آن این است که به سند صحیح ذکر کرده که امام حسن علیه السلام دو بار از مال و منال خود بیرون رفت چنانچه در خانه او از صامت و ناطق هیچ نماند و ...»<sup>۵</sup> و<sup>۶</sup>.

۱. همان، ج ۲، ص ۵۴۶.

۲. الروضة، ج ۱، ص ۲۱۵.

۳. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۶۰۸.

۴. مناقب الخوارزمی، ج ۱، ص ۹۱.

۵. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۶۵۸.

۶. رک. حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۳۷.



۱۴. «ایضاً در فصول المهمة مسطور است به سند صحیح که چون عبد الملک مروان متصدی امر خلافت شد و نوشت به حجّاج که زنهرا از کشتن بنی عبدالمطلب، پرهیز و مرتکب قتل ایشان مشو که آل ابوسفیان به جهت ارتکاب این امر مستأصل شدند و در اندک زمان از ایشان نام و نشان نماند و باید که من بعد به آنچه امر نموده‌ام قیام نمایم...»<sup>۱</sup>. در الفصول المهمة سندی برای این روایت ذکر نشده است!

«... و عن أبی عبد الله الزاهد قال: لَمَّا وُلِّيَ عبد الملک بن مروان الخلافة كتب إلى الحجّاج بن یوسف الثقفی...»<sup>۲</sup>.

۱۵. «و در کتب فریقین مسطور است و از آن جمله در فصول المهمة و کشف الغمه مروی است به سند صحیح از عبد الرحمن بن الحجّاج که گفت: به خدمت امام جعفر صادق ع رفتیم، آن حضرت را در مسجدی که در آن خانه بود یافتیم که به دعا مشغول است...»<sup>۳</sup>. در فصول المهمة و کشف الغمه روایت مرسل است: «روی أبوعلیّ الأرجانی عن عبد الرحمن بن الحجّاج قال: دخلت...»<sup>۴</sup>. ضمناً ابوعلی مجهول است و لذا مجلسی در مرآة العقول این روایت را که به صورت مسند در کافی آمده - مجهول شمرده است<sup>۵</sup>.

۱۶. «وایضاً به سند صحیح از آن حضرت مروی است که فرمود که

۱. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۶۹۴.

۲. الفصول المهمة، ج ۲، ص ۸۶۳.

۳. حدیقة الشیعة، ص ۸۳۱.

۴. کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۵ و الفصول المهمة، ج ۲، ص ۹۳۳.

۵. مرآة العقول، ج ۳، ص ۳۲۹.

هر که هر روز صد بار بگوید «لا اله الا الله الملك الحق المبين» از فقیری و پریشانی ایمن باشد و از ترس و تنهایی قبر خلاص یابد و از مال دنیا غنی و بی نیاز شود...<sup>۱</sup>. این حدیث و روایات قبل و بعدش از کشف الغمة اخذ شده و سندش چنین است:

«و عن مالک بن انس عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جدّه علی بن ابي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من قال في كل يوم مائة مرة: لا اله الا الله الملك الحق المبين...»<sup>۲</sup>.

۱۷. «حسن بن علی محدث و فاضل و جلیل القدر بود و در کتاب «نصوص» و دیگر کتابها از او به سند صحیح نقل شده که گفت: در حضور من مردی از پدرم پرسید عدد ائمه و اوصیا چند است؟ او فرمود که دوازده است و دست مبارک بردوش بردم امام محمد باقر عليه السلام نهاده گفت: «سبعة من صلب هذا»<sup>۳</sup>. مراد از نصوص همان کفایة الاثر است. سند روایت در مصدر چنین است:

«أخبرنا الحسين بن محمد بن سعيد، قال حدثني علي بن عبد الله الخديجي (الخرزاعي) [عن الحسين بن جعفر] عن الحسين بن الحسن الفزاري الاشقر، قال حدثني محمد بن كثير أبو عبد الله بياع الهروي، عن محمد بن عبيد الله الفزاري، عن الحسين بن علي ابن الحسين، قال: سألت رجل ابي عليه السلام...»<sup>۴</sup>.

۱۸. «... در کتاب نصوص مذکور است به سند صحیح که زید بن

۱. حدیقة الشیعة ص ۸۱۵.

۲. کشف الغمة، ج ۲، ص ۷۰۰.

۳. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۷۱۸.

۴. کفایة الاثر، ج ۱، ص ۲۳۸.

علی گفت که در خدمت پدر نشسته بودم که مردی برخاسته پرسید: «یا ابن رسول الله، هل عهد اليكم نبيكم كم يكون بعده ائمة؟ قال: نعم اثني عشر، عدد نقباء بني اسرائيل»<sup>۱</sup>. سند روایت چنین است: «حدثنا علي بن الحسن، قال حدثنا محمد بن الحسين الكوفي، قال أخبرنا علي بن اسحاق القاضي اجازة أرسلها الي مع محمد ابن احمد بن سليمان الكوفي في سنة ثلاثة عشر وثلاثمائة، قال حدثنا عبد الله بن عمر البلوي، قال حدثني ابراهيم بن عبيد الله ابن العلاء، عن أبيه، عن زيد بن علي بن الحسين عليه السلام، قال: ...»<sup>۲</sup>.

۱۹. «وبه سند صحيح از حضرت امام حسن عسکری عليه السلام مروی است که آن حضرت از آباء کرام خود از حسین بن علی روایت نموده که در صفا درآجی آمده بر امیرالمؤمنین عليه السلام سلام کرد و گفت: یا ولی الله! چهارصد سال است که ...»<sup>۳</sup>. مصدر این روایت کتاب روضة است که در آن سندش ذکر نشده است<sup>۴</sup>. البته به گونه ای متفاوت در یقین ابن طووس به سند زیر از اربعین ابن ابی الفوارس نقل شده است: «أخبرنا الشيخ الإمام مجاهد الدين أبو الفتوح علي بن أحمد البغدادي بمدينة السلام قال: أخبرنا القاضي ركن الدين أبو الفضل بن محمد بن علي بدمشق قال: أخبرنا أبو نصر بن اسفنديار الحلبي قال: حدثنا داود بن سليمان العسقلاني قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن علي بن محمد بن جمهور عن أبيه عن جعفر بن

۱. حدیقه الشیعه، ج ۱، ص ۷۲۲.

۲. کفایة الاثر، ج ۱، ص ۲۳۸.

۳. حدیقه الشیعه، ج ۲، ص ۵۵۱.

۴. الروضة، ج ۱، ص ۱۹۹.

بشیر عن ائیه عن موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام قال: «...». و به صورت دیگری در الخرائج نیز آمده است.<sup>۱</sup>

۲۰. «و ایضاً در کتب مذکوره مسطور است به سند صحیح که در همان هفته که امام علیه السلام از دنیا رفت جمعی کثیر از تجار قم و جبال و غیرها رسیده به قاعده مستمره مال بسیار آورده بودند...»<sup>۲</sup>. مراد از کتب مذکوره کمال الدین و خرائج است. سند روایت در کمال الدین:

«حدثنا أبو العباس أحمد بن الحسين بن عبد الله بن محمد بن مهران الأبى العروضى رضى الله عنه بمرو قال حدثنا أبو الحسين بن زيد بن عبد الله البغدادي قال حدثنا أبو الحسن علي بن سنان الموصلي قال حدثني أبي قال لما قبض سيدنا أبو محمد الحسن بن علي العسكري عليهما السلام...»<sup>۳</sup>. در خرائج هم از صدوق نقل شده است.<sup>۴</sup>

۲۱. حدیث بساط: «و ایضاً به اسناد صحیح از ابی جعه مروی است که در بصره حاضر شدم به مجلسی که انس بن مالک نقل این حدیث می نمود دیدم که مردی برخاسته گفت: یا انس و یا صاحب رسول الله، این برصی که در تو مشاهده می کنم از چیست و...»<sup>۵</sup>.

۲۲. «به اسناد صحیح مروی است که در حین حیات رسول خدا خبری از احبار یهود آمده گفت: یا رسول الله! مرا قوم من فرستاده اند

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۶۰.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۹۷۴.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۲۷۶.

۴. الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۰۴.

۵. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۵۱۷.

که از موسی بن عمران به ما رسیده که چون نبی عربی مبعوث شد به خدمت او بروید و بگویید که هفت شتر سرخ موی سیاه چشم از کوه مدینه بیرون آر، اگر...»<sup>۱</sup>.

اگر با دیده انصاف بنگریم آیا ممکن است این اظهارات سست که حاکی از بی اطلاعی مطلق از اولیّات سندشناسی است از مقدس اردبیلی باشد؟!<sup>۲</sup>.

### نمونه سوم: ضعف در شناخت منابع

در حدیقه در موارد متعدد، نویسنده مطالب سستی را از منابعی نقل می‌کند و می‌نویسد: «در معتبر آمده:». سخن در این نیست که چرا از منابع ضعیف استفاده کرده تا گفته شود این نقل‌ها از باب جدل یا تسامح است؛ سخن در میزان دانش نویسنده است که سست‌ترین مطالب را به عنوان نقل قول از منابع و کتب معتبر و گواه و بیّنه و قابل احتجاج بیان کرده است. آیا چنین چیزی با شخصیت مقدس اردبیلی و آن دقت نظر و عقل‌گرایی که پیش از این نقل شد سازگاری دارد؟ به یاد داشته باشیم که مرحوم مجلسی در هنگام وصف آثار مقدس اردبیلی فرمود: آثار او در نهایت تحقیق و تدقیق است. چند نمونه از این ارجاع‌ها را ملاحظه کنید:

#### ۱. جزیره خضرا

در حدیقه در مقام نقل قصه جزیره خضرا می‌گوید:

«و اگر چه که وجود و بقای صاحب الأمر علیه السلام نزد شیعیان و محبان آن حضرت أظهر من الشمس است و به گواه و بیّنه حاجتی ندارد

۱. حدیقه الشیعه، ج ۲، ص ۵۵۲.

۲. <http://alasar.blog.ir/1397/02/06/Sahih> . ۲

ولیکن چون حکایت غریب و روایت عجیب است و به گوش‌ها کم خورده و در کتاب اربعین که یکی از اکابر مصنفین و اعظام مجتهدین از علمای ملت سید المرسلین و غلامان حضرات ائمه علیهم‌السلام تصنیف کرده و به نظر این کمترین رسید با آنکه طولی دارد به نقل آن مزین این اوراق می‌گردد و چشم تحسین از سایر مؤمنین دارد...»<sup>۱</sup>.

روشن است که جزیره خضرا داستانی بی‌سند و کاملاً بی‌اعتبار است و عالمان زیادی این نکته را تذکر داده‌اند.<sup>۲</sup> اکنون سخن بر سر این نیست که چرا حدیقة الشیعة چنین داستان بی‌اعتباری را روایت کرده تا در پاسخ، مدافعان حدیقة فهرستی از کسانی که این مطلب را نقل کرده‌اند؛ ارائه دهند؛ بلکه سخن بر سر این است که چرا این داستان به عنوان گواه و بینه بر وجود امام زمان علیه‌السلام نقل گشته و نوشته شده:

«و اگرچه که وجود و بقای صاحب الامر علیه‌السلام نزد شیعیان و محبان آن حضرت أظهر من الشمس است و به گواه و بینه حاجتی ندارد و لیکن چون حکایت غریب و روایت عجیب است... به نقل آن مزین این اوراق می‌گردد و چشم تحسین از سایر مؤمنین دارد...»<sup>۳</sup>.

ظاهر این عبارت این است که وجود حضرت محتاج گواه نیست، ولی این گواه و بینه را بیان می‌کنیم به این علت که عجیب است؛ و چنین چیزی اصلاً با شأن مقدس اردبیلی سازگاری ندارد.

۱. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۱۰۰۷.

۲. طبقات أعلام الشیعة، ص ۱۴۵ و حق المبین، ص ۸۷، و امام شناسی، ج ۱۸، ص: ۲۹۸ و دمع السجوم، پاورقی از ابوالحسن شعرانی، ص ۴۴۰ و هزار و یک نکته، ج ۲، ص ۸۱۲.

۳. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۱۰۰۷.

## ۲. زمین بر گاو و گاو بر ماهی

در حدیقة الشیعة روایت می‌کند:

«و در کتب معتبره مذکور است که روزی جبرئیل علیه السلام در حضور حضرت رسول خدا از روی تعجب در علی علیه السلام نگاه کرده تبسم فرمود. آن حضرت پرسید: یا روح الامین، منشأ تبسم و تعجب چیست؟ فرمود که یا رسول الله، مأمور شدم که هفت شهر قوم لوط را به بالا برده سرنگون کنم و من به حدی آن شهرها را بالا بردم که ملائکه آسمان آواز خروسان و سگان ایشان را می شنیدند، پس سرنگون ساختم و در وقتی که امیرالمؤمنین شمشیر را بلند ساخته بود که بر مرحب فرود آورد ندا رسید که شمشیر علی را نگاه دار که نزدیک است که اثر آن به ماهی که حامل گاو زمین است رسد، من در رسیده تیغ او را نگاه داشتم آن قدر تعبیه که از نگاه داشتن این کشیدم از برداشتن آن شهرها نکشیده بودم، الحال آن امر به خاطر آمد تعجب کردم»<sup>۱</sup>.

باز هم سخن در علت نقل کردن روایات ضعیف نیست تا گفته شود نقل روایات ضعیف عوامل متعدد دارد؛ بحث بر سر این تعبیر است که می‌گوید:

«و در کتب معتبره مذکور است که روزی جبرئیل علیه السلام در حضور

حضرت رسول خدا...»

آیا ممکن است کسی چون مقدس اردبیلی با آن عقل‌گرایی چنین روایتی را نقل کرده و آن را مروی در «کتب معتبره» بشمارد.

### ۳. داستان عمرو بن لیث

در حدیقة داستانی را از عمرو بن لیث نقل شده که وی در قضیه‌ای، از واقعه کربلا یاد کرده و آرزو کرده است که ای کاش در آن روز جان خود را فدا می‌کرد؛ بعد از وفات، او را در خواب غرق در نعمت‌های بهشتی دیدند و آن نعمت‌ها نتیجه آن نیتی بود که در آن روز آرزو کرده بود. منبع این داستان قبل از حدیقة دو کتاب روضة الشهداء کاشفی (تألیف ۹۰۸ قمری)<sup>۱</sup> و روضة خلد مجدالدین خوافی (تألیف ۷۳۳ قمری)<sup>۲</sup> آمده است که هر دو کتاب، از منابع غیر معتبر تاریخی هستند<sup>۳</sup>. مقایسه میان متن حدیقة و روضة الشهداء نشان می‌دهد که متن حدیقة الشیعة برگرفته از روضة الشهداء کاشفی است تا جایی که بعضاً حتی در تعابیر و الفاظ برگرفته از آن است، حتی این شعر:

این نه وقت گریه و فریاد تو است      وقت شادی و مبارک باد تو است  
که در روضة الشهداء آمده، با اندک تغییری در حدیقة نیز ذکر شده است.  
روضه الشهداء از جهت تاریخی به عنوان مؤید و قرینه قابل استفاده است؛ ولی به تنهایی از کتب کم اعتبار است و در بیشتر موارد نویسنده به هیچ منبعی اشاره نکرده، و منابعی را هم که نام برده نوعاً برای ما مجهول یا غیر معتبر است. بزرگانی چون میرزا عبدالله افندی و محدث نوری از این کتاب انتقاد کرده‌اند. افندی پس از آنکه اشاره می‌کند که کاشفی از برخی از کتاب‌های شیعی چون عیون اخبار الرضا و ارشاد مفید و اعلام الوری و کتاب الآل ابن خالویه استفاده

۱. روضة الشهداء، صص ۶۳۷-۶۳۸.

۲. روضة خلد، صص ۲۸-۲۹. خوافی نگارش کتاب را در سال ۷۳۳ هجری به پایان رساند، و بار دیگر در سال ۷۳۷ در آن تجدید نظر کرد.

۳. قاضی نورالله شوشتری نیز این داستان را از کاشفی نقل کرده است. (مجالس المومنین، ج ۲، صص ۳۴۲ و ۳۴۳).



کرده، می نویسد: «ولکن اکثر روایات هذا الكتاب بل جميعها مأخوذة من كتب غیر مشهورة بل غیر معول علیها»<sup>۱</sup>. کتاب روضه خلد نیز وضعی بهتر از این ندارد و در آن داستان های غیر معتبر فراوانی آمده است<sup>۲</sup>. این در حالی است که در حدیقة الشیعة گوید: این داستان در «تواریخ معتبره» مذکور است<sup>۳</sup>. با توجه به شیوه اعتبارسنجی و دقتی که از مقدس اردبیلی سراغ داریم این عبارت نمی تواند از ایشان باشد.

### نمونه چهارم: ضعف در نقل مطالب

#### ۱. بی دقتی در بیان تعداد زوجات پیامبر

در حدیقة الشیعة در دو جا تعداد زنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نه نفر ذکر می کند:

«چه آن حضرت را نه زن بود و همه در آن شریک بودند و مجموع حجره چهار گز در چهار گز بیش نبود...»<sup>۴</sup> «و معلوم است که پیغمبر را نه زن بود پس واجب است که برادران همه خال المؤمنین باشند»<sup>۵</sup>.  
و در جایی دیگر تعداد همسران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هجده نفر ذکر می کند: «رسول

---

۱. رک. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۲، ص ۱۹۰.

۲. در کتاب روضه خلد حکایات نادرستی آمده مثلاً داستانی آورده که خلاصه اش چنین است: امام حسن عسکری در وقت فرار از بنی عباس به ری رفت! و در آنجا مدتی به گرسنگی سرگرد! از قضا مردی قرض دار رسید و از امام خواست قرضش را ادا کند! امام گفت مرا به بازار ببر و به بردگی بفروش و قرضت را ادا کن! امام را به ترسایی فروخت! آن ترسا در وقت کار کشیدن از ایشان معجزه ای دید و خودش با هفتاد نفر از خویشانش مسلمان شدند! (رک. روضه خلد، صص ۱۳۸-۱۴۰).

۳. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۶۷۳.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۴۹.

۵. همان، ج ۱، ص ۴۷۷.

خدا را هجده زن بود و همه پدران داشتند، یکی هم او باشد<sup>۱</sup>. اگر بخواهیم عبارت را حمل بر صحت و عدم تناقض کنیم باید بگوییم منظور از نه نفر، تعداد زوجات پیامبر در هنگام رحلت ایشان بوده و منظور از هجده نفر همسرانی بوده است که حضرت در زمان حیات، عقد کرده‌اند؛ منتهی هجده نفر بودن زوجات آن حضرت قولی شاذ و نادر و علی‌التحقیق نادرست است که از محقق اردبیلی قبول چنین قولی بعید می‌نماید<sup>۲</sup>.

## ۲. تناقض درباره فرزندان حضرت امام علی علیه السلام

و نیز در حدیقة الشیعة آمده: «آن حضرت (امیرالمؤمنین علیه السلام) دوازده پسر به

۱. همان، ج ۱، ص ۳۰۱.

۲. فقط حاکم نیشابوری (وفات ۴۵۰ قمری) تعداد همسران حضرت را هجده نفر ذکر کرده است (رک. مستدرک حاکم، ج ۴، صص ۳ و ۳۵). وی شمار هجده نفر را پسندیده و در این نقل، نام بعضی بدین شرح است: فاطمه بنت شریح، هند بنت یزید، اسماء بنت نعمان، قتیلہ بنت قیس، سنا بنت صلت، عالیہ و زنی از بنی غفار. اما مستندات تاریخی گواهی نمی‌دهد که اینها به همسری پیامبر درآمده باشند، بلکه دست‌کم بر نادرستی برخی از آنان شواهدی وجود دارد، از جمله «قتیلہ بنت قیس، خواهر اشعث بن قیس» که گفته شده: پیش از آن که «اشعث بن قیس» خواهرش را از جنوب جزیره العرب به مدینه بیاورد، پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت نمود.

بنا به نقلی پس از ازدواج با «میمونه» در سال هفتم، پیامبر دیگر ازدواجی نکرد، و ازدواج بر حضرت حرام شد. جای شگفتی است که حاکم نیشابوری می‌نویسد: ازدواج پیامبر با «میمونه» در سال هفتم (سال عمرة القضاء) و آخرین ازدواج پیامبر بود (همان، ج ۴، ص ۳۰) و با این وجود می‌نویسد که: برخی در سال‌های پایانی زندگی پیامبر به همسری حضرت درآمدند.

آنچه معمولاً مورد پذیرش پژوهشگران تاریخ و سیره قرار گرفته، قول محمد بن اسحاق (۸۵-۱۵۱ قمری) که در سیره نویسی پیشکسوت است، و نیز قول شاگردش عبدالملک بن هشام (وفات ۲۱۳ قمری) است که هر دو یازده همسر را عنوان کرده‌اند. (رک. سیره رسول الله، ج ۲، صص ۱۰۹۹-۱۱۰۲ و السیره النبویه، ج ۴، صص ۳۰۴-۳۰۵). و محمد جعفر کتانی، من هدی الحدیث النبوی نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص ۲۱۷).

ابن اسحاق می‌نویسد: پیامبر با سیزده زن خطبه عقد خواند، از این تعداد با دو تن به برگزاری خطبه عقد بسنده کرد و بدون عروسی و زندگی مشترک از هم جدا شدند اما یازده تن را به خانه برد و با آنان زندگی کرد و ابن هشام می‌نویسد: پیامبر با یازده زن خطبه عقد جاری کرد و آنان را به خانه برد. از جمع زنان، دو تن در زمان حیاتش درگذشتند.

همین نسق از خود داشت و یازده امام که از صلب اویند همه معصوم بودند<sup>۱</sup>. و در جای دیگر به خلاف این اظهار نظر می‌کند: «اما اولاد آن حضرت به نوعی که صاحب کشف الغمّه<sup>۲</sup> و غیر او از کتب معتبره اهل سنت نقل نموده‌اند این است که اولاد ذکور آن حضرت چهارده و اناث نوزده بود»<sup>۳</sup>. خیلی دشوار است که این بی‌دقتی‌ها را به کسی مانند محقق اردبیلی نسبت داد زیرا که ایشان در دقت‌های عقلی و نقلی و رجالی زبانزد است و عمری را در تحقیق و تألیف کتاب‌های گران‌سنگی مانند شرح ارشاد، حاشیه تجرید، زبدة البیان و غیره گذرانده است؛ مخصوصاً که مدافعان حدیقة الشیعة معتقدند این اثر، آخرین تألیف مقدس اردبیلی است!

### نمونه پنجم: ضعف در استدلال‌های علمی

در مواردی که صاحب حدیقة الشیعة یا کاشف خود دست به قلم شده و خواسته دلیلی در رد یا اثبات مطلبی اقامه کند، ضعف علمی و استدلال‌های نه‌چندان قوی خود را به نمایش می‌گذارد. به عنوان نمونه در حدیقة الشیعة جواب حدیث مجعول «اقتدوا بالذین من بعدی أبی بکر و عمر» آمده است:

«یکی آن که در علم اصول مقرر شده است که سکوت در معرض بیان افاده حصر می‌کند و چون در این جا نام علی و عثمان مذکور نشده پس لازم می‌آید که آن هر دو امام نباشند و اقتدا به ایشان نتوان کرد»<sup>۴</sup>.

۱. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۵۸۹.

۲. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۶۲.

۳. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۶۴۹ ظاهر نقل کاملاً تأیید است.

۴. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۲۹۵.

گرچه در علم اصول، در مبحث اطلاق مقامی، مقرر شده که اگر گوینده در معرض بیان باشد و سکوت کند، می‌توان حصر را از آن برداشت کرد؛ اما کاملاً مشخص است که این نوع تعبیر در معرض بیان نیست؛ یعنی این جمله نمی‌خواهد کسانی را که باید به آن‌ها اقتدا کرد، تا ابد بشمارد، بلکه ناظر به افراد بلافصل بعد از پیامبر ﷺ است؛ پس دلالتی بر حصر ندارد تا از آن، نفی دیگران را بتوان استفاده کرد. این استدلال به این می‌ماند که کسی بگوید حدیث غدیر باطل است؛ چون نام همه ائمه اثنا عشر علیهم‌السلام در آن بیان نشده است. این‌گونه استدلال اشتباه از مدققی مانند محقق اردبیلی بعید است. علاوه بر اینکه ایشان در حاشیه بر شرح تجرید سه پاسخ از این حدیث داده‌اند که عمده آن با آنچه در اینجا آمده است متفاوت است و این اختلاف هم مؤیدی بر عدم انتساب کتاب به مقدس اردبیلی است.<sup>۱</sup>

### سوم: کشور و زبان فارسی

از نکات قابل توجه در کتاب حدیقة الشیعة نوع نثر این اثر است که نثری روان و به دور از تکلف به شمار می‌آید. این مسئله نظر بعضی از صاحب نظران را هم جلب کرده که آیا این چنین نثر و قلمی می‌تواند از محقق اردبیلی باشد یا خیر؟ چرا که زبان اصلی ایشان ترکی و محل زندگی ایشان نیز اردبیل و نجف بوده است (که در آنجا به زبان عربی سخن می‌گفتند). به عنوان نمونه محقق خوانساری در این مورد می‌فرماید که تألیف کتاب به این سبک و زبان بعید است از کسی مثل مقدس اردبیلی که در نجف (از بلاد عربی) می‌زیسته است، باشد<sup>۲</sup> و یا علامه شعرانی در این مورد می‌نویسد: «آن اخبار ضعاف و بی‌اصل

۱. الحاشیه علی الهیات الشرح الجدید للتجرید، ص ۴۰۰.

۲. روضات الجنّات، ج ۱، ص ۸۳.

را با عبارت فارسی فصیح نمی‌توان به عالمی مدقق نسبت داد که اصلاً آذربایجانی بود و در نجف پرورش یافت<sup>۱</sup>. این در حالی است که اگر اصل این اثر همان کاشف الحق تألیف ملامعزاردستانی باشد که در هندوستان تألیف شده است، وجود چنین نثری امری طبیعی است چراکه زبان علمی آن روزگار در هند و دربار قطب شاهیان زبان فارسی بوده است کما اینکه قاضی نورالله شوشتری مقیم هند، کتاب مجالس المؤمنین را به فارسی نگاشته است.

در خود کاشف الحق هم ملامعزاردستانی به این مطلب اشاره کرده و گفته است:

«این قلیل البضاعه، قلیل الاستطاعه العبد الضعیف الجانی معزالدین اردستانی را نیز به موجب من تشبه بقوم فهو منهم، به خاطر فاتر رسید که رساله جداگانه در اثبات امامت امام بحق و پیشوای مطلق، ساقی حوض کوثر امیر المؤمنین حیدر، علیه صلوات الله الملک الاکبر، و نفی خلافت دیگران بنویسد.... بروجه ایجاز و اختصار به عبارت فارسی، معرّاً از تکلفات لازمه تألیفات و مبرّاً از الفاظ غیر مأنوسه وارده در تصنیفات»<sup>۲</sup>.

در این مورد یکی از محققان محترم نمونه خوبی را یادآوری کرده است:

«برای این که تفاوت نثر اردبیلی، با آنچه در حدیقه الشیعه و در واقع کاشف الحق آمده، به خوبی روشن شود و اشکال صاحب روضات، آشکار گردد، نمونه‌ای از نثر حدیقه الشیعه و نثر اردبیلی را به نقل از نسخه خطی رساله اصول الدین یا اثبات الواجب اردبیلی<sup>۳</sup> نقل می‌کنیم: در ترجمه جمله معروف عمر بن خطاب، در تبریک ولایت علی ع»

۱. تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۱، ص ۱۳.

۲. کاشف الحق، نسخه خطی، مقدمه، برگ ۱، کتابخانه آیه الله مرعشی.

۳. فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی ف ج ۳/ ۱۲۸، شماره ۹۴۰.

در غدیر خم، در کتاب کاشف الحق و حدیقة الشیعة چنین آمده است: «و عمر بر آن هم افزوده گفت: بخ بخ اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة. این کلمه را عرب در حال رضا و وقت تعجب استعمال می کنند، به جای به به در زبان عجم، یعنی به به امام و سردار شدی بر من و سایر مؤمنان»<sup>۱</sup>.

در حدیقة الشیعة به جای به به، پ په آمده است. اما همین سخن عمر بن خطاب، در اصول الدین محقق اردبیلی با عبارت و ترجمه دیگری آمده است:

«و عمر دست حضرت امیر را گرفت و بیعت کرد و گفت: بخ بخ لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة؛ یعنی خوبی و نیکویی باد ترا! ای پسر ابی طالب، صباح کردی و حال آن که مولای منی و مولای جمیع مؤمنین و مؤمنات. پس باقی مردان و زنان مأمور شدند که بیعت با آن حضرت نمایند و آن حضرت را مبارک باد گویند»<sup>۲</sup>.

آیا این دو ترجمه از آن یک شخص است؟ در حدیقة الشیعة توجه به واژه عجم شده، چون در محیط هند، به نگارش درآمده و در آغاز، بخ به فارسی معنی گردید و با آنچه اردبیلی آورده، از نظر متن عربی و ترجمه فارسی تفاوت فراوان دارد که به جای «به به» «خوبی و نیکویی» آورده و جمله «صبح کردی» نشانه پیوند مترجم با زبان عربی است. البته این بدان معنی نیست که نثر فارسی اردبیلی نامفهوم است، بلکه نشانگر تفاوت بین دو نثر است».

۱. حدیقة الشیعة، ص ۹۴ و کاشف الحق، برگ ۴۹.

۲. رساله اصول الدین، نسخه خطی، برگ ۵۳.

از این مسئله می‌توان پی برد که کتاب حدیقه متناسب با جغرافیای مقدس اردبیلی و فضای زندگی وی نیست؛ نمونه دیگری که در این باب راهگشاست اشاره وی به گلستان و بوستان است؛ وی می‌نویسد:

«و از جمله چیزهایی که طرفگی دارد و شنیدنی است، اینکه به اعتقاد اهل سنت، اولی الامری که حق تعالی کافه عباد و جمیع بندگان خود را به اطاعت و انقیاد ایشان امر فرموده یکی سلطان روم و دیگری خان ازبک است. سبحان الله! جمعی که از فهمیدن سه سطر گلستان و دو بیت بوستان عاجز باشند، قطع نظر از آن همه فسق و فجور که از ایشان سرزده و می‌زند، ایشان را با محکم و متشابه و مدلولات و بینات قرآنی و منزلات آسمانی چه آشنایی؟»<sup>۱</sup>.

مؤلف در اینجا در ردّ اعتقاد اهل سنت به اینکه مراد از اولی الامر سلطان نیست می‌گوید: کسی که چند سطر و چند بیت از گلستان و بوستان را نمی‌فهمد چطور می‌تواند آیات قرآن و مدلولات و بینات آن را بفهمد؟

همان طور که در تاریخ آمده دو کتاب گلستان و بوستان از جمله کتاب‌های درسی در هند پیش از تسلط انگلستان بر هند بوده است<sup>۲</sup> و در آن فضا طبیعی است که وقتی می‌خواهند سواد کسی را تنقیص کنند بگویند: وی گلستان و بوستان هم نمی‌داند؛ چنانکه مثلاً در حوزه قدیم می‌گفتند وی جامع المقدمات هم بلد نیست. اما در محیط نجف که زبان عرفی و علمی آن عربی بوده برای عدم توانایی در فهم آیات قرآن به فهمیدن یا نفهمیدن این دو کتاب مثال زده نمی‌شود و آن دورا دخیل در فهم قرآن نمی‌دانند؛ بلکه علی القاعده این نوع تعابیر مربوط به فضایی است که این دو کتاب به شکلی در آن رواج داشته که

۱. حدیقه الشیعه، ج ۱، ص ۲۵.

۲. رک. فلسفه اخلاق، شهید مطهری، ص ۸۴.

برای فهم قرآن به آن‌ها تمسک می‌شده است. این نکته نیز قابل توجه است که در کتاب کاشف الحق در این عبارت نام سلاطین ازبیک و روم نیز آمده که در حدیقة حذف شده؛ چرا که تغییردهنده می‌خواسته عبارت مخالف با زمان مقدس اردبیلی نباشد: «یکی سلطان مراد روم و یکی عبدالمؤمن اوزبیک است»<sup>۱</sup>.

### چهارم: ناسازگاری با دیگر آثار

یکی دیگر از شواهد جعل حدیقة به نام مقدس اردبیلی، این است که آرای موجود در این کتاب با آنچه در کتب دیگر مقدس اردبیلی آمده، ناسازگار است. برخی از این اختلافات را شاید بتوان بر غفلت نویسنده یا تبدل رأی و فتوا حمل کرد؛ ولی برخی به هیچ وجه قابل توجیه نیست. در این مورد نیز گفته یکی از محققان را با تغییراتی می‌آوریم:

«در حدیقة الشیعة در بخش مربوط به امام رضا علیه السلام می‌نویسد: «در بانس محمد بن الفرات و صوفیه می‌گویند معروف کرخی و آن اصلی ندارد»<sup>۲</sup>. البته در کاشف الحق عبارت «و صوفیه می‌گویند الخ.» وجود ندارد و از اضافات حدیقة الشیعة است. پوشیده نیست که مراد از «در بان» در این جا معنای متعارف نیست بلکه مقصود مقام «باییت» است؛ چنانکه در بان‌هایی که برای امامان دیگر نیز شمرده، کسانی اند که به عنوان باب امام مشهور شده‌اند و در کتاب‌هایی چون دلائل الإمامة طبری به عنوان یار خاص شمرده شده‌اند. اما نکته قابل توجه این است که هر دو جهت نفی و اثبات

۱. کاشف الحق، نسخه خطی، برگ ۱۱.

۲. حدیقة الشیعة؛ ج ۲؛ ص ۸۴۰.



در عبارت حدیقه الشیعه، با گفتار مقدس اردبیلی در کتب معتبرش در تضاد است!

الف. در شرح ارشاد می نویسد:

«... و محمد بن الفرات، و هو ضعیف جدًّا، و انه ممن لا یکتب حدیثه، بل نقل انه ادعی النبوة...»<sup>۱</sup>. این مطلب را در جلد ۱۴ کتاب آورده که جلد آخر کتاب بوده و تاریخ پایان آن ۱۲ صفر ۹۸۵ است. بنابراین مربوط به سال های پایانی عمر او است.

ب. در رساله اصول دین می نویسد:

«... پس در عاقبت خود فکری باید کرد و به سخن هر کس اعتماد نباید نمود؛ بلکه فکر و تأمل و نظر باید کرد در کلام هر کس و خود را از تقلید و انکار معرّا ساخت... با آنکه بعد از نقل دلائل بسیار از قرآن و حدیث بر افضلیت حضرت امیر مذکور ساخته اند فضایل دیگر جهت آن حضرت... و بعد از ایشان اولاد ایشان، چه ایشان جماعتی اند که مردمان متفق بودند بر افضلیت ایشان بر همه عالمیان تا آن که بایزید بسطامی سقّای در حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود و معروف کرخی در بان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام...»<sup>۲</sup>. البته ناگفته نماند که این کلام را از شرح جرجانی بر مواقف اخذ نموده، چنانکه در ادامه اشاره کرده است. (ص ۱۴۵) ولی ظاهر آن تأیید است. در حاشیه شرح تجرید نیز (که آن را در ۱۳ ربیع الاول ۹۸۶ به پایان برده است) این مطلب را از رازی نقل کرده و متعرض ردّ یا تأیید آن نشده است و البته

۱. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان: ج ۱۴، ص ۳۸۴.

۲. اصول دین، صص ۱۴۰-۱۴۱.

ظاهر سياقش تأیید است»<sup>۱</sup>.

### نتیجه‌گیری

۱. کتاب حدیقة الشيعة با تاریخ رحلت مقدس اردبیلی در ۹۹۳ قمری تعارض قطعی دارد.
  ۲. کتاب حدیقة الشيعة با جغرافیای مقدس اردبیلی ناسازگار است.
  ۳. کتاب حدیقة الشيعة بی دقتی‌های متعددی در مباحث فقهی، رجالی، منبع‌شناسی و استدلال‌های علمی دارد که با شأن علمی مقدس اردبیلی ناسازگار است.
  ۴. کتاب حدیقة الشيعة با محتوای آثار یقینی مقدس اردبیلی تعارض قطعی دارد.
- پس اگر بنا به تحلیل محتوای درونی این کتاب باشد، با صرف نظر از اینکه این کتاب از کاشف الحق دزدیده شده یا بالعکس، نمی‌تواند مستند به شخصیتی چون مقدس اردبیلی باشد.

---

۱. الحاشية على إلهيات الشرح الجديد للتجريد؛ صص ۳۳۲ و ۳۴۲، ناگفته نماند که ظاهرش تأیید است.

فصل ششم

تناقضات فصل ردّ صوفیه



در بخش‌های گذشته شواهد جعلی بودن کتاب حدیقة الشیعة بیان شد و روشن شد که حدیقة الشیعة با توجه به نسخه‌شناسی کتاب، شهادت عالمان متعدد و نیز بی‌نظمی ساختاری و محتوایی و همچنین براساس تناقضات بیرونی‌اش، این کتاب مسلماً اثری مجعول است و از نظر علمی راهی برای دفاع از آن وجود ندارد. اکنون سخن این است که حتی اگر فرض کنیم اصل کتاب حدیقة الشیعة متعلق به مقدس اردبیلی باشد؛ باز هم مسلماً فصل نقد صوفیه از ایشان نیست. این فصل قرآنی خاص خود دارد که نشان می‌دهد استنادش به مقدس اردبیلی یقیناً خطاست. از همین رو برخی از محققان، استناد اصل کتاب را به مقدس اردبیلی پذیرفته و نسبت بخش صوفیه را انکار کرده‌اند. در این بخش شواهدی را که نشان می‌دهد انتساب این فصل به مقدس اردبیلی صحیح نیست، یک‌به‌یک مرور می‌کنیم. همچون شواهد گذشته برخی از این شواهد ظنی و برخی قطعی است، ولی بی‌شک مجموع آن‌ها یقین‌آور بوده و حجت را بر همگان تمام می‌کند.

### شاهد اول: عدم تناسب با موضوع و ترتیب کتاب

کتاب حدیقة الشیعة در بیان احوالات ائمه علیهم‌السلام نوشته شده و اصل کتاب در بیان فضایل و مناقب ایشان و نقد استدلال‌های مخالفین است و کتاب

فرق و مذاهب و امثال آن نیست. منتهی وقتی به آخر احوالات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌رسد، ناگهان سیاق مطالب عوض شده و به مناسبتی اندک می‌گوید:

«و ایضاً از معجزات آن حضرت که در کتب شیعه و سنی مسطور است و واقدی و ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی و صاحب خرائج بعضی به تفصیل و بعضی مجمل نقل کرده‌اند که در اواخر دولت بنی امیه جمعی کثیر از بنی هاشم و از بنی عباس و اولاد امام حسن علیه السلام و غیر ایشان اجتماع نمودند که یکی را از میان خود اختیار نمایند...»<sup>۱</sup>.

جاعل در اینجا قیام برخی از بنی الحسن علیهم السلام و دیگران را نقل کرده و سپس مطالبی را در مورد ابومسلم خراسانی طرح می‌کند و بعد از چند صفحه بحث ابومسلم را به صوفیه می‌کشانند و مفصلاً به بیان مذاهب و عقاید صوفیه می‌پردازد و شصت و چهار صفحه در مورد صوفیه بحث می‌کند. جایگاه این بحث در این کتاب، به تنهایی سؤال برانگیز است؛ و این پرسش مطرح می‌شود که چرا در این کتاب که درباره تاریخ ائمه علیهم السلام است و ربطی به فرق و مذاهب ندارد، بحث این چنین به ابومسلم کشیده شده و سپس صوفیه مفصلاً مورد نقد قرار گرفته است؟ همچنین این سؤال به ذهن می‌رسد که در عصر مقدس اردبیلی، ابومسلم و صوفیه چه ارتباطی با هم داشتند که در قسمتی، کتاب ناگهان از موضوع خود خارج می‌شود و این دو در کنار هم ظاهر می‌شوند؟

۱. حدیقة الشیعة، ص ۷۳۴.

## شاهد دوم: اهتمام به نقد ابومسلم

مطرح شدن بحث ابومسلم در لابه لای کتاب، آن هم بدون مناسبت، ظنّ انسان را به این سوهدایت می‌کند که این فصل در قرن یازدهم و در ایران نوشته شده است؛ نه در قرن دهم و آن هم در نجف اشرف؛ زیرا بحث از ابومسلم از بحث‌هایی است که در قرن یازدهم در بین شیعه شیوع یافته است. در قرن یازدهم و حوالی سال‌های ۱۰۲۰ تا ۱۰۸۰ در حدود هجده رساله در ردّ ابومسلم و تعدادی رساله هم در دفاع از ابومسلم نوشته شده است.<sup>۱</sup>

منشأ این بحث آن بود که شخصی به نام سید محمد میرلوحی سبزواری که مقیم و محصل حوزه اصفهان بود و با صوفیه نیز به شدت مخالفت می‌ورزید، در کنار نقد صوفیه به نقد ابومسلم پرداخت. برخی از صوفیّه آن عصر که از طرف حکومت نیز مورد تأیید بودند و طرفداران زیادی در بین مردم داشتند، به ابومسلم خراسانی ابراز ارادت می‌کردند و قصه خوانان صوفی، داستان ابومسلم را با آب و تاب نقل می‌نمودند و می‌گفتند: ابومسلم شخصی بود که برای دفاع از حق ائمه علیهم‌السلام قیام کرد و او از هواداران و عمال بنی‌العباس نبوده است و بدین جهت بر او ترحم کرده و مدایحش را ذکر می‌کردند.<sup>۲</sup>

میرلوحی در طول دوران مبارزه با صوفیه، رساله‌ای در ردّ ابومسلم می‌نویسد و ادعا می‌کند وی اهل مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نبوده و مردم را دعوت به خویش کرده و انسانی منحرف است. نوشتن این رساله سبب می‌شود مردم بر ضد او بشورند و وی را آزار دهند؛ میرلوحی و طرفدارانش هم برای اینکه در مقابل آنان برای خود هوادارانی بتراشند؛ با نام‌های مستعار، حدوداً ۱۷ رساله در ردّ ابومسلم

۱. الذریعه، آقا بزرگ طهرانی جلد ۴، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ توضیحاتی در این مورد خواهد آمد.

۲. سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، رسول جعفریان ص ۱۱۷۶، بحث قصه خوانی در عصر صفوی.

می نویسند<sup>۱</sup>. قبل از این تاریخ، در کتاب های شیعه به طور متداول بحث ابومسلم به عنوان یک بحث حساسیت برانگیز که در آن به شدت و حدت ابومسلم را بگویند و کسانی را که از ابومسلم دفاع کرده اند رد کنند؛ وجود نداشته است. البته گزارشی از ردّ ابومسلم در ابتدای قرن دهم، در مقابل قصه خوانان عهد صفوی در دست است؛ ولی بحث در قرن یازدهم اوج پیدا کرده است.<sup>۲</sup> در حدیقة الشیعة می بینیم اولین قسمت الحاقی که حلقه وصل بین تاریخ امام صادق علیه السلام و صوفیه به حساب می آید، نقد ابومسلم است. در آن قسمت جاعل به شدت از ابومسلم بدگویی کرده و او را منحرف شمرده است و سپس با آرامی بحث را به صوفیه کشانده و مفصلاً در مورد صوفیه و انواع فرق آنان سخن گفته است.

این مسئله محل سؤال است که چطور در قرن دهم (دوره مقدس اردبیلی رحمة الله علیه) آن هم در عراق که اصلاً بحث ابومسلم و قصه خوانی صوفیان مطرح نبود، این بحث برای نویسندگان آن قدر مهم جلوه نموده است که ساختار کتاب را به هم بزند و در میان فصل احوال حضرت امام صادق علیه السلام با این شدت و حدت به این بحث بپردازد.

## شاهد سوم: نقد فرنگیان

در فصل الحاقی علاوه بر صوفیه از فرنگیان هم انتقاد شده است که این

۱. طبق شواهد موجود و به احتمال قوی بخش عمده ای از این دفاعیه ها را خود میرلوحی با اسامی مختلف نوشته و در آن ها بعضاً به شدت از خودش تعریف کرده و مخالفانش را تنقیص کرده است. توضیح بیشتر در این باره در ادامه در احوال میرلوحی خواهد آمد.

۲. الذریعه، آقا بزرگ طهرانی، ج ۴، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، رسول جعفریان، ص ۱۱۸۷؛ در آینده عرض می شود که این گزارش نیز همچون حدیقة الشیعة از سوی تشکیلات میرلوحی جعل شده است.



نکته نیز، با تاریخ و فضای زندگی مقدس اردبیلی تناسبی ندارد. در فصل الحاقی حدیقه آمده است:

«پس شیعه باید که به سخن بعضی از متعصبان و برخی از غافلان بلکه به قول جمعی از گمراهان و بداعتقادان از راه نرود که در مقام توجیه و تأویل گفتگوهای زشت این طائفه در آمده‌اند و دین اسلام و کیش فرنگیان را به تأویلات غوایت آیات یکی کرده‌اند و به سبب این تأویل‌ها بسیار کس را از سفها به وادی الحاد انداخته‌اند و عجب است که این جماعت گفت و گوهای محمود پسیخانی را تأویل نکرده‌اند و به همه حال مؤمن باید که اعتقاد کند که قائل به حلول شدن و دم از اتحاد و وحدت وجود زدن کفر است و نیز شیعه باید بداند که هروجه که حلولیه و اتحادیه و وحدتیه در باب خدایی خود و مشایخ خود و سایر موجودات می‌گویند به عینه همان وجه را نصاری در باب خدایی حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و غلات شیعه در باب خدایی علی عَلَيْهِ السَّلَام و بعض دیگر از ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌گویند»<sup>۱</sup>.

یکی از محققان در این مورد می‌نویسد:

«از آنچه در بخش صوفیه حدیقه الشیعه آمده چنین استفاده می‌شود که کتاب در دوران مبارزه با صوفی‌گری و پس از رواج عقاید مسیحیت و فرنگیان در ایران تنظیم شده است؛ زیرا در این کتاب هم از فرنگیان انتقاد شده و هم از صوفیان. ورود نخستین گروه از مبشران مسیحی به ایران در سال ۱۰۱۰ قمری رخ داد<sup>۲</sup> و مبارزه با صوفیان و نقطویان که قائل به وحدت وجود بودند توسط شاه عباس

۱. حدیقه الشیعه، ج ۲، ص ۷۶۴.

۲. رک. امیر کبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، ص ۲۴۶، ۲۴۷ و زندگانی شاه عباس، ج ۳، ص ۶۸.

در سال ۱۰۰۱ قمری به بعد، شدت گرفت<sup>۱</sup> و از سال ۱۰۶۰ به بعد به خاطر مبارزه عالمان با صوفیان فراگیر شد<sup>۲</sup>.  
و بعد نتیجه می‌گیرد:

«از این فراز (عبارت فوق از حدیقة) دو نکته برای زمان نگارش کتاب استفاده می‌شود:

۱. کتاب در زمان رواج عقاید فرنگیان و نصارا و توجیه‌های آنان تنظیم شده که مربوط به روزگار شاه عباس به بعد است.
۲. مبارزه علیه عقاید نقطویان که از پیروان محمود پسیخانی شمرده می‌شدند.

و هیچ‌یک از این دو جریان در زمان محقق اردبیلی شدت نداشته است. افزون بر این، پیش‌تر یاد شد محقق اردبیلی از کسانی است که به وحدت وجود باور داشته است»<sup>۳</sup>.

### شاهد چهارم: داستان جعلی سفر ابن حمزه

داستانی در این قسمت از حدیقة در مورد سفر ابن حمزه صاحب ایجاز المطالب به اصفهان آمده که جای تأمل دارد؛ در حدیقة الشیعة این طور آمده است:  
«ابن حمزه رحمه الله در کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب و در کتاب الهادی الی النجاة من جمیع المهلكات در هر دو می‌گوید که در شهری حاضر بودم که شیخ ابوالفتوح رازی صاحب

۱. زندگانی شاه عباس، ج ۳، ص ۴۶.

۲. رک. الذریعة، ج ۱۰، ص ۲۰۹ و ج ۱۶، ص ۱۲۲.

۳. علی اکبر ذاکری. «نادرستی انتساب حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی». در حوزه، ۱۳۷۵، شماره ۷۵، صص ۱۵۷-۲۱۸.

تفسیر به رحمت حضرت حق تعالی پیوست و به موجب وصیتش در جوار مرقد امام زاده واجب التعظیم امام زاده عبد العظیم الحسنی رحمه الله مدفون گشت؛ پس به نیت حج متوجه مکه معظمه شدم و در وقت برگشتن گذارم به اصفهان و محلت چنبلان و بعضی دیگر از محلات آن شهر افتاد دیدم که آن قدر از مردم آن شهر به زیارت شیخ ابوالفتوح عجللی شافعی اصفهانی و حافظ ابونعیم که پدر استاد اوست و شیخ یوسف بنا که جدّ شیخ ابونعیم است و شیخ علی ابن سهل و امثال ایشان که سنی و از مشایخ صوفیه بوده اند، می رفتند که شیعه شهرری و نواحیش هزار یک از آن ها زیارت امام زاده عبد العظیم نمی رفتند»<sup>۱</sup>.

همان طور که در چند صفحه قبل نویسنده متن اشاره کرد، منظور از ابن حمزه، خواجه نصیرالدین عبدالله بن حمزه طوسی است<sup>۲</sup> که بعد از اینکه در شهرری، شاهد وفات و دفن شیخ ابوالفتوح رازی بوده به سفر حج رفته و در بازگشت از سفر به اصفهان می رود و در آنجا مردم را می بیند که به زیارت ابوالفتوح عجللی شافعی رفته اند. این داستان از جهاتی قابل تأمل است:

۱. شیخ ابوالفتوح رازی مابین سالهای ۵۵۶ تا ۵۵۹ قمری وفات کرده اند، چراکه از متن کتاب النقض نوشته عبد الجلیل رازی که بین سالهای ۵۵۶ تا ۵۵۹ نوشته شده<sup>۳</sup> استفاده می شود شیخ ابوالفتوح رازی در هنگام تصنیف کتاب وفات کرده بوده اند<sup>۴</sup>. ابوالفتوح عجللی شافعی نیز در سال ۶۰۰ قمری از

۱. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۸۰۲.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۷۶۷.

۳. النقض، ص ۲، الذریعة، ج ۲۴، ص ۲۸۴.

۴. النقض، ص ۲۸۰.

دنیا رفته است<sup>۱</sup> یعنی بین وفات این دو حدود چهل سال فاصله بوده و نمی توان پذیرفت ابن حمزه بعد از وفات ابوالفتوح رازی به حج رفته باشد و بعد از اینکه سفرش حدود چهل سال طول کشیده به اصفهان آمده و قبر ابوالفتوح عجلی را دیده باشد! علاوه بر اینکه گزارش هایی در دست است که نشان می دهد این حمزه در سال ۵۷۳ قمری در سبزوار بیهق<sup>۲</sup> و در حدود سال ۵۹۸ قمری در مشهد به سر می برده است<sup>۳</sup> و این حضور با آن چنان سفری سازگار نیست؛ بنابراین از لحاظ تاریخی چنین داستانی مردود است.

۲. در این داستان پسر ابونعیم، استاد ابوالفتوح عجلی دانسته شده که این مسئله نیز از لحاظ تاریخی بسیار بعید است چون ابونعیم در سال ۴۳۰ قمری از دنیا رفته<sup>۴</sup> و ابوالفتوح عجلی حدود ۸۵ سال بعد در سال ۵۱۴ یا ۵۱۵ قمری به دنیا آمده<sup>۵</sup> است.

۳. سبک و سیاق گزارش با زمان ابن حمزه تناسب ندارد. مثلاً در این گزارش «شیخ یوسف بتا که جد شیخ ابونعیم است» از مشایخ صوفیه شمرده شده است به گونه ای که مردم قبرش را زیارت می کنند؛ در حالی که آن صوفی مشهور نامش «محمد بن یوسف البتاء» است. ابونعیم در کتاب اخبار اصبهان

۱. البداية والنهاية، ج ۱۳، ص ۳۹. الكامل لابن اثیر، ج ۱۲، ص ۱۹۹. الأعلام، ج ۱، ص ۳۰۱.

۲. حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۱۲، بنیاد نهج البلاغه. أنیس المؤمنین، ص ۶۵.

۳. در کتاب تاریخ رویان نقل شده که سلاطین غور غیاث الدین و شهاب الدین بعد از آزاد کردن نیشابور و آمده به مشهد ابن حمزه را احضار و او را در آن شهر ملاقات کرده اند. (تاریخ رویان، ص ۸۱) و یورش غیاث الدین غوری بعد از نیمه سال ۵۹۷ قمری. به نیشابور بوده (تاریخ ابن خلدون، ج ۵، ص ۱۱۵ و تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۶۰۶) و در ماه جمادی الاولی سال ۵۹۹ نیز از دنیا رفته است. (البداية والنهاية، ج ۱۳، ص ۳۴ و تاریخ الإسلام، ج ۴۲، ص ۴۸ و الكامل، ج ۱۲، ص ۱۸۰) بنابراین ملاقات مزبور بین سال ۵۹۷ تا جمادی الاولی ۵۹۹ رخ داده و ابن حمزه در این زمان در مشهد مقدس به سر می برده است.

۴. الكامل، ج ۹، ص ۴۶۷ و البداية والنهاية، ج ۱۲، ص ۴۵.

۵. وفات الاعیان، ج ۱، ص ۲۰۹.

دست کم چهار بار تصریح کرده است که «محمد بن یوسف البتاء» جدّ او است؛ البته جدّ مادری پدرش. اما در دوره صوفیه که زمان جعل این گزارش است، محمد بن یوسف البتاء را با نام شیخ یوسف بتاء می شناخته اند!<sup>۱</sup>

۴. ضمناً قابل توجه است که به ظاهر در داستان ابن حمزه جز تشابه اسمی ربطی بین ابوالفتوح رازی با ابوالفتوح عجلی وجود ندارد. نویسندگان زیارت سنّیان از ابوالفتوح عجلی و شیخ یوسف بناء را با زیارت شیعیان از حضرت عبدالعظیم مقایسه کند؛ چه دلیلی دارد که اسمی هم از رحلت ابوالفتوح رازی شیعی و دفن وی در کنار حضرت عبدالعظیم به میان آورد و این مطلب بی ربط را بیان کند؟!

حل معمای این ارتباط، در نزاعی است که در نیمه قرن یازدهم بر سر قبر ابوالفتوح رازی در اصفهان صورت گرفت. این اختلاف در ادامه همین داستان، در حدیقه، خود را نشان داده و نویسنده یا بهتر بگوییم جاعل را واداشته است تا محل قبر هر یک را در متن مشخص کند که در ادامه بیشتر به آن خواهیم پرداخت.<sup>۲</sup>

### شاهد پنجم: اهتمام به نقد صوفیه

گذشته از بحث ابومسلم، بحث از صوفیه بدین صورت و تخریب آن به این صراحت و شدت، مربوط به فضای قرن یازدهم در ایران است. در قرن های هشتم، نهم و دهم نشانی از کتابی که بر ضد تصوف و تألیف یکی از بزرگان شیعه باشد وجود ندارد. علمای شیعه روابط بسیار نیکویی با صوفیه داشتند

---

۱. رک. صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۴۲۳ و ج ۲، ص ۷۹۱. سفرنامه شاردن، ج ۴، صص ۱۵۱۱ و ۱۵۳۶ و ۱۵۵۶ و ۱۵۵۹ و ۱۵۶۹. بخشی از دلائل این بخش از سایت <http://alasar.blog.ir/1397/01/04/abolfotuh> گرفته شده است.

۲. در فصل هفتم: «جاعل فصل صوفیه».

و عده‌ای چون ابن معیّنه و شهید اول و ابن فهد حلّی و شهید ثانی و پدر شیخ بهایی و شیخ بهایی و ... رسماً به تصوف منسوب بودند و در آثارشان تصوف و صوفیه را آشکار و شیوا مدح کرده‌اند.

سید تاج‌الدین ابن معیّنه از تأثیرگذارترین شخصیت‌های قرن هشتم در میراث حدیثی شیعه است و شهید اول از او به عنوان بزرگ‌ترین استادش نام می‌برد و می‌فرماید: «عجوبة الزّمان فی الفضائل والمآثر». در مشجّرة اجازات در خاتمه مستدرکِ محدّث نوری رحمته الله علیه تعداد زیادی از سلسله‌های اجازات روایی به سید تاج‌الدین ابن معیّنه می‌رسد. شاگرد وی در عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب می‌نویسد:

«شیخی و مولای السیّد العالم الفقیه النسابة المصنّف تاج الدین محمّد ... و كان يتولى إلباس لباس الفتوة، ويعتزى إليه أهله، ويحكم بينهم بما يراه، فيطيعون أمره، ويمثلون مرسومه، وهذا المنصب ميراث لآل معية من عهد الناصر لدين الله .  
... و كان إليه إلباس خرقه التصوّف من غير منازع في ذلك، لا يلبسها أحد غيره أو من يعزى إليه»<sup>۲</sup>.

خانقاه‌های شیعی نیز از قرن‌های چهارم و پنجم برقرار بوده و حتی صاحب نقض در مقام دفاع از تشیع، گزارشی از خانقاه‌های شیعی درری ارائه می‌کند<sup>۳</sup> و ابن بطوطه نیز در قرن هفتم گزارش‌هایی از خانقاه‌های نجف و صوفیان شیعی که در کنار طاباب زندگی می‌کردند و به خدمت‌گذاری زوار مشغول بودند و

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۴ ص ۱۸۸.

۲. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۲۰۸.

۳. کتاب النقض، صص ۳۵-۳۸.

خانقاه کربلا که در کنار مدرسه آن بوده، ارائه داده است.<sup>۱</sup> به هر صورت جریان تصوف جریانی بسیار عادی و طبیعی در شیعه بوده و گزارشی از مخالفت عالمان شیعی با آن وجود ندارد، بلکه برخی از عالمان شیعی، رسماً صوفی بوده‌اند. در نیمه نخست قرن یازدهم نیز گرایش عارفانه بر ذهن بسیاری از فقیهان و فیلسوفان حاکم است و بزرگانی چون شیخ بهایی و مجلسی اول، به اصطلاح آن دوره رسماً صوفی‌اند؛ آثار مجلسی اول پر است از مدح صوفیان بزرگ تاریخ و تأیید اشعار و آرای ایشان و نقد مخالفان<sup>۲</sup>. آری! نسبت به صوفیان بازاری و ترکان قزلباش انتقادهایی وجود داشته که بیشتر اصلاح‌گرایانه و مشفقانه بوده است و بوی ستیز و خصومت از آن به مشام نمی‌رسد.

اما از نیمه دوم قرن یازدهم از یک سواشتباهات و فساد فراوان برخی از صوفیه و از سوی دیگر حاکم شدن روحیه قشری‌گری و اخباری‌گری بر حوزه‌های شیعی، سبب شد تا نزاع محدّثان و فقیهان شبه‌اخباری با صوفیان بالا بگیرد و آثار متعددی در نقد صوفیه تولید شود و البته هم‌زمان عالمان عمیق و محقق، آثاری در تفکیک میان صوفیه خوب و بد و دفاع از دسته اول و نقد دسته دوم و جمع بین طریقت و شریعت نگاشتند<sup>۳</sup>.

به هر حال، کسی که با تاریخ شیعه در قرون میانی، خصوصاً تاریخ عصر صفوی و آثار بزرگان آن عصر آشنا باشد به محض دیدن کتاب *حدیقة الشیعة* حدس می‌زند که این کتاب مربوط به قرن یازدهم است نه قرن دهم؛ زیرا فضای نقد تصوف در متن الحاقی *حدیقة الشیعة* هیچ تناسبی با فضای قرن

۱. *رحلة ابن بطوطة (تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار)*، ج ۱، ص ۴۲۱ و ج ۲، ص ۵۷.

۲. برای ملاحظه اسناد این مسئله مطالعه کتاب عرفان مجلسی بسیار مفید است.

۳. رک. سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، رسول جعفریان، ص ۷۸۸.

دهم هجری، آن هم در نجف ندارد و چنین موضوعی با چنین قلم و عبارتی نمی‌تواند به آن زمان و مکان متعلق باشد.

### شاهد ششم: تمایلات صوفیانه مقدس اردبیلی

در فصل صوفیه کتاب، طایفه صوفیان با عباراتی تند و تیز نقد شده‌اند و همه فرق ایشان از گذشتگان و معاصران، منحرف و باطل خوانده شده است. از نظر تاریخی این نوع نقد صوفیه به هیچ روی ممکن نیست از مقدس اردبیلی سرزده باشد؛ زیرا:

#### ۱. بی‌اساسی نقد مطلق صوفیه

همیشه نقد صوفیان به نحو موجبه جزئیه در تاریخ وجود داشته، جریان تصوف نیز همچون هر جریان اجتماعی دیگر، آمیخته‌ای از خوب و بد است و حتی خود صوفیان، در نقد صوفیان منحرف همیشه پیشگام بوده‌اند اما نقد تصوف به شکل مطلق و عام، سخنی است که از انسان اهل دقت و تحقیق بر نمی‌آید. به قول مرحوم علامه مجلسی ثانی در رساله أجوبة المسائل الثلاث:

«و باید دانست که آن‌ها که تصوف را عموماً نفی می‌کنند، از بی‌بصیرتی ایشان است که فرق نکرده‌اند میان صوفیه شیعه و صوفیه اهل سنت. چون اطوار و عقاید ناشایست از آن‌ها دیده و شنیده‌اند، گمان می‌کنند که همه صوفیه چنین‌اند و غافل شده‌اند از آن که طریقه شیعیان خاص اهل بیت علیهم‌السلام همیشه ریاضت و مجاهده و ذکر خدا و ترک دنیا و انزوای از اشرار خلق بوده و طریق صوفیه حقه طریق ایشان است»<sup>۱</sup>.

۱. صوفیه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۲، ۵۹۳ به بعد؛ درباره صحت استناد این رساله به علامه مجلسی در فصل آخر کتاب حاضر بحث شده است.



با توجه به دقت و ورع مرحوم مقدس اردبیلی، ممکن نیست ایشان در نقد صوفیه این قدر بی محابا و بی دقت سخن گفته باشند. در این باره در ادامه بیشتر سخن خواهیم گفت، اما در این قسمت، بحث بیشتر بر سر تمایلات صوفیانه خود مقدس اردبیلی و تناسب این مطالب با آثار باقی مانده از ایشان است.

## ۲. انتقاد نکردن از صوفیه در آثار دیگر

اگر کسی در آثار مقدس اردبیلی تأمل کند، درمی یابد که مقدس اردبیلی در هیچ کجای کتاب هایش، بر روی صوفیه شمشیر نکشیده و این گونه به آن ها انتقاد نمی کند. مقدس اردبیلی هر چند گاهی عقیده خاصی از برخی صوفیان را نقد علمی کرده است؛ اما هیچ گونه انتقادی از صوفیه، به عنوان یک جریان اجتماعی در آثار مقدس اردبیلی دیده نمی شود. اگر نگاه مقدس اردبیلی رحمته الله علیه به صوفیه همان نگاه تیره و تاری بود که در فصل الحاقی وجود دارد، حتماً در آثار دیگر ایشان نیز اشاره ها یا رگه هایی از این مخالفت نمودار می شد ولی در هیچ یک از آثار ایشان چون مجمع الفائده و البرهان، و رساله اثبات اصول دین یا زبدة البیان یا حواشی شرح تجرید، مخالفت با صوفیه و بدگویی از آن دیده نمی شود، حتی در همین کتاب حدیقة الشیعة در غیر از فصل الحاقی،

---

۱. مانند حاشیه بر شرح تجرید، ص ۶۳. مرحوم مقدس در رساله اصول دین ابتدا از برخی از اهل سنت در نقد شیعه نقل می فرماید: «می گویند که مذهب شیعه مذهبی است که شاه اسماعیل پیدا کرده [و قبلاً نبوده است] و مردمان سابق از صوفیه و ملایان [سنی] غلط نمی کنند». سپس در جواب می فرماید: «و حال آنکه این غلط است و مذهب شیعه را مورّخین و اهل علم در کتب نقل کرده اند و تاریخ آن ششصد و هفتصد است و غلط بر همه کس رواست غیر از معصومین. و معلوم است که حکما اعلمند و ایشان کافر شده اند چنانکه بر همه واضح است.» (اصول دین، ص: ۱۲۸ و ۱۲۹). در این عبارات هم می بینیم که وی فقط معصوم نبودن صوفیه را بیان می نماید و هیچ طعنه و اهانتی به ایشان نمی کند، بلکه گویا بزرگی صوفیه را چون ملایان پذیرفته و بر احتمال خطایشان تأکید می ورزد.

در مواردی از صوفیه نام برده و با احترام از آن‌ها یاد کرده است و گویا افرادی که نسخه را جعل کرده‌اند در برخی موارد به این مسئله توجه چندانی نداشته‌اند. مثلاً در قسمتی از کتاب، نام روزبهان بقلی آمده و با احترام از ایشان مطلبی را در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند و می‌گوید:

«در رساله صراط المستقیم از تصانیف شیخ روزبهان منقول است که اگر خواهید که بلندی مرتبه و درجه امیرالمؤمنین را در درگاه الهی و قدر و منزلت آن مسندنشین تخت سلونی را معلوم کنید در آیه شریفه قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ تأمل نمایید»<sup>۱</sup>.  
 گرچه در نسخه‌های حدیقة الشیعة عبارت «که از بزرگان اهل کشف است» که در کاشف الحق در وصف روزبهان آمده حذف شده است. همچنین در قسمتی دیگر در مقام تأیید، مطلبی را از نجم‌الدین کبری با احترام و با تعبیر «شیخ نجم‌الدین کبری» نقل می‌کند و می‌گوید:

«و قاضی میرحسنی در شرح دیوان از شیخ نجم‌الدین کبری روایت کرده که در واقعه (مکاشفه) دیدم که رسول خدا در موضعی ایستاده و علی علیه السلام در پهلو او ایستاده. پیش رفتم و با علی علیه السلام مصافحه کردم...»<sup>۲</sup>.

و باز چون مطلب تمام می‌شود در نسخه‌های حدیقة الشیعة اضافه‌ای در مقام مذمت وی آورده و از ایشان با عبارت «نجم کبری» یاد می‌کند: «هر چند ظاهر است که خواب را نجم کبری ساخته و مدعایش آنکه خود را از اهل بهشت و انماید».

۱. حدیقة الشیعة، ص ۱۹۹.

۲. همان، ص ۲۳۸.

### ۳. فضای تحصیلی مقدس اردبیلی

فضایی که مقدس اردبیلی در آن تحصیل فرموده کاملاً در گرایش‌های صوفیانه وی اثرگذار بوده است. مقدس اردبیلی در نقلیات، شاگرد شاگردان شهید ثانی است. شهید ثانی، هم در آثار خود مکرراً از اهل تصوف مطالبی را با دیده احترام و تأیید نقل می‌کند و هم به جریان عرفانی محی الدینی معتقد است. وی در منیة المرید در بیان سیر تحصیلات طلاب می‌فرماید همه علوم، مقدمه فهم قرآن است و فهم قرآن مراتبی دارد و خود را در آرای مفسرین محدود نکن و از خداوند تقاضا کن که به درجه فهم «حقایق» برسی؛ و تفاسیر اقسامی دارند، برخی تفسیر ادبی است چون کشف و برخی حکمت و برهان بر آن غالب است چون تفسیر فخر رازی و برخی بیشتر به قصص پرداخته چون تفسیر ثعالبی و برخی انسان را بر «حقایق» مسلط می‌گرداند چون تأویلات ملا عبد الرزاق کاشانی:

«فإذا فرغ من ذلك كله شرع في تفسير الكتاب العزيز بأسره، فكل هذه العلوم له مقدمة، وإذا وفق له، فلا يقتصر على ما استخرجه المفسرون بأنظارهم فيه، بل يكثرون التفكير في معانيه، ويصفى نفسه للتطلع على خوافيه، ويبتهل إلى الله تعالى في أن يمنحه من لدنه فهم كتابه وأسرار خطابه، فحينئذ يظهر عليه من «الحقائق» ما لم يصل إليه غيره من المفسرين، لأن الكتاب العزيز بحر لجي في قعره درر وفي ظاهره خير، والناس في التقاط درره، والاطلاع على بعض حقائقه على مراتب حسب ما تبلغه قوتهم ويفتح الله به عليهم. ومن ثم نرى التفاسير مختلفة حسب اختلاف أهلها فيما يغلب عليهم من العلم: فمنها ما يغلب عليه العربية كالكشف للزمخشري، ومنها ما يغلب عليه الحكمة والبرهان الكلامي كمفاتيح الغيب للرازي،

ومنها ما يغلب عليه القصص كتفسير الثعلبي، ومنها ما يسلب على تأويل «الحقائق» دون تفسير الظاهر كتأويل عبد الرزاق القاشي.. إلى غير ذلك من المظاهر. ومن المشهور ما روى من أن للقرآن تفسيراً وتأويلاً وحقائق ودقائق وأن له ظهراً وبطناً وحداً ومطلعاً؛ ذلك فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

در اینجا به وضوح می بینیم که وی نهایت سیر تحصیلات علمی در حوزه را کتاب تأویلات کاشانی می داند. کاشانی عارفی وحدت وجودی و محی الدینی است و معارف عرفانی کتاب تأویلات وی آن قدر غلیظ است که امروزه در بیروت به اشتباه به اسم «تفسیر محی الدین العربی» در بازار منتشر شده است. شهید می فرماید:

«پس از این به کتب تهذیب اخلاق مشغول شو و سپس به سراغ «علوم حقیقیه» و «فنون حقییه» برو که مغز همه این علوم است و با آن به درجه مقربین می توان رسید و برجایگاه آنان که به وصال رسیده اند می توان رسید؛ خداوند ما و شما را به آن جناب واصل کند که او کریم و بخشنده است». «ثم ينتقل بعده إلى العلوم الحقيقية والفنون الحقيقية، فإنها لباب هذه العلوم ونتيجة كل معلوم، وبها يصل إلى درجة المقربين ويحصل على مقاعد الواصلين، أوصلنا الله وإياكم إلى ذلك الجناب إنه كريم وهاب»<sup>۱</sup>.

مرحوم شهید ثانی رحمته الله تعالى هم خودش اهل تصوف است و هم، عده ای از شاگردانش تحت تأثیر وی تمایلات صوفیانه داشته اند و مخالفان تصوف به همین سبب از مرحوم شهید شاکی بوده اند. مرحوم ملا عبد الله افندی که از

۱. منیة المرید، صص ۳۸۸ و ۳۸۹.

مخالفان صوفیه است در شرح حال پدر شیخ بهایی (شاگرد شهید ثانی) در تعلیقة أمل الآمل می نویسد:

«یظهر من رسالته المسماة بـ«العقد الطهماسبی» أنّ له ميلاً إلى التصوف كولدہ أيضاً حيث قال في أواخرها في أثناء موعظة السلطان شاه طهماسب: ولهذا كان بعض الملوك والأكابر من أهل الدنيا إذا علت همتهم وكثر علمهم بالله ولحققتهم العناية الربانية تركوا الدنيا بالكلية وتعلقوا بالله وحده، كإبراهيم بن أدهم وبشر الحافي وأهل الكهف وأشباههم، فإنهم لكمال رشدہم لا يرضون أن يشغلوا قلوبہم بغير الله تعالى لحظة عين، ولكن هذه مقامات آخر ورفَعْنَا بَعْضُهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ»<sup>۱</sup>.

ایشان در ریاض نیز اشاره می کند که پدر شیخ بهایی و فرزندش شیخ بهایی میل به تصوف داشته اند و می گوید: گویا این تمایل برگرفته از استادش شهید ثانی است. «وكان له ميل إلى التصوف ورغبة إلى مدح مشايخ الصوفية ونقل كلماتهم كما هو ديدن ولده أيضاً، و كأنه أخذ من أستاذه الشهيد الثاني رحمته الله عليه»<sup>۲</sup>. آری! شاگردی شاگردان شهید ثانی برای ایجاد فضای تمایل به تصوف کافی است و به همین علت بود که تا وقتی فتنه میرلوحی و ملا محمد طاهر قمی آغاز نشده بود، و سایه برکات شهید ثانی و شیخ بهایی بر سر حوزه های علمیه بود کسی در علمای شیعه به جنگ صوفیه قدم برنداشت.

از دیگر سو مقدس اردبیلی در عقلیات شاگرد ملا جمال الدین محمود سلمانی شیرازی عالم شیعی شاگرد جلال الدین دوانی است. می دانیم که جلال الدین دوانی از ارادتمندان محی الدین عربی است و حتی وی تشیع خود

۱. تعلیقة أمل الآمل، ص: ۴۸.

۲. رک. ریاض العلماء، ج ۲، صص ۱۰۸-۱۲۷.

را در آخر عمر به عبارات و مکاشفات محی الدین در دفاع از تشیع نیز مستند می‌کند<sup>۱</sup> و به وحدت وجود عرفانی کاملاً معتقد است<sup>۲</sup>. مکتب کلامی وی نیز مکتبی، کلامی عرفانی است و بحث‌های کلامی خود را آمیخته با حکمت اشراقی و عرفان سامان می‌دهد و نظریه ذوق التأله او دفاعیه‌ای از وحدت شخصیه وجود عرفانی است. حلقهٔ درس جمال الدین محمود نیز محل حضور افرادی چون ملا میرزا جان حبیب‌الله باغنوی و افضل الدین ترکه است که گرایش‌های عرفانی غلیظی دارند. فضای تحصیلات مقدس اردبیلی چنین فضایی است و اگر عاملی بیرونی جهت‌دهی مرحوم مقدس اردبیلی را عوض نکرده باشد، علی‌القاعده باید تمایلات صوفیانه در وی شکل گرفته باشد.

#### ۴. تأیید رسمی صوفیان از سوی مقدس اردبیلی

مرحوم مقدس اردبیلی در دو جا از آثار خود، مستقلاً به صوفیه پرداخته است و در هر دوی آن‌ها، از صوفیه تجلیل کرده است. اول در حواشی شرح تجرید در بحث اثبات امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام بیان علوم حضرت

۱. بیست رساله، ص ۴۱۲.

۲. در رساله تهلیلیه در شرح مرتبه عالی توحید می‌فرماید: «مرتبه سوم، توحید ذات است که به جز یک ذات نبینند، و همه کثرات در وحدت حقیقی او متلاشی بینند، نه وحدتی که مقابل کثرت است، که آن ظلی از اظلال او است، و نه وحدتی که ساری در عدد است که آن مرتبه از مراتب تنزلات جمال او است، بل وحدتی که اگر شمع جمال برافروزد، صدمات سبحاتش نمایش تعینات را، پروانه وار بسوزد. شعر:

عالم همه از شعله انوار بسوزد  
گر لمعه‌ای از نور رخس جلوه نماید  
و این مرتبه احدیت جمعی است که هر چند کثرات به تطورات گوناگون برآید، وحدت حقیقی او از محوضت اطلاق و کمال استغنا برنیاید، بلکه چندانکه افواج کثرات متراکبه، متراکم گردد، ظهور قهرمان استغناى او بیشتر شود، و چندانکه اضداد به و تخالف و تغایر خیزند، مصالح مملکت او انتظام بیشتر گیرد...» (تهلیلیه، صص ۶۰-۶۱) وی در رساله الزوراء نیز دیدگاه خود را در باب توحید شرح داده و همان مسلک توحید حقیقی (وحدت شخصیه وجود) را انتخاب نموده است. (الرسائل المختارة، ۸۰، ۹۰).

ابتدا از فخررازی نقل می‌کند که علم تصفیّه باطن از امیرالمؤمنین علیه السلام نشئت گرفته و شاهد آن، این است که نسب همه صوفیه به آن حضرت برمی‌گردد: «و منها علم تصفیة الباطن و معلوم أنّ نسب جمیع الصوفیة ینتهي إلیه». سپس در مقام تأیید این مطلب می‌فرماید:

«گفته شده بایزید بسطامی که رئیس صوفیان است سقّای حضرت امام صادق علیه السلام بوده است و شارح مواقف هم که در این مسئله تردید کرده، پذیرفته که بایزید از آثار امام صادق علیه السلام استفاده نموده است و شارح مواقف گفته که مسلم است که معروف کرخی یکی از رؤساء ایشان است دربان حضرت امام رضا علیه السلام بوده است: «كما ذکر أنّ رئیسهم أبایزید البسطامی کان سقّاء للصادق علیه السلام، و إن تنظر فیهِ شارح المواقف لعدم الملاقاة و لكن سلّم أنّه اقتبس من آثاره علیه السلام، و قال: لا شک أن معروف الکرخی الذی أحد رؤسائهم کان بواب علی بن موسی علیه السلام»<sup>۱</sup>

ایشان پس از صفحاتی دوباره از فخررازی نقل می‌فرماید:

«و ممّا یدلّ علی علوّ شأنهم (یعنی أهل البيت علیهم السلام) أنّ أفضل المشایخ و أعلامهم درجة هو أبویزید البسطامی و کان سقّاء فی دار جعفر الصادق علیه السلام، و أمّا معروف الکرخی فإِنَّه أسلم علی یدی علی بن موسی الرضا علیه السلام، فكان بواب داره و بقی علی هذه الحالة إلی آخر عمره»<sup>۲</sup>.

در این عبارت نیز بار دیگر مهر تأییدی بر تصوف زده و اتصال صوفیه را به ائمه علیهم السلام دلیل بر علوّ شأن و منزلت ائمه دانسته است. آنچه در این عبارات

۱. الحاشیة علی إلهیات الشرح الجدید للتجرید، ص ۳۳۲.

۲. همان، ص: ۳۴۲.

روشن است تأیید اجمالی صوفیه است. اگر واقعاً از دید مقدس اردبیلی صوفیان در حکم دزدان و جنایتکاران و فاسقان بودند و همگی گمراه و بی‌دین، اصلاً آوردن این عبارات معنا نداشت و دست‌کم مقدس اردبیلی بعد از آوردن این مطالب، به سبک جاعل حدیقة الشیعة تذکر می‌داد که «البته ما برای صوفیان ارزشی قائل نیستیم و ایشان خود را به دروغ به ائمه ما بسته‌اند و اینکه این جماعت گمراهان به ائمه منسوب باشند فضیلتی نیست و ما فقط این مطالب را از باب جدل در اینجا آوردیم و...». جدای از آنکه بیان این مطالب در حاشیه شرح تجرید نمی‌تواند فقط برای جدل باشد و کاملاً دال بر تأیید است؛ مقدس اردبیلی رحمته‌الله علیه در رساله اصول دین که برای عامه مردم نوشته است در بحث امامت نیز، در بیان فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «دیگر آنکه جمیع فرق منسوبند به آن حضرت در اصول کلامی و فروع فقهی و همچنین متصوفه در تصفیه علم باطنی، به واسطه آنکه سلسله مشایخ به او منتهی می‌شود»<sup>۱</sup>. و نیز می‌فرماید:

«و بعد از ایشان اولاد ایشان، چه ایشان جماعتی‌اند که مردمان متفق بودند بر افضلیت ایشان بر همه عالمیان تا آن که بایزید بسطامی سقّای در حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود و معروف کرخی در بان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام...»<sup>۲</sup>.

نکته دیگری که در این عبارات خود را نشان می‌دهد این است که مقدس اردبیلی، همچون دیگران، تصوف را «علم تصفیة باطن» می‌داند و وقتی می‌خواهد نشان دهد که منبع همه علوم، حتی علم تصفیة باطن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هستند، به این استناد می‌کند که صوفیه خود را به حضرتش

۱. اصول دین، ص ۱۴۴.

۲. همان، صص ۱۴۰-۱۴۱.



منسوب می‌دارند؛ گویی در جهان اسلام شخص دیگری در باب تصفیة باطن سخنی ندارد؛ و حق هم چنین است (که در ادامه بحث عرض خواهد شد). نمونه دیگری که ارادت مقدس اردبیلی را به تصوف نشان می‌دهد این نقل است:

«در ضمن معرفی نسخه‌ای از اِحیاء العلوم غزالی آمده است: در برگ ۱ الف به خط تعلیق فیض کاشانی نوشته شده که: «حکیم صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی أطال الله بقائه بدو گفته بود که میرزا ابراهیم همدانی از شیخ احمد اردبیلی آورده است که «اگر همه کتاب های جهان از میان برود و اِحیاء العلوم بماند چندان زبانی به اسلام نخواهد رسید، ولی اگر اِحیاء از میان رود زیان بسیاری بدان خواهد رسید.» فیض می‌گوید که: این از اردبیلی شگفت‌انگیز است؛ چه مبحث امامت که از ایمان است در اِحیاء نیامده، ولی درباره المَحْجَة البیضاء ما که با آن اِحیاء را کامل نمودیم چنین سخنی درست خواهد بود»<sup>۱</sup>.

این نوع تعبیر نشان از اوج ارادت مقدس اردبیلی به تصوف دارد؛ زیرا کتاب اِحیاء العلوم نماد تصوف است و امکان ندارد که کسی چنین سخنی در باب اِحیاء العلوم بگوید و از دشمنان صوفیان و تصوف باشد. نظیر همین مسئله احترام خاص مقدس اردبیلی به مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله علیه است. خواجه طوسی نیز وحدت وجودی خالص و از ارادتمندان صدرالدین قونوی خلیفه محی‌الدین قدس سرهما است و در اوصاف الأشراف کلمات بایزید و

۱. فهرست اهدائی مشکاة، ج ۳ ص ۶۴۶.

حلاج را هم توجیه کرده و از مقام فنا و وحدت و اتحاد برای سالک دم می زند.<sup>۱</sup> عادتاً ممکن نیست که مقدس اردبیلی از احوال خواجه نصیر بی خبر باشد و به اوصاف الأشراف و آغاز و انجام دسترسی نیافته باشد و کلمات وی را در شرح مقامات العارفین در شرح اشارات نخوانده باشد. با این همه در اصول دین همه جا می گوید: «حضرت خواجه نصیرالدین طوسی قدس سره» یا «حضرت خواجه رحمة الله علیه»<sup>۲</sup> و در شرح تجرید می گوید: «قال المحقق الطوسی قدس سره»<sup>۳</sup> و همه جا از ایشان با عظمت یاد می کند. چگونه ممکن است کسی دشمن صوفیه و محی الدین باشد و خواجه را بشناسد و درباره او چنین گوید! کسانی که با صوفیه دشمنند یا تمام حقایق تاریخی را زیر پا گذاشته و نسبت خواجه به عرفان را انکار می کنند که البته از نظر علمی، شدنی نیست؛ یا چنین می گویند که برحذر باش که گول خواجه طوسی را نخوری که او و امثال او فریب ستیان را خورده اند؛ چنانکه جاعل حدیقة الشیعة می نویسد:

«پس شیعه باید به اینکه فلان شیخ و یا فلان ملاً از متأخرین چنین نوشته یا چنین گفته گول نخورد و بداند که ایشان فریب ستیان و گول یکدیگر را خورده اند و از این معنا غافل نشود که غلط بر همه کس رواست غیر از ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام.... پس متمسک شدن به آنکه صاحب اشارات [أبوعلی سینا] یا شارح آن [خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله علیه] و امثال ایشان چنین گفته اند یا آملی [سید حیدر آملی رحمته الله علیه] و اشباه او چنین نوشته اند یا چنگ در زدن به اخبار ضعیفه و متشابهه و روایات ملققة و موضوعه یا قرآن و حدیث

۱. جهت اطلاع از تمایلات عرفانی مرحوم خواجه نصیر رک. دفتر اول از مجموعه عرفان و حکمت از نگارنده.

۲. اصول دین مقدس اردبیلی، صفحات ۳۲ و ۶۳ و ۱۸۱.

۳. الحاشیه علی الهیأت الشرح الجدید للتجرید، مقدس اردبیلی.

را مانند ملحدان به مدّعا و رأی خود تفسیر و تأویل کردن، خود را و دیگران را گول زدن و برضالت و اضلال افزودن است»<sup>۱</sup>  
این نوع تعابیر با موضع گیری و کلام مقدس اردبیلی درباره‌ی خواجه طوسی رحمة الله عليه در دیگر آثارش؛ به هیچ روی سازگاری ندارد.

### ۵. محتوای صوفیانه آثار مقدس اردبیلی

مرحوم شاه محمد دارابی در مقامات السالکین در انتقاد از انتساب حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی می فرماید: «ثامن آنکه: در جمیع آیات احکام بعد از تفسیر آیه، ملاً احمد علیه الرحمة همه جا اظهار به تصوف می کند چگونه مذمت می کند؟»<sup>۲</sup>. یکی از مخالفان در نقد شاه محمد دارابی نوشته است:

«کتاب زبدة البیان کتابی فقهی و در توضیح آیات احکام است، البته گاه به مناسبت موضوع و سیاق آیات، بحث از مطالب کلامی نیز به میان می آید که هیچ گونه ارتباطی با تصوف ندارد، چه رسد به آن که در همه جای آن اظهار تصوف شده باشد! در این کتاب نه ذکری از وحدت وجود است و نه عشق مجازی و سماع و غنا و صلح کل و نه هیچ یک از اعتقادات صوفیه»<sup>۳</sup>.

مشکل اصلی این است که این شخص مخالف، برای خود تعریفی از تصوف در نظر گرفته است و براساس آن خواسته عبارت دارابی رحمة الله عليه را تفسیر کند.

در مقدمه کتاب به اشاره گذشت که تصوف در طول تاریخ معانی متعددی

۱. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۷۹۵.

۲. مقامات السالکین، ص ۱۵۳.

۳. کشف الحقیقة، ص ۱۰۲.

داشته است. در قرون پیش از یازدهم و دوازدهم، علم تصوف چیزی نبوده جز علم تصفیة باطن و خود تصوف نیز چیزی نیست جز اعراض از دنیا و اشتغال به آخرت و عالم معنا. چنانکه در عبارات گذشته دیدیم مقدس اردبیلی علم تصوف را علم تصفیة باطن تفسیر می‌کرد. شهید اول نیز وقتی می‌خواهد معنای عرفی صوفیه را در باب وقف توضیح دهد در باب وقف دروس می‌فرماید:

«والصّوفیة المشتغلون بالعبادة المعرضون عن الدنيا. والأقرب اشتراط الفقر والعدالة فیهم؛ لیتحقّق المعنی المقتضی للفضیلة. و أولى منه اشتراط أن لا یخرجوا عن الشریعة الحقّة. و فی اشتراط ترک الحرقة تردّد، و یحتمل استثناء التوریق و الخیاطة، و ما یمکن فعلها فی الرباط. و لا یشترط سکنی الرباط، و لا لبس الخرقة من شیخ، و لا زی مخصوص»<sup>۱</sup> (اگر بر «صوفیه» چیزی وقف شده بود، صوفیه کسانی هستند که به عبادت مشغول شده و از دنیا اعراض دارند و اقرب این است که برای استحقاق گرفتن مال وقفی باید فقیر و عادل باشند؛ چون وقف عمل قریبی است و باید رجحان داشته باشد و دادن مال به شخص غیر عادل رجحانی ندارد و به طریق اولی باید از شریعت خارج نشده و اهل خلاف شرع نباشند. و آیا شرط است که شغل نداشته باشند؟ جای تردید است و ممکن است بگوییم شغلهایی که در خود خانقاه قابل انجام است ضرری ندارد. و شرط نیست که حتماً در خانقاده ساکن باشند و نیز شرط نیست که از سوی شیخی خرقة پوشیده باشند یا لباسی خاص در برداشته باشند). پرواضح است که در نزد شهید اول معنای عرفی تصوف، تصفیة باطن و

اعراض از دنیا است و اگر کسی اعراض از دنیا و اشتغال به عبادت را به عنوان یک کار اصلی برای خود قرار دهد، صوفی نامیده می شود و اگر عادل نیز باشد وقف بروی صحیح بوده و موجب تقرب الی الله است<sup>۱</sup>. تصوف در جهان اسلام بسیار گسترده است و برخلاف توهم ناقد محترم، نه مقوم آن عشق مجازی است و نه سماع و غنا و نه صلح کل و نه حتی وحدت وجود.

در جهان اسلام از دیرباز علومی همچون فقه، تاریخ، تفسیر، حدیث و کلام وجود داشته است. در کنار این علوم هم، دانشی که برای تصفیة باطن استفاده می شده است و آن را علم تصوف می خواندند. متخصصان تصفیة باطن، هریک به سبکی برنامه تربیت را ارائه می دادند؛ یکی برای حضور قلب گوش دادن به آواز نی را سفارش می کرد و دیگری تحصیل محبت های حلال یا حتی حرام و دیگری گریه و مناجات و دیگری انفاق و ایثار و رسیدگی به مستمندان و... برخی در خانقاه بودند و برخی در همان مراکز علمی خود اقامت می کردند و برخی زنی و لباس مخصوصی را پیشنهاد می دادند و از آن به خرقة یاد می کردند که باید از بزرگی گرفته می شد؛ مانند طلاب و عالمان دینی

۱. البته خود شهید اول به معنایی خاص تر صوفی بودند؛ جدا از اینکه استادشان ابن معیة (که وصفشان پیش ازین گذشت) بزرگ صوفیان عراق و رئیس اعطای خرقة تصوف و لباس فتوت بود، اشعار اب دار ایشان در بیان حقیقت تصوف (برنامه تصفیة ارواح به تعبیر شهید) به روشنی این مطلب را نشان می دهد که می فرماید: برای رسیدن به حقیقت تصوف باید حجاب نفس را کنار بزنی و از حس غایب شوی و بر عرفات ذلت بایستی و بر دور کعبه عرفان صفا طواف کنی و در لباس تفکر داخل شوی و به میخانه ذکر بازگردی و اگر ساقی به تو جامی از تجلی داد بگیری و بنوشی و بنوشانی (الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، ج ۱، ص ۴۶). شهید اول شاگردانی سلوکی داشت که از ایشان به الاخوان فی الله تعبیر می کند. نمونه هایی از وصایا و دستورات سلوکی عام شهید را به این اخوان فی الله می توان در رسائل الشهید الأول، ص ۲۸۷ - ۳۰۱ ملاحظه نمود. لحن این وصایا کاملاً حاکی از فضای ارادت سلوکی مخاطبان به مرحوم شهید است و لذا شهید در برخی موارد به جای اینکه بفرماید که این کار خوب یا مستحب است، می فرماید من از شما برادرانم چنین می پسندم: «و أحب من إخوانی أن لا یدعوا یوماً بلیله لا یكونوا فیهِ بین یدی الله تعالی متأسفین... و أحب من الإخوان أن لا یدعوا یوماً بلا صدقة... و أحب من الإخوان ترک الکلام فی أمر الدنیا بعد صلاة الصبح...».

در زمان ما که لباس خاصی دارند و به دست عالمی بزرگ می پوشند و برخی تقییدی به خرقة نداشتند و...

برخی غایت سیرانسان را فنای فی الله و ادراک حقیقت توحید می دانستند؛ چون محی الدین عربی رحمته الله علیه و اتباع وی و برخی چون علاءالدوله سمنانی به شدت با آن مخالف بودند<sup>۱</sup>. البته مبانی نظری تصفیة نفس در کلمات محی الدین و شاگردانش آن قدر اتقان و پختگی داشت و آن چنان هماهنگ با عقل و نقل بود که هرچه زمان به پیش رفت بیشتر در میان صوفیان نفوذ کرد و در قرن دهم هجری بیشتر جریانات صوفیانه معتقد به مبانی نظری آن بودند؛ ولی باز هم تصوف معنایی عام داشت.

اینها طرق مختلف تصوف و تصفیة باطن بود؛ البته مسیر دیگری نیز در جهان اسلام با نام اخلاق وجود داشت که ترجمه و برگرفته ای از آثار یونانیان مانند ارسطو بوده و کتاب هایی چون طهارة الأعراق بر آن اصل نوشته شده بود. به هر حال متأسفانه بزرگان مشهور شیعه تا قرن هفتم، کمتر در باب طریقه تصفیة باطن قلم زدند و از شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و ابن جنید و ابن ابی عقیل و ابوالصلاح و ابن براج و راوندی و دیگران، اثر قابل توجهی در باب تصفیة باطن به دست ما نرسیده است و حتی نصیحت ها و وصایای خاصی نیز در این رشته بیان نفرموده اند و شاید به نقل احادیث بیشتر اهل بیت علیهم السلام احساس نیاز نکرده اند؛ به همین خاطر در

۱. گرچه علاءالدوله در آخر عمر اعتراف کرد که حق با محی الدین بوده و کشف وی ناقص بوده است؛ چنانکه نقل شده است: «شاه علی فراهی - که از کبار اصحاب شیخ علاءالدوله بوده - به نقل صریح صحیح چنین می نمود که: حضرت شیخ (علاءالدوله) در آخر حیات می فرمود که من هرگونه طعن غلیظ که به نسبت شیخ محی الدین ظاهر گردانیده ام بالاخره از قصور فهم خود دانسته از آن نوع اعتقاد، طریق انصراف واجب دیده ام. اکنون از روی بصیرت و دانایی به هر موضع که سخنی از تنوعات رقم قلم من به نظر شعور تو رسد از صفحات صحایف او راق و اجزاء مصنفات من به جملگی حک نماي». (مصنفات فارسی سمنانی، مقدمه، ص ۴۷).

قرن‌های بعدی هم اگر کسی در این باب چیزی می‌نوشت مجبور بود به آثار صوفیانی چون جنید و شبلی تا مکی و غزالی و... پردازد و از ایشان در بیان دقایق مراقبه و محاسبه و تأدیب نفس و ریاضت و حالات روحی و معنوی مؤمنان و... کمک بگیرد؛ چنانکه در مجموعه‌ی ورام ابوفراس و تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی و... دیده می‌شود و ابوفراس و شیخ ابوالفتوح هم به همین جهت به تصوف منسوب‌اند.

اگر کسی، در آثارش از ایشان استمداد نمی‌کرد ولی سخنی در دقایق محاسبه و مراقبه یا لقاء الله می‌گفت، باز هم موسوم به تصوف می‌شد؛ چنانکه در کتب تراجم، سیدابن طاووس را نیز از صوفیان شمرده‌اند. با توجه به این مقدمه به خوبی می‌توان فهمید منظور دارابی در این عبارت چیست که فرمود: «ثامن آنکه: در جمیع آیات احکام بعد از تفسیر آیه، ملاً احمد علیه الرحمة همه جا اظهار به تصوف می‌کند چگونه مذمت می‌کند؟»<sup>۱</sup>.

اگر کسی به زبده‌البیان مراجعه کند می‌بیند که برخلاف کلام ناقد محترم، زبده‌البیان فقط کتاب فقه و کلام نیست؛ بلکه در جای جای آن بحث‌هایی در باب حضور قلب و اخلاص و توکل و اشتغال به یاد خدا و تفکر در مخلوقات برای دست‌یافتن به معرفه‌الله و... بیان شده و ظرایفی از سلوک الی‌الله شرح داده شده؛ از این رو از نظر علمی می‌توان گفت وی در زبده‌البیان اظهار تصوف می‌کند؛ البته تعبیر دارابی که فرموده «در جمیع آیات احکام» خالی از مبالغه نیست. مجمع‌الفائدة نیز از این جهت مستثنی نیست و در خلال آن، موارد زیادی از مفاهیم سلوک در باب کیفیت تصفیة نفس مطرح شده است و گاه مقدس‌اردبیلی تذکر می‌فرماید که این مطلب را با تفصیل بیان کردیم چون مهم

است و در فقه معمولاً به آن پرداخته نمی شود:

«وإنما طوّلنا البحث و ذکرنا هذه الأمور وإن كان بعضها راجعاً الى البعض، لأن أكثرها غير مذكور في الكتب المتداولة في الفقه، مع أنه لا بدّ من الاجتناب عنها، لأنها من الأمراض القلبية التي أحوج إلى العلاج، و ليتنبّه من كان غافلاً عنه نّبّهنا الله من نوم الغفلة»<sup>۱</sup>.

با این توضیحات کاملاً روشن است که در فضای قرن دهم و بر اساس اصطلاح آن دوران مقدس اردبیلی کاملاً تمایلات صوفیانه دارد و به هیچ روی نمی توان مقدس اردبیلی را مخالف تصوف شمرد و ممکن نیست شخصی مثل ایشان، این چنین به جنگ صوفیه (به اصطلاح عام آن دوره) برود. حتی در قرن یازدهم نیز، به قول مرحوم علامه مجلسی: «آن ها که تصوف را عموماً نفی می کنند، از بی بصیرتی ایشان است». بگذریم از اینکه مرحوم حاج میرزا زین العابدین شیروانی که شخصی صاحب اطلاع و متتبع است، مدعی است که مرحوم مقدس اردبیلی با طرق رسمی تصوف هم ارتباطاتی داشته و می گوید: «و مولانا [احمد اردبیلی] از نشأه فقر بهره داشته و گاهی در حلقه فقراء قدم گذاشته»<sup>۲</sup>.

آخرین نکته ای که در قسمت محتوای صوفیانه آثار مقدس اردبیلی و تبیین تمایلات صوفیانه ایشان جای دقت دارد، اعتقاد ایشان به وحدت وجود است که چون نیازمند توضیح مفصل است، در ضمن شاهد هفتم به آن خواهیم پرداخت.

۱. مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱۲، ص ۳۷۴.

۲. ریاض السیاحة، ج ۱، ص ۵۶.



## شاهد هفتم: اعتقاد مقدس اردبیلی به وحدت وجود

در فصل الحاقی درباره وحدت وجود آمده است:

«بعضی از متأخران اتحادیه مثل محی الدین عربی و شیخ عزیز نسفی و عبدالرزاق کاشی، کفر و زندقه را از ایشان گذرانیده، به وحدت وجود قائل شده‌اند و گفته‌اند که «هر موجودی خداست»؛ تعالی الله عما یقول الملحدون علواً کبیراً».

و پس از چند صفحه در بیان فروع مذاهب صوفیه گوید:

«فرقه اول وحدتیه‌اند. ایشان وحدت وجود قائلند و «همه کس و همه چیز را خدا می‌دانند» چنانکه گذشت. این گروه از نمرود و شداد و فرعون بدترند؛ از آن جهت که «جمع اشیاء را خدا می‌دانند» حتی چیزهایی را که در شریعت حکم به عدم طهارت آن شده تا به چیزهای دیگر چه رسد»<sup>۲</sup>.

تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:

«این طائفه کسانی را که دعوی خدایی کرده‌اند، خواه در پرده حلول و اتحاد و وحدت وجود و خواه خارج از این پرده مانند نمرود و شداد و فرعون را دوست می‌دارند و همه را از خود می‌شمارند»<sup>۳</sup>.

این عبارات محال است از محقق‌ی چون محقق اردبیلی سرزده باشد، نویسنده آن یا شخصی است در نهایت بی‌اطلاعی و یا شخصی است در اوج خباثت و شیطنت. زیرا اولاً وحدت وجود معانی متعدد دارد و بی‌تقوایی یا بی‌سواد است که فقط یک تفسیر و برداشت از آن بیان شود و با همان

۱. حدیقة الشیعة، ص ۷۵۲.

۲. همان، ص ۷۵۵.

۳. حدیقة الشیعة، ص ۷۵۶.

تفسیر و برداشت، همه معتقدان به آن زیرمهمیز نقد و اهانت قرار گیرند و بدتر از فرعون و شداد شمرده شوند. ثانیاً در هیچ تفسیری از وحدت وجود و در کلام هیچ عالمی چنین چیزی نیامده که به حمل شایع صناعی «همه چیز و همه کس خداست» و اگر گاهی تعبیری چون «عین کل شیء بوجه» در کلمات اهل معرفت به کار می رود از باب حمل محیط بر محاط است که آن را مفصلاً توضیح داده اند و به همین دلیل در پی آن می گویند: «و غیر کل شیء بوجه».

در قرون پیش از قرن یازدهم ابداً چنین تفسیر عوامانه ای از این نظریه عالی، در اذهان اهل علم نبود و خیانت و جنایت جاعلان حدیقة و برخی دیگر از اخباری مسلکان قرن یازدهم، سبب شد که چنین تصور غلطی بر سر زبان ها بیفتد و توحید حقیقی به شرک مطلق تفسیر شود؛ و گرنه در قرن دهم هجری عالمان شیعه و دولت صفویه مشهور به اعتقاد به وحدت وجود و معاد مثالی و ... بودند به گونه ای که حتی سنیان عثمانی در نقد شیعه، بر نقد وحدت وجود و معاد مثالی و قدم عالم، تمرکز می کردند. ثالثاً از قضا شخص مقدس اردبیلی قائل به برخی از انواع وحدت وجود است و به این مطلب در حواشی شرح تجرید اعتراف فرموده است و محال است که کسی که خود به وحدت وجود معترف و معتقد است چنین مطالبی بنگارد و حتی احتمال حمل کلمات بزرگان اهل معرفت بر صحت را هم طرح نفرماید.

سابقاً خواندیم که مرحوم ملا محمد جعفر کبودرآهنگی رحمته الله علیه عبارات حاشیه شرح تجرید را به میرزای قمی رحمته الله علیه نشان دادند و میرزای قمی تصدیق فرمودند که مقدس اردبیلی وحدت وجودی بوده و به همین دلیل ممکن نیست

که کتاب حدیقه الشیعه از وی باشد. مرحوم کبودرآهنگی در آغاز این مطلب می‌فرماید:

«محقق اردبیلی را حاشیه‌ایست مشتمل بر اعلی درجه تحقیق بر الهیات تجرید الکلام و در مبحث توحید در رد شبهه ابن‌کمنه یهودی موافقت با محقق خفزی نموده متمسک به وحدت وجود شده است و اتمام دلیل را موقوف به او دانسته با وجود قائل شدن بر وحدت وجود رد بر صوفیه چه معنی دارد؟!»<sup>۱</sup>.

مرحوم شیخ آقابزرگ طهرانی نیز به این مسئله اشاره فرموده است.<sup>۲</sup> برای روشن شدن اعتقاد محقق اردبیلی به وحدت وجود جا دارد در اینجا کمی سخن را بسط داده و مطلب با بیانی ساده‌تر توضیح داده شود تا حقیقت برای خوانندگان مخالف عرفان نیز که معمولاً دوست ندارند این صفحات تاریخ خوانده شود، آشکار و نمایان گردد.<sup>۳</sup>

### ۱. توضیح استدلال متکلمان بر توحید

جمعی از متکلمان این چنین بر توحید استدلال کرده‌اند:

۱. وجود هر چیزی متوقف بر تشخص آن چیز است؛ الشیء ما لم یتشخص لم یوجد.

۲. واجب الوجود در وجودش بر چیزی متوقف نیست؛ پس در تشخص هم به چیزی متوقف نیست.

---

۱. مرآة الحق، ص ۷۲ و ۷۳.

۲. طبقات أعلام الشیعه، ج ۴، القرن العاشر، ص ۸.

۳. نویسنده کشف الحقیقه هم در این بحث برای اثبات عدم اعتقاد مقدس به وحدت وجود تقریری عجیب از کلام وی ارائه داده‌اند که کلاً به اشکال قوشجی بی‌ربط است و فقط می‌توان از آن اظهار تعجب و تأسف کرد و بس! وای کاش لا اقل در این موضوع مراجعه‌ای به اهل فن می‌کردند. (رک. کشف الحقیقه، ص ۱۱۰-۱۱۴).

۳. پس تشخّص واجب الوجود به خود اوست، نه به امری بیرون از او.
۴. پس ذات و ماهیت واجبیه چنین است که یا تشخّص عین اوست یا معلول اوست و یا ملازم او.
۵. اگر ماهیت واجبیه اقتضاء تشخص و تعین داشته باشد، تعدّد آن محال می شود؛ چون تعدّد با تشخّص قابل جمع نیست.
- پس واجب الوجود بیش از یکی نمی تواند باشد.
- «لا یمکن تعدد الواجب و الا فالتعین الذی به الامتیازان کان نفس الماهیه الواجبه أو معلّلاً بها أو ملازمها، فلا تعدّد وان کان معلّلاً بامر منفصل، فلا وجوب بالذات، لامتناع احتیاج الواجب فی تعینه إلى امر منفصل، لأنّ الاحتیاج فی التعین یقتضی الاحتیاج فی الوجود اذا الشیء ما لم یتعین لم یوجد»<sup>۱</sup>.

## ۲. شبهه منسوب به ابن کمنونه<sup>۲</sup>

بر استدلال بالا اشکال شده که مقدمه «۴» را نمی توان از «۳» استنتاج کرد؛ زیرا قبول داریم که تشخّص واجب الوجود عین خود اوست، ولی از عینیت تشخّص با خود شیء، عینیت آن با ماهیت شیء ثابت نمی شود؛ زیرا ماهیت امری مفهومی و کلی و قابل تعدد است و خود شیء همان مصداق ذات اوست که قابل تعدد نیست. پس می توان فرض کرد که دو واجب الوجود باشد که به تمام ذات از هم جدا باشند و ماهیت واجبیه بر هر دو صدق کند و تشخّص هر یک نیز به خود ذات آن باشد، نه به ماهیت آن. به دیگر سخن، استدلال مزبور خلط

۱. شرح تجرید قوشجی، فی نفی الشریک عنه تعالی.

۲. این شبهه ابعاد مختلفی دارد که در اینجا از یک زاویه به آن پرداخته شده است. قوشجی شبهه را به ابن کمنونه نسبت نمی دهد ولی در میان اهل علم شبهه با این نام مشهور شده است.

مفهوم و مصداق است؛ آنچه از مقدمهٔ «۳» به دست می‌آید همراهی تشخّص با مصداق و ذات است و آنچه در مقدمهٔ «۴» نتیجه گرفته می‌شود همراهی تشخّص با ماهیت و مفهوم است. پس ممکن است تشخّص واجب الوجود به چیزی خارج از ماهیت و مفهوم باشد که خود آن ذات و مصداق است؛ پس تعدد ماهیت واجبیه مانعی ندارد.

«هذا من قبيل اشتباه المفهوم بما صدق عليه؛ فإنّ الماهية الواجبة اريد بها في أوّل شقّي الترديد مفهومها، وفي الآخر ما صدقت هي عليه ليستقيم الكلام. فإنّ قوله: «إن كان نفس الماهية الواجبة، فلا تعدّد»؛ إن أريد بالواجب ما صدق هو عليه ورد المنع على اللزوم، فإنّه يجوز أن يوجد واجبان تعين كلّ واحد منهما نفس ذاته بلا محذور.

و كذا قوله: «وإن كان معللاً بأمر منفصل عن الواجب؛ فلا وجوب بالذات»؛ إن اريد به المفهوم، ورد المنع على اللزوم، فإنّه يجوز أن يكون تعين كلّ واجب معللاً بأمر منفصل عن مفهوم الواجب، أعني ذات الواجب بلا محذور»<sup>۱</sup>.

این اشکال به ابن کمّونه منسوب است و قوشجی نیز آن را در شرح بیان نموده و مطالبهٔ جواب کرده است.

### ۳. پاسخ محقق دوانی رحمته الله عليه

محقق دوانی در شواکل الحور فی شرح هیاکل النور به مناسبت به شبههٔ ابن کمّونه و عبارت فاضل قوشجی پرداخته و در پاسخ آن، نظریهٔ معروف به

---

۱. شرح تجرید قوشجی، فی نفی الشریک عنه تعالی.

«ذوق التآله» یا «ذوق المتألهين» را بیان فرموده است. حاصل مطلب ایشان این است که خداوند متعال عین هستی بحت و خالص است و چنین نیست که ذاتی داشته باشد که کلی وجود بر آن عارض گردد؛ بلکه تمام حقیقت آن وجود است و لذا ماهیتی و رای ذات ندارد تا سخن از تفکیک میان مفهوم و مصداق طرح گردد.

در اینجا قسمتی از عبارات وی را مرور می‌کنیم و توضیح بیشتر آن را در ذیل شرح عبارت محقق خفري و مقدس اردبیلی پی می‌گیریم:

«فنقول: لَمَّا دَلَّ البرهان على أنّ ما سوى حقيقة الوجود ليس واجبا لذاته بل هو ممكن مفتقرا إلى الغير فلا بدّ من الانتهاء إلى حقيقة الوجود الذي هو واجب لذاته قالوا: فتلك الحقيقة لا يجوز أن يكون أمرا عاما أي كليا طبيعيا اذ لا وجود له في الأعيان إلا في ضمن الأفراد فهو موجود بالعرض أي في ضمن الأفراد لا بالذات وأيضا لو كان عاما احتاج في وجوده إلى أن يتخصّص وحينئذ لا يكون حقيقته محض الوجود بل الوجود مع خصوصية فيكون شيئا موجودا لا وجودا صرفا فإنّ أي خصوصية انضمت إلى الوجود صار أمرا له الوجود فيجوز للعقل أن يحلّله إلى شيء ووجود.

فقد دَلَّ البرهان على أنّ كلّ ما هو كذلك فهو ممكن فاذن تلك الحقيقة أمر متشخص بذاته أعني أنّه شخص لا نوع له حتى لو تعقل كما هو هولم يقبل الشركة أصلا ثم إنّ الماهيات الممكنة لها نحو من التحقّق مستفاد من تلك الحقيقة تابع لها وهو أمر اعتباري»<sup>۱</sup>.

ایشان سپس توضیح می‌دهد که حمل موجود بر مخلوقات از این باب

نیست که آن‌ها دارای وجود هستند؛ زیرا وجود فقط یکی است، بلکه از این باب است که منسوب به وجودند، مانند حدّاد و تمّار که به منسوب به حدید و تمر گفته می‌شود. سپس دوباره مدعا را تکرار می‌کند و می‌گوید:

«فقد تحقّق مما تلوناه عليك أنّ حقيقة الواجب عندهم هو الوجود البحت المجرّد عن جميع الخصوصيات الخارجة عن حقيقة الوجود وهو أمر شخصي بذاته و كما أنّ وجوده و تشخّصه عين ذاته فكذا سائر صفاته و مصداق الحمل في جميع صفاته و أسمائه هويته البسيطة الممتازة بذاتها عمّا عداها ...

فظهر أنّ تعدّد الواجب ممتنع لا في الخارج فقط بل في التصرّو أيضا بمعنى أنّ العقل اذا لاحظ به خصوصه أو على وجه ينطبق على خصوصية لا يمكنه أن يفرض شيئا مثله بحيث يكون على تقدير وجوده مغايرا له بل كلّ ما يفرضه كذلك بأوّل النظر فاذا أمعن النظر ظهر أنّه هو هو لا ثاني له وإتّما يمكن له فرض التعدّد إذا تصوّره بوجه نسبي أو سلبى بعيد عن خصوصية ذاته»<sup>۱</sup>.

سپس توضیح می‌دهد که همه این استدلال‌ها بر فرضی قابل پذیرش است که حقیقت وجود، امری واحد بوده و تعددش محال باشد. ایشان می‌فرماید به نظر من وحدت حقیقت وجود، امری بدیهی است و نیاز به دلیل ندارد و وحدت مفهوم وجود شاهدهی بر آن است:

«و أنت خبير بأنّ هذا أيضا إنّما يتمّ بعد أن يظهر كون حقيقة الوجود أمرا واحدا في حدّ ذاته وربما يدّعي البدهة فيه و ينبّه عليه بما أذكره وهو أنّ اصحاب البصائر الناقدة يدركون في بادي التّظّراشتراك

الحقائق فی امر واحد نسبی هو الکنون فی الأعیان ثم بعد التوغل فی النظر یظهر لهم أنّ هناك امر آخر هو حقیقة الوجود قائم بذاته مستغنی عن المؤثر، به تصیر تلك الحقائق متّصفة بهذا المعنی الإضافی بل هو الذی یصیر بالإضافة إلى كلّ حقیقة کونا لتلك الحقیقة باعتبار العارض وهو فی ذاته خال عن جمیع التّسبب بمعنی أنّ شیئا منها لا یدخل فی حقیقته.

... فاشترک الحقائق فی ذلك الأمر النسبیّ مستلزم لاتّحاد ذلك الأمر الذی هو حقیقة الوجود التّاشی منه تلك التّسبب لما أشرنا الیه فتفطّن ثم تحدّس؛ هذا علی رأی المشائین وأما علی ذوق أهل الإشراق فحقیقة التّور أمر وحدانی لا تعدّد فیهِ إلا باعتبار الشّدّة و الضعف»<sup>۱</sup>.

سپس محقق دوانی همین مطلب را بر اساس مبانی اشراقیان که مبتنی بر امکان تشکیک در حقایق است، توضیح می دهد و برای امکان تشکیک به نور مثال می زند.

#### ۴. پاسخ محقق فخری رحمته اللّٰهیه (وفات حدود ۹۵۶ قمری)

محقق فخری از شاگردان سید صدرالدین دشتکی و جلال الدین دوانی در شیراز بود و سپس در کاشان سکنی گزید و در طبقه اساتید محقق اردبیلی قرار دارد، وی از عالمان شیعی بزرگ عصر صفویه و از معتقدان به عرفان و وحدت وجود است؛ او مورد اعتماد محقق کرکی بوده است به طوری که در غیاب خود مردم را به وی ارجاع می داده است<sup>۲</sup>. تشیع وی امروزه امری آشکار است، گرچه

۱. همان، ص ۱۶۸-۱۷۰.

۲. ریحانة الأدب، ج ۱-۲، ص ۱۵۴ و مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۳-۲۳۴.



در برخی از مواضع تقیه می‌نموده و گویا در نهایت هم برای خلاصی از همین امر، ساکن کاشان شده و برخی از فرزندانش هم از ارادتمندان مرحوم فیض کاشانی هستند. عبدالنبی قزوینی در تتمیم أمل الآمل می‌گوید:

«صاحب الحاشية المشهورة. كان من أعظم العلماء وأفاحم الفضلاء، خصوصاً في الهيئة، فإنه من أساتيد ذلك الفن. وهو من الشيعة الامامية على ما سمعت مشايخنا يحكمون به. و كنت يوماً عند السيد الفاضل أمير محمد إبراهيم الحسيني السابق الذكر، و كان رجل من الطلبة كتب بعد اسمه «عليه ما عليه»، قرأه السيد أذى ذلك الكاتب اizard كثيراً. والفاضل المحقق مولانا عبد الرزاق اللاهجي في حاشيته على حاشيته كلما يذكره يترحم عليه»<sup>۱</sup>.

وی حاشیه‌ای بر شرح قوشجی بر تجرید نگاشته که بسیار دقیق است و در قرن دهم و یازدهم کتاب درسی بوده و عده‌ای از عالمان عصر صفوی بر حاشیه وی حاشیه نوشته‌اند. او در این کتاب از استادش دوانی پیروی نموده و «وحدت وجود» را با تقریر «ذوق تاله» پذیرفته و با شرحی بیشتر نظریه دوانی را بیان کرده و تکمیل نموده و پاسخ شبهه ابن کمونه را بر آن متوقف دانسته است. پاسخی که وی به شبهه ابن کمونه داده چنین است:

۱. واجب الوجود چنین نیست که ماهیتی غیر از وجودش داشته باشد، بلکه ماهیت واجبیه همان وجود است؛ برخلاف ممکنات که ذات و ماهیتی دارند و وجود به نحوی بر آن عارض می‌شود.

۲. منظور از این وجود، مفهوم انتزاعی و اعتباری وجود نیست؛ بلکه حقیقت عینی وجود یا به تعبیری وجود حقیقی است. (به زبان صدرایی یعنی درباره

---

۱. تتمیم أمل الآمل، ص ۶۴.

- واجب الوجود، وجود اصیل است و متن واقعیت واجب را شکل می دهد).
۳. حقیقت وجود قابل شناخت اکتناهی نیست و ما فقط وجه و عنوان آن را که مفهوم انتزاعی وجود است می شناسیم.
۴. بالبداهه حقیقت عینی وجود امکان تعدد ندارد و نمی تواند دو تا شود (زیرا بسیط و صرف است).
۵. از اموری که به فهم وحدت حقیقت وجود کمک می کند این است که مفهوم انتزاعی وجود که مرآت آن است یک مفهوم واحد است که بر همه چیز حمل می شود و تعدد پذیر نیست.
۶. پس ماهیت واجبه قابل تعدد نیست.
۷. دیگر اشیاء بهره ای از وجود حقیقی ندارند؛ مگر به اعتبار انتساب و ارتباط با واجب تعالی که وجود حقیقی واحد است و به این اعتبار، مفهوم انتزاعی وجود نیز بر ایشان حمل می شود.
- پس واجب الوجود مثل نور است که بذاته روشن و آشکار است و سبب آشکاری دیگر اشیاء هم می شود و دیگر اشیاء از خود نوری نداشته و تاریکی محض هستند و حقیقت نور هم یکی بیش نیست که در همه جا ظهور کرده است. محقق فخری در ابتدا می فرماید:
- «وجوب الوجود الذی هو تاکد الوجود و حقیقة الوجود الصّرف  
الّتی قد مرّ الإشارة إلى وحدتها الّتی هی بدیهیة حدسیة یدلّ علی  
نفی الشریک فی الوجوب؛ اّی لا یمکن تعدّد الواجب بالذات؛ لأنّ  
حقیقته محض الموجود من حیث هو موجود، بل حقیقته محض  
الوجود؛ إذ لا فرق بینهما باعتبار المراد، إمّا أن یقتضی التعدّد و أمّا أن  
یقتضی الوحده؛ و علی الأوّل لزم تحقّق الكثير بلا واحد، و هو باطل؛  
فتعین الثانی»

و سپس با چند تقریر و بیان دیگر نیز عدم امکان تعدد در وجود حقیقی را توضیح می‌دهد و در نهایت می‌فرماید تمام براهین وحدت واجب تعالی متوقف بر اثبات عینیت ماهیت واجبی با وجود و اثبات وحدت حقیقت وجود است: «و بالجمله: جمیع براهین اثبات وحدة الواجب موقوف علی اتحادہ و وحدة حقيقة الوجود؛ أى الوجود الحقیقی الذى هو باعتبارہ تتحقق الموجودات وهو الذى يعبر عنه بوجود الوجود؛ وتلك الوحدة بديهية حدسية. وهذا أظهر من الشمس عندي؛ فإنّ الوجود الحقیقی الذى باعتبارہ تكون الموجودات متحققة هو شمس عالمی العقول والنفوس، بل نور السموات والأرض وهو فى غاية الظهور، و به ظهر كل شيء وإدراك كل ذی إدراك؛ و كذلك وحدته بحسب الحقيقة ظاهر عند كل من له وجدان صحيح؛ و قد مرّ تنبيهات كثيرة عليها فيما سبق؛ و بذلك يندفع شبهة ابن كمونه الذى يابدها صار افتخار الشياطين، و لنرجع إلى البراهين المشهورة فى الكتب، فمنها الدليلان المذكوران فى الشرح:»<sup>۱</sup>.

ایشان سپس عبارت قوشجی را در بیان شبهه ابن کمونه نقل کرده و پاسخ خود را دوباره تکرار می‌کند و می‌فرماید:

«أقول: ذلك الاندفاع، لأنّه قد مرّ أنّ الوجود الذى قد حکم بأنّه عين حقيقة الواجب و ذاته إنّما هو عين الوجود الحقیقی الذى تصوّره بالوجه الممكن بديهی؛ و قد مرّ أنّ الحکم بكونه واحدا بديهی حدسى يتحدّس بوحدته بملاحظة الموجودات؛ و ما يوجد باعتبارہ و ملاحظة وحدة الوجود الانتزاعی. فعلى هذا نقول: مراد المستدلّ

۱. تعلیقه بر الهیات شرح تجرید، ص: ۲۰۷-۲۰۹.

بالدليل من قوله: «الماهية الواجبة»، الوجود الحقيقي الذي قد مرّ الإشارة إلى وحدته، وإلى كونه عين حقيقة الواجب وهو لا يخلو عن الأقسام الأربعة التي رابعها باطل بالبديهية؛ والثلاثة الباقية مستلزمة للمطلوب»<sup>١</sup>.

از منظر محقق فخری نیز چون دوانی، برای اثبات وحدت واجب الوجود هیچ راهی بجز پذیرفتن «وحدت شخصیه وجود» نیست؛ باید قبول کنیم که وجود حقیقی فقط یک مصداق بیشتر ندارد و نمی تواند داشته باشد و دیگر موجودات، فقط موجودند و نه وجود و اسناد وجود بدیشان، به اعتبار ارتباطشان با واجب الوجود که وجود حقیقی است می باشد. محقق فخری در برخی از عباراتش به اتحاد این نظر با نظریه «ذوق التأله» اشاره می کند:

«تجرد الواجب وهو على المشهور كونه غير جسم وغير جسماني. وعلى التحقيق كونه غير محتاج إلى الارتباط بالغير، بل كونه محض الوجود الحقيقي المنزّه عن الماهية والأعراض يدلّ على علمه - تعالى - بذاته أولاً وبواسطته يدلّ على علمه - تعالى - بأفعاله، وفي هذا الدليل سرّ تأمل فيه إن كنت ذا الشوق؛ فإنّه لا يظهر إلا لأهل التأله والذوق»<sup>٢</sup>.

١. همان، ص ٢١٥.

٢. تعلیقه بر الهیات شرح تجرید، ص ١١٥؛ میرداماد نیز در حاشیه بر این موضع می نویسد: «قوله: «و فی هذا الدلیل سرّ، تأمل فيه، إن كنت ذا شوق»؛ وهو أنّ ما سوى الله تعالى من الممكنات ليس لها وجود، بل هي منسوبة إلى حضرة الوجود، لأنّ الوجود ليس بعارض لها ولا قائم بها ولا بماهيتها، بل مصداق حمل الموجود عليها مجرد انتسابها إلى الوجود، كما أنّ الحدّاد هو من ينتسب إلى الحديد، وذلك هو مصداق حمل الحدّاد عليه، لا من يقوم به الحديد، هذا هو ذوق المتألهين من الحكماء.» (مصنفات میرداماد، ص ٥٥٨). البته میرداماد معتقد است که این نظر در نهایت با وحدت وجود صوفیه یکسان نیست و تفاوتی دارد.

## ۵. پاسخ مقدس اردبیلی رحمۃ اللہ علیہ

پیش از این دانستیم که مقدس اردبیلی شاگرد شاگرد محقق دوانی و تحصیل کرده حوزة شیراز است. ایشان در حاشیه بر شرح تجرید در همین قسمت دقیقاً مطالب دوانی و فخری را به شکل فشرده مطرح نموده و تأیید کرده است. اگر کسی عبارات آن دو محقق را دیده باشد یقین می‌کند که عبارت مقدس اردبیلی ناظر به آن دو است. ایشان می‌فرماید که اشکال در صورتی وارد است که وجود عین و جوب نباشد ولی بالبداهة وجود و جوب یکی است و بالبداهة وجود هم واحد است؛ پس واجب واحد است. تقریر کلام ایشان چنین است:

۱. حق این است که جوب عین وجود است و این مسئله امری بدیهی است؛ البته منظور از وجود مفهوم انتزاعی وجود نیست، بلکه امر حقیقی خارجی ای است که مفهوم انتزاعی مرآت آن است. حقیقت وجود همیشه بالوجه معلوم است و بالکنه مجهول است.

«هذا كله معقول إذا لم يكن الوجوب والوجود واحداً وقد مرّ بل ادعى البديهية في أنّهما واحد، لا بمعنى الأمر المنتزع الإعتباري، بل بمعنى الأمر الحقيقي الذي يتخيّل الإنتزاعى الذى هو المفهوم فيه بالبديهية وذلك وجه، فهو معلوم الوجه دائماً وكنهه و حقيقته غير معلوم. وبالجملة حقيقة الواجب عين الوجود»

۲. حق این است که حقیقت عینی وجود که همان جوب است نیز واحد است و وحدت این حقیقت، دلیل ندارد؛ ولی برخی ادعا کرده‌اند که وحدتش بدیهی است و ادعایشان نیز بعید نیست؛ و یکی از چیزهایی که انسان را از غفلت از این امر بدیهی بیرون می‌آورد این است که مفهوم عام وجود که بر همه چیز حمل می‌شود، واحد است؛ پس منشأ انتزاع آن نیز باید واحد باشد.

«والوجود المؤكد الذي هو الوجود واحدٌ . وما يعقل منه الا وجهه وهو الوجود العام المنتزع الاعتباري الذي هو من الأمور الاعتبارية، المفهوم بالبدئية، وكذا الوجود. ولكن الدليل مادلاً عليه وقد ادعى البديهيته وذلك غير بعيد. وينبته عليه بأن الذي يفهم أنه يوجد به شيء هو معنى واحد لا اكثر مثل ما يوجد به الممكن الا انما نعرف من ذلك الا وجهه وهو الانتزاعي؛ فالواجب موجود بحقيقته لا بهذا الوجه العام الاعتباري المفهوم منه»<sup>۱</sup>.

ایشان سپس نور را مثال می زند و قدم به قدم اشکال قوشجی را نقل و رد می کند و در خلال مطلب، باز هم بر وحدت حقیقت وجود تأکید می فرماید و می گوید:

«و منه يعلم تحرير الدليل الثاني واندفاع اعتراضه بقوله: «أقول: قوله لزم تقدم الوجود...» فإن المقصود أن الوجود الحقيقي الذي هو عين الذات واحد فحينئذ لا يرد قوله: «فيه أن تقدم العلة على المعلول بالوجود والوجود...» فإنه موجود خارجي وكذا التعيين فإنه عين الذات...»

فالمناسب أن يقال: الوجود أيضا متعدّد، فالمطلق لا ينفك عن المطلق، والمعين عن المعين، فيندفع أيضا بأنّ الوجود واحد فإنه وجود مؤكّد والوجود واحد كما مرّ<sup>۲</sup>.

باری، کسانی که با علوم عقلی آشنا هستند، شک نمی کنند که سخن مقدس اردبیلی در اینجا به کلمات محقق دوانی و محقق فخری اشاره دارد و در تأیید آن است؛ ایشان با ملاحظه هر دو عبارت بخشی را از دوانی و بخشی

۱. الحاشیه علی الهیات الشرح الجدید للتجريد، مقدس اردبیلی، صص ۹۱-۹۲.

۲. الحاشیه علی الهیات الشرح الجدید للتجريد، مقدس اردبیلی، ص ۹۲.

را از عبارات فخری گرفته است و به خصوص در این ادعا که حقیقت وجود تعدد پذیر نیست به عبارت دوانی نظر داشته است. چنانکه پیش تر اشاره شد، محقق دوانی فرمود:

«وَأنت خبير بأنّ هذا أيضاً إنّما يتمّ بعد أن يظهر كون حقيقة الوجود أمراً واحداً في حدّ ذاته وربما يدعى البدهة فيه وينبّه عليه بما أذكره وهوان أصحاب البصائر التّاقدة يدركون في بادی التّطراشتراك الحقائق في أمر واحد نسبي هو الكون في الأعيان ثمّ بعد التّوغل في التّظير يظهر لهم أنّ هناك أمراً آخر هو حقيقة الوجود قائم بذاته مستغنى عن المؤثر، به تصير تلك الحقائق متّصفة بهذا المعنى الإضافي»

و مقدس اردبیلی هم فرمود:

«وقد ادعى البديهه و ذلك غير بعيد. و ينبّه عليه بأنّ الذي يفهم أنّه يوجد به شيء هو معنى واحد لا اكثر مثل ما يوجد به الممكن...».

بنابراین بدون هیچ شک و تردیدی باید مقدس اردبیلی را از معتقدان به نظریه «وحدت شخصیه وجود» با تقریر «ذوق التّأله» شمرد.

اکنون سخن در این نیست که آیا نظریه ذوق التّأله صحیح است یا خیر؟ و آیا تقریر محقق فخری و مقدس اردبیلی از آن کامل است؟ و آیا عرفا نیز دقیقاً همین را می گفتند یا نه؟ سخن در این است که وحدت وجود تقریرهای گوناگونی دارد

---

۱. برخی از بزرگان حکما نسبت نظریه ذوق التّأله را به محی الدین و عرفا نپذیرفته اند و برخی اساساً صحت آن را زیر سؤال برده اند. مرحوم ملاصدرا در جلد اول اسفار از ص ۷۳ به بعد به نقد این نظریه پرداخته اند، ولی جمعی از محققان نیز اشکالات ملاصدرا را وارد نمی دانند. اجمالاً باید دانست که بنابر تحقیق نظریه محقق دوانی برعکس آنچه که امروزه شایع شده نظریه دقیقی است و چه بسا تفاوت اساسی با نظریه عرفا و وحدت شخصیه نداشته باشد و اشکال هایی که ملاصدرا و دیگران به این نظریه کرده اند اشکال های درستی به نظر نمی رسد. برای تحقیق بیشتر به رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم اثر حضرت علامه حسن زاده آملی مراجعه کنید و نیز رک. مقاله «بررسی نظریه ذوق تّأله در مسئله وحدت وجود»، محمود قیوم زاده، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم، سال دهم، شماره دوم.

که یکی از آن‌ها را محقق دوانی و محقق فخری و محقق اردبیلی پذیرفته‌اند؛ و خود دوانی این نظر را که همان وحدت شخصیه محی الدینی است حرف نهایی خود می‌داند و میان آنچه در هیاکل النور فرموده با رساله تهلیلیه و الزوراء مغایرتی نمی‌بیند و برخی بزرگان متأخر نیز مدعی‌اند این نظریه همان تقریر کلام محی الدین و عرفاست؛ چنانکه فناری در مصباح الانس گوید:

«ان الوجود له معنیان: أحدهما خلاف العدم و نقیضه، و هو اسم و یسمى الوجود الحقیقی. و ثانيهما مصدر وجد، یستعمل بمعنی الموجودیة، اعنی كون الشیء له الوجود الأول أو موقعه أو محله، و یسمى الوجود الإضافی کمضروبیة الشیء، فإنها لیست عین الضرب و الاصح اسنادها إلى الضارب، بل التحقیق: ان الضرب نسبة بین الضارب و المضروب، و النسبة نسبة إلى منتسبها، و نسبة الضرب إلى الضارب یسمى ضاریة و إلى المضروب یسمى مضروبیة، و کل منهما یسمى حاصل المصدر - لا مصدرأ - فالموجودیة منتسبة بالوجود بالمعنی الأول و حاصلة منه، کالمضروبیة بالضرب و هی الحاصلة للمخلوقات. و الأول لیس الا لما له الوجود من ذاته - بل عینه - و هذه نکتة من تأمل فیها تنبّه علی منشأ الاغلاط المضلّة من المتفلسفین المتحدلقین تحت البطلّة»<sup>۱</sup>.

رهبر فقید مرحوم آیه الله العظمی خمینی رحمته الله علیه که به حق از برترین متخصصان حکمت و عرفان بودند، نیز در حاشیه مصباح مرقوم فرموده‌اند: «هذا شبیه مذهب ذوق التألّه أو عینه، و لعل المحقق الدوانی أخذ مذهبه منهم، أي من اهل الذوق و العرفان أو طابق ذوقه ذوقهم».

۱. مصباح الأنس بین المعقول و المشهود، ص ۱۵۳ و تعلیقات علی شرح «فصوص الحکم» و «مصباح الأنس»، ص ۲۶۲.



با توجه به آنچه گذشت غیرممکن است کسی چون مقدس اردبیلی وحدت وجود را مطلقاً رد کرده و همه وحدت وجودیان را یک کاسه کرده و بنویسد:

«بعضی از متأخران اتحادیه مثل محی الدین عربی و شیخ عزیز نسفی و عبدالرزاق کاشی، کفر و زندقه را از ایشان گذرانیده، به وحدت وجود قائل شده اند و گفته اند که «هر موجودی خداست»؛ تعالی الله عما یقول الملحدون علواً کبیراً... این گروه از نمرد و شداد و فرعون بدترند؛ از آن جهت که «جمیع اشیاء را خدا می دانند» حتی چیزهایی را که در شریعت حکم به عدم طهارت آن شده تا به چیزهای دیگر چه رسد»<sup>۱</sup>.

### شاهد هشتم: تقوای قلم مقدس اردبیلی

گفتیم که مرحوم مقدس اردبیلی در ورع و تقوا ضرب المثل بوده است؛ تا جایی که علامه مجلسی رحمته الله علیه در حق وی فرمود: «والمحقق الأردبیلی فی الورع والتقوی والزهد والفضل بلغ الغایة القصوی ولم أسمع بمثله فی المتقدمین والمتأخرین جمع الله بینة و بین الأئمة الطاهرین و کتبه فی غایة التدقیق و التحقیق»<sup>۲</sup>. یکی از آثار تقوا، تقوای در قلم است. تقوای در قلم یعنی احتراز از قبایح لفظی و نیز احتراز از نسبت دادن قبایح به اشخاص بدون داشتن حجتی برای این کار و نیز پرهیز از قول بلاعلم و حرف نسنجیده گفتن و... یکی از پدیده های موجود در فصل الحاقی حدیقة الشیعة بی تقوایی آشکاری است که در جای جای آن خود را نمایان می کند. فحش و ناسزاکفتن و اهانت و نسبت دادن بدون تحقیق و... مطالبی است که به جز در حدیقة الشیعة

۱. حدیقة الشیعة، ص ۷۵۲ و ۷۵۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۴۲.

در دیگر آثار مقدس اردبیلی دیده نمی شود. اینک نمونه‌هایی از آن را بررسی می‌کنیم:

### ۱. فحش‌های زشت:

در فصل الحاقی به مناسبتی حکایتی نقل می‌شود و در آن از قول جوانی شیعی خطاب به پیری صوفی می‌گوید:

«بر آن دل و گل می باید شاشید که به این گونه گفتگوها خواهد  
طریقه خود را درست کند و اینطور مثال‌ها را دلیل بر حقیقت مذهب  
خود سازد»<sup>۱</sup>.

و نیز درباره عرفا و صوفیه گوید:

«بلی کلاه و خرقه و وضع شیادانه خرهای زمانه را کافی است و  
از برای فریب دادن ایشان احتیاج به معرفت و استعدادی نیست»<sup>۲</sup>.  
و ادامه می‌دهد:

«پس اگر کسی بهم رسد که اندک چیزی از علوم دینیه خوانده  
باشد و بر بعضی از اصطلاحات صوفیه هم وقوف یافته باشد خرهای  
این زمانه را آن چنانکه باید پالان خواهد کرد»<sup>۳</sup>.

و یا در ردّ کشف و شهود اهل عرفان از قول یکی از خوش طبعان! می‌گوید:  
«این جماعت در دعوی کشف صادق‌اند اما کاشف ایشان از  
قبیل کشفی است که عمرو عاص نمود در جنگ صفین در هنگام  
محاربه با امیرالمؤمنین (علیه السلام)»<sup>۴</sup>.

---

۱. حدیقة الشیعة، ص ۷۶۱.

۲. همان، ص ۷۹۹.

۳. همان، ص ۷۹۹.

۴. همان، ص ۷۶۳.

و نیز می‌گوید:

«یا مرید نادانی شوند که خرّقه‌ای که بار خری باشد پوشیده باشد  
و لاف‌های گزاف زند»<sup>۱</sup>.

و در جایی دیگر آورده:

«دعوای کشف و کرامات کنند و لاف‌ها زنند و به آن، احمقان را  
فریب دهند.... و هرکه اندک شعوری دارد می‌داند که به این روش  
ذکر کردن برخلاف شرع اطهر پیغمبر است»<sup>۲</sup>.

و همین‌طور آورده:

«در میان صوفیه به تخصیص در میان طائفه زرقیه کسی که  
کینه‌ور و حقود و مکار و حسود و مفتری و مفتن و ناراست و خائن و  
شریر و بی‌حیاء و منافق و دغا نباشد کم بهم می‌رسد»<sup>۳</sup>.

و نیز می‌گوید:

«این جماعت زرقیه این همه دکان‌داری و خودفروشی و  
فریبندگی بجهت همین وضع کرده‌اند که ابلهان را به دام آرند و  
احمقان را مطیع و مرید خود سازند و جمعی که خیر از شر و سفال  
از گوهر نشناخته‌اند، یعنی نیک و بد از هم فرق نکرده‌اند. این فرقه  
را درویش نام می‌کنند و کسانی که فریب این جماعت می‌خورند  
هرچند که به اعتقاد خود عاقل و دانا باشند البته بی‌عقلان و  
جاهل‌اند»<sup>۴</sup>.

---

۱. همان، ص ۷۷۹.

۲. همان، ص ۷۸۸.

۳. حدیقة الشیعة، ص ۷۹۳.

۴. همان، ص ۷۹۲.

و همچنین:

«به خدا سوگند که صوفی مقید به شریعت از ززاقیه و غیر ززاقیه در مدت عمر ندیدم مگر به ناکسی که از غایت نادانی به این طریق میل کرده بود چنانکه مکرر گذشت»<sup>۱</sup>.  
و یا در جایی دیگر در مورد اکثر مسلمانان بلکه شیعیان آورده:

«اکثر اهل روزگار از غایت بی خبری از دین یا به واسطه بی اعتقادی به شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله، به علت مماثلت و جنسیت، با اهل عصیان و بدعت مجالست و مصاحبت می نمایند و ایشان را درویش نام می کنند و به مرتبه ای در این باب مبالغه دارند که جاهلان را که بغیر از خوانندگی کردن و خوانندگی شنیدن به دیگر فسق ها هم مثل لواطه و غیر آن مشهورند در مجالس مقدّم بر خود بلکه مقدّم بر اهل دین می نشانند»<sup>۲</sup>.

این گونه بی تفاوتی ها و فحش و ناسزا گفتن ها و اهانت ها شایسته هیچ عالم عادی هم نیست چه رسد به عالم متقی و بزرگی مانند مقدس اردبیلی!

## ۲. تکفیر همه بدون حمل بر صحت

انسان متقی بدون حجت دیگران را تکفیر نمی کند؛ مرحوم مقدس اردبیلی در این باب هم به خاطر ورع خاص خود، گوی سبقت را از دیگران ربوده و در اعتراض به عمومیت عناوین فقها در باب تکفیر می فرماید حق این است که حتی اگر کسی در بلاد اسلام رشد کرده بود و منکر ضروری شد باز هم نمی توان او را تکفیر کرد؛ چون احتمال ضعیفی هست که شاید از آن ضروری مطلع نباشد:

۱. همان، ص ۷۹۳.

۲. همان، ص ۷۹۸.

«ولکن إذا ادّعى عدم ذلك وكان الشخص يحتمل في حقه ذلك وان كان احتمالاً بعيداً جداً مثل كون شخص نشأ في الإسلام وبين المسلمين وادّعى عدم علمه بتحريم الخمر يسمع لحمل قول المسلم على الصّحة مهما أمكن، والأصل، والاستصحاب، وحفظ النفوس، ولبعد رَدّ مسلم الشرع والشارع وكلامه»<sup>۱</sup>.

اما بر خلاف مقدس اردبیلی، صاحب فصل الحاقی در حدیقه الشیعه انسانی است بسیار بی تقوا و شیطان زده که بدون هیچ حجتی دیگران را یکسر تکفیر و تفسیق می کند و می نویسد:

«دیگر شیعه باید به یقین بداند که قلیلی از طوایف صوفیه که نزد اهل حق فاسق اند و فاجر، کسانی اند که بر عقیده های صوفیه نیستند اما از برای دنیا و فریب دادن خلق خدا یا از روی جهل و نادانی، خود را صوفی نام می کنند طریقه زرقیه یا طائفه ای دیگر از طوایف صوفیه را پیش می گیرند و باقی زندیق اند و کافر و همگی شیاطین انس و راهزنان راهروان دینند و مخربان قواعد شریعت حضرت سید المرسلین و بنابر مصلحت اظهار اسلام کرده اند و می کنند»<sup>۲</sup>.

«مجملاً در میان طوایف صوفیه نمی توان یافت کسی را که خوش اعتقاد و دیندار و در باطن صالح و پرهیزکار باشد، مگر کسی که از روی جهل و نادانی به این راه افتاده باشد. اکثر به ظاهر نیز فاسق اند و فاجر، بلکه زندیق و کافر و هرکس را که دیدم که با دعوای دین میل به تصوّف کرده بودند اگر فریبندگی یا به وسیله ای دیگر مرادش از دنیا حاصل نمی شد در طلب منصب و جاه و متوسل به اهل مناصب

۱ مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱۳، ص ۲۰۹.

۲. حدیقه الشیعه، ص ۷۹۷.

سعی بلیغ می نمود و اگر دست می یافت دود از دودمانها بر می آورد و از خوردن رشوه و مال یتیم و غایب، سیری نمی یافت»<sup>۱</sup>.

«بالجملة؛ با آنکه در میان صوفیه به تخصیص در میان طائفه ززاقیه کسی که کینه ور و حقود و مکار و حسود و مفتری و مفتن و ناراست و خائن و شریر و بی حیاء و منافق و دغا نباشد کم بهم می رسد از روی سالوسی ها عوام کالانعام را به نوعی به دام آورده مسخر خود می سازند که به هر راه که ایشان را دانند سراز فرمان نگردانند و به خدا سوگند که صوفی مقید به شریعت از ززاقیه و غیر ززاقیه در مدّت عمر ندیدم مگر به ناکسی که از غایت نادانی به این طریق میل کرده بود چنانکه مکرر گذشت. باقی گرگان در لباس گوسفندان و اکثر ملحد و بداعتقاد و غارتگر ایمان و رو باهان فریبنده و غولان گمراه کننده»<sup>۲</sup>.

«دیگر شیعه باید به یقین بداند که قلیلی از طوایف صوفیه که نزد اهل حق فاسق اند و فاجر، کسانی اند که بر عقیده های صوفیه نیستند اما از برای دنیا و فریب دادن خلق خدا یا از روی جهل و نادانی، خود را صوفی نام می کنند طریقه ززاقیه یا طائفه ای دیگر از طوایف صوفیه را پیش می گیرند و باقی زندیق اند و کافر و همگی شیاطین انس و راهزنان راهروان دینند و مخربان قواعد شریعت حضرت سید المرسلین و بنابر مصلحت اظهار اسلام کرده اند و می کنند و ابوهاشم کوفی که واضع مذاهب ایشان است ملحد و دهری بود و غرضش از وضع این مذهب برهم زدن شریعت پیغمبر بود چنانکه مذکور شد و بدان که دلائل عقلیه و نقلیه بر کفر صوفیه

۱. همان، صص ۷۹۲ و ۷۹۳.

۲. همان، ص ۷۹۳.

بسیار است و بعضی از آن در کتاب نصّ جلی به تقریب مذکور شده<sup>۱</sup>.

این‌گونه برخورد با بدینی شدید و بستن تمام راه‌های توجیه و احتمال صحت و همه عرفا را تفسیق یا تکفیر کردن یقیناً از مقدس اردبیلی شدنی نیست.

### ۳. اهانت به اهل اصفهان

جاعل حدیقه گوید:

«و مؤلف این کتاب محتاج به رحمت و مغفرت حضرت رب الارباب احمد اردبیلی گوید: مرا گذار به اصفهان افتاد دیدم که مردم آن بلده شیخ ابوالفتوح عجللی شافعی اصفهانی را شیخ ابوالفتوح رازی نام کرده بودند و به این بهانه به عادت پدران خویش قبر آن سنی صوفی را زیارت می‌کردند و اگرچه از مردم آن دیار امثال این کردار دور نیست؛ زیرا که ایشان پنجاه ماه زیاده از دیگران نسبت به حضرت شاه ولایت ناشایست و ناسزا گفته‌اند و درین زمان که مذهب شیعه قدری قوت گرفته ایشان همچنان مانند پدران چندان محبتی به شاه مردان ندارند»<sup>۲</sup>.

علامه شعرانی رحمته الله علیه در نقد این عبارت می‌فرماید:

«این اعتراض غیر وارد بر اهل اصفهان البته از مثل احمد اردبیلی صاحب آیات الأحکام و شرح ارشاد سخت بعید است، مردی به

---

۱ حدیقه الشیعة، ص ۷۹۷. کتاب نصّ جلی از آن دسته کتاب‌هایی است که فقط جاعل حدیقه از آن خبر داشته و به آن اشاره می‌کند! و وانمود می‌کند از آن مقدس اردبیلی است.

۲. همان، ص ۸۰۲.

آن درجه فضل و علم می‌داند که اگر مردم شهری اشتباه کنند و قبر سنی را قبر شیعی بدانند، دلیل برسوء سریرت آنان نیست و اشتباه قبر چنانکه گفتیم برای قاضی نورالله شوشتری نیز رخ داد و هیچکس توهم سوء سریرت درباره او نکند. ملاً احمد اردبیلی معاصر شاه عباس بزرگ است که اصفهان پایتخت او بود، چگونه مردم اصفهان در عهد او محبتی به شاه مردان نداشتند؟<sup>۱</sup>.

#### ۴. تکفیر اهل سنت

فتوا و تقوای مرحوم مقدس اردبیلی در برخورد با اهل سنت نیز با اظهار نظرهایی که در فصل الحاقی حدیقة الشیعة آمده کاملاً ناسازگار است؛ در حدیقة گوید:

«و دیگر بدان که این چند گروه که شمردیم و ذکر اندکی از عقاید ایشان کردیم و فرقه‌های دیگر که نام نبردیم، مانند نوربخشیه و نقشبندیه و برزخیه و غیرایشان، همه به ظاهر سنی فاجرند و اکثر در باطن بد اعتقاد و کافر؛ اگر مسلم داریم که سنی مسلمان است و الاّ خواهیم گفت که همه به ظاهر و باطن کافرند»<sup>۲</sup>.

در اینجا احتمال کفر ظاهری و باطنی اهل سنت را طرح می‌کند و نیز می‌گوید همه فرقی که نام بردیم و آنان که نام نبردیم به ظاهر سنی‌اند و در باطن کافر؛ در صورتی که می‌دانیم مقدس اردبیلی در فرقه برای ستیان احترامی بیش از دیگر فقها قائل است و برخلاف فتوای مشهور شیعه، حتی غیبتشان را نیز جایز

۱. تفسیر ابوالفتوح، چاپ شعرانی، ج ۱، ص ۱۴؛ البته مقدس اردبیلی رحمته الله علیه دوران سلطنت شاه عباس را درک نکرد و در زمان وی شاه عباس شاهزاده بود.

۲. حدیقة الشیعة؛ ج ۲؛ ص ۷۹۶.



نمی‌داند؛ چه رسد به این همه فحش و اهانت و ناسزا که در حدیقه الشیعه آمده است. ایشان می‌فرماید:

«وَالظَّاهِرُ أَنَّ عَمُومَ أُدْلَةِ تَحْرِيمِ الْغَيْبَةِ مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ يَشْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ وَغَيْرَهُمْ، فَإِنَّ قَوْلَهُ تَعَالَى: وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا إِلَّا لِلْمُكَلَّفِينَ كُلَّهُمْ، أَوِ الْمُسْلِمِينَ فَقَطْ، لِحُجُوزِ غَيْبَةِ الْكَافِرِ وَقَوْلُهُ تَعَالَى بَعْدَهُ: لَحَمَ أَخِيهِ مَيْتًا وَكَذَا الْأَخْبَارِ فَإِنَّ أَكْثَرَهَا بِلَفْظِ النَّاسِ أَوْ الْمُسْلِمِ ... وَبِالْجُمْلَةِ: عَمُومَ أُدْلَةِ الْغَيْبَةِ وَخُصُوصَ ذِكْرِ الْمُسْلِمِ يَدُلُّ عَلَى التَّحْرِيمِ مُطْلَقًا، وَأَنَّ عَرْضَ الْمُسْلِمِ كَدَمِهِ وَمَالِهِ، فَكَمَا لَا يَجُوزُ أَخْذُ مَالِ الْمُخَالَفِ وَقَتْلُهُ لَا يَجُوزُ تَنَاوُلَ عَرْضِهِ الَّذِي هُوَ الْغَيْبَةُ، وَذَلِكَ لَا يَدُلُّ عَلَى كَوْنِهِ مَقْبُولًا عِنْدَ اللَّهِ، كَعَدَمِ جَوَازِ أَخْذِ مَالِهِ وَقَتْلِهِ كَمَا فِي الْكَافِرِ. وَلَا يَدُلُّ جَوَازُ لَعْنِهِ بِنَصِّ، عَلَى جَوَازِ الْغَيْبَةِ مَعَ تِلْكَ الْأُدْلَةِ بِأَن يَقُولَ: إِنَّهُ طَوِيلٌ، أَوْ قَصِيرٌ، وَأَعْمَى، وَأَجْذَمٌ، وَأَبْرَصٌ، وَغَيْرِ ذَلِكَ، وَهُوَ ظَاهِرٌ. وَأُظِنَّ أَنِّي رَأَيْتُ فِي قَوَاعِدِ الشَّهِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ يَجُوزُ غَيْبَةُ الْمُخَالَفِ مِنْ حَيْثُ مَذْهَبُهُ وَدِينُهُ الْبَاطِلُ وَكَوْنُهُ فَاسِقًا مِنْ تِلْكَ الْجِهَةِ لَا غَيْرِ، مِثْلَ أَنْ يَقَالَ: أَعْمَى، وَنَحْوَهُ اللَّهُ يَعْلَمُ، وَلَا شَكَّ أَنَّ الْاجْتِنَابَ أَحُوطٌ»<sup>۱</sup>.

مرحوم مقدس اردبیلی نه تنها مخالفین و اهل سنت را ناصبی ندانسته بلکه آن‌ها را مسلمان می‌داند و نه تنها قتل و گرفتن مال مخالف را جایز نمی‌داند بلکه عرض و آبروی مخالف را هم محترم دانسته است و غیبت آن‌ها را جایز نمی‌داند. این‌گونه تندروی و قضاوت دربارهٔ مخالفان، در حدیقه، تنها نشان جعل و دس در اصل کتاب و سکه زدن آن به نام مقدس اردبیلی است.

۱. مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۸، ص ۷۶.

## ۵. حرف‌های بی‌اصل و اساس

نویسنده فصل الحاقی حدیقة الشیعة، یا شیاد و جاعل بوده و یا شخصی بسیار کم اطلاع؛ زیرا گزارش‌هایی که از صوفیه داده است با هیچ واقعیتی سازگار نیست، نویسنده فرقه‌هایی را به نام صوفیه ساخته است و برای هر کدام مذاهبی درست کرده است که در کتب تاریخ و ملل و نحل و تراجم و... از آن‌ها اسمی به میان نیامده است. آیا ممکن است انسانی متقی مانند مقدس اردبیلی که با حساب و کتاب سخن می‌گوید، چنین مطالب بی‌اصل و اساسی بنگارد؟!

## شاهد نهم: احادیث و کتاب‌های ناشناس

از خصوصیات فصل الحاقی این است که تعداد قابل‌اعتنایی از احادیث و کتاب‌ها در آن ذکر شده که نه قبل از آن و نه پس از آن، در هیچ منبعی از منابع شیعی گزارش نشده است. به‌راستی چگونه ممکن است که حدود ده حدیث در مذمت صریح صوفیه از اهل بیت علیهم‌السلام، در کتب حدیث قدما درج شده باشد ولی در طول تاریخ تا قرن دهم هجری هیچ گزارشی از هیچ‌یک از آن‌ها در هیچ کتابی وجود نداشته باشد؟ چطور ممکن است با اینکه عصر مقدس اردبیلی عصر حکومت شیعه و اقبال به نقل حدیث است و مقدس اردبیلی نیز شاگردانی چون میرزا محمد استرآبادی صاحب رجال داشته که تا لحظه رحلت بر بالین وی بوده‌اند، این احادیث به هیچ کتابی راه نیافته باشد و به‌ناگهان در قرن دهم در دست مقدس اردبیلی پیدا شده و ناگهان پس از مقدس اردبیلی نیز تمام منابعش مفقود شده باشد؟ آنچه مسئله را عجیب‌تر می‌کند این است که مسئله صوفیه، از مسائل بی‌اهمیت نبوده است. جریان تصوف همواره در جهان اسلام به شکلی پررنگ فعال بوده و در هر دوره صدها هزار نفر به فرق تصوف تعلق داشته‌اند؛ بگذریم از ده‌ها و

صدها نفر از سادات و علما، که در خانقاه‌ها و زاویه‌ها به عبادت مشغول بودند یا با صوفیه روابطی بسیار حسنه داشتند. به گونه‌ای که گذشت اگر از کتاب بی اعتبار و غیر معروف تبصرة العوام بگذریم، هیچ منبعی در برخورد و نقد عام صوفیه در تاریخ نمی‌یابیم.

چگونه چنین احادیثی راست است، در حالی که علمای درجه یک شیعه با صوفیه روابط حسنه‌ای داشتند و برخی به ایشان ارادت می‌ورزیده‌اند مانند شیخ ابوالفتوح رازی، ورام ابن ابی فراس، سید رضی الدین علی ابن طاووس، جمال الدین احمد ابن طاووس، خواجه نصیرالدین طوسی، کمال الدین میثم بحرانی، علامه حلی، فخرالمحققین، شهید اول، سید حیدر آملی، ابن فهد حلی، آل ترکه، شهید ثانی، ابن ابی الجمهور، شیخ حسین بن عبدالصمد<sup>۱</sup> و... اگر چنین احادیثی وجود داشت حتماً علمای شیعه در مقابل جریان تصوف جبهه‌گیری وسیعی به راه می‌انداختند و در تاریخ نهضتی را در مقابل این جریان به پا می‌کردند. در حالی که هیچ اثری از چنین تقابلی در تاریخ نداریم، بلکه همیشه متصوفه شیعه با آزادی و آرامش به فعالیت مشغول بوده‌اند؛ حکومت‌ها و جنبش‌های شیعی غالباً به دست ایشان تأسیس شده و اگر گاهی مخالفتی با ایشان می‌شد، به دلیل مخالفت برخی با احکام شرع بوده نه به دلیل عنوان «تصوف».

چگونه در چنین مسئله‌ای ده روایت صریح وجود داشته و هیچ‌کس این روایات را ندیده و گزارش نکرده است و ناگهان پس از هشت قرن اختفا، همگی در نزد مقدس اردبیلی ظاهر شده و دوباره پنهان گشته است؟ کسانی که با تاریخ حدیث شیعه آشنا باشند همین یک قرینه برایشان کافی است تا

---

۱. برای ملاحظه اسناد این مسئله رک. فلسفه و عرفان از منظر دانشمندان شیعه از همین نویسنده.

به جعلی بودن حدیقة الشیعة پی ببرند<sup>۱</sup>. نکته جالب تر این است که جاعل حقه باز این فصل برای اینکه دستش رو نشود، برای نقل این احادیث و مطالب بی اساس کتاب هایی را هم جعل کرده که این کتاب ها یا کلاً ناشناخته است و یا کتاب هایی است که نامشان در تاریخ آمده ولی مشهور است که مفقود شده اند مانند ایجاز المطالب، الهادی إلى النجاة، الفصول التامة و الرد علی أصحاب الحلاج و قرب الاسناد علی بن بابویه و...

نویسنده بسیاری از احادیث و مطالب خود را از الفصول التامة نقل کرده و ادعا می کند که این کتاب، تألیف نویسنده تبصرة العوام یعنی سید مرتضی رازی است. ولی چنین کتابی را هیچ کسی تا به حال ندیده است. مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی رحمته الله علیه<sup>۲</sup> و دیگران کتاب شناسان نیز نشانی از کتاب فصول التامة در هیچ منبعی غیر از حدیقة الشیعة ندیده اند؛ مگر کتبی که از حدیقة الشیعة روایت کرده باشند. کتاب های ایجاز المطالب و الهادی إلى النجاة که جاعل حدیقة الشیعة آن ها را به ابن حمزه نسبت می دهد، وضعیتی مشابه دارند. شیخ آقا بزرگ طهرانی و دیگر اصحاب تراجم و کتاب شناسی هیچ اثری از این دو کتاب جز در حدیقة الشیعة نیافته اند<sup>۳</sup>. هم چنین احادیثی را از قرب الإسناد

۱. شاید تا چند دهه قبل که برخی از بزرگان از حدیقة الشیعة دفاع می کردند از این باب بوده که می پنداشته اند شاید این احادیث در جایی هست و ما نیافته ایم؛ اما امروز که کتابخانه های شهرهای ایران و بسیاری از مناطق دیگر زیور و روشده و باز هم از این احادیث اثری نیست؛ انسان به راحتی می تواند بفهمد که این احادیث جعلی است.

۲. کتابی به نام مناہج الیقین إلى کنوز معالم الدین هم که مؤلف آن مشخص نیست از فصول تامة نقل می کند. مؤلف این کتاب یا خود میرلوحی است که با اسم مستعار تلخیص حدیقة الشیعة را تألیف کرده و در فصل های بعدی با آن آشنا می شویم و یا مؤلف الهدایا للشیعة ائمة الهدی که او هم شخصی مجهول بوده و در فصل مدافعان حدیقة الشیعة خواهیم دانست که وی هم بعد از حدیقة بوده و از آن نقل می کند. (رک. الذریعة ج ۱۶، ص ۲۳۹ و ج ۳ ص ۳۱۹، ج ۲۲، ص ۳۵۱ و ج ۲۵، ص ۱۶۱).

۳. الذریعة، ج ۲، ص ۴۸۷ و ج ۲۵، ص ۱۵۱.

تألیف پدر شیخ صدوق رحمته الله علیه روایت می‌کند که که تا به حال هیچ‌کس ندیده است و عجیب‌تر آنکه این کتاب، خود از جمله کتبی است که در طول تاریخ مفقود بوده است. جاعل می‌گوید:

«و در باب ابو هاشم کوفی نیز که واضح این مذهب است احادیث وارد است و از آن‌ها یکی آن است که علی بن الحسین بن موسی ابن بابویه قمی رضی الله عنه در کتاب قرب الاسناد خود روایت می‌کند از سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الجبار از امام حسن عسکری علیه السلام که آن حضرت فرمود که: پرسیدند از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام حال ابو هاشم کوفی و صوفی را، آن حضرت فرمود که «انه فاسق العقیده جدا و هو الذی ابتدع مذهبا یقال له التصوف و جعله مفرا لعقیده الخبیثة».

و در بعضی از روایات است و علی بن الحسین مذکور هم سند دیگر روایت کرده که آن حضرت فرمود «و جعله مفرا لعقیده الخبیثة و اکثر الملاحدة جنة لعقائدهم الباطلة». و آن کتاب شریف به خط مصنف به دست این فقیر افتاده و در آنجا حدیث دیگر در باب این گروه مسطور است و از نماز جمعه از معصوم علیه السلام سؤال کرده‌اند که اگر چه پیشتر آن را دیده بودم در کتاب زبدة البیان روشن تر از آن، سخن می‌گفتم<sup>۱</sup>. جاعل در بخش دیگری از کتاب نیز (که در نسخه کاشف الحق نیست) مطلبی را از همین قرب الاسناد نقل می‌کند که در آینده خواهیم دانست آن هم در راستای اغراض شخصی وی بوده است<sup>۲</sup>. آیا ممکن است کتابی بسیار

۱. حدیقة الشیعه، ص ۷۴۹.

۲. حدیقة الشیعه، ص ۹۷۲؛ در اینجا ادعا می‌کند که توقیعی از حضرت صاحب الامر علیه السلام در لغز حلاج در قرب الاسناد وجود دارد.

ارزشمند چون قرب الإسناد در طول تاریخ مفقود باشد و ناگهان در قرن دهم نسخه اصل آن در حوزه نجف به دست مرحوم مقدس اردبیلی رحمته الله علیه بیفتد و بعد از آن هم در دست محدثین دیگر از آن اثری باقی نماند؟ به خصوص که مقدس اردبیلی رحمته الله علیه از علمایی است که از نظر دسترسی به منابع و کتب، بسیار در مضیقه بوده است. ایشان در آغاز جلد پنجم مجمع الفائدة و البرهان در بیان از بین رفتن بسیاری از کتب شیعه می فرمایند:

«فإنه الآن مثلاً ما بقى - من قریب مأتی کتب للشیخ المفید، علی ما ذکره الشیخ فی الفهرست الا المقنعة المتن التی شرحها فی التهذیب فی بعض البلاد و من ثلاثمائة تقریباً من کتب الصدوق التی ذکرها أيضاً فیه و سماها و قال فی آخره: «و غیر ذلک من الکتب و الرسائل لم یحضرنی الآن أسمائها» الا من لا یحضره الفقیه، و ثواب الأعمال فی بعض البلاد، و ما ذکر فی کتابه الأمالی و المجالس و کتاب الاعتقادات و هی موجودة أيضاً، و ما بقى من کتبه رحمه الله الستین التی صنفها الی حین تصنیف الخلاصة و ذکرها فیه، فضلاً عن الإضافات بعدها، مثل کتاب الألفین و غیره، علی ما ذکره الشهید الثانی فی بعض التعليقات علی الخلاصة، قدس الله سرّه، و رضی الله عنه، و عن سائر العلماء، و عن سائر المؤمنین، و جعلنا منهم بمنّه و لطفه»<sup>۲</sup>.

ایشان می فرماید از مجموعه کتب شیخ مفید در زمان ما (قرن ده هجری)

۱. مرحوم شیخ آقا بزرگ در الذریعه علاوه بر حدیقة الشیعة از فضائل السادات هم نام می برند که از قرب الاسناد نقل می نماید (الذریعه، ج ۱۷، صص ۷۰-۷۱)؛ اما در فضائل السادات فقط احتمال داده که شاید یکی از منابع قرب الاسناد باشد ولی با مراجعه معلوم شد که آن کتاب قرب الاسناد نیست.

۲. مجمع الفائدة و البرهان، مقدس اردبیلی، ج ۵، صص ۹-۱۰.

فقط یک کتاب باقی مانده و آن مقنعه است؛ با اینکه می دانیم که در کنگره شیخ مفید رحمته الله علیه ۱۳ جلد از مجموعه آثار ایشان چاپ شد. همچنین مقدس اردبیلی می فرماید از مجموع سیصد کتاب شیخ صدوق رحمته الله علیه فقط پنج کتاب از ایشان باقی مانده است؛ با اینکه امروزه کتاب های زیادی از شیخ صدوق رحمته الله علیه در دست ماست. ایشان درباره آثار علامه حلی رحمته الله علیه نیز می فرماید: «با اینکه علامه حلی قریب العهد به ما بوده اما بیشتر آثارش از دست رفته است»، ولی می دانیم آن کتاب ها هم اکنون موجودند. بزرگواری که مدعی است از مجموعه آثار شیخ مفید فقط مقنعه در برخی از بلاد وجود دارد و از مجموع آثار شیخ صدوق فقط پنج کتاب در برخی از بلاد هست، چگونه منابعی داشته و به احادیثی دست یافته که احدی از علمای شیعه قبل و بعد از ایشان ندیده و نقل نکرده اند؟ جاعل حدیقة الشیعة خودش هم توجه داشته است که این احادیث و کتاب های ناشناخته سؤال برانگیز است و به همین دلیل پیشاپیش گفته است:

«چون اصحاب عصمت به بطلان این جماعت شهادت داده اند و به تعدد روایات، این معنی در کتب ثقات معلوم است، شیعه باید که از این قوم و قایلین و معتقدین ایشان بیزار باشد و اگر کسی گوید که من آن کتاب ها و اخبار و احادیث را ندیده ام شرط احتیاط و دین داری و قاعده خداپرستی و پرهیزکاری آن است که در دوستی این فرقه و تسمیه خویشان به نام این طائفه متوقف باشد و توجیه کلمات کفرآیات ایشان ننماید تا کاشف ظاهر شود»<sup>۱</sup>.

### شاهد دهم: نویسندهٔ الفصول التامة

جاعل کتاب‌ها و احادیث صوفیه در حدیقة الشیعة چنانکه خواهد آمد انسانی درس خوانده و حدیث شناس است و به همین خاطر سعی کرده است کتاب‌ها و اسناد احادیث را طوری جعل کند که احادیث مسند و صحیح جلوه نماید ولی در برخی موارد رشته کار از دست او خارج شده و خطا کرده است؛ مثلاً وی ابتدا حدیثی در مذمت ابومسلم مروزی جعل کرده و گفته است:

«سید مرتضی رازی در کتاب «الفصول التامة فی هدایة العامة» به سند صحیح نقل فرموده از احمد بن محمد بن عیسی که او گفت: «كنت جالسا عند ابي الحسن الرضا عليه السلام مع جماعة من اصحابه اذا قدم محمد بن ابي عمير وسلم و جلس ثم قال: يا بن رسول الله، جعلني الله فداك ما تقول في ابي مسلم المروزي الذي خرج في ايام مروان ...»<sup>۱</sup>.

و چند خط بعد از آن گفته است:

«سید اجل اعظم ابوتراب مرتضی بن الداعی الحسینی رازی رحمه الله که از بزرگان علمای شیعه است که اگر چه از برای الزام ستیان در کتاب «تبصرة العوام» تعداد مذاهب به روش بعضی از ایشان نموده، اما در کتاب «الفصول التامة فی هدایة العامة» که بعد از آن به عربی نوشته، موافق حق، مذاهب اسلامی را شمرده. و این آن سید عالیقدر است که در راه مکه معظّمه با غزالی ناصبی در امامت بحث کرده و او را الزام داده است، که به نام سید مرتضی علم الهدی شهرت کرده است.»

۱. حدیقة الشیعة، ص ۷۳۹.



و در ادامه روایاتی را از سید مرتضی رازی نقل می‌کند و می‌گوید:

«سید مرتضی ابن الداعی الحسینی الرازی رحمه الله روایت می‌کند به سند معتبر از شیخ مفید رضی الله عنه و او روایت می‌کند از احمد بن محمد بن محمد بن الحسن بن احمد بن الولید و او از پدرش محمد بن الحسن و او از سعد بن عبدالله و او از محمد بن عبدالجبار و او از امام حسن عسکری علیه السلام که آن حضرت مخاطب ساخت ابوهاشم جعفری را و فرمود: یا ابا هاشم سیأتی زمان علی الناس ... علماؤهم شراؤ خلق الله علی وجه الأرض لأنهم یمیلون إلی الفلسفة والتصوف وایم الله إتهم من أهل العُدول والتحرّف ...»<sup>۱</sup>.

و باز پس از چند صفحه‌ای می‌گوید:

«و اگر کسی خواهد که به تفصیل بر بعضی دیگر از احادیثی که در مذمت ایشان واقع است مطلع گردد به کتاب الفصول و کتاب الهای الی النجاة رجوع کند»<sup>۲</sup>.

ظاهر مطالب چنین است که نویسنده حذیقة الشیعة سند احادیث را از سید مرتضی رازی تا مثلاً شیخ مفید یا راویان دیگری بررسی کرده و گفته است: «سید مرتضی ابن الداعی الحسینی الرازی رحمه الله روایت می‌کند به سند معتبر از شیخ مفید رضی الله عنه» یا «سید مرتضی رازی در کتاب «الفصول التامة فی هداية العامة» به سند صحیح نقل فرموده از احمد بن محمد بن عیسی که او گفت ..» و...؛ ولی تمام این موارد خلاف واقع است؛ زیرا اصلاً نویسنده تبصرة العوام (که به ادعای جاعل همان نویسنده فصول تامة است) «ابو تراب مرتضی بن الداعی الحسینی رازی رحمه الله معاصر غزالی» نیست. توضیح این است

۱. همان، ص ۷۸۵.

۲. همان، ص ۷۹۸.

که سه تن از علمای شیعه به این نام معروفند: اول: سید مرتضی رحمته الله علیه، شاگرد شیخ مفید و معروف به علم الهدی که ایشان در قرن چهارم هجری می زیسته اند؛ دوم: سید مرتضی بن الداعی بن القاسم الحسینی الرازی که از مشایخ شیخ منتجب الدین است و در قرن پنجم هجری می زیسته و معاصر غزالی است و سوم: سید جمال الدین المرتضی رحمته الله علیه محمد بن الحسن بن الحسین الرازی که ایشان در قرن هفتم هجری زندگی می کردند.

در قدیم این طور معروف بود که تبصرة العوام تألیف سید مرتضی ابن الداعی است که در قرن پنجم می زیسته است؛ ولی امروزه ثابت شده است این کتاب نوشته سید جمال الدین مرتضی است که در قرن هفتم زندگی می کرده است. حضرت آیه الله شبیری زنجانی رحمته الله علیه حدود پنجاه سال پیش در مقاله ای که در مجله مکتب اسلام به طبع رسید و در کتاب جرعه ای از دریاتجدید چاپ شد، قرائن تاریخی زیادی را درباره تبصرة العوام جمع آوری کرده اند که نشان می دهد نویسنده این کتاب در قرن ششم و هفتم زندگی می کرده است و امکان ندارد مربوط به قرن پنجم هجری باشد. بعد از آن کتابی پیدا شد به نام نزهة الکرام و بستان العوام نوشته سید جمال الدین مرتضی که نویسنده، هم در ابتدای کتاب و هم در چند جای دیگر، تصریح می کند که کتابی با نام تبصرة العوام<sup>۲</sup> نوشته است؛ در چند جا نیز به مطالب تبصره اشاره می کند. با پیداشدن این کتاب که مسلماً تألیف سید جمال الدین مرتضی در قرن هفتم است حدس حضرت آیه الله شبیری زنجانی رحمته الله علیه بار دیگر تأیید می گردد. بنابراین کتاب فصول تامه حتی اگر وجود خارجی داشته باشد، باید متعلق به جمال الدین مرتضی باشد که در قرن هفتم زندگی کرده و تبصرة العوام را نیز نوشته است.

۱. جرعه ای از دریا، آیه الله حاج سید موسی شبیری زنجانی رحمته الله علیه، جلد اول، صص ۱۹-۳۴.

۲. نزهة الکرام و بستان العوام، به اهتمام محمد شیراونی صص ۱ و ۱۸۵ و ۲۲۵ و ۲۹۱.

جاعل حدیقة الشیعة با اینکه سید مرتضی رازی را از علمای قرن پنجم می‌داند ادعا می‌کند که اسناد او در فصول تامه معتبر است. حال که دانستیم وی از علمای قرن هفتم است معلوم می‌شود همه این روایات ساختگی، بر فرض راست بودن، مرسل خواهند بود و دو قرن در اسناد آن‌ها سقط وجود دارد و هیچ‌کدام صحیح نیستند؛ بگذریم از اینکه وثاقت و دانش صاحب تبصرة العوام هم به شدت محل تردید است. از اینجا معلوم می‌شود که از آغاز تمام اسناد روایاتی که سید مرتضی رازی در فصول تامه جعلی نقل کرده بود، چند نفر (به مقدار دو قرن) ساقط شده‌اند و همه اسناد وی با شخصیت‌های قرن چهارم یا پنجم شروع شده‌اند اما جاعل، همه روایات را مسند و متصل و معتبر پنداشته است.

حال سؤال این است آیا ممکن است که کتاب فصول تامه اثر سید مرتضی رازی در قرن هفتم وجود خارجی داشته باشد و همه اسناد وی از او پایان قرن چهارم یا پنجم شروع شود، اما نویسنده حدیقة الشیعة که از قضا حدیث‌شناس هم هست اصلاً متوجه نشود که وی در قرن هفتم می‌زیسته است؟! این نکته خود به تنهایی دلیلی محکم و مستقل بر جعلی بودن این فصل از کتاب است و دست جاعل را رو کرده و حیلۀ او را آشکار می‌نماید.

### شاهد یازدهم: نسخه‌های مستقل رساله نقد صوفیه

از دیگر شواهد تأییدکننده جعلی بودن این فصل، این است که نسخه‌های مستقلی از فصل رد صوفیه وجود دارد که در برخی، آن را تألیف مقدس اردبیلی شمرده‌اند.<sup>۱</sup> چنانکه پیش از این هم دانستیم مرحوم علامه مجلسی در

---

۱. الذریعة، ج ۱۰، ص ۲۰۵.

میان سالی همان رساله را دیده و فریب جاعلان را خورده و روایتی از آن راهم در عین الحیوة خود نقل فرموده بودند. از وجود این نسخه‌های مستقل می‌توان حدس زد که برخی رساله را مستقلاً ساخته بودند و سپس آن را به کاشف الحق متصل کرده و منتشر نموده‌اند. یکی از محققان محترم در این باره می‌گوید:

«شاهد این مدعا که بخش صوفیه خود رسالهٔ مستقلی بوده است، وجود نسخه‌ای خطی از این بخش به صورت مستقل از دیگر بخش‌ها در کتابخانهٔ آیه الله گلپایگانی در شهر قم به شماره ۴۳/۲۹ است. این نسخه با آنچه در کتاب حدیقة الشیعة آمده است، در برخی موارد تفاوت‌هایی دارد. به جز تغییرات جزئی که می‌شود از آن چشم پوشید و آن را به اشتباه ناسخان حواله داد، تفاوت آن با بخش صوفیهٔ کتاب حدیقة الشیعة، در قسمت پایانی قابل تأمل است. در نسخهٔ حدیقة الشیعة بخش مربوط به صوفیه پس از عبارت «... و در بعضی روایات است که علامت و نشان آن کس، آن است که اکتفا کند به نام گذاشتن بر خود و قائل نشود به چیزی از عقیده‌های باطل صوفیه» با این جملات توصیه‌گونه پایان می‌یابد:

پس شیعه باید که از جمیع این طوایف بیزار باشد و به سخنان زرقانه و سالوسی‌های ایشان فریب نخورد تا در ورطهٔ ضلالت و گمراهی نیفتد و اگر چه مقالات و عقاید زشت و افعال ناشایست صوفیه بی‌شمار است و اخبار و احادیث در مذمت ایشان بسیار است، لیکن چون این مختصر را بیش از این گنجایش نبود، به همین چند کلمه اقتصار نمود. اما در نسخهٔ خطی یادشده، عبارت این‌گونه پایان نمی‌یابد، بلکه به‌گونه‌ای دیگر ادامه می‌یابد و این ادامه نشان‌دهندهٔ مستقل بودن رسالهٔ پیش گفته است، در این

رساله، تا عبارت «و قائل نشود به چیزی از عقیده های باطل صوفیه» با نسخه حدیقة الشیعة یکی است، اما پس از این عبارت، نسخه مزبور این گونه ادامه می یابد:

طرفه این است که از حضرت امام رضا علیه السلام به غیر این، چندین حدیث در طعن صوفیه منقول است و بعضی گفته اند و امروز هم هست جماعتی که می گویند که معروف کرخی دربان آن حضرت بود و صوفی [بود]؛ و از اینجا به بعد، متأسفانه بقیه نسخه ناقص است. واژه «بود» که بنا به قاعده در صفحه بعد باید بیاید، در ذیل آخرین خط و سمت چپ همین صفحه و به شکل مورب، به نشانه این که رساله ادامه دارد، آمده است.

هر ناظر منصفی با توجه به متن رساله خطی، قضاوت می کند که عبارت حدیقة الشیعة از روند خود قطع شده است و از طرفی عبارت رساله از ادامه مطلب حکایت می کند. مقایسه این دو متن، این فرضیه را قوت می بخشد که بخش مربوط به صوفیه در حدیقة الشیعة، از این رساله گرفته شده است و چون نویسنده، ادامه آن را به هر دلیلی به صلاح نمی دانسته است، از آوردن ادامه رساله چشم پوشیده است و با چند بیان نصیحت گونه، نتیجه مورد نظر خود از این بحث را اعلام کرده است. خود این نصیحت که با زبان بی زبانی بیانگر گرایش افرادی از شیعیان به این جریان دارد، نشان می دهد که دغدغه اصلی این نویسنده و علت افزودن این بخش، به حدیقة الشیعة، نگرانی بیش از حد وی به این گرایش ها بوده است. بنابراین، بنا به شواهد موجود، این بخش از کتاب با ادعای خیرخواهی مذهب شیعه و به منظور نهی از گرویدن شیعیان

به تصوف، به کتاب حدیقة الشیعة یا همان کاشف الحق افزوده شده است»<sup>۱</sup>.

بعید نیست که ملاً محمد طاهر قمی هم که احادیث جعلی بخش رد صوفیه را در آثار خود آورده، همین رساله جعلی را پیشاپیش در دست داشته است.

### جمع بندی

روی هم رفته از مجموع قرائن یاد شده به راحتی یقین حاصل می شود که این فصل از کتاب، جعلی است و نیز می فهمیم که این فصل نمی تواند با مقدس اردبیلی ارتباطی داشته باشد همچنین معلوم می شود افرادی که در اواسط قرن یازدهم به دنبال سرکوب صوفیه بوده اند، احادیثی را با منابع جعلی ساخته و به اسم مرحوم مقدس اردبیلی منتشر کرده اند.

آری! باز هم تأکید می کنیم که باور کردن چنین جعلی برای برخی از متدینان سخت است؛ ولی اگر شخصی با فضای مخالفان عرفان مأنوس بوده و چند صباحی در کنار ایشان زندگی کرده باشد، با چشم خود می بیند که برخی از ایشان برای پیشبرد مقاصدشان از هیچ دروغ و تهمت ابا ندارند و چه بسا در انجام این امور قصد قربت هم می کنند و حتی این گونه جعل ها و تحریف ها در میان ایشان بسیار سهل و آسان است چنان که نویسنده نظایر آن را در دوره اخیر بارها در حوزه علمی خراسان مشاهده کرده است.

---

۱. محمد عیسی جعفری، «بررسی انتساب کتاب حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی»، در مجله معارف عقلی، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۸۷، صص ۱۳-۱۴.

فصل هفتم

جاعل فصل ردّ صوفیه





از آنچه گذشت به شکل قطعی معلوم شد که کتاب حدیقة الشیعة جعلی است و اصل آن همان کاشف الحق است که تألیف ملامعزالدین اردستانی بوده است، فصل الحاقی را نیز جاعلان به آن افزوده‌اند. گویا تقدیر الهی این بوده است که کتاب ملامعز به اسم مقدس اردبیلی سکه بخورد تا رواج یابد و ملامعز از ثواب آن در آخرت بهره ببرد و جاعلان فصل الحاقی نیز در آتش خیانتی که به مکتب تشیع کرده‌اند بسوزند.

اکنون سخن در کشف جاعل این فصل و این کتاب و زمان و مکان جعل است. نگارنده سابقاً در کتاب تاریخ و نقد تفکیک عرض کرده بود:

«در دهه هشتاد قرن یازدهم که اولین نسخه‌ها و اولین گزارش‌ها از حدیقة الشیعة به چشم می‌خورد، در تاریخ به نزاعی بین صوفیه و مخالفین ایشان در مشهد برمی‌خوریم که منجر به تأدیب مخالفین صوفیه به دستور شاه صفوی گردیده و مخالفین پس از این جریان تصمیم می‌گیرند تا احادیثی در مذمت تصوّف جعل نموده و در یکی از کتاب‌ها افزوده و سپس آن کتاب را ترویج دهند. این جریان مرتبط با نهضت ضد تصوّف ملاطاهر قمی و میرلوحی است که مبارزات وسیعی را علیه تصوّف در آن دوره رقم زدند. ادبیات فصل صوفیه در حدیقة الشیعة و مطالب موجود در آن کاملاً مشابه نوشتجات

جریان مزبور بوده و شواهد فراوانی نشان می‌دهد این احادیث توسط آن جریان جعل شده است». در چند سال اخیر، دیگر محققان نیز شواهد جدیدی در اثبات این مسئله یافته‌اند و حدسی که پیش از این عرض شده بود، تبدیل به یقین شده است. اکنون به بیان این شواهد می‌پردازیم<sup>۱</sup>:

### ۱. نام‌آوردگان از جاعل

اولین شاهد از جاعل این فصل، عبارت کتاب تبصرة المؤمنین از مرحوم میرمحمد مؤمن تنکابنی (از علمای قرن یازدهم) است که در همان دوره جعل کتاب می‌زیسته است. او می‌گوید: «در این زمان لوحی معرکه‌گیر کلماتی چند انشاء در مذمت صوفیه نموده ملحق به رساله تألیف آخوند ملا احمد اردبیلی ساخته است»<sup>۲</sup>. حاج زین العابدین شیروانی نیز که عالمی متتبع است در ریاض السیاحة می‌گوید:

«میان محققان چنین شهرت دارد که مولانا شاگردی داشته قمی الاصل مشهور به روحی معرکه‌گیر که نسبت به مردان خدا لوای معاودت می‌افراشته لهذا کتاب مذکور را جهت قبول عامه بنام مولانا تألیف نموده و هر نوع رطب و یابس که خواسته در آنجا تحریر فرموده»<sup>۳</sup>.

---

۱. در مطالب این بخش از کتاب سیاست در عصر صفوی آقای جعفریان و به خصوص از تحقیقات وبلاگ <http://alasar.blog.ir> استفاده زیادی شده است.

۲. تبصرة المؤمنین (تألیف ۱۰۸۶) نسخه خطی، عکس آن در انتهای کتاب آمده است؛ قابل توجه است که تنکابنی از کتاب کاشف الحق تألیف ملامعز خبر نداشته و پنداشته که اصل کتاب از مقدس است و میرلوحی فقط فصل صوفیه را جعل نموده است.

۳. رک. ریاض السیاحة، ص ۵۶.

مسلماناً نسخهٔ ریاض السیاحة تصحیف شده و عبارت اصلی، «لوحی معركة گیر» بوده که تعبیری شایع درباره میرلوحی است؛ چنانکه در عبارت تبصرة المؤمنین گذشت و محمد کریم شریف قمی نیز در تحفة العشاق که در ۱۰۹۷ قمری تألیف شده است در موارد متعددی از میرلوحی نام می برد و از او به «لوحی معركة گیر» تعبیر می کند.<sup>۱</sup> البته باید توجه کرد که میرلوحی شاگرد مقدس اردبیلی نبوده و این تعبیر شیروانی خطا است و خواهیم گفت که خود وی نیز اهل قم نبوده است، ولی با جریان ملام محمد طاهر در قم ارتباطات زیادی داشته است. هم چنین گذشت که میرزای قمی از بعضی از علما نقل کردند که این مطالب توسط یکی از قشریان اهل قم به نام مقدس اردبیلی رحمته الله علیه جعل شده است.<sup>۲</sup>

از سویی قدیمی ترین گزارش ها از حدیقة الشیعة در کتاب سلوة الشیعة آمده که میرلوحی آن را با نام مستعار مطهر بن محمد مقدادی تألیف کرده و تاریخ تألیفش را ۱۰۶۰ قمری رقم زده است.<sup>۳</sup> در فصل هشتم خواهد آمد که وی در سلسله کتبی که با نام های مستعار دیگری تألیف کرده است، برای اولین بار حدیقة الشیعة را معرفی می کند و جالب است که نام حدیقة الشیعة نیز شبیه به نام بعضی از کتاب های میرلوحی چون سلوة الشیعة و تسلیة الشیعة است. برای اینکه با جاعل بهتر آشنا شویم ابتدا باید مختصری دربارهٔ میرلوحی توضیح دهیم و سپس به بیان دیگر شواهد بپردازیم:

۱. تحفة العشاق، محمد کریم شریف قمی به نقل از سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، ص ۷۸۹.

۲. مرآة الحق، محمد بن جعفر بن صفر همدانی، صفحه ۵۶.

۳. سلوة الشیعة، میرلوحی، ص ۳۵۱ به نقل از سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، ص ۷۹۲.

## ۲. میرلوحی کیست؟

سید محمد لوحی<sup>۱</sup> بن محمد معروف به میرلوحی از عالمان عصر صفوی است که تولد وی حدود ۹۹۰ قمری<sup>۲</sup> و رحلتش پس از ۱۰۸۳ یا ۱۰۸۵ قمری است. وی اصالتاً سبزواری است و سال‌های آغازین را در مشهد تحصیل نمود<sup>۳</sup> و سپس به حوزه اصفهان منتقل شد و طبق ادعای خودش از شاگردان شیخ بهایی و میرداماد است<sup>۴</sup>. از زندگی او اطلاع موثقی در دست نیست مگر چند مورد که در برخی از کتاب‌هایی که در دفاع او نوشته شده، آمده است و آن کتاب‌ها نیز همگی از مؤلفانی مجهول هستند که یا در منابع موثق اسمی از آن‌ها برده نشده و یا استنادشان به مؤلفان ادعایی جز از طریق خود میرلوحی قابل اثبات نیست.

می‌دانیم که او در دوره‌ای برضد ابومسلم خوانی قیام کرده و با مخالفت سخت جمعی از مردم مواجه شده است. تاریخ دقیق این ماجرا معلوم نیست ولی طبق تاریخ‌هایی که خودش بر روی برخی از کتاب‌ها ثبت کرده است و مطابق تاریخ برخی از کتاب‌های مجهول‌المؤلف یا مجهول‌الاستناد، این

۱. در منابع مختلف نام وی محمد بن محمد درج شده و البته یکی از القاب یا اسامیش لوحی بوده است و در آثارش از خود با اسم مطهر و گاه محمد یاد می‌کند. در مقدمه کفایة المتهدی فقط به جهت نبودن اسم محمد در برخی از منابع، ادعا کرده‌اند این نام خطاست و سپس افزوده‌اند که در کتاب‌های خود وی هم که آمده حتماً جعل است!؟

۲. در مقدمه کفایة المتهدی، ص ۶۴ نقل می‌کند که وی در سال ۱۰۶۴ منزلی را وقف نموده و طبق وقفنامه در آن زمان ۷۴ سال داشته است.

۳. براساس گزارش کتاب‌هایی چون صحیفة الرشاد و ایبات المختار. این کتاب‌ها گرچه به احتمال قوی همه از کتاب‌های مجعول توسط خود میرلوحی است، ولی شاید بتوان به آن‌ها درباره مراحل زندگی خود میرلوحی استناد کرد. (رک. مقدمه کفایة المتهدی).

۴. میرلوحی در کفایة المتهدی، مکرر به شاگردی خود نزد میرداماد و شیخ بهایی اشاره کرده است. رک. دانش پژوه، محمد تقی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۵۰۳، ۱۵۰۵. درباره تألیفات وی، رک. همان، صص ۱۵۰۵-۱۵۰۶.

ماجراها مربوط به حدود سال‌های ۱۰۴۰ قمری بوده است. بعد از آن وی را با کتاب‌هایی می‌بینیم که یا در آن به نقد تصوف پرداخته و آثار ملامحمد طاهر قمی را خلاصه می‌کند یا خودش مستقلاً در این باب قلم می‌زند. وی یکی از نخستین کسانی است که بر ضد تصوف به سختی شورید. تاریخ این ماجراها بر اساس ادعای خود او به حدود سال‌های ۱۰۵۰ تا ۱۰۷۰ قمری برمی‌گردد. در نهایت او را در سال‌های حدود ۱۰۸۵ قمری می‌بینیم که کفایة‌المهتدی را نوشته یا به تعبیری تاریخ زده است و پس از آن گزارشی از آخرو عاقبتش در دست نیست.

### ۳. دشمنی میرلوحی با مجلسین

یکی از مهم‌ترین ابعاد حیات میرلوحی دشمنی وی با مجلسی اول و ثانی است. او که هم‌دوره مجلسی اول بود و در اصفهان درس می‌خواند، وقتی عزت و منزلت مجلسی اول را که مدافع عرفان بود، در اصفهان مشاهده کرد و دید که کسی به او احترامی نمی‌گذارد و از سویی به علت مواضع و برخوردهای بدش مورد اعراض و بی‌مهری و گاه اذیت مردم قرار می‌گیرد، بنا را بر دشمنی با مرحوم آخوند ملامحمد تقی مجلسی گذاشته و دروغ‌ها به ایشان بسته و در آثار گوناگون خود به ناله و نفرین، تظلم و گلایه، اظهار دغدغه، حسرت و درد، پرداخته که به قول محدث نوری این رفتارها بیش از همه در حسادت ریشه دارد:

«... ثم إن من العجب العجاب بعد ذلك كله ما صدر من بعض معاصريه وهو مير محمد لوحی الملقب بالمطهر فی کتابه الأربعين الذي جمع فيه أربعين حديثاً يتعلق بأحوال الحجة عليه السلام و أوضاع الرجعة فقد أكثر فيه من الإساءة إليه وإلى أبيه المعظم أعلى الله مقامهما و نسبهما إلى ما لا يليق بهما من قلة العلم حتى بالمسائل

الأدبية. وهذا داء مزمن دفين في صدور حسدة المعاصرين فقد اطلعنا على نظيره في كل عصر...»<sup>۱</sup>.

حسادتِ همراه با بی تقوایی میرلوحی سبب شده است دست به انواع تهمت ها و جعل ها و تحریف ها بزند و علاوه بر جعل حدیث و ... دروغ هایی هم به مجلسیین ببندد. نمونه های مختلفی از این دست، در آثار وی دیده می شود:

### ۱. اتهام آوازه خوانی به مجلسی اول

میرلوحی در اواخر کفایة المهتدی، عمر شریف علامه محمد تقی مجلسی را صرف شده در غنا می داند و ردّ این ادعا توسط پسر بزرگوارشان علامه محمد باقر مجلسی را، دروغ و موجب رسوایی والد بزرگوارشان می شمرد:

«به خاطر فاتر می رسد که در این مقام بر بعضی دیگر از غفلت ها که از حضرت آخوند صدور یافته و می یابد آن جناب را از روی خیرخواهی مطلع سازد. یکی آن است که حضرت آخوند مذمت غنا و فاعل و سامعش بسیار کرده اند و می کنند و زبان مریدان حلاج را به خود دراز گردانیده اند و از بسیاری کسی از ایشان می شنویم که می گویند حضرت آخوند قائل شده اند که به اتفاق علمای شیعه غنا حرام است و از احادیث ظاهر می شود که از گناهان کبیره است و حال آن که عمر شریف آخوند مرحوم یعنی ملا محمد تقی بن ملا مجلسی که پدر جمیده گهر حضرت آخوند ملا محمد باقر است صرف غنا شد و مثل شاه میرک زرکش مطرب و خواننده معینی داشت؛ سوای مطربان و مغنیان پراکنده که در مجالس عقد نکاح و ضیافت و غیر آن البته می بایست به تکلیف آخوند مرحوم چند تن از

۱. الفیض القدسی، ص ۳۶.

ایشان حاضر شوند و به جهت آخوند مرحوم خوانندگی و نغمه سرایی کنند و غنا و سرود به کار برند و هنگامه ما را آخوند مرحوم در این ولایت گرم گردانید و مدتها به مریدی میرقاسم ذاکر، اوقات گذرانیده بود و از آن جهت بود که دوستی غنا در دلش جا گرفته بود؛ الحال فرزند دلبنده ما را و طریقه ما را مذمت هم می کند. انتهی.

پس اگر حضرت آخوند در باب غنا ساکت می شدند و در فضیحت و رسوایی والد مرحوم خود سعی و کوشش نمی کردند در عالم مصلحت‌گزینی، بهتر بود چون چند دور نگذشته که این معنی مردمان را فراموش شده باشد و آن که بعضی از مریدان حضرت آخوند می گویند که در وقت فوت شدن آخوند مرحوم از شنیدن غنا توبه کرد، حرف توبه، روایت است و شنیدن غنا درایت؛ هیچ کس از اهل دین روایت را بردرایت اختیار نمی کند و بر فرض ثبوت این دعوی با آن که چندین هزار تن در شنیدن غنا متمسک اند به فعل آخوند؛ چه چاره می توان کرد؟...»

چگونه می توان این تهمت‌های عجیب و غریب را درباره علامه بزرگی چون محمدتقی مجلسی باور کرد؟! کسی که خود از مخالفان غنا و طرب است! او حرمت غنا را اجماعی دانسته و گفته: «لا خلاف بین أصحابنا فی حرمة الغناء للأخبار الكثيرة...»<sup>۱</sup>. و در جاهای دیگر احتیاط را در ترک «حداء» می بیند<sup>۲</sup> و در

---

۱. روضة المتقين، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲. رک. روضة المتقين، ج ۴، ص ۲۲۸: «و أما جواز الحداء، بل استحبابه بمثل هذا الخبر مشكل مع التهديدات الواردة في الغناء والاحتياط في الترك». و در شرح فارسی خود می نویسد: «و چون حدیث حدی خواندن معارضه دارد با احادیث بسیار که نهی از غنا مطلقاً وارد شده و احادیثی که در خصوص سفر وارد شده مثل آن که بطرق متکثره کالصحیحه...» (لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص ۳۴۷).

موارد متعدد دیگر نیز بر تحریم غنا تصریح کرده است.<sup>۱</sup> بلی! علامه محمد تقی مجلسی مانند بسیاری از علمای دیگر بعضی انواع ترجیح را در قرآن رومی دارند<sup>۲</sup> اما این کجا و نسبت هایی که میرلوحی به ایشان داده است، کجا؟!

## ۲. اتهام دفاع از ابومسلم به مجلسی اول

میرلوحی در اوایل کفایه المهتدی نوشته است:

«عوام چون مدح و ثنای ابومسلم مروزی و حلاج ساحر کافر شقی  
از پدر دانشور حضرت آخوند مکرر استماع نموده بودند وقتی که بر  
خلاف آن از این ناتوان شنیدند شمشیرهای کین از غلاف اعتساف  
کشیدند و قصد قتل این ضعیف نمودند»<sup>۳</sup>.

این ادعا در حالی است که ایشان ابومسلم را مذمت کرده و به کذب و ستم  
توصیف کرده است:

«و بسند قوی از آن حضرت منقول است که پرسیدند از نماز کردن  
در کلاه سیاه پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نماز مکن  
در کلاه سیاه که پوشش اهل جهنم است چون در آتش می سوزند تا  
سیاه می شوند یا مراد از اهل جهنم خلفای بنی عباسند که ابومسلم  
مروزی خواست که خود پادشاه شود اول به خدمت حضرت امام  
جعفر صادق یا حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما آمد و  
گفت مرا نایب خود کنید تا پادشاهی را از بنی امیه بگیرم و به شما

۱. رک. روضة المتقین؛ ج ۴؛ ص ۲۴۱ و ج ۵؛ صص ۵۰۲ و ۵۳۲ و ج ۶؛ صص ۴۷۲ و ۴۷۳ و ج ۹؛ صص ۳۰۸ و ۳۰۹ و ج ۱۰؛ صص ۱۵۷-۱۶۳ و ج ۱۲؛ صص ۲۲۳ و ۲۲۴. لوامع صاحبقرانی؛ ج ۲؛ صص ۲۰ و ۲۱.

۲. رک. روضة المتقین، ج ۱، ص ۲۹۳ و ج ۱۰، ص ۱۷۳. غنا، موسیقی، ج ۳، صص ۱۶۰۰-۱۶۰۴ (از  
المسؤولات)، رضا مختاری، دفتر تبلیغات اسلامی.

۳. کفایه المهتدی، نسخه دانشگاه تهران.



دهم حضرتان قبول نفرمودند باز به خدمت حضرت صادق فرستاد کتابتی و استدعای نیابت نمود حضرت جوابش ندادند و به روایتی عرضه او را سوختند و فرمودند که این جوابست و چون از حضرت مایوس شد با بنی عباس ساخت که ایشان سیاه پوش شوند و خود تمام لشکرش سیاه می پوشیدند و مردمان از ایشان خائف می شدند و لشکر او را شیاطین می گفتند و این سیاه پوشی شعار بنی عباس شد<sup>۱</sup>.

### ۳. تحقیر مجلسی به واسطه سید نبودن و اتهام به هواداری یهود!

میرلوحی رساله کوتاهی نیز به نام مناظرة السید و العالم دارد که هدف اصلی آن تحقیر مجلسیین و اثبات برتری خود بر آن دو است<sup>۲</sup>. متن رساله ۶ صفحه بیشتر نیست و بخشی از آن در ادامه می آید<sup>۳</sup>:

«بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين به خاطر فاتر می رسد که تمهید بساط مناظره ای نماید که به جهت اظهار حق در سنین ماضیه و قرون خالیة میان سادات و علما وقوع یافته ..... مرا

---

۱. لوامع صاحبقرانی؛ ج ۳؛ ص ۳۴۱ و همینطور رک. روضة المتقین؛ ج ۲؛ ص ۱۳۵ و همچنین رک. ج ۷؛ ص ۶۴۲

۲. آقا بزرگ در الذریعة (شماره ۷۱۴۵) می نویسد: «مناظرة دانشمند و سید فارسی فی مکتبه راجه فیض آبادی، و لعله عین مناظرة السید و العالم الآتی.» (الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۲۲، ص ۲۹۲) و در همان کتاب (شماره ۷۱۵۴) می نویسد: «مناظرة السید و العالم للمیرلوحی، و هو السید محمد بن محمد لوحی الموسوی السبزواری الملقب بالمطهر و المتخلص بالنقیبی، و المعاصر للمولی محمد تقی المجلسی و الجسور علیه. أوله: [بخاطر فاتر می رسد که تمهید بساط مناظره نماید...]. و النسخة عند السید محمد علی هبة الدین، و لعل مراده من السید نفسه و من العالم المولی المجلسی، و لعله مناظرة دانشمند و سید السابق ذکرها.» (همان، ج ۲۲، ص ۲۹۴)

۳. این رساله در آغاز نسخه خطی کفایة المهتدی در کتابخانه دانشگاه تهران (به شماره ثبت ۶۱۹) موجود است. این نسخه در سال ۱۰۸۳ کتابت شده و توصیف آن در «فهرست کتابهای اهدایی آقای سید محمّد مشکوة به کتابخانه دانشگاه تهران»، ذیل شماره کتاب ۱۲۹۳ و شماره نسخه ۱۵۱۵ آمده است.

اعتقاد آن است که سادات خواجه زادگانند و دیگران بنده زادگان و اگر از روی فرض خواجه زاده از علوم دینی به بی بهره باشد، بنده زاده را با کمال دانش کی می رسد که با او لاف مساوات زند؟ ذلک الفضل من الله و کفی بالله علیماً و اگر سید به حلیه علم آراسته و به زیور دانش پیراسته باشد افضلیت او مسئله اجماعی است و در این قضیه هیچ کس را راه مناقشه و مکابره نیست.

بلی اگر سیدی چون سید رکن الدین جرجانی، عثمانی شود یا طریقه ابی هاشم کوفی پیش گرفته مایل به مبتدعه گردد به دلیل حدیث و قرآن از فرزندی پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات الله الملك المئتان خارج و محشور با خوارج خواهد بود سبحان الله نمی دانم که حضرت آخند ملامحمد باقر مانند والد علامه خود نسبت به بسیار کسی از علویین بلکه با جمیع منتسبان دودمان حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین علیهم صلوات الله الملك الحق المبین چرا متمسک به مضمون الحب یتوارث و البغض یتوارث و از آیه کریمه قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربى که ابن بابویه رضی الله عنهما در کتاب اعتقادات و جوب حب سادات را از آن استدلال نموده اعراض فرموده اند و از دوستی این فرقه که واجب عینی است مطلقاً دست برداشته اند و خبر معتبر من اهان ذریتی فقد اهاننی را بر طاق نسیان گذاشته ..... و والد مرحوم حضرت آخند یعنی ملامحمد تقی بن ملامجلسی یهود را کمال هواداری می نمود و به سبب دوستی که با حلاج داشت با سید مشارالیه به غایت دشمن بود و اگر کسی گوید که پس دوستی که حضرت آخند نسبت به بعضی از سادات اظهار می کند چیست؟ جواب آن است که ظاهر است که خالی از غرضی

از اغراض دنیوی نیست و این معنی از کتابی که حضرت آخند در رجعت نوشته‌اند ظاهر و پیدا است و از طرز و طریقه آن جناب روشن و هویدا است. حضرت الله تعالی از تقصیرات آخند مرحوم درگذرد و فرزند ارجمندش را هدایت کند؛ بحرمة النبی و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و الحمد لله رب العالمین و سلّم تسلیماً کثیراً کثیراً<sup>۱</sup>.

اتهام دشمنی مجلسیین با سادات و دوستی آن دو با یهود، از اتهامات بی‌شرمانه و بی‌پایه وی است و بعید است کسی بتواند چنین افترا و دروغ آشکاری را در حق آن دو بزرگوار باور کند. همچنین ادعای رخداد چنین مناظره‌ای در قرون پیشین، بی‌تردید نادرست است و با مرور متن شکی نمی‌ماند که آن را خود میرلوحی ابداع و تنظیم کرده است. نکته دیگر اینکه میرلوحی چون خود سید بود، به هرکسی که مورد پسندش واقع نمی‌شد، اتهام دشمنی با سادات می‌زد. به موارد زیر دقت کنید:

«... از همه قبایح و زشتی‌های این ملحد اگر چشم بپوشید همه حال خود می‌بینید و می‌شنوید که همیشه مذمت علماء و سادات می‌کند و می‌داند که با ایشان دشمن است...»<sup>۲</sup>. «... و ضد و منکر سادات و علما باشند و همه را دشمن دارند به تخصیص کسی را که در بیان حال صوفیه مداهنه ننمایند»<sup>۳</sup>. «... سادات و علما نزد ایشان خوانند و آن ملحدان و فریبندگان نزد ایشان بغایت صاحب اعتبار. بلی اگر عالمی یا سیدی از روی گمراهی دم از تصوف زند یا

۱. نسخه ۶۱۹ کتب اهدایی محمّد مشکوة به دانشگاه تهران.

۲. ادراء العاقلین و اخزاء المجانین، نسخه خطی کتابخانه آیه الله مرعشی.

۳. حدیقة الشیعة؛ ج ۲؛ ص ۷۸۴.

بنابر مصلحت روزگار و مکرو خدعه خود را صوفی نام کرده ریشخند ایشان کند، او را عزیز دارند...»<sup>۱</sup>. «علامت ایشان آن است که با سادات و علمای دیندار عداوت دارند و بسیار باشد که با ایشان بی محابا اظهار دشمنی کنند مگر با عالمی یا سیدی دشمن نباشند که از برای دنیا یا از روی نادانی‌ها یا به سبب غوایت و اغواء طریق حلاجیه پیش گرفته باشند؛ چنان که گذشت»<sup>۲</sup>. «بسیار باشد که از سادات و علما و صلحا و اتقیا و مردم پریشان که در واقع، درویش ایشانند، به ستم گیرند و به آن ملحدان دهند...»<sup>۳</sup>.

حال که کمی با شخصیت میرلوحی آشنا شدیم یک به یک به دغدغه‌های میرلوحی می‌پردازیم و شباهت‌های آن را با فصل الحاقی حدیقة الشیعة مرور می‌کنیم:

#### ۴. میرلوحی و ابومسلم خوانی

می‌دانیم که فصل الحاقی حدیقة الشیعة با تاریخ ابومسلم شروع شد و در آن حدیثی ناب درباره ابومسلم از الفصول التامة رازی (کتاب مجعول) روایت شد که در هیچ‌یک از منابع شیعی نبود، به طوری که برای خواننده سؤال می‌شد که مسئله ابومسلم چه ارتباطی با کتاب داشته که به این شکل باید مطرح شود و روایتی هم درباره آن نقل شود؟

چنانکه گذشت بخش مهمی از زندگی میرلوحی را نزاع بر سر ابومسلم خوانی دربرگرفته است و به ادعای خودش در این نزاع او به شدت تحت فشار بوده

۱. همان؛ ص ۷۸۰.

۲. همان؛ ص ۷۹۵.

۳. همان؛ ص ۷۷۹.

است. سندی بر نزاع جدی بر سر ابومسلم در دوره‌های پیش از میرلوحی در دست نیست؛ مگر از کتابی به نام انیس المؤمنین که منسوب به یکی از شاگردان محقق کرکی است و گفته شده تقریظی هم از محقق بر روی آن وجود دارد. در این کتاب که ساختاری شبیه حدیقة الشیعة دارد در انتهای فصل احوال حضرت امام صادق علیه السلام بحثی درباره ابومسلم آمده و در آن از وجود روایاتی سخن گفته شده که اثری از هیچ‌کدام آن‌ها قبل و بعد از این کتاب، وجود ندارد و شاید آن هم از مجعولات باند میرلوحی باشد که نیاز به تحقیق بیشتری دارد<sup>۱</sup>.

همچنین در برخی از کتاب‌های نوشته شده در جریان درگیری میرلوحی (که مؤلفانشان مجهول است) از نقدهای شیخ بهایی و میرداماد بر ابومسلم هم یاد شده است<sup>۲</sup>. از این پس نوبت به شخص میرلوحی می‌رسد.

«میرلوحی که روی قضیه ابومسلم و انکار تشیع وی، اصرار زیادی داشت، در شهر اصفهان با مخالفت‌ها و انتقادهایی روبرو شد و خبر جدال میان او و مخالفانش در بسیاری از نقاط انتشار یافت. وی ضمن رساله‌ای که درباره ابومسلم نوشت، او را مخالف اهل بیت علیهم السلام معرفی کرد.

این دیدگاه وی از استادش میرداماد بوده و به یقین او بر همان اساس، این نظر را مطرح می‌کرده است. کار اختلاف میان او و مخالفانش بالا گرفت و بسیاری از علمای اصفهان، رساله‌هایی به دفاع از نظریه او درباره ابومسلم نوشتند. فهرست این رساله‌ها را، یکی از معاصران میرلوحی با نام عبدالمطلب بن یحیی طالقانی در رساله خلاصه

۱. صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، صص ۵۲۰-۵۲۲ و ۸۶۰ به بعد.

۲. همان، ص ۸۶۹.

الفوائد آورده است. ما متن خلاصه الفوائد را به عنوان ضمیمه همین کتاب منتشر کرده ایم. خلاصه الفوائد، با تکیه بر کتاب المطاعن المجرمیه از محقق کرکی، انیس المؤمنین از محمد بن اسحاق ابهری و نیز آثار دیگری که در این باره بوده، از جمله صحیفه الرشاد نوشته شده است.

به جز خلاصه الفوائد، دو رساله از رساله های هفده گانه یاد شده با نام اظهار الحق و معیار الصدق میرسید احمد علوی عاملی، شاگرد و داماد میرداماد و نیز صحیفه الرشاد از محمد زمان رضوی، موجود است که این دو رساله نیز در ضمیمه این کتاب به چاپ رسیده است. صحیفه الرشاد، آگاهی هایی هم درباره خود میرلوحی دارد که جالب توجه است. در این سه رساله، که در مجموعه ۴۰۴۱ کتابخانه آیه الله مرعشی باقی مانده، اطلاعات قابل توجهی درباره قصه خوانی و به ویژه ابومسلم نامه خوانی آمده و به تحریفاتی که قصه خوانان در این باره دارند، اشاره شده است.

طالقانی درباره رساله هایی که به دفاع از میرلوحی و عقیده وی نوشته شده، می نویسد: پس بسیاری از علما، از برای تقویت دین و هدایت جاهلین، فتاوی و رسائل و کتب مشتمله بر براهین و دلائل، در طعن آن منبع رذایل، یعنی ابومسلم بدخصال نوشتند مانند: کتب انیس الابرار، و کتاب مثال العباسیه، و کتاب علة افتراق الامه، و رساله اظهار الحق، و رساله مخلصه المؤلفین من سم حب المخالفین، و رساله که موسوم است به صحیفه الرشاد، و رساله ازهاق الباطل و ابراق الغافل، و کتاب النور و النار فی مدح الاخیار و ذم الاشرار، و کتاب صفات المؤمن و الکافر، و کتاب ایقاظ العوام،

و کتاب اسباب طعن الحرمان، و کتاب مرآت المنصفین، و کتاب فوائد المؤمنین که این ضعیف نوشته و دیگر رساله‌ها که ذکر مجموع آن موجب اطناب است و در چندین کتاب دیگر که در مطالب مختلفه در همین عصر نوشته شده، به تقریب بعضی از مطاعن ابو مسلم مذکور گشته مثل: کتاب هادی الطیبان إلى طریق الایمان، و کتاب درج اللالی، و کتاب زینة مجالس المؤمنین، و کتاب مشاین اصفهان، و کتاب میزان المحاسن و المشاین و غیرها. و اکثر مؤلفان کتب مذکوره و رسایل مزبوره که از عدول علما و فضلائند، در آن کتاب‌ها و رساله‌ها تعریف شرافت و جلالت حسب و نسب سید مومی الیه [میرلوحی] نموده‌اند، و آن خسیسان بی دیانت را که با او در مقام ضدیت‌اند، هدف تیر ملامت ساخته و ولوله در جان آن منافقان بی‌ایمان انداخته.

این موضع میرلوحی، به موضع ضد صوفیانه وی بازمی‌گشت و میرلوحی، در این زمینه نیز کتاب‌ها و رساله‌های مختلفی نگاشت که از ترس، آن‌ها را به مطهر بن محمد مقدادی نسبت می‌داد. از جمله این رسائل، رساله سلوة الشیعة است که در اصل تلخیص کتاب دیگری با نام توضیح المشربین می‌باشد که نام مؤلف، مطهر بن محمد مقدادی است. مطهر لقب او و محمد نیز نام پدرش بوده و این تقیه وی، کسانی را به اشتباه انداخته که شخصی با نام مطهر مقدادی، معاصر میرلوحی، وجود داشته است. وی در آغاز کفایة المهتدی خود را چنین معرفی کرده است: محمد بن محمد لوحی الحسینی الموسوی السبزواری الملقب بالمطهر و المتخلص بالنقیبی.

شناخت این که در مسأله ابومسلم، میرلوحی، به درستی با چه کسی درگیر بوده، دشوار است. براساس آنچه از مقدمه کفایة المهددی برمی آید، یکی از کسانی که با میرلوحی درگیر بوده، مرحوم آخوند ملامحمد تقی مجلسی است که میرلوحی در این کتاب، سخت به وی حمله کرده است. این اختلاف، از یک سو مربوط به مسئله تصوف است که در اصل میان ملامحمد طاهر قمی و مجلسی اول در جریان بوده و سید محمد میرلوحی، به دفاع از ملامحمد طاهر قمی برخاسته؛ و از سوی دیگر به قصه ابومسلم مربوط می شده است. در عین حال، به نظر می رسد که محبوبیت ابومسلم در ادبیات قصه خوانی که بخشی از آن در اختیار درویش صوفیه بوده، مورد توجه علاقه مندان به تصوف بوده است. آگاهی که محقق کرکی، بحث درباره ابومسلم و قصه خوانی را در کتاب المطاعن المجرمیه درباره آن بحث کرده و به احتمال، هم زمان به صوفیان هم حمله کرده است.»<sup>۱</sup>

با توجه به آنچه گذشت سرتفاوت یک قسمت دیگر از متن حدیقة الشیعة و کاشف هم عیان می شود؛ در حدیقة الشیعة آمده است:

«تا اینجا کلام جا حظ است کسی که دشمن از احوال او چنین گوید، دوست در اوصاف او چه خواهد گفت! و اینکه نام جا حظ به دشمنی مذکور شد حمل بر تعصب و عناد نشود، چه از جمله چیزهایی که از او به ظهور آمد، یکی آن است که در زمان مأمون خلیفه به امید آنکه تقریبی حاصل کند اظهار نمود که امامت به ارث

۱. صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، صص ۸۷۰-۸۷۲.



است و وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله عم او، عباس بود و علی را نمی‌رسید که طلب خلافت نماید اگر چه واضح این اعتقاد ابو مسلم بوده؛ پس اگر آن چه او در مدح آن حضرت گفته است به موجب *يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ* به زبان گفته و دلش از آن بی خبر است حق تعالی کلمه حق برزبانش جاری کرده تا روز قیامت براو حجت باشد»<sup>۱</sup>.

در این میانه جمله «اگر چه واضح این اعتقاد ابو مسلم بوده» نابجا و بی‌مناسبت می‌نماید و سیاق عبارت را به هم ریخته است. در کاشف الحق این جمله وجود ندارد<sup>۲</sup> و عبارات به هم پیوسته، بی‌تکلف و صحیح به نظر می‌رسد. در حقیقت میرلوحی در این جا فرصتی یافته تا این عبارت ناهمگون را به متن کاشف الحق بیفزاید و ابو مسلم را به نفع خود بکوبد.

### نام پدر ابو مسلم

در حدیقة الشیعة در آغاز ذکر ابو مسلم می‌نویسد:

«... و ابو مسلم که به قول اکثر علمای امامیه بنده زاده معقل

آهنگر عجلی بود...»<sup>۳</sup>

نام و نشان پدر ابو مسلم خراسانی از فقهیّات است یا عقاید یا مسائل حساس تاریخ شیعه که علمای شیعه درباره‌اش نظر داده باشند و قول اکثریت و اقلیت آنان احصا شده باشد؟! چند تن از علمای شیعه به ذکر نام و نشان پدر ابو مسلم پرداخته‌اند که نویسنده می‌گوید «به قول اکثر علمای امامیه»؟! و یا اساساً مگر

۱. حدیقة الشیعة؛ ج ۱؛ ص ۲۷۶.

۲. در تصحیح آقای حسن زاده متاسفانه به این مطلب اشاره نشده.

۳. حدیقة الشیعة؛ ج ۲؛ ص ۷۳۵.

این مسئله‌ای فقهی یا اعتقادی یا از تواریخ مهم شیعه است که اجماع و شهرت علمای امامیه در آن ارزش و اهمیتی داشته باشد؟! و یا اساساً مگر اینکه چه کسی پدر ابومسلم است، آن قدر مهم است که فقیهی مانند مقدس اردبیلی تأکید کند که به قول اکثر علمای امامیه چنان است؟!!

این طرز بیان تنها مناسب فضایی است که در آن میرلوحی به جنگ با طرفداران ابومسلم پرداخته است! چنان که در انیس المؤمنین و نیز کتاب ایبات المختار و انیس الأبرار آمده است:

«... بدان که مورّخان را در مولد و نسب ابومسلم، و نام او و نام پدر او، اختلاف است؛ اما آنچه نزد اصحاب ما امامیه به صحت رسیده، آن است که مولد او قریه خطرئیه بوده، از ناحیه نرس و جامعین که از نواحی کوفه بود، و او را عبد الرّحمن و پدر او را احمد نام بود، و این احمد گاهی در ملازمت معقل حدّاد عجلی و گاهی در خدمت ابو عکرمه سّراج عجلی به سر می برد، و مادر ابومسلم کنیزک معقل حدّاد بود...»<sup>۱</sup>.

کتاب ایبات المختار در دفاع از میرلوحی نگاشته شده و نویسنده اش خود را سید مختار حسینی نَسابة معرفی کرده است؛ ولی از ظاهر کتاب برمی آید که نویسنده، خود میرلوحی یا شخصی از مرتبطان با وی است که در این جا نیز مانند بسیاری از کتبش نام مستعاری انتخاب کرده و به تعریف و تمجید از میرلوحی پرداخته است. اساس کتاب ایبات المختار بر پایه کتاب انیس المؤمنین است که اعتبار آن نیز چنان که پیش تر گذشت محل تردید است و هویت اصلی آن نیازمند بررسی است. با توجه به برخی قرائن بعید نیست که

۱. کفایة المهدی به انضمام چهار کتاب در تأیید میرلوحی، صص ۲۰۵ و ۳۶۱.

این کتاب نیز از جعلیات حلقه میرلوحی باشد! در خلاصه الفوائد نیز می نویسد: «بدان! که مورخان را در مولد و نسب ابومسلم و نام او و نام پدر او اختلاف است، اما آنچه نزد علمای ما امامیه به صحت رسیده آن است که مولد او قریه خطرئیه بوده است از ناحیه نرس و جامعین که از نواحی کوفه بود... و حضرت شیخ علی رحمه الله در کتاب مطاعن المجرمیه آورده است که: اصل ابومسلم از کوفه بود و اکثر علمای مخالف در این روایت با علمای ما موافقند»<sup>۱</sup>.

### حدیثی در مذمت ابومسلم

مهم ترین مطلبی که درباره ابومسلم در حدیقه آمده، حدیثی است که به امام هادی علیه السلام نسبت داده است:

«و سید مرتضی رازی در کتاب الفصول التامة فی هداية العامة به سند صحیح نقل فرموده از احمد بن محمد بن عیسی که او گفت: كنت جالسا عند ابي الحسن الرضا عليه السلام مع جماعة من اصحابه اذا قدم محمد بن ابي عمير وسلم و جلس ثم قال: يا بن رسول الله، جعلني الله فداك ما تقول في ابي مسلم المروزي الذي خرج في ايام مروان بن محمد بن مروان؟ قال عليه السلام: اسمه في الصحيفة التي فيها اسماء اعدائنا من بني امية وغيرهم. قال: انّ قوما من مخالفيكم يقولون انه من شيعتكم؟ قال عليه السلام: كذبوا و فجروا لعنهم الله، انه كان شديد العناد علينا و على شيعتنا فمن احبّه فقد ابغضنا و من قبل منه فقد ردّ علينا و من مدحه فقد ذمّنا يا ابن ابي عمير، من اراد ان

یکون من شیعتنا فلیبراً منه و من لم یبراً منه فلیس منّا و نحن منه براء فی الدنیا و الآخرة؛

یعنی نشستہ بودم نزد حضرت امام رضا علیه السلام با جماعتی از اصحاب آن حضرت کہ محمد بن ابی عمیر آمد و سلام کرد و نشست و بعد از آن گفت: یا بن رسول الله، خدای تعالی مرا فدای تو گرداند چه می فرماید درباره ابومسلم مروزی کہ خروج کرد در زمان دولت و سلطنت مروان بن محمد بن مروان یعنی مروان حمار. آن حضرت فرمود کہ نام او در آن نامه ای است کہ نام دشمنان ما در آن نامه است از بنی امیه و غیر ایشان. محمد بن ابی عمیر گفت: قومی از مخالفان شما می گویند کہ او شیعه شما بود؟ آن حضرت فرمود کہ دروغ گفتند و فجور ورزیدند کہ لعنت خدای بر ایشان باد! به درستی کہ ابومسلم سخت عناد بود بر ما و بر شیعه ما؛ پس هر کس دوست دارد او را، به تحقیق کہ ما را دشمن داشته و هر کس قبول کند او را، به تحقیق کہ ما را رد کرده است و هر کسی کہ مدح گوید او را، به تحقیق کہ ما را مذمت کرده باشد؛ ای پسر ابی عمیر! هر آن کس کہ خواهد از شیعه ما باشد می باید کہ تبراً و بیزاری نماید از ابومسلم و هر آن کس کہ از او تبراً نکند از شیعه ما نیست و بیزاری ما از آن کس در دنیا و آخرت»<sup>۱</sup>.

پیش تر گفتیم کہ کتاب الفصول التامة از آن دست کتب موهومی است کہ فقط در حدیقة الشیعة و آثار مرتبط، اثری از آن یافت می شود. تصور کنید فقیه عالی قدری چون محمد بن ابی عمیر کہ پیش از امام رضا علیه السلام از اصحاب

۱. حدیقة الشیعة؛ ج ۲؛ ص ۷۳۹.

امام کاظم علیه السلام و از اساطین حدیث شیعه بوده و خود ظلم و ستم بنی عباس را چشیده، تا جایی که به زندان هارون الرشید افتاده و حبس امام کاظم علیه السلام و شهادت آن جناب را درک کرده است؛ بعد از این که ده ها سال از قیام ابومسلم و مرگ او گذشته است، از امام رضا علیه السلام پرسد؛ نظرتان درباره ابومسلم چیست؟! آیا در آن زمان ابهامی در شخصیت ابومسلم وجود داشته و آیا شیعیان به او اعتنایی داشته اند؟ وقتی چنین حدیثی به یک باره در میان دعوای عصر صفوی و درست در زمانی که شخصیت ابومسلم به یک مسئله اختلافی و جنجالی تبدیل شده، پیدامی شود؛ احتمال جعل تقویت می گردد. جالب آنکه در سه کتاب صحیفة الرشاد و خلاصة الفوائد و ایبات المختار که همگی در دفاع از میرلوحی نوشته شده این روایت به چند سند مختلف ذکر شده است! در صحیفة الرشاد آمده است:

«و در بعضی از کتب موثوقه معتمده به اسانید صحیحه مروی است از احمد بن محمد بن محمد بن عیسی که او گفت: کنت جالسا عند ابی الحسن الرضا علیه السلام مع جماعة من اصحابه، إذا أقبل محمد بن ابی عمیر و سلّم و جلس، ثم قال: یا بن رسول الله! جعلنی الله فداک، ما تقول فی ابی مسلم المروزی، الذی خرج فی کورة مرو علی بنی امیة و اتباعهم؟ قال علیه السلام: اسمه فی الصحیفة الّتی فیها أسماء أعدائنا من بنی امیة و غیرهم؛ قال: انّ قوما من مخالفیکم یقولون: انه من شیعتکم؛ قال علیه السلام: کذبوا و فجروا العنهم الله، انه کان شدید العناد علینا و علی شیعتنا، فمن أحبّه فقد أبغضنا و من قبله فقد ردّنا و من مدحه فقد ذمّنا؛ یا ابن ابی عمیر! من أراد أن یكون من شیعتنا فلیبرأ منه و من لم یبرأ منه فلیس متّا و نحن منه برآء فی الدنیا و الآخرة. نشسته بودم نزد حضرت امام رضا علیه السلام با جماعتی از اصحاب آن

حضرت که محمّد بن ابی عمیر پیش آمد و سلام کرد و بنشست؛ بعد از آن گفت: ای فرزند رسول خدا! حق تعالی مرا فدای تو گرداند! چه می‌گویی درباره ابومسلم مروزی، آنکه او خروج کرد در شهر مرو بر بنی امیه و اتباع ایشان؟ حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: نام او در آن صحیفه‌ای است که نام دشمنان ما در آن صحیفه است از بنی امیه و غیر بنی امیه، محمّد بن ابی عمیر گفت: به درستی که قومی از مخالفان شما می‌گویند که: ابومسلم از شیعه شما است! آن حضرت فرمود که: دروغ گفتند و فجور نمودند که لعنت کند خدای تعالی بر ایشان، به درستی که ابومسلم شدید العناد بود بر ما و شیعه ما، پس هرکس که دوست دارد ابومسلم را، پس به تحقیق که دشمن داشته است ما را، و هرکس که قبول کند او را پس به تحقیق که ردّ کرده است ما را، و هرکس که مدح گوید او را پس به تحقیق که مذمت کرده است ما را؛ ای پسر ابی عمیر! هرکس که خواهد از شیعه ما باشد باید که از ابومسلم تبرّأ نماید؛ و هرکس که از او تبرّأ نماید پس نیست آن کس از شیعه ما و بیزاریم ما از آن کس در دنیا و عقبی. پس هر فردی از افراد انسان که خواهد که بر نهج اسلام و ایمان مستقیم باشد، باید که از ابومسلم مروزی تبرّأ نماید، بلکه از دوستان و مدّاحان آن شقیّی بیزاری جوید و به هیچ وجه با منتسبان دودمان رسالت و ولایت معاندت ننماید. مگر کسانی که به آن سیّد عالی تبار بدی می‌کنند و به مجالست قصّه‌خوانان میل کرده با ابومسلم مروزی دوستی می‌نمایند، نشنیده‌اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است که: من جالس لنا عابا او مدح لنا قالیا او واصل لنا قاطعا او قطع لنا واصلنا او والی لنا عدوا او عادى لنا والیا

فقد كفر بالذی انزل السبع المثانی والقرآن العظیم)¹.

در خلاصه الفوائد نیز آمده است:

«... و بدان که حضرت شیخ علی بن عبد العال قدّس سرّه در کتاب مطاعن المجرمیة حدیثی به اسناد خود در طعن ابومسلم روایت فرموده و همان حدیث را صاحب صحیفة الرّشاد به حذف اسناد ذکر نموده و فقیر نیز به سبب احتراز از اطّاب از ذکر سند درگذشت، و آن حدیث این است که: احمد بن محمّد بن عیسی گفت: كنت جالسا عند ابي الحسن الرضا عليه السلام مع جماعة من أصحابه، إذا أقبل محمّد بن أبي عمير، و سلم و جلس، ثم قال: يا بن رسول الله! جعلني الله فداك! ما تقول في أبي مسلم المروزي الذي خرج في كورة مرو على بنی امیة و أتباعهم؟ قال عليه السلام: اسمه في الصحيفة التي فيها أسماء أعدائنا من بنی امیة و غیرهم، قال: إن قومًا من مخالفیکم يقولون إنّه من شیعتم؟ قال عليه السلام: كذبوا و فجروا لعنهم الله، إنّه كان شديد العناد علينا و علی شیعتنا، فمن أحبّه فقد أبغضنا و من قبله فقد ردّنا و من مدحه فقد ذمّنا؛ يا بن أبي عمير! من أراد أن يكون من شیعتنا فليبرأ منه و من لم يبرأ منه فليس منّا و نحن منه برآء في الدنيا و الآخرة.

یعنی: نشستہ بودم نزد حضرت امام رضا عليه السلام با جماعتی از اصحاب آن حضرت که محمّد بن ابی عمیر پیش آمد و سلام کرد و نشست؛ بعد از آن گفت: ای فرزند رسول خدا! حق تعالی مرا فدای تو گرداند! چه می فرمایی در باب ابومسلم مروزی، آنکه او خروج کرد در شهر

۱. کفایة المهدی به انضمام چهار کتاب در تأیید میرلوحی، ص ۲۷۹.

مرو بر بنی امیّه و اتباع ایشان؟ آن حضرت فرمود که: نام او در آن صحیفه‌ای است که نام دشمنان ما در آن صحیفه است از بنی امیّه، و غیر بنی امیّه، محمّد بن ابی عمیر گفت: به درستی که قومی از مخالفان شما می گویند که: ابومسلم از شیعه شما است! آن حضرت فرمود که: دروغ گفتند و فجور نمودند که لعنت کند خدای تعالی بر ایشان، به درستی که ابومسلم شدید العناد بود بر ما و بر شیعه ما، پس هرکس دوست دارد او را پس به تحقیق که دشمن داشته است ما را، و هرکس قبول کند او را پس به تحقیق که ردّ کرده است ما را، و هرکس که مدح گوید او را پس به تحقیق که مذمت کرده است ما را؛ ای پسر ابی عمیر! هرکس که خواهد از شیعه ما باشد باید که از ابومسلم تبرّا نماید؛ و هرکس که از او تبرّان نماید پس نیست آن کس از شیعه ما و ما از آن کس بیزاریم در دنیا و عقبی. در آن وقت که فقیر این حدیث را در مطاعن المجرمیّه دیدم به حضرت سیّد المجتهدین نمودم، آن جناب فرمود که: من این حدیث را از خالوی خود عبد العال بن علی بن عبد العال شنیدم که او از پدرش به سند مزبور از حضرت امام رضا علیه السلام نقل می فرمود و از شیخ حسین بن عبد الصمد استماع کردم که او نیز از جدم شیخ علی بن سند مذکور از آن حضرت روایت می نمود و در کتاب الضیاء که از مؤلفات سعد بن عبد الله بن ابی خلف اشعری قمی است این حدیث را به اسانید صحیححه دیده‌ام<sup>۱</sup>.

در خلاصة الفوائد هم چنین آمده است:

۱. کفایة المهتدی، صص ۳۱۳-۳۱۵.



«... حال آنکه در مذمت آل عباس اخبار صحیحه بسیار است، و صدوق یعنی ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه حدیثی روایت می کند که: جبرئیل فرود آمد بر پیغمبر ﷺ و با آن حضرت گفت که: وای بر فرزندان تواز فرزندان عمّت عباس، و آن حدیث را نواب میرسید احمد علوی در رساله اظهار الحق آورده و این فقیر در کتاب فوائد المؤمنین مسطور گردانیده، و حضرت سید المجتهدین می فرموده که: این حدیث به چند سند معتبر در کتاب الضیاء مضبوط است»<sup>۱</sup>.

عجب آنکه نویسنده روایت را به کتاب الضیاء سعد بن عبدالله نسبت داده است که از کتب مفقوده ای است که قرن ها کسی از آن اطلاع نداشته است و عجب تر آنکه موضوع این کتاب هیچ ربطی به این احادیث نداشته است! شیخ طوسی در زمره آثار سعد بن عبدالله نوشته است: «کتاب الضیاء فی الإمامة»<sup>۲</sup> و نجاشی نوشته است: «کتاب الضیاء فی الرد علی المحمدیه و الجعفریه»<sup>۳</sup> بنابراین موضوع کتاب اثبات امامت امام حسن عسکری و امام مهدی ورد بر کسانی است که محمد و جعفر پسران امام هادی را امام می دانسته اند<sup>۴</sup>. اما نکته جالب ترین که میرلوحی در ادراء العاقلین می نویسد:

«... ابن بابویه در کتاب اعتقادات می گوید در صفت حلاجیه که تدینهم بترک الصلوة و جمیع الفرائض یعنی متدین بودن ایشان به وا گذاشتن نماز و جمیع واجبات است و مردم دیندار می دانند که

۱. همان، ص ۳۱۳.

۲. فهرست کتب الشیعه؛ ص ۲۱۵.

۳. رجال النجاشی؛ ص ۱۷۷.

۴. رک. المقالات و الفرق؛ ص ۱۰۱.

ابن بابویه و امثال او تا حدیث به این مضمون از معصوم به ایشان نرسیده باشد جرأت این گونه سخنان نمی کنند و هر گاه مانند ما پست پایگان در علم در این باب احادیث دیده باشند پس چون تواند بود که صدوق و نظرایش که غایت سعی و کوشش در تفحص اخبار و احادیث اهل بیت علیهم السلام داشته اند ندیده باشند. اگر کسی خواهد که بر بعضی از آن احادیث اطلاع یابد به کتاب الضیاء که از مؤلفات سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی است رجوع نماید و در کلینی حدیثی هست که حاصل مضمونش این است که قول ائمه معصومین علیهم السلام قول پیغمبر است صلی الله علیه و آله و قول پیغمبر قول خدا است پس حقیقة حق تعالی خبر داده که این گروه اعتقاد به نماز و سایر عبادات ندارند...»<sup>۱</sup>.

این خود قرینه مهمی است بر اینکه جاعل همه این کتب، خود میرلوحی است. و عجیب تر آنکه ادعا کرده که از خوف اطناب، از ذکر سند مطاعن المجرمیة در گذشته در حالی که سندش طبق آن چه خواهیم آورد از همان جمله طولانی تر نیست! و اگر خوف اطناب بود چرا در آخر، سند دیگری ذکر کرد؟!

در انیس المؤمنین آمده است: «نوّاب خاتمة المجتهدین در کتاب مطاعن المجرمیة حدیث صحیحی به اسناد خود در طعن ابومسلم ذکر فرموده؛ این ضعیف خوف لاطناب از سر نقل این درگذشت، و طالب اطلاع را به مطالعه آن کتاب اشارت نمود»<sup>۲</sup>. جالب است که مؤلف انیس المؤمنین هم خوف اطناب داشته و از نقل این روایت صرف نظر کرده است! عجب سند خوفناکی است! و

۱. ادراء العاقلین، نسخه خطی کتابخانه مرعشی.

۲. انیس المؤمنین، ص ۱۸۸.

چه اشتراک جالبی است میان مؤلف انیس المؤمنین و مؤلف خلاصه الفوائد! در ابیات المختار و انیس الابرا این جملات را با اختلاف از انیس المؤمنین نقل کرده و در ذیل آن حدیث مورد نظراً آورده است:

«نواب خاتمة المجتهدين يعنى: شيخ على بن عبد العالى در كتاب مطاعن المجرميّه حدیث صحیحی به اسناد خود در طعن ابو مسلم ایراد فرموده؛ این ضعیف خوفاً عن الاطّاب از سر نقل آن درگذشت و طالب اطلاع را به مطالعه آن کتاب و ملاحظه منهج النجات اشاره نمود. مختار گوید که: آن حدیث این است که: شیخ عبد الرحمن بن احمد بن حسین نیشابوری خزاعی در کتاب امالی آورده که: حدّثنا ابو الجلیل ابو جعفر محمّد بن الحسن الطوسی - رحمه الله تعالى -، قال: حدّثنا ابو القاسم جعفر بن محمّد، عن ابيه، عن سعید بن عبد الله، عن احمد بن محمّد بن عیسی، قال: كنت عند ابی الحسن الرضا علیه السلام مع جماعته من اصحابه اذ اقبل محمّد بن ابی عمیر و سلّم و جلس. ثم قال: يا بن رسول الله! جعلنى الله فداك! ما تقول فى ابی مسلم المرزوى الذى خرج فى ايام مروان بن محمّد بن مروان؟ قال علیه السلام: اسمه فى الصحيفة التى فيها اسماء اعدائنا من بنى امیّة و غیرهم، قال: انّ قوما [من] مخالفیکم يقولون: انّه من شیعتم، قال: کذبوا و فجروا، لعنهم الله انه كان شديد العناد علينا و على شیعتنا، فمن احبّه فقد ابغضنا و من قبله فقد ردّنا و من مدحه فقد ذمّنا، یا ابن ابی عمیر! من اراد ان يكون من شیعتنا، فليبرأ منه و من لم يبرأ منه فليس متّاً و نحن منه برآء فى الدنيا و الآخرة.

[یعنی: شیخ مذکور به سند مزبور روایت می کند از احمد بن محمّد بن عیسی که او گفت: نزد امام رضا علیه السلام حاضر بودم با گروهی از

اصحاب آن حضرت که محمّد بن ابی عمیر پیش آمد و سلام کرد و نشست، پس گفت: ای فرزند رسول خدا! حقّ تعالی مرافدای تو کند! آیا چه می فرمایی در باب ابومسلم مروزی که خروج کرد در روزگار مروان بن محمّد [بن] مروان؟ آن حضرت علیه السلام فرمود که: نام او در آن نامه ای است که نامه های دشمنان ما در آن نامه است از بنی امیّه و غیر ایشان، محمّد بن ابی عمیر گفت: به درستی که قومی از مخالفین شما می گویند که: او از شیعه شماست، آن حضرت علیه السلام گفت: دروغ گفتند و نافرمانی خدا کردند که لعنت برایشان کند خدای تعالی! به درستی که شدید العناد بود بر ما و بر شیعه ما، پس هرکس دوست دارد او را به تحقیق که دشمنی کرده است با ما، و هرکس بپذیرد او را به تحقیق ردّ کرده است ما را، و هرکس مدح کرده است او را به تحقیق که مذمت کرده است ما را، ای پسر ابی عمیر! هرکسی که خواهد از شیعه ما باشد پس می باید که بیزار شود از او و هرکس از او بیزار نشود از ما نیست و ما از آن کس بیزاریم در دنیا و آخرت»<sup>۱</sup>.

ظاهراً واسطه میان شیخ طوسی و ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه از قلم جاعل افتاده است. حاصل آنکه این حدیث به زعم نویسندگان حدیقة الشیعة و خلاصة الفوائد و ایات المختار و صحیفة الرشاد؛ هم در الضیاء سعد بن عبدالله، هم در الفصول التامة سید مرتضی رازی، هم در امالی مفید نیشابوری، هم در کتاب مطاعن المجرمیة کرکی، هم در انیس المؤمنین حموی و هم از طرق دیگر نقل شده است و با این حال در هیچ کجا پیدا نمی شود مگر در

۱. کفایة المهتدی، صص ۴۰۳-۴۰۴.

آثار طرفداران میرلوحی و هیچ‌کس هم به این کتب ناب دسترسی نداشته مگر میرلوحی و طرفدارانش! ضمناً هیچ‌یک از این مدافعان میرلوحی، حدیقة الشیعة مقدس اردبیلی را هم ندیده بودند که به آن نیز ارجاع دهند! مقایسه متن این کتاب‌ها نشان می‌دهد که همگی به سبک یکسان و به صورت زنجیره‌ای و با اسامی و عناوین مختلف جعل شده و ریشه‌ای جز در افکار میرلوحی و حسادت او ندارند. آثار میرلوحی دقیقاً مانند یک کلاف سردرگم و پیچیده است که هر یک، به دیگری ارجاع داده می‌شود و در همان حال پراست از حواله دادن به کتب موهوم خیالی.

## ۵. دلگیری از اهل اصفهان

شخصی که فصل الحاقی را جعل نموده از وضعیت اصفهان و مردم آن بسیار دلگیر بوده است و آثار شکایت وی از اهل اصفهان و بدگویی‌های او در این فصل نمایان است، ولی این امر با مقدس اردبیلی تناسبی ندارد و از قضا با شرایط اجتماعی مرحوم میرلوحی بسیار هماهنگ است. به عنوان نمونه در این فصل می‌گوید:

«مرا گذار به اصفهان افتاد دیدم که مردم آن بلده شیخ ابوالفتوح عجلی شافعی اصفهانی را شیخ ابوالفتوح رازی نام کرده بودند و به این بهانه به عادت پدران خویش قبر آن سنی صوفی را زیارت

---

۱. در مورد کتاب انیس المومنین که امروزه باقی است توضیحی خواهد آمد که احتمال جعل و دسّ میرلوحی در آن نیز مطرح است. اما کتاب المطاعن المجرمیه امروزه در دسترس نیست؛ اگرچه شیخ حرّان راز در بصوفیه دانسته ولی ظاهراً آن کتاب را ندیده همینطور کتاب عمده المقال از فرزند محقق را هم که شیخ حرّاز جمله کتب ضدّ صوفیه می‌شمارد ندیده و فقط از ثقات از آن مطلبی را نقل می‌کند. رک. الاثنی عشریة، صص ۵۰-۵۱. همینطور: سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، ج ۱، صص ۷۵۲-۷۵۳. ظاهراً المطاعن المجرمیه و عمده المقال نیز از مجعولات باند میرلوحی است و وجود واقعی ندارد و دیگران هم به اعتماد وی از آنها حدیث نقل کرده‌اند.

می‌کردند و اگرچه از مردم آن دیار امثال این کردار دور نیست زیرا که ایشان پنجاه ماه زیاده از دیگران نسبت به حضرت شاه ولایت ناشایست و ناسزا گفته‌اند و درین زمان که مذهب شیعه قدری قوت گرفته ایشان همچنان مانند پدران چندان محبتی به شاه مردان ندارند<sup>۱</sup>.

بدگویی از مردم اصفهان در آثار دیگر میرلوحی نیز خودش را نشان داده است؛ همچنین در سلسله کتاب‌هایی که در دفاع از وی نوشته‌اند و ردّ پای خود او در آن‌ها نمایان است؛ مکرر از اهل اصفهان بدگویی می‌شود. وی در سلوة الشیعة که با اسم مستعار نوشته شده، می‌گوید:

«پس باید که مؤمنان به سالوسی و چاپلوسی و آواز باریک‌کردن و نرم‌نرم سخن گفتن و وضع‌های شیادانه ساختن ایشان، فریب نخورند که اگرچه بعضی از ایشان به ظاهر چون میش، درویش می‌نمایند، اما مجموع در باطن روباه‌صفتان و گرگ‌خصلت‌اند.

مؤید این حال و مصداق این مقال، آن که سید بیچاره [یعنی میرلوحی] از شرارت و بدنفسی این جماعت ساعتی نیاسود و از کینه‌ورزی‌های ایشان، لمحّه‌ای فارغ نبود، از خواص و عوام این قوم لثام که به آن دردمند، نیشها نزنند و گزندها به دل ریش‌ها نرسانند.

واسطه آن بود که چون عوام را از دوستی ابومسلم مروزی منع کرده بود، بعد از آن که جمعی از ثقات علما و عدول فضلاء فتواها و رساله‌ها نوشتند، چنان که صاحب رساله خلاصه الفوائد و کتاب ایقاظ العوام ذکر بعضی از آن کرده‌اند و بیشتر این فتاوی و رسائل را

۱. حدیقة الشیعة، ص ۸۰۲.

دیده‌ام و اکثر آن کسانی که در تعصب ابومسلم کوشش می نمودند، به حال ناخوش مآل آن دشمن حیدر و آل، شناسا گردیدند و زبان اعتراض در کام کشیدند؛ یکی از زراقیه سراز جای برداشت و همت بر تعصب ابومسلم گماشت، سبب آن که عطار در کتاب مظهر العجائب تعریف او کرده، بیتی در صفت او گفته است ...

و با آن که از بس افترا می زدند و هر روز یکی از پیروان خود را از زبان او به ملعونیت شهرت می دادند، از اواخر سال ۱۰۵۱ تا به این زمان که اواسط سال ۱۰۶۰ است، مومی الیه از برای فارغ بودن از درد سرو بسته شدن دهان آن مفتریان از خدا بی خبر، شیطان را اگر نام برد، لفظ لعین با اسم او قرین نمی سازد و بعد از آشامیدن آب، یزید بن معاویه و آل زیاد بن ابیه را لعنت نمی کند، و نوعی نمی نماید که عبارت لعنت کسی از او بشنود، هنوز این فاسقان کذاب [و] حیلت گران مرتاب، ترک افترا زدن و ژاژ خاییدن نمی کنند و به هر جا که می رسند و به هر خانه که به آشمالی می روند، در خبث و غیبت و افترا و تهمت می گشایند که شاید سفیهان را به این طریق با او دشمن کنند»<sup>۱</sup>.

## ۶. قبر ابوالفتوح عجلی و ابوالفتوح رازی

از مسائلی که در فصل الحاقی حدیقه آمده است، مسئله قبر ابوالفتوح عجلی و اشتباه آن با قبر ابوالفتوح رازی است، قبلاً بیان شد که داستان منقول در فصل الحاقی دارای نشانه‌های جعل است و از سویی بیان مکان قبر شیخ

---

۱. صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، صص ۸۷۱-۸۷۲.

ابوالفتوح رازی در آن کاملاً بی ارتباط به متن کتاب است. متن حدیقة الشیعة را بار دیگر مرور کنیم:

«ابن حمزه رحمه الله در کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب و در کتاب الهادی الی النجاة من جمیع المهلكات در هر دو می گوید که در شهرری حاضر بودم که شیخ ابوالفتوح رازی صاحب تفسیر به رحمت حضرت حق تعالی پیوست و به موجب وصیتش در جوار مرقد امام زاده واجب التعظیم امام زاده عبد العظیم الحسنی رحمه الله مدفون گشت؛ پس به نیت حج متوجه مکه معظمه شدم و در وقت برگشتن گذارم به اصفهان و محلت چنبلان و بعضی دیگر از محلات آن شهر افتاد دیدم که آن قدر از مردم آن شهر به زیارت شیخ ابوالفتوح عجللی شافعی اصفهانی و حافظ ابو نعیم که پدر استاد اوست و شیخ یوسف بنا که جد شیخ ابو نعیم است و شیخ علی ابن سهل و امثال ایشان که سنی و از مشایخ صوفیه بوده اند، می رفتند که شیعه شهرری و نواحیش هزار یک از آن ها زیارت امام زاده عبد العظیم نمی رفتند.

و مؤلف این کتاب محتاج به رحمت و مغفرت حضرت رب الارباب احمد اردبیلی گوید: مرا گذار به اصفهان افتاد دیدم که مردم آن بلده، شیخ ابوالفتوح عجللی شافعی اصفهانی را شیخ ابوالفتوح رازی نام کرده بودند و به این بهانه به عادت پدران خویش قبر آن سنی صوفی را زیارت می کردند و اگر چه از مردم آن دیار امثال این کردار دور نیست؛ زیرا که ایشان پنجاه ماه زیاده از دیگران نسبت به حضرت شاه ولایت ناشایست و ناسزا گفته اند و درین زمان که مذهب شیعه قدری قوت گرفته ایشان همچنان مانند پدران چندان محبتی به



شاه مردان ندارند و باید دانست که چون سال‌های بسیار ظلمه و اشرار در بلاد اسلام استیلای تمام داشتند مقابر اکثر اولاد و احفاد ائمه معصومین علیهم‌السلام و اکابر اصحاب و احباب ایشان مستور و پنهان ماند و قبور بسیاری از علمای سنی و گوشه‌نشینان ایشان ظاهر بود و چون مذهب حق امامیه در بلاد ایران اندک قوتی یافت، بعضی بی‌خبران از عذاب گور و مصاحبت مار و مور، به طمع توجه مردمان نادان از نزدیک و دور، و اخذ هدایا، به دانشمندی شیعی منسوب گردانیدند و ما بسیار کس را از دیوانگان و مردمان فاسد عقیده دیدیم که عوام کالانعام معتقد ایشان بودند و بعد از مرگ ایشان گور ایشان را زیارتگاه ساختند، بلکه قبر ایشان را احترام زیاده از احترام و اکرام مرقد پیغمبر و امام می نمودند!؟<sup>۱</sup>.

حال اگر با این مقطع از زندگی میرلوحی آشنا شویم هم علت جعل شدن آن داستان را از زبان ابن حمزه می فهمیم و هم علت اینکه چرا بدون هیچ ارتباطی صحبت از مکان قبر شیخ ابوالفتوح رازی به میان آمده است. شاردن در سفرنامه اش می گوید:

«در سال ۱۶۴۵ به وقتی یک گوشه این قبرستان کهنه را می‌کنند سنگی مرمر از زیر خاک بیرون آمد که نام شیخ ابوالفتوح بر آن حک بود. مردم بر این گمان شدند که این سنگ گور شیخ ابوالفتوح رازی است که قرآن را به زبان فارسی تفسیر کرده، و آن در نظر عموم ایرانیان مقدس اردبیلی است. از همان روز، در آن جا که سنگ پیدا شده بود قبری برپا داشتند و زان پس در آن جا مسجدی ساختند، و آن را با

---

۱. حدیقة الشیعة؛ ج ۲؛ صص ۸۰۲ - ۸۰۳.

اهدای نذورات آراستند.

اما دیری نپایید همان کسان که آن گور را ساختند و مسجد را برآوردند هر دورا ویران ساختند. زیرا یک ملاً که من وی را دیده‌ام و میرلوحی نام داشت، و واعظی روشن بین و دانا بود، و گاهی در میدان وعظ و خطابت می کرد ساختن مسجد را در آن جا تخطئه کرد، و به استناد مندرجات تواریخ و روایات مسلم ثابت نمود که قبر شیخ ابوالفتوح رازی مفسر قرآن مجید در ری است، و این شیخ ابوالفتوح یک نفر سنی از مردم عثمانی، و دشمن سرسخت ائمه اطهار بوده است. میرلوحی با ایراد این سخنان چنان مردم را به این حقیقت متقاعد کرد که روز بعد افزون بر دو هزار نفر به ویران کردن مسجد و گور او پرداختند و با خاک برابر ساختند، و من دیدم که آن جا را تبدیل به مبال کرده بودند؛ و با توجه بدین موضوع می توان دریافت که جامعه روحانیت اسلام نسبت به مقررات کلیسای کاتولیک چقدر به پیروان خود آزادی اندیشه و عمل می دهند. زیرا واتیکان هرگز به پیروان خود اجازه نمی دهد که درباره کلیسا و شعائر مذهبی به مطالعه و تفکر پردازند»<sup>۱</sup>.

مؤید گفته شاردن، کلام پسر میرلوحی است که می گوید:

«... شیخ ابوالفتوح عجلی شافعی که در مذهب شافعی هشت تصنیف دارد و شاگرد ابوالوفای پسر حافظ ابونعیم مذکور است و قبرش در قبرستان چنبلان اصفهان است و مردم این شهر به زیارت او نیز مشغول بودند و به هدایت والد این فقیر رحمه الله ترک زیارت آن

۱. سفرنامه شاردن، ج ۴، صص ۱۵۲۱ و ۱۵۲۰.

شقیّ نمودند...»<sup>۱</sup>.

همان طور که از متن برمی آید این قضیه در سال ۱۶۴۵ میلادی یعنی ۱۰۵۵ قمری اتفاق افتاده یعنی در این سال بوده که سنگ قبری پیدا شده و مردم اصفهان گمان کرده اند که قبر شیخ ابوالفتوح رازی است و همان کسانی که قبروی رازیارتگاه کردند و مسجدی بر آن ساختند همان ها آن را خراب کردند و میرلوحی هم کسی بوده که آنان را آگاه کرده و رهبری این کار را به عهده داشته است و این هم نشانی دیگر از ارتباط این فصل با میرلوحی که جاعل این فصل است.

## ۷. ابونعیم اصفهانی و میرلوحی

حافظ ابونعیم اصفهانی از بزرگان محدّثین و از مدافعین جدی تصوف در عصر خود است و کتاب مفصلی به نام حلیه الأولیاء در وصف بزرگان صوفیه دارد که در آن، بزرگان صحابه را نیز از صوفیه می شمارد. نسب پدری خاندان مجلسی به ابونعیم می رسد و ایشان مدعی هستند که ابا عن اب به ایشان رسیده که ابونعیم شعیه بوده و تقیه می نموده است.<sup>۲</sup>

۱. کفایة المهددی، ص ۸۷ به نقل از اصول العقائد، ص ۲۹۵.

۲. روضات الجنّات، علامه خوانساری ج، ص ۲۸۳؛ برخی اشکال کرده اند که خود مرحوم مجلسی در رساله أجوبة الأسئلة ابونعیم را از مشایخ اهل سنت شمرده و مذمت کرده است؛ ولی با دقت در آن رساله معلوم می شود که آن ابونعیم کسی غیر از جد مجلسی است؛ ایشان می فرماید: «و نواب قدسی، جناب شاه اسماعیل در هر جا که به خانقاه مشایخ اهل سنت می رسیدند، خراب می کردند و حیل و مکرهای ایشان را بر مردم اظهار می فرمودند و از جمله آن ها در محله ما، سابقا بقعه ای بود که مزار ابونعیم نامی بوده، از مشایخ اهل سنت و در سقف بقعه چراغی افروخته بودند که پیوسته روشن بود و در کتیبه آن نوشته بودند: چراغی را که ایزد بر فرزند هر آن کس پف کند ریشش بسوزد آن معدن اسرار ربانی، چون آن حالت را مشاهده نمودند که مبنی بر حیل است، مردی را فرستاده بودند که پف کند و آن چراغ را خاموش کند؛ [او] ریشش نسوخت. پس فرمودند که آن عمارت خراب کرده بودند. پس ظاهر شده بود که راهی از سقف عمارت به خانه متولی داشته ←

در فصل الحاقی حدیقة الشیعة می بینیم به کوچکترین مناسبتی، درباره ابونعیم و سنی بودنش و رفتن مردم بر سر قبر وی سخن گفته شده و گویا نویسنده به دنبال بهانه ای می گشته تا به این مطلب اشاره کند. او می گوید:

«آن قدر از مردم آن شهر به زیارت شیخ ابوالفتوح عجللی شافعی اصفهانی و حافظ ابونعیم که پدر استاد اوست و شیخ یوسف بنا که جد شیخ ابونعیم است و شیخ علی بن سهل و امثال ایشان که سنی و از مشایخ صوفیه بوده اند می رفتند که شیعه شهرری و نواحیش، هزار یک از آنها، زیارت امام زاده عبدالعظیم نمی رفتند»<sup>۱</sup>.

با وجود اینکه پیش از این در کتاب، نام ابونعیم مکرر ذکر شده و از وی حدیث نقل گردیده است و اگر این مسئله نیاز به تذکر داشت، طبیعتاً جای آن در اولین مواردی بود که نام ابونعیم به میان آمده است. باز هم اطلاع از تاریخ میرلوحی کمک می کند که بفهیمم سیر این مسئله چیست. میرلوحی به مناسبت عنادی که با مجلسین داشته، با جد ایشان ابونعیم اصفهانی نیز مخالفت می نموده است و دستور داده که قبر ابونعیم در اصفهان را تخریب نمایند:

«... و فی بعض فوائد سیدنا الامیر محمد حسین الخاتون آبادی من أسباط سمینا العلامة المجلسی - رحمه الله - قال: وممن اطلعت علی تشیعه من مشاهیر علماء العامة هو الحافظ ابونعیم المحدث

→ که ساخته بودند و از آن راه، روغن و فتیله به چراغ آن بقعه می رسانیده اند. پس به این طریق بنیان باطل را از بیخ کنده و حق را به جای او نشانیده اند» (صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص ۵۹۷ و ۵۹۸).

تعبیر «ابونعیم نامی» کاملاً نشان از این دارد که اشاره به ابونعیمی غیر مشهور می نماید. و این مزار در عصر شاه اسماعیل تخریب شده و غیر از مزاری است که صد سال بعد به دستور میرلوحی تخریب گشته و جد مجلسین بوده است.

۱. حدیقة الشیعه، ص ۸۰۲.

یاصبهان صاحب کتاب حلیة الأولیاء وهو من أجداد جدی العلامة- ضاعف الله إنعامه- وقد نقل جدی تشیعہ عن والده عن أبيه عن آبائه حتى انتهى إليه... وقال صاحب رياض العلماء: إنَّ أبا نعیم هذا كان من الأجداد العالیة لمولانا محمد تقی المجلسی- رحمه الله- وولده الاستاد... وفي موضع آخر منه: أنَّ هذا الرجل من أسباط الشيخ محمد بن یوسف البناء الصوفی الإصفهانی یعنی به: المدفون فی محلّة خاجو من محلات إصبهان فی بقعة يعرف عند العامّة- علی ما یلحنون- من كثرة الاستعمال بمقبرة شیخ سبنا... ونقل أنَّ السید الأمیرلوحی الموسوی السبزواری الساکن یاصبهان أحد نصاب العداوة مع العلامة المجلسی فی زمانه- رحمه الله- هدم مقبرة هذا الرجل زعما منه أنَّ فی ذلك العمل تخفیفا بالمجلسی و إحرافا لقلبه الشریف- والله أعلم بنیته...»<sup>۱</sup>

همچنین پسر میرلوحی نیز می گوید:

«از جمله بزرگان علمای سنی روایت در این باب کرده یکی حافظ ابو نعیم اصفهانی است که قبرش در بیرون دروازه باب الدشت اصفهان واقع بود و مردم این شهر از جهت جهل به احوال او به زیارت او مشغول می شدند و نمی دانستند که سنیان قدیم، قبر آن ملعون را مزار خود کرده بودند و در وقتی که شیعه در این شهر بسیار شدند سنیانی که از ترس، اظهار تشیع کرده بودند به رسم عادت مشغول زیارت آن شقی بودند و چون رفته رفته سنیان از این شهر برطرف شدند، شیعیان به گمان آن که صاحب آن قبر مرد خوبی

۱. روضات الجنات، علامه خوانساری، ج ۱، صص ۲۷۳-۲۷۵.

است به زیارت او اشتغال می نمودند و در آخر کار والد این بی مقدار هدایت اهل اصفهان نموده شیعیان این بلده را از زیارت آن دشمن خاندان اهل بیت رسالت علیهم السلام منع نموده و حالا اثری از آن قبر باقی نیست...»<sup>۱</sup>.

### ۸. میرلوحی و ابوهاشم کوفی

آن چه در حدیقة الشیعة درباره «ابوهاشم کوفی» آمده است نیز گواه جعلی بودن و ربط آن با میرلوحی است؛ یکی از محققان محترم در این باره می گوید:

**الف: نام ابوهاشم کوفی:**

«... دیگر باید دانست که عثمان بن شریک کوفی که به ابوهاشم

کوفی مشهور بود...»<sup>۲</sup>

هر چند در مصادر صوفیه ابوهاشم صوفی (ابوهاشم زاهد) به عنوان نخستین صوفی مطرح است؛ اما تا جایی که گشتیم در هیچ یک از مصادر پیش از حدیقة الشیعة، نام او و پدرش ذکر نشده است.

### ب: فرق هاشمیه، عثمانیه و شریکیه

«... پیروان او را که چون صوف پوشند، صوفیه گفته اند و گاه به کنیت او، گاه به نام پدر او، ایشان را منسوب گردانیده به هاشمیه و ابوهاشمیه و عثمانیه و شریکیه خواندند...»<sup>۳</sup>.

ما هر چه در مصادر گشتیم فرقه ای با نام «هاشمیه»، «ابوهاشمیه»، «عثمانیه»

۱. کفایة المهتدی، ص ۸۷، از اصول العقائد، تألیف فرزند میرلوحی، ص ۲۹۴.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۷۴۲.

۳. همان؛ ص ۷۴۳.

و «شریکیه» با این مشخصات نیافتیم! البته جزاین نیزانتظاری نمی‌رود؛ زیرا وجود «عثمانیه» و «شریکیه» مبنی برآن است که نام ابوهاشم «عثمان بن شریک» بوده باشد که ظاهراً جز حدیقه‌الشیعة سندی ندارد. نام «ابوهاشمیه» نیز برخلاف قاعده رایج است. البته فریق دیگری با اسامی مشابه ذکر شده‌اند؛ ولی هیچ‌یک ربطی به ابوهاشم مورد بحث و فرقه صوفیه ندارند. میرلوحی نیز در سلوة الشیعة می‌نویسد:

«بدان صلحک الله تعالی که حلاجیه که ایشان را به چندین نام خوانده‌اند مانند هاشمیه و شریکیه و خداعیه و زراقیه و غلات و غاویه و متصوّفة و متصلّفة و مبتدعة چندین فرقه‌اند و خسیس‌ترین ایشان قومی‌اند که در بیشتر اوقات ایشان را زراقیه می‌گفته‌اند...»  
او همچنین می‌نویسد:

«... بلی اگر سیدی چون سید رکن‌الدین جرجانی، عثمانی شود یا طریقه ابی‌هاشم کوفی پیش گرفته مایل به مبتدعه گردد به دلیل حدیث و قرآن از فرزند پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات الله الملك المئان خارج و محشور با خوارج خواهد بود»<sup>۱</sup>.  
گفتمنی است که بقیه نام‌ها و فرقه‌هایی نیز که در حدیقه‌الشیعة برای صوفیه ذکر شده؛ همان‌هایی است که میرلوحی آورده و غالباً پایه و اساسی نداشته و ساخته و پرداخته خود او است.

### ج: ابوهاشم و تصفیه القلوب

«... و از مشایخ صوفیه شیخ عزیزنسفی که از مشاهیر علمای

---

۱. رساله مناظره دانشمند و سید، در آغاز کفایة المهتدی، نسخه ۶۱۹ کتب اهدایی محمد مشکوة به دانشگاه تهران.

این طائفه است در کتاب تصفیه القلوب قائل شده<sup>۱</sup>.  
 ما هرچه گشتیم پیش از حدیقة الشیعة، هیچ نام و نشانی از کتاب تصفیه  
 القلوب نسفی نیافتیم. تنها میرلوحی است که در سلوة الشیعة از آن نام برده است. او  
 مطالب مفصلی در ذمّ مشایخ صوفیه به نسفی نسبت داده که آغازش چنین است:  
 «و شیخ عزیز نسفی که از اکابر مشایخ صوفیه است در کتاب  
 تصفیه القلوب می گوید ای درویش اگر به نظر تحقیق در حال پیران  
 و مریدان روزگار بنگری یقین بدانی که شیاطین عصرند در دکان  
 های مکرو تلبیس نشسته و نام ملوک و سلاطین فقر بر خود بسته اند.  
 اشکیا لباس اتقیا پوشیده و...»  
 پسر میرلوحی، سید محمد هادی نیز بخشی از همین مطالب را در کتابش  
 آورده است:

«و شیخ عزیز نسفی در کتاب تصفیه القلوب مذمت جمعی  
 از صوفیه که به خوانندگی مشغول می شوند و دیگر عملها می کنند  
 به این عبارت کرده که: افتخار ایشان به آشنایی ظلمه و مباهات  
 ایشان به تحصیل خرقة و لقمه تا آن جا که می گوید که عادت ایشان  
 وقاحت و بی حیایی و عبادت ایشان خوانندگی و نغمه سرایی<sup>۲</sup>.  
 متنی که میرلوحی مدعی است آن را از تصفیه القلوب نسفی نقل کرده در  
 واقع بخشی از رساله درویشیه است که به میرسید علی همدانی نسبت داده  
 شده و برخی نیز آن را به سید محمد نوربخش منتسب کرده اند<sup>۳</sup>. البته در نقل

۱. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۷۴۲.

۲. إعلام الأحباء فی حرمة الغناء؛ ص ۶۸.

۳. رک. احوال و آثار میرسید علی همدانی (شش رساله)، ص ۴۹۳، تصحیح محمد ریاض، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ دوم، پاکستان، ۱۳۷۰.



میرلوحی تغییرات زیادی دیده می‌شود و به خصوص اضافه شدن مواردی که از دغدغه‌های میرلوحی به شمار می‌رود، قابل توجه است. در این رساله ذکری از ابوهاشم کوفی (که جاعل حدیقة الشیعة مدعی است در تصفیه القلوب نسفی آمده) دیده نمی‌شود.

### د: ارتباط ابوهاشم با بنی امیه

«دیگر باید دانست که عثمان بن شریک کوفی که به ابوهاشم کوفی مشهور بود در آخرهای زمان بنی امیه این مذهب و این طریقه را وضع نموده»<sup>۱</sup>. «در کتاب اصول الدیانات مسطور است که او در ظاهر اموی و جبری و در باطن ملحد و دهری بود»<sup>۲</sup>. «سلسله صوفیه به ابوهاشم کوفی منتهی می‌شوند و او تابع معاویه و به ظاهر جبری و در باطن مانند معاویه ملحد و دهری بود»<sup>۳</sup>. «از ابتداء خلافت ابی بکر تا آخر حکومت بنی امیه بالتمام از برای دنیا و حکومت دنیا نام خدا و رسول بر زبان می‌راندند و به مصلحت اظهار مسلمانی می‌کردند و از شرع و دین بیگانه بودند الا معاویه پسریزید و عمر بن عبد العزیز. و اکثر ملحدان مانند ابوهاشم کوفی و غیر او در زمان ایشان وضع مذاهب باطله نمودند و مسلمانی را گریزگاه خود می‌ساختند»<sup>۴</sup>. این ادعا نیز پایه و اساسی ندارد. تنها میرلوحی است که این ادعا را به تفصیل مطرح کرده است. بخشی از گزارش او در سلوة الشیعة را نقل می‌کنیم:

۱. حدیقة الشیعة؛ ج ۲؛ ص ۷۴۲.

۲. همان؛ ج ۲؛ ص ۷۴۳.

۳. همان؛ ج ۱؛ ص ۲۵۰.

۴. همان؛ ج ۱؛ ص ۴۸۲ همه موارد فوق از اضافات حدیقة الشیعة بر کاشف الحق است.

«ابن حمزه که به واسطه [از تلامذه] شیخ طوسی و از جمله مجتهدین شیعه است در کتاب هادی الی النجاة من جمیع المهلکات اخبار بسیار در مذمت این طائفه از شیخ مفید و غیر او از متقدمین علمای شیعه امامیه نقل کرده و می گوید آن چه خلاصه مضمونش است این است که وقتی که معاویه علیه اللعنة به حبس بول گرفتار شده بود و از غلبه درد گاه برمی خاست و چرخ می زد و گاه می افتاد و بیهوش می شد؛ پس جمعی از بنی امیه و پیروان ایشان از برای اظهار دوستی و موافقت و بی تابی به واسطه گرفتاری او به آن علت برمی جستند و الله الله می گفتند و خود را بر زمین می انداختند و شفاء او از خدا می خواستند و این قصه دراز است و چون درد آن منافق ساکن شد آن ملاعین از شادی و خرمی به خوانندگی و خنیاگری و دف و نی نواختن و طرب کردن و دست زدن و رقص کردن مشغول شدند. پس آن بدبختان چنان که سب شاه ولایت پناه را سنت نام کرده بودند این افعال را نیز سنت نام کردند و چون این امور در زمان جاهلیت در میان کفار قریش شایع و متعارف بود و همیشه همت معاویه علیه اللعنة بر آن مصروف بود که رسوم جاهلیت را زنده کند و آیین مشرکین را رواج و رونق دهد مبالغه نمود که در مجلس سور و ایام سرور به آن عمل می نموده باشند و در وقت عرض حاجات بر حضرت مجیب الدعوات و مسئلت مرادات از جناب اقدس واهب العطایات این حرکات و افعال به جای می آورده باشند و چون در اواخر زمان بنی امیه ابوهاشم کوفی علیه اللعنة پیدا شد و اختراع طریقه مبتدعه نمود در احیای سنت معاویه کوشید و در وقت ذکر به این فعل ها مشغول گردید و بعد از آن پیروان او در عالم

بسیار شدند و فرقه حلاجیه در جهان قوت گرفتن صلاح کار خود را در آن دیدند که خوانندگی کردن و دف و نی نواختن و دست زدن و طرب نمودن را بر چرخ زدن و برجستن و اظهار بی هوشی کردن تقدیم دهند؛ پس آن اعمال را مقدم ساختند و به آن امور سفیهان را در پی خود و در وادی گمراهی انداختند و جمعی از این گروه پدید آمدند که در این طریقه مذمومه مخترعه اجتهادات نمودند و اکثر ایشان بعضی از این رازشت می شمردند و فاعل آن را نکوهش نمودند».

میرلوحی این مطالب بی اساس و نامعقول را به کتاب الهادی الی النجاة نسبت داده که از آن هیچ نام و نشانی نیست؛ مگر در حدیقة الشیعة و آثار میرلوحی! همچنین در حدیقة الشیعة آمده است:

«... چون تواند بود که پیغمبر خدا مردمان را ترغیب نماید به مبادرت نمودن به مجلس فاسقانی که با فریاد زدن و عربده کردن غنا و سرود به کار برند، بلکه دست برهم زنند و رقص کنند و به چرخ درآیند و خود را بی هوش وانمایند و هرکه در آن طور مجلسی حاضر شود، فاسق و مردود الشّهاده خواهد بود؛ چه جای آنکه خود به فعل های ایشان قیام و اقدام نماید و حال آنکه شیعه و سنی نقل کرده اند که به این نحو ذکر کردن از بدعت هایست که در او اخر زمان بنی امیه و اوایل بنی عباس شایع شد اگر چه منشأ شیوع آن معاویه بود...»<sup>۱</sup>.

او هم چنین در کتاب دیگر خود ادراء العاقلین می نویسد:

«... و بر هر عاقل که از احادیث خبری دارد و بر اخبار گذشتگان

---

۱. حدیقة الشیعة؛ ج ۲؛ ص ۷۸۸.

از بدان و نیکان مطلع است ظاهر است که منشأ این فعل‌های ایشان در میان مسلمانان معاویة شده و معاویة از رئوس مکاران و حیلہ‌گران عالم است»<sup>۱</sup>.

این یکی از روش‌های میرلوحی است که برای تلقین احادیث و اخبار جعلی خود به خوانندگان چنان وانمود می‌کند که اسناد بسیاری را در اختیار دارد که نزد همگان آشکار است!

### ابوهاشم و جبری و اموی بودن

یکی از ادعاهایی که در حدیقة الشیعة آمده این است که ابوهاشم کوفی در ظاهر اموی و جبری و در باطن دهری بوده:

«سلسله صوفیة به ابوهاشم کوفی منتهی می‌شوند و او تابع معاویة و به ظاهر جبری و در باطن مانند معاویة ملحد و دهری بود...»<sup>۲</sup>. «پس بدان که اول کسی را که صوفی گفتند - چنانکه شیعه و سنی نقل کرده‌اند - ابوهاشم کوفی بود... و در کتاب «اصول الدیانات» مسطور است که او در ظاهر اموی و جبری و در باطن ملحد و دهری بود و مرادش از وضع این مذهب آن بود که دین اسلام را برهم زند...»<sup>۳</sup>. این ادعا هم یادآور ادعاهای میرلوحی در کتبش است، در خاتمه کتاب نصیحة الکرام و فضیحة اللثام، همین ادعا را از کتابی به نام ثقب الشهاب فی رجم المرتاب نقل می‌کند:

«سید مشار الیه ابتدا بتسمیة نموده می‌گوید: ... برخی از نهایت

۱. ادراء العقالین، نسخه خطی.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۲۵۰ از اضافات حدیقة برکاشف است.

۳. همان، ج ۲، ص ۷۴۳ و همینطور رک. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۷۹۷.

کوردلی راه ابوهاشم کوفی را که به ظاهر جبری و به باطن دهری بوده  
طریق حق پنداشته اند...»<sup>۱</sup>.

هردوی این کتاب ها قریب به یقین متعلق به میرلوحی است، کتاب  
نصیحة الکرام با نام مستعار معین الدین محمد بن نظام الدین محمد معروف  
به عصام همچنان که خواهد آمد و بعضی از محققان به درستی تشخیص  
داده اند متعلق به خود اوست<sup>۲</sup>. نام اصلی میرلوحی هم بنا بر آنچه خودش در  
مقدمه کتاب کفایة المهتدی آورده همین محمد بن محمد بوده و در اینجا هم  
مانند کتب دیگرش از علامه محمد تقی مجلسی و عبدالله متجنن و شیخ  
محمد علی مشهدی و میرتقی سودانی و... بد می گوید، مانند سایر آثارش در  
این کتاب هم مردم اصفهان را مذمت می کند، ادبیات کتاب نیز مطابق سبک  
میرلوحی است؛ مثلاً در پیش گفتار، فهرست، مقدمه، خاتمه و عناوین ابواب،  
بارها و بارها اصطلاح «مبتدعة»، «غاویة» و... برای صوفیه به کار رفته است و  
در این کتاب هم، سیادت و علم را با هم می آورد و از خودش و سایر آثارش مثل  
سلوة الشیعة تمجید فراوان می کند. کتاب ثقب الشهاب هم به همین منوال و  
دارای همین کلیشه های تکراری است، دشمنی با پسیخانی و اتباع او، میرتقی  
سودانی و عبدالله متجنن، عطف علم و سیادت به هم، نوع قلم، اهانت ها و  
الفاظ رکیک و تهمت های ناروا، آوردن روایتی جعلی که در طول تاریخ فقط در  
این کتاب پیدا شده و همین طور ادعای شاگردی میرداماد که در این کتاب

---

۱. رک. تحفة الاخیار، تصحیح داود الهامی، مطبوعاتی هدف، چاپ اول: ۱۳۶۹. مطالب نصیحة  
الکرام در این کتاب آورده شده است.

۲. رک. «مقاله اخباری گری پیدایش و پیامدها». در مجله حوزه، آذر و دی - بهمن و اسفند ۱۳۷۷،  
شماره ۸۹ و ۹۰ و رک. وبلاگ <http://alasar.blog.ir/1397/11/14/nasihah>

آمده است، همگی نشان از میرلوحی دارد.<sup>۱</sup>

## ۹. ادبیات و اصطلاحات میرلوحی

میرلوحی در آثار رسمی و غیررسمی خود از ادبیاتی بسیار تند استفاده می‌کند تا آنجا که حتی بزرگانی مانند مجلسی اول و مجلسی ثانی نیز از تیررس قلم تند او در امان نمی‌مانند و متأخرین هم به دلیل تندی این قلم به او اعتراض‌های فراوان نموده‌اند. این ادبیات کاملاً شبیه ادبیات فصل الحاقی است؛ همچنین میرلوحی اصطلاحاتی ساخته است که آن اصطلاحات خاص اوست و همه این‌ها در فصل الحاقی به چشم می‌خورد.

### اصطلاح «مبتدعه»

نویسنده حدیقة الشیعة مدعی است که یکی از القاب مشهور صوفیه، «مبتدعه» است که امامان علیهم‌السلام آن را وضع کرده‌اند:

«... و چون طریق و مذهبی اختراع نمودند که مشتمل به رهبانیت و نصرانیت بود و کفر و اسلام در هم آمیخته بودند، امامان ما ایشان را به مبتدعه مسمی گردانیدند... اما شهر القاب این طائفه: صوفیه و متصوفه و متصلفه و مبتدعه و زراقیه و غلات و غاویه و حلاجیه است...»<sup>۲</sup>. «... چون تواند بود که مذهبی و بدعتی که در زمان امام جعفر صادق علیه‌السلام وضع کنند که همه ائمه معصومین علیهم‌السلام اهل

۱. برای تفصیل بیشتر رک. سایت <http://alasar.blog.ir/1397/11/14/nasihah>. همچنین از مطالب منقول از این کتاب به دست می‌آید کتاب مفقود الرد علی اصحاب الحلاج از شیخ مفید را هم جعل کرده و از آنجا که مخالفانش پی برده‌اند جعلی است آن را پاره کرده‌اند!

۲. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۷۴۴.

آن بدعت را به مبتدعه موسوم سازند، چنانکه بر پیروی کنندگان احادیث ایشان ظاهر است آن حضرت در آن باب سخن نگوید و خاموش بنشیند»<sup>۳</sup>. «... و دیگر بدان که از آن جناب در ردّ طائفه مبتدعه احادیث منقول بسیار است»<sup>۴</sup>. «... و نمی دانند که پیری و مریدی مطلق از اختراع های طائفه مبتدعه و ستیان است»<sup>۵</sup>. «... از همه ایشان بیزار باشند حتی مبتدعه که طریقه ایشان را پیش گرفته باشد»<sup>۶</sup>.

اولاً این گفته که «... امامان ما ایشان را به مبتدعه مسمی گردانیدند...» و «همه ائمه معصومین علیهم السلام اهل آن بدعت را به مبتدعه موسوم سازند، چنانکه بر پیروی کنندگان احادیث ایشان ظاهر است» دروغی است آشکار! لفظ «مبتدعه» در چند روایت انگشت شمار به کار رفته است که هیچ یک مربوط به صوفیه نیست. البته برخی از صوفیه نیز تحت عنوان عام اهل بدعت قرار می گیرند؛ اما در روایات چنین لفظی به طور خاص برای آنان استعمال نشده است. ثانیاً این گفته نیز که «اشهر القاب این طائفه: صوفیه و... و مبتدعه و... است.» دروغ است؛ زیرا جستجوها شهرت این لقب را ثابت نمی کند؛ مگر در سخنان میرلوحی و مرتبطان و مریدانش<sup>۷</sup>:

«بدان صلحک الله تعالی که حلاجیه که ایشان را به چندین نام

۳. همان، ص ۷۴۸.

۴. حدیقة الشیعة؛ ج ۲؛ ص ۷۴۸.

۵. همان؛ ص ۷۹۰.

۶. همان؛ ص ۱۰۲۸. هیچ کدام از این عبارات در کاشف الحق نیست و همگی از اضافات جاعل حدیقة می باشد.

۷. مثل ملا محمد طاهرو ملاذوالفقار و... رک. سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، ج ۱، ص ۸۰۹ و ۸۱۰.

خوانده اند مانند هاشمیه و شریکیه و خداعیه و زراقیه و غلات و غاویه و متصوّفة و متصلّفه و مبتدعه چندین فرقه اند...»<sup>۱</sup>. «... و چون در اواخر زمان بنی امیّه ابو هاشم کوفی علیه اللعنة پیدا شد و اختراع طریقه مبتدعه نمود...»<sup>۲</sup>. «العجب کل العجب من الذین یدعون الکیاسة و الفراسة انهم یغترّون بغرور الزراقیه الذین هم اراذل فرق المبتدعه و ادانی شعب الحلاجیه...»<sup>۳</sup>. «... مراد مجاهده نمودن با این نفس است که طائفه مبتدعه از جهت فریب دادن جهله دعوی مجاهده با آن می کنند...»<sup>۴</sup>. «... بعضی از مبتدعه گفته اند که جوهری است مجرّد...»<sup>۵</sup>. «... مجسمه و مبتدعه و جمعی دیگر غیر ایشان از مجبره می گویند در دنیا نیز خدا را می توان دید...»<sup>۶</sup>. «... باید دانست که بعضی از مبتدعه که ایشان یک طائفه اند از سنیان...»<sup>۷</sup>. «احادیث در ذم مجانین بسیار است و اخبار در طعن مبتدعه بی شمار اما عاقل راهمین چند کلمه کافی است...»<sup>۸</sup>. «معلوم است که در بطلان و حقیقت مبتدعه و مجانین جزم و یقین به غیر از قول خدا و قول معصوم کسی را حاصل نمی شود... و پرهاست که

۱. سلوة الشیعة (از خود میرلوحی است).

۲. همان.

۳. همان.

۴. ادراء العاقلین و اخزاء المجانین، نسخه خطی کتابخانه مرعشی (از خود اوست).

۵. همان.

۶. همان.

۷. همان.

۸. همان.



بی خبرانی که معتقد مبتدعه شده‌اند و مرید دیوانگان و متجننان گردیده‌اند تابع گمان شده‌اند پس عاقل باید تأمل نماید که از قرآن و حدیث خود دلیلی بر حقیقت مبتدعه و مجانین نیست...»<sup>۱</sup>. «... بلی اگر سیدی چون سید رکن‌الدین جرجانی، عثمانی شود یا طریقه ابی‌هاشم کوفی پیش گرفته مایل به مبتدعه گردد به دلیل حدیث و قرآن از فرزند پیغمبر آخر الزمان علیه وآله صلوات الله الملك المئان خارج و محشور با خوارج خواهد بود»<sup>۲</sup>.

پسرش نیز می‌نویسد:

«... و در کتاب نهج الحق و كشف الصدق در مذمت مبتدعه می‌فرماید که: عِبَادُهُمْ الرُّفُصُ وَالتَّصْفِيقُ وَ الغِنَاءُ»<sup>۳</sup>. «... در کتاب اعتقاد، طایفه مبتدعه را به آن سرزنش نموده و طعن زده به این عبارت که: وَيَجْعَلُونَ التَّهْلِيلَ لَأَنْفُسِهِم المِزْمَارَ وَيَغْتَوْنَ كالجَوَارِي بالأشعار»<sup>۴</sup>.

مراد از کتاب اعتقاد، کتاب مفقود دوریستی است که منتجب‌الدین در فهرست خود ذکر کرده و میرلوحی، مدعی دسترسی به آن است:

«شیخ جعفر بن محمد دوریستی که از جمله علمای امامیه است در کتاب اعتقاد به تقریب بحث حلول و اتحاد می‌فرماید که: العجب كل العجب من الذين يدعون الكياسة و الفراسة انهم

۱. همان.

۲. رساله مناظره دانشمند و سید، در آغاز کفایة المهتدی، نسخه ۶۱۹ کتب اهدایی محمد مشکوة به دانشگاه تهران.

۳. إعلام الأحباء فی حرمة الغناء؛ ص ۶۲.

۴. همان؛ صص ۶۴-۶۵.

یغترّون بغرور الزراقیة الذین هم اراذل فرق المبتدعة وادانی شعب  
الحلاجیة و لا یتأملون فی افعالهم القبیحة و المخرعة و اعمالهم  
الرذیة الشنیعة و لا ینظرون انهم یجعلون التهلیل لانفسهم المزمار و  
یغنون کالجوارى بالاشعار و یرکبونها مع الاوراد و الاذکار و یرقصون  
کالدب فی الجبل و یجرون المنافع من السفهاء بالحیل و لکن لا یتم  
الامر بالدعوی و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضلّ  
سیلاً...»<sup>۱</sup>.

همچنین در رساله غنامی نویسد:

«و از جمله معممین و مصرحین به شمول شعر و قرآن [یعنی در  
حرمت غنا] ... شیخ حسن بن علی بن عبدالعالی در کتاب عمده  
المقال فی کفراهل الضلال و شیخ جعفر بن محمد دوریستی در  
کتاب عقاید در مذمت صوفیه»<sup>۲</sup>.

جای شگفتی دارد که ادبیات خاص میرلوحی فقط در آثاری دیده می شود  
که تنها راویش خود او است!

### اصطلاح «خداعیه» و «زراقیه»

در جملاتی که میرلوحی به دوریستی نسبت داده تعبیر «زراقیه» نیز دیده  
می شود که در حدیقة الشیعة بارها به عنوان یکی از فرق تصوف و یا نام عمومی  
صوفیان یاد شده است. همچنین «خداعیة» را از القاب آنان بر شمرده است:  
«و به سبب مکرو شید و زرق و خدعه و مردم فریبی، ایشان را

۱. سلوة الشیعة.

۲. میراث فقهی ۱، غنا، موسیقی، ج ۴، ص ۲۷۸۶.

به زرقیّه و خداعیّه موسوم ساختند»<sup>۱</sup>. «بعضی گفته‌اند که اصول مذاهب ایشان شش است، تلقینیه و زرقیّه را بر آن چهار افزوده‌اند»<sup>۲</sup>. این بعضی کیست؟! نام و نشان ندارد؟ کدام یک از ملل نویسان یا مورخین یا صوفیان یا ... زرقیّه را از اصول مذاهب تصوف شمرده است؟! هیچ‌کس را نیافتیم که از زرقیّه و خداعیّه سخن گفته باشد؛ مگر میرلوحی و کسانی که از او اثر پذیرفته‌اند! به چند نمونه توجه کنید:

«مجملاً از جمله بدعت‌هایی که مخالفان خدا و مصطفی و ائمه هدی یعنی زرقیّه بی‌حیا و مبتدعه گرگ خصلت گوسفندنا وضع نموده‌اند و آن را در میان سنیان رواج داده‌اند و رفته‌رفته در بعضی از شیعیان شاه مردان که غافل شده‌اند سرایت کرده یکی آن است که دیوانگان راقطب و مجذوب و ولی نام کرده‌اند...»<sup>۳</sup>. «بدان صلحک الله تعالی که حلاجیه که ایشان را به چندین نام خوانده‌اند مانند هاشمیه و شریکیه و خداعیّه و زرقیّه و غلات و غاویّه و متصوّفه و متصلّفه و مبتدعه چندین فرقه‌اند...»<sup>۴</sup>. «از جمله مشایخ صوفیه که جماعت زرقیّه را مذمت کرده‌اند یکی دیگر شیخ روزبهان فارسی است که در مضمار تصوف و تصلّف یگانه فارس است...»<sup>۵</sup>. ... مراد آن است که اثری در مستمع کند و سروری یا حزنی در او راه یابد

۱. حدیقه الشیعه، ج ۲، ص ۷۴۴.

۲. همان؛ ص ۷۵.

۳. ادراء العقالین، نسخه کتابخانه مرعشی.

۴. سلوة الشیعه.

۵. همان.

چنان که از استماع غنای مطربان زراقیه بعضی را رو می دهد و...<sup>۱</sup>. «هرکه اندک شعوری دارد می داند که خوانندگی و ذکرکردن طائفه مبتدعه و فرقه زراقیه از قبیل تصنیف است...»<sup>۲</sup>. «... یکی از زراقیه سر از جای برداشت و همّت بر تعصّب ابومسلم گماشت به سبب آن که عطار در کتاب مظهر العجائب تعریف او کرده...»<sup>۳</sup>. «... که از پی تأویلات دور و کلمات سخیفه از عقل و نقل مهجور، افتد که مبتدعه بی حیا و زراقیه دغا در هم بافته اند...»<sup>۴</sup>.

## ۱۰. میرلوحی و غنا و موسیقی

در حدیقة الشیعة مجلس عروسی امام جواد علیه السلام و دختر مأمون چنین توصیف شده است: «... بدره های زر و جواهر بر قواد و حجاب بخش کردند...»<sup>۵</sup>. اما در کاشف الحق اردستانی دو کلمه اضافه دارد: «و سازنده و خواننده»<sup>۶</sup>. چرا جاعل حدیقة الشیعة این دو کلمه را حذف کرده است؟! یکی از منازعات اصلی آن روزگار بر سر حرمت غنا و موسیقی و حدود و تعاریف آن بوده است و اتفاقاً میرلوحی که در این عرصه نیز میدان داری می کرده، هم در تألیف مستقل و هم در آثار دیگرش به تفصیل در این باره بحث کرده است. پسرش نیز رساله

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، علت دشمنی شدید وی با زراقیه همین مسئله یعنی درگیری بر سر ابومسلم است. لذا می بینیم در فصل الحاقی حدیقة هم میرلوحی از همه بیشتر به این گروه پرداخته و از آنها به شدت بد می گوید و انواع اتهامات را نثارشان می کند.

۴. ادراء العاقلین واخزاء المجانین، نسخه خطی کتابخانه مرعی.

۵. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۸۸۸.

۶. کاشف الحق، نسخه خطی کتابخانه مجلس.

مستقلی در این باره نوشته است. با این وصف، دور از انتظار نیست که میرلوحی این دو کلمه را از متن اصلی حذف کرده باشد.

در بخش‌های دیگر حدیقة الشیعة نیز، حساسیت خاص میرلوحی در این زمینه نمود پیدا کرده است<sup>۱</sup>. عبارات زیر بیانگر اختلاف میرلوحی و معاصرانش در تعریف غنا است:

«... و غنا و سرود و دف و نی و سایر سازها را حلال دانند و بسیار باشد که در مجلس ذکر، دف و نی حاضر کنند... و بعضی از ایشان گویند قبول داریم که غنا حرام است، اما از خوانندگی‌ها هر چه به ضرب در نیاید غنا نیست هر چند که با ترجیع باشد...»<sup>۲</sup>. «... و بذله گویی و ترنمات و نغمات مطرب و سرود را دوست دارند و آن فعل مذموم را پیشه خود سازند و حلقه زنند و کلمات لا اله الا الله با تقطیعات و نغمات گویند و شعرها در آن میان خوانند چنان که بیستی و یا مصرعی را با اوزان و تقطیعات موسیقیه خوانند و کلمه لا اله الا الله را به آن وزن و تقطیع ترتیب دهند و در این شبهه نیست که غنا مدّ صوت است که مشتمل باشد بر ترجیع مطرب اگر چه با تقطیع نباشد و حال آن که این جماعت تقطیعات موسیقی را نیز با آن جمع می‌کنند و به اتفاق علمای شیعه، غنا حرام است و فاعل و سامع آن عاصی و فاسق و مردود الشّهاده است و هر که اندک شعوری دارد می‌داند که به این روش ذکر کردن برخلاف شرع اطهر پیغمبر است و روش اهل بدعت و ضلالت است»<sup>۳</sup>.

۱. رک. حدیقة الشیعة، ج ۲، صص ۷۷۰-۷۹۰.

۲. حدیقة الشیعة؛ ج ۲؛ ص ۷۸۳.

۳. همان؛ ص ۷۸۸.

میرلوحی همچنین در پایان کتاب کفایة المهتدی این روایت طولانی را به کتاب الغیبة فضل بن شاذان نسبت داده است:

«قال الشيخ السعيد ابو محمد بن شاذان - عليه الرحمة و الرضوان: حدّثنا عبد الرحمن بن أبی نجران رضی الله عنه، قال: حدّثنا عاصم بن حمید، قال: حدّثنا أبو حمزة الثمالی، عن سعید بن جبیر، عن عبد الله بن العباس قال: حججنا مع رسول الله ﷺ حجّة الوداع، فأخذ بحلقة باب الكعبة، وأقبل بوجهه علينا، فقال: معاشر الناس! ألا أخبركم بأشراط الساعة؟...»<sup>۱</sup>.

این حدیث در حقیقت با تحریف روایت زیر به دست آمده است:

«... حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ الْحَشَّابِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَرِيحِ الْمَكِّيِّ عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رِيَّاحٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ حَجَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَجَّةَ الْوَدَاعِ فَأَخَذَ بِحَلْقَةِ بَابِ الْكَعْبَةِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ...»<sup>۲</sup>.

از جمله تحریفات آن افزودن این عبارات شدیدالحن درباره غنا و موسیقی

است:

«... وتكثر الكوبة والقينات والمعازف، والميل إلى أصحاب الطنابير والدفوف والمزامير، وسائر آلات اللهو، ألا ومن أعان أحدا منهم بشيء من الدينار والدرهم والألبسة والأطعمة وغيرها، فكأنما زنى مع امته سبعين مرة في جوف الكعبة...»<sup>۳</sup>.

پسر میرلوحی نیز در کتاب اصول العقائد این روایت را از پدرش نقل کرده و

۱. کفایة المهتدی، صص ۶۹۳-۶۹۴.

۲. تفسیر القمی؛ ج ۲؛ ص ۳۰۳.

۳. کفایة المهتدی، ص ۶۹۴.

توضیحاتی در توجیه و تقریب آن ذکر کرده است.

## ۱۱. میرلوحی و کتاب‌های جعلی

دانستیم که از اختصاصات فصل الحاقی این است که منابعی منحصر به فرد دارد که در تاریخ شیعه دیده نشده است. تنها جایی که این منابع دیده می‌شود آثار زنجیره‌ای دارودسته میرلوحی است که نمونه‌هایی از آن را مشاهده کردیم و این از مهم‌ترین شواهد بر جعلی بودن حدیقة الشیعة و نویسنده آن است. یکی دیگر از این کتاب‌ها کتاب الرد علی اصحاب الحلاج از مرحوم شیخ مفید است که در حدیقة به آن ارجاع داده شده است. در سلوة الشیعة مدعی است در کتاب الرد علی اصحاب الحلاج نوشته شیخ مفید، به سند معتبر از امام هادی علیه السلام روایت شده است:

«...از آن حضرت پرسیدند از حال این گروه و در خلوت شدن یعنی در چله نشستن ایشان و سماع و سرود یعنی خوانندگی کردن و خوانندگی شنیدن ایشان و اصول گرفتن و دست به هم زدن ایشان و رقص کردن و چرخیدن ایشان و نعره زدن و بیهوش گشتن ایشان. آن حضرت فرمود که کلهم من المرئین الخدّاعین و لا یشتغلون بهذه الاعمال الا لغرور الناس و انها من الشیطان و انهم یتبعون. فقیل له یابن رسول الله صلی الله علیه و آله یقولون لا شعور لنا فی بعضها فقال علیه السلام یخادعون الله و الذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون...»<sup>۱</sup>.

این ادعا را در ادراء العاقلین نیز تکرار کرده است:

«و دلیل بر این که این جماعت همه مکارانند آن است که مروی

است که از حضرت امام هادی یعنی امام علی نقی علیه السلام از حال این گروه و عمل‌های مذکوره ایشان پرسیدند آن حضرت در جواب فرمود که کلهم من المرئین و الخداعین و لا یشغلون بهذه الاعمال الا لغرور الناس فانها من الشیطان و انهم یتبعونه الحدیث...<sup>۱</sup>.

در کلام منسوب به امام رضا علیه السلام علاوه بر «الخداعین» تعبیر «المرئین» نیز دیده می‌شود که به ادعای حدیقة الشیعة از القاب و عناوین صوفیه است: «... و چون منافقان و ریاکاران بودند ایشان را مرئیّه خواندند»<sup>۲</sup>. آری! نقل قول از کتاب الرد علی اصحاب الحلاج نیز در انحصار میرلوحی است و در حدیقة الشیعة از آن نام می‌برد!<sup>۳</sup> او در ادراء العاقلین نیز وانمود کرده است که کتاب الرد علی اصحاب الحلاج را در اختیار دارد و این کتاب چنان رایج است که دیگران هم می‌توانند به آن دسترسی داشته باشند:

«... احادیث صحیححه صریحه در ذم ایشان و طریقه ایشان بی‌شمار، اگر کسی خواهد که بر آن اطلاع یابد باید که به کتاب الرد علی اصحاب الحلاج و امثال آن رجوع نماید»<sup>۴</sup>.

او همچنین در سلوة الشیعة می‌نویسد:

«... اما از جمله قدمای علمای شیعه و اکابر فضلالی امامیه که این جماعت را طعن زده‌اند یکی شیخ مفید است قدس الله سرّه که در کتاب الرد علی الحلاج چند فصل در مذمت ایشان نوشته و می‌فرماید که اوّل کسانی که به خوانندگی کردن و خوانندگی شنیدن

۱. ادراء العاقلین، نسخه خطی کتابخانه آیه الله مرعشی.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۷۴۴.

۳. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۷۹۴ از این کتاب با نام الرد علی الحلاج نام می‌برد.

۴. ادراء العاقلین، نسخه خطی کتابخانه مرعشی.



مشغول شدند اولاد قاییل بودند».

و نیز می نویسد:

«دیگر حدیثی است که هم شیخ مفید نور الله مرقده در آن کتاب فرموده به چند سند که بعضی از آن صحیح و بعضی موثق است و خلاصه مضمون آن حدیث این است که جابر جعفی گفت که به حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفتم که قومی هستند که هرگاه ذکر چیزی از قرآن یا از حدیث می کنند به چیزی از قرآن بی هوش می شود یکی از ایشان به مرتبه ای که اگر دستها و پاییهای او را ببرند خبردار نمی شود. آن حضرت از روی تعجب فرمود که سبحان الله این از جانب شیطان است و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمته الله نیز این حدیث را در کتاب کافی از جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده و عبارت حدیث این است که عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت ان قوما اذا ذكروا شيئاً من القرآن...»

در رساله غنائی می نویسد: «... و از جمله مطلقین [یعنی در تحریم غنا] شیخ مفید است در کتاب رد بر حلاجیه...»<sup>۱</sup>. نمونه دیگر کتاب قرب الاسناد علی بن بابویه است که پیش از این دانستیم کتابی مفقود بوده و در حدیقة الشیعة جعل شده است. در حدیقة الشیعة چند حدیث از این کتاب روایت شده است؛ از جمله:

۱. «و از آن حضرت مروی است که از رسول الله روایت فرمود که آن حضرت فرموده که انتظار الفرج عبادة و مثل این در کتاب احتجاج ابن بابویه و در کتاب قرب الاسناد پدرش علی بن الحسین

۱. میراث فقهی، ۱، غنا، موسیقی، ج ۴، ص ۲۷۸۶.

نیز مسطور است و موجب امیدواری تمام شیعیان اهل بیت است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که در آخر الزمان جماعتی باشند که انتظار فرج آل من می کشیده باشند ثواب آن ها با ثواب جمعی که با من در بدر واحد همراهی کردند برابر است»<sup>۱</sup>.  
 ۲. «از آن جمله، یکی توقیعی است که به لعن حسین بن منصور حلاج بیرون آمده و نسخه آن در کتاب قرب الاسناد علی بن الحسین بن موسی بن بابویه مسطور است»<sup>۲</sup>.

۳. «و از آن ها یکی آن است که علی بن الحسین بن موسی ابن بابویه قمی رضی الله عنه در کتاب قرب الاسناد خود روایت می کند از سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الجبار از امام حسن عسکری علیه السلام که آن حضرت فرمود که پرسیدند از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام حال ابو هاشم کوفی و صوفی را، آن حضرت فرمود که انه فاسق العقیده جدا و هو الذی ابتدع مذهبا یقال له التصوف و جعله مفرا لعقیدته الخبیثة و در بعضی از روایات است و علی بن الحسین مذکور هم سند دیگر روایت کرده که آن حضرت فرمود و جعله مفرا لعقیدته الخبیثه و اکثر الملاحدة جنة لعقائدهم الباطلة و آن کتاب شریف به خط مصنف به دست این فقیر افتاده و در آنجا حدیث دیگر در باب این گروه مسطور است و از نماز جمعه از معصوم علیه السلام سؤال کرده اند که اگر چه پیش تر آن را دیده بودم در کتاب زبدة البیان روشن تر از آن، سخن می گفتم»<sup>۳</sup>.

۱. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۶۹۸.

۲. همان، ص ۹۷۲.

۳. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۷۴۹.

در این موارد می‌بینیم برای نقد تصوف احادیثی درست شده است؛ و در حدیث آخر به یکی دیگر از منازعات پدامنه عصر میرلوحی یعنی حکم نماز جمعه هم اشاره شده است! این کتاب قرب الاسناد کجا بوده که فقط رد پایش در آثار میرلوحی و وابستگان یافت می‌شود؟ جالب است که پسر میرلوحی نیز دو روایت را به قرب الاسناد ابن بابویه نسبت داده است:

«توقیع آخر: در کتاب قرب الاسناد مذکور است که وقتی حسین بن منصور حلاج دعوی وکالت آن حضرت نمود جمعی به خدمت حضرت صاحب الامر نوشتند که حسین بن منصور حلاج دعوی می‌نماید که وکیل شما است. توقیع از آن حضرت رسید که دروغ می‌گوید که خدا لعنت کند بر او.

توقیع آخر: در کتاب مذکور روایت شده که در باب شلمغانی نیز مثل این از آن حضرت واقع شده و شیخ طبرسی علیه الرحمة در کتاب احتجاج اشاره به این دو توقیع نموده»<sup>۱</sup>.

در حدیقة الشیعة به نقل توقیع اول در قرب الاسناد اشاره شده ولی متن کاملش نیامده است. این پیوند و اشتراک، قرینه دیگری است بر جعل حدیقة الشیعة از سوی میرلوحی.

## ۱۲ و ۱۳. میرلوحی و مجانین و مخالفان سادات

در عرف صوفیه به برخی از صوفیان مجنون می‌گویند؛ و برخی از ایشان به اختیار یا بدون اختیار در ظاهر رفتارهایی غیر معتدل دارند که از آنان گاه به مجنون یاد می‌کنند. میرلوحی نسبت به این مسئله هم حساسیت زیادی داشته

---

۱. اصول العقائد و جامع الفوائد، نسخه خطی کتابخانه مجلس.

و حتی در برابر آن حدیث هم جعل کرده است. همچنین همواره از کسانی که به سادات احترام نگذاشته‌اند می‌نالند. رد پای این مطالب در حدیقة الشیعة نیز دیده می‌شود. در مقدمه کفایة المهتدی<sup>۱</sup> می‌خوانیم:

«... و در این که رسم و عادت اکثر جهانیان این بوده که به ظاهر نگرند و در امور تابع یکدیگر شوند شکی نیست و دلیل بر این مطلب، حکایت شیخ محمد علی مشهدی و عبدالله متجنن عاقل را کافی است. در واقع در اصفهان افضل و اعبد و اعلم و ازهد از شیخ محمد علی مذکور کسی نبود. آن میلی که عوام به او کردند به کدام یک از علما و فضلاء و زهاد و عباد عصر کرده بودند؟

جمعی از اهل خیرت که بر حال آن پیشاهنگ قافله ضلالت اطلاع دارند می‌دانند که مدار آن مخرب دین بر افترا زدن به خدا و مصطفی و ائمه معصومین بود و در مسجد به غناء و سرود اشتغال می‌نمود و با آن که جمعی کثیر از عدول مؤمنین و ثقات اهل دین محضرها در کفرش قلمی نموده‌اند یکی از فریفتگان او برنگشت بلکه رغبت ایشان به آن شیطان آدمیان بعد از اتمام محضر از حد در گذشت. عوام را چه کار به اقوال علماء دیندار و [محضرات] نظر ایشان بر قطار شتر و طویله اسب و استراست...»

و چون دیدند اهل روزگار که ملای مکار با یکی از عامیان کج سلیقه کج رفتار میل به عبدالله متجنن نموده و آن ملعون ساخته کفرگفتار را که کمتر است از جیفه و مردار و از سنگ کافرتار به ولایت و قطبیت ستود، عوام کالانعام فریب خوردند. و آن طور بدبخت فاسد عقیده

۱. از کتب میرلوحی است.

[محبلی] از اولیاء شمرند... هر هوشمند که خواهد که بر احوال آن شیخ شیطان صفت مطلع شود کتاب نصیحت الکرّام و فضیحت اللّثام را که حضرت افادت و افاضت پناه یگانه ایام، محمد بن نظام الدین محمد المشهور بعصام از کتاب جناب عدالت مآب مؤید بتأییدات حضرت قادر غافر، ملا محمد طاهر انتخاب نموده و بر آن چیزی چند افزوده مطالعه نماید و اگر خواهد که آن متجنن ملحد را بشناسد رساله ادراء العاقلین و اخزاء المجانین را که این کمترین نوشته بنظر در آورد...»<sup>۱</sup>.

شاه عباس دوم با ملا محمد علی مشهدی که صوفی مشرب بوده و نیز شخصی به نام درویش مجنون ملاقات داشته است<sup>۲</sup>. شاید درویش مجنون همان عبدالله متجنّن باشد. به هر حال ماجرای عبدالله متجنّن و پیوند تصوف با جنون به حدی برای میرلوحی اهمیت داشته که کتاب مستقلی در این زمینه نوشته است. اکنون به گزارش حجت الاسلام والمسلمین جعفریان از نسخه خطی کتاب ادراء العاقلین و اخزاء المجانین<sup>۳</sup> توجه کنید:

«... میرلوحی پس از شرح این که، این جماعت در مساجد به انشاد شعرو غیره می پردازند اشکال اصلی را در آن می بیند که «جمعی از ابنای زمان که لاف عقل و دانش می زنند، از روی غفلت مرید و معتقد این جماعت می شوند». (برگ ۴) از جمله این بدعت ها که از سنیان به شیعیان وارد شده، یکی این است که «دیوانگان را

۱. کفایة المهتدی، نسخه خطی کتابخانه مجلس.

۲. تاریخ جهان آرای عباسی، ص ۶۶۲. ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم [حدیقة الشیعة ششم و هفتم خلد برین]، ص ۶۲۰.

۳. از آن میرلوحی است.

قطب و مجذوب و ولی نام کرده اند». تا اینجا مقدمه بود. از این پس، فصل اول در ستایش عقل آغاز می شود که گرچه چندان به بحث از صوفیه ارتباط ندارد، اما در اصل برای نشان دادن فرق عاقل و مجنون است؛ یعنی مجنون هایی که به تعبیری از سوی صوفیان، از مشایخ شمرده می شوند. وی در این فصل از کتاب معیار العقاید و کتاب ریاض المؤمنین و حدائق المتقین یاد کرده است. (برگ ۱۲) از برگ ۱۷ بار دیگر به سراغ صوفیان زراقیه که «دیوانگان را بزرگ مرتبه و می نمایند» می رود.

پس از آن به انتقاد از چله نشینی پرداخته و این که عاقلان می دانند که «در آن طور جایی چهل شبانه روز متوالی منفرد بسر بردن، باعث ضعف عقل و خرد می گردد». (برگ ۱۸) ... در ادامه از شخصی یاد می کند که «همیشه مذمت علما و سادات می کند». این «نامرد دعوی مریدی این فقیر کرده و به سبب آن که این شکسته دانسته بود که او دیوانه نیست و مکار است و بد اعتقاد ... او را از پیش خود رانده». وی بر آن است تا در «بیان حال او رساله علی حده» بنویسد. «القصه، عاقل باید که از لاف هایی که آن طور زندیقی زند که فلان را من کشتم و فلان را من بیمار کردم و فلان را من شفا دادم، فریب نخورد». (برگ ۲۲) مع الاسف نسخه موجود از این رساله ناقص بوده و نسخه دیگری از آن نمی شناسیم<sup>۱</sup>.

اکنون با این مقدمه به سراغ حدیقة الشیعة می رویم و بخشی از آن را بازخوانی

می کنیم:

۱. صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، صص ۵۶۶-۵۶۷.

«... دیگر آن که دیوانگان را دوست دارند و لاف مریدی مجانین زنند و به مریدی ایشان افتخار کنند و بسیار باشد که بعضی از سفیهان به تقلید ایشان مرید و معتقد دیوانگان شوند»<sup>۱</sup>.

به راستی آیا این عبارات جز تعریض به محمد علی مشهدی است که در کفایة المهتدی از ارادت او به عبدالله متجنن و تقلید مردم از او سخن گفته است؟! میرلوحی در کتاب ادراء العاقلین از شخصی یاد می‌کند که همیشه علما و سادات را مذمت می‌کند و ظاهراً مراد او عبدالله متجنن است:

«... از همه قبایح و زشتی‌های این ملحد اگر چشم بپوشید همه حال خود می‌بینید و می‌شنوید که همیشه مذمت علماء و سادات می‌کند و می‌داند که با ایشان دشمن است...»<sup>۲</sup>.

اکنون به جملات زیر از حدیقة الشیعة توجه نمایید:

«... و ضد و منکر سادات و علما باشند و همه را دشمن دارند به تخصیص کسی را که در بیان حال صوفیه مداهنه نمایند»<sup>۳</sup>. «... سادات و علما نزد ایشان خوارند و آن ملحدان و فریبندگان نزد ایشان بغایت صاحب اعتبار. بلی اگر عالمی یا سیدی از روی گمراهی دم از تصوف زند یا بنا بر مصلحت روزگار و مکر و خدعه خود را صوفی نام کرده ریشخند ایشان کند، او را عزیز دارند...»<sup>۴</sup>. «علامت ایشان آن است که با سادات و علمای دیندار عداوت دارند و بسیار باشد که با ایشان بی‌محابا اظهار دشمنی کنند مگر با عالمی یا سیدی

۱. حدیقة الشیعة، ج ۲؛ ص ۷۶۸.

۲. ادراء العاقلین و اخزاء المجانین، نسخه خطی کتابخانه آیه الله مرعشی.

۳. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۷۸۴.

۴. همان، ص ۷۸۰.

دشمن نباشند که از برای دنیا یا از روی نادانی ها یا به سبب غوایت و اغواء طریق حلاجیه پیش گرفته باشند؛ چنان که گذشت»<sup>۱</sup>. «بسیار باشد که از سادات و علما و صلحا و اتقیا و مردم پریشان که در واقع، درویش ایشانند، به ستم گیرند و به آن ملحدان دهند...»<sup>۲</sup>.

آیا جزاین است که این جملات حدیقة الشیعة به همان شخص یا اشخاصی اشاره دارد که به قول میرلوحی همیشه مذمت علما و سادات را می‌کنند؟! البته پوشیده نیست که مراد از علما و سادات هم کسی نیست جز شخص میرلوحی. جالب است که میرلوحی رساله مختصر دیگری نوشته به نام مناظره السید و العالم (که قسمت‌هایی از آن را خواندیم) و در آن نسبت‌های دروغی به مجلسیین داده است که شباهت زیادی با جملات بالا از حدیقة الشیعة و ادراء العاقلین دارد:

«بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين به خاطر فاطر می‌رسد که تمهید بساط مناظره‌ای نماید که به جهت اظهار حق در سنین ماضیه و قرون خالیة میان سادات و علما وقوع یافته ... که وقتی میان بعضی از ناصبان عَلمِ علم و دراست و رافعان سنجق سیادت و ریاست مباحثه طویل عریض و مناقشه مملو از تصریح و تعریض واقع گردید ... اما مرا اعتقاد آن است که سادات خواجه زادگانند و دیگران بنده زادگان و اگر از روی فرض خواجه زاده از علوم دینی بی‌بهره باشد، بنده زاده را با کمال دانش کی می‌رسد که با او لاف مساوات زند؟ ذلك الفضل من الله و كفى بالله عليمًا.

و اگر سید به حلیه علم آراسته و به زیور دانش پیراسته باشد افضلیت

۱. همان، ص ۷۹۵.

۲. همان، ص ۷۷۹.



او مسئله اجماعی است و در این قضیه هیچ کس را راه مناقشه و مکابره نیست؛ بلی اگر سیدی چون سید رکن الدین جرجانی، عثمانی شود یا طریقه ابی هاشم کوفی پیش گرفته مایل به مبتدعه گردد به دلیل حدیث و قرآن از فرزند پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات الله الملك المئان خارج و محشور با خوارج خواهد بود.

سبحان الله نمی دانم که حضرت آخند ملامحمد باقر مانند والد علامه خود نسبت به بسیار کسی از علویین بلکه با جمیع منتسبان دودمان حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین علیهم صلوات الله الملك الحق المبین چرا متمسک به مضمون الحبّ یتوارث و البغض یتوارث و از آیه کریمه قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودّة فی القربی که ابن بابویه رضی الله عنهما در کتاب اعتقادات و جوب حبّ سادات را از آن استدلال نموده اعراض فرموده اند و از دوستی این فرقه که واجب عینی است مطلقاً دست برداشته اند و خبر معتبر من اهان ذرّیتی فقد اهانتی را بر طاق نسیان گذاشته و ایا این تفاوت چرا است که میرزا باقرابیک یهودیان را در خرکمان و شکنجه کشیده بود و از روی سرور در غیبت و حضور سیدی را نام می برد و به آواز بلند می گفت من غلام و غلام زاده فلان سیدم و او خواجه زاده و مولازاده من است و والد مرحوم حضرت آخند یعنی ملامحمد تقی بن ملامجلسی یهود را کمال هواداری می نمود و به سبب دوستی که با حلاج داشت با سید مشارالیه به غایت دشمن بود.

و اگر کسی گوید که پس دوستی که حضرت آخند نسبت به بعضی از سادات اظهار می کند چیست؟ جواب آن است که ظاهر است که خالی از غرضی از اغراض دنیوی نیست و این معنی از کتابی

که حضرت آخند در رجعت نوشته اند ظاهر و پیدا است و از طرز و  
طریقه آن جناب روشن و هویدا است. حضرت الله تعالی از تقصیرات  
آخند مرحوم درگذرد و فرزند ارجمندش را هدایت کند؛ بحرمة النبی  
و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و الحمد لله رب العالمین  
و سلم تسلیماً کثیراً کثیراً<sup>۱</sup>.

همچنین در گزارش آقای جعفریان از ادراء العاقلین خواندیم:

«القصة، عاقل باید که از لاف‌هایی که آن طور زندگی زند که  
فلان را من کشتم و فلان را من بیمار کردم و فلان را من شفا دادم،  
فریب نخورد»<sup>۲</sup>.

میرلوحی در سلوة الشیعة نیز مضمون مشابهی را از فیض کاشانی نقل کرده  
است:

«لاف‌ها می زند مثل آن که گویند دیشب حنکار روم را کشتیم و  
لشکر عراق را یاری کردیم یا گویند پادشاه هند را شکست دادیم و  
فلان شیخ را بر زمین زدیم یا فانی کردیم...»<sup>۳</sup>.  
و این مضمون در حدیقة الشیعة نیز دیده می شود:

«... و معجزات از خود واگویند و دعواها کنند؛ مانند آنکه فلان را  
زدیم و فلان را شفا دادیم و فلان را به منصب رسانیدیم و فلان را غنی  
گردانیدیم و به این روش مرد سفیه را به دام کشند و گرفتار مکر خود  
گردانند»<sup>۴</sup>.

۱. نسخه خطی شماره ۶۱۹ از کتب اهدایی محمّد مشکوة به کتابخانه دانشگاه تهران.

۲. صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، جلد: ۲، ص ۵۶۷.

۳. سلوة الشیعة، نسخه خطی کتابخانه مجلس.

۴. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۷۹۱.

اما نکته جالب تر اینکه در حدیقه الشیعة نیز روایتی در همین راستا جعل شده است:

«علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی در کتاب قرب الاسنادش روایت کرده از علی بن ابراهیم بن هاشم از ابی هاشم جعفری که گفت: سئل ابو محمد العسکری عن المجنون، فقال علیه السلام: ان کان موزیا فهوفی حکم السباع والافوی حکم الأنعام؛ یعنی پرسیدند از امام حسن عسکری علیه السلام از حالت دیوانه؟ آن حضرت فرمود که اگر رنجاننده و آزار رساننده باشد در حکم درندگان باشد و الا در حکم حیوانات خواهد بود»<sup>۱</sup>.

نکته بسیار مهم اینکه میرلوحی در کتاب ادراء العاقلین و اخزاء المجانین خود، این مضمون را عیناً آورده است:

«... مثل این حدیث سنیان نیز روایت کرده اند و به صحت آن قائل شده و با وجود آن گول فریبندگان خورده دیوانه را که از این عطیه عظمی بی نصیب است قطب و ولی می شمارند و مرید و معتقد آن طور جانوری که در شمار چهار پایان است می شوند؛ اما شیعیان که در واقع عاقل ایشان اند اگر غافل نگردند به یقین می دانند که دیوانه در حکم بهایم و انعام است و اگر مودی و آزار رسان باشد در حساب دد و دام است و خسیس تراز چرندگان و از قبیل سباع ضاره و درندگانست و بعضی از بزرگان علمای ما دلائل نقلیه که مفید این مدعا است در برخی از کتاب های خود ذکر کرده اند و...»<sup>۲</sup>.

---

۱. همان، ص ۷۶۸.

۲. ادراء العاقلین، نسخه خطی کتابخانه مرعشی.

این حدیث را جز در آثار میرلوحی و حدیقة الشیعة نمی توان یافت! چگونه میرلوحی ادعا کرده است که چنین اعتقادی بین شیعیان مشهور است؟! ظاهراً مراد او از «برخی از کتاب‌ها» حدیقة الشیعة است. این حدیث از حدیقة الشیعة به کتب حدیثی و فقهی متأخر هم راه یافته است. جالب است که میرلوحی نسبتی خلاف واقع هم به شیخ مفید داده و گفته است:

«... شیخ عالی درجه یعنی شیخ مفید علیه الرّحمة که استاد شیخ الطائفه است و در بعضی توقیعات که حضرت صاحب الامر علیه السلام به او فرستاده چنان که شیخ طبرسی در کتاب احتجاج ذکر فرموده او را برادر سدید خوانده در بعضی از مؤلفات خود می فرماید که قد وجب اخراج المجانین من المساجد كما وجب ازالة النجاسة عنهما...»<sup>۱</sup>. این تعبیر رکیک را جز میرلوحی، شخص دیگری به شیخ مفید نسبت نداده است! ضمناً بین علما مشهور است که دور کردن دیوانگان از مسجد مستحب است نه واجب. شیخ مفید چه انگیزه‌ای داشته است که چنین تشبیهی را به کار ببرد؟! واضح است که این تشبیه شدید، تنها متناسب با روحیه خود میرلوحی و فضایی است که در آن با دیوانگان و دیوانه نمایان سر جنگ داشته است!

## ۱۴. میرلوحی و رشوه

احادیث موجود در بخش ردّ صوفیه و عمدتاً متفرّدی که در آن آمده، هریک بیانگر بخشی از دغدغه‌های میرلوحی است. مثلاً در حدیقة الشیعة بر رشوه گرفتن عالمان صوفی مشرب تأکید شده است:

۱. ادراء العقالین، نسخه خطی کتابخانه مرعشی.

«... چون درین روزگار اکثر حکام شرع از فرقه جوریه اند و به دلیل آیه وَ مَنْ لَمْ يَخُكْمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ و حدیث وایاکم و الرّشوة فإِنَّهَا محض الكفر و لا یشمّ صاحب الرّشوة ریح الجنّة کافراند و ملعون»<sup>۲</sup>.

و در همین راستا ادعا شده است:

«... و دیگر حدیثی است که سید ما سید مرتضی ابن الداعی الحسینی الرازی رحمه الله روایت می کند به سند معتبر از شیخ مفید رضی الله عنه و او روایت می کند از احمد بن محمد بن الحسن بن احمد بن الولید و او از پدرش محمد بن الحسن و او از سعد بن عبد الله و او از محمد بن عبد الجبار و او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که آن حضرت مخاطب ساخت ابو هاشم جعفری را و فرمود: یا ابا هاشم، سیّاتی زمان علی الناس ... علماؤهم شرار خلق الله علی وجه الارض لآتهم یمیلون الی الفلسفة و التّصوّف و ایم الله! ... فان نالوا منصباً لم یشبعوا عن الرشاء ... علمای ایشان بدترین خلق خدا باشند بر روی زمین؛ زیرا که ایشان میل کنند به فلسفه و تصوف ... پس اگر منصبی یابند از رشوه ها سیر نشوند...»<sup>۳</sup>

در روایت ادعا شده، «رشوه گیری» به عنوان یکی از صفات مهم عالمان صوفی مشرب ذکر شده است؛ چیزی که میرلوحی بر آن تأکید بسیار دارد! او در سلوة الشیعة نیز می نویسد:

«شیخ عزیز نسفی که از اکابر مشایخ صوفیه است در کتاب

۱. جامع الأخبار (لشعیری)، ص ۱۵۶.

۲. حدیقة الشیعة؛ ج ۲؛ ص ۷۷۸.

۳. همان؛ ص ۷۸۵.

تصفیة القلوب می گوید: ای درویش اگر به نظر تحقیق در حال پیران و مریدان روزگار بنگری یقین بدانی که شیاطین عصرند و... افتخار ایشان به آشنایی ظلمه... ارباب مناصب قضا میل به ارتشاء نموده و اصحاب مجالس تدریس و فتوی مناقشات خلافی و مجادلات کلامی را علم نام کرده اند و مزخرفات منطقی و هذیانات فلسفی را وسیله شهرت و جاه ساخته اند...»<sup>۱</sup>.

چنانچه گفته شد این متن در واقع گزیده ای تحریف شده از رساله درویشیه منسوب به میرسید علی همدانی است که آن نیز مانند کاشف الحق از میراث هند است. از قضا یکی از تحریفات آن، همین جمله است: «میل به ارتشاء نموده!» در حالی که در رساله درویشیه ذکری از رشوه نیست!<sup>۲</sup> جالب تر آنکه میرلوحی از میان متن منسوب به نسفی، تنها بر همین نکته دست گذاشته است:

«صاحب خرد باید در کلام نسفی نگرد و کمال نیکویی اکثر سخنانش را دریابد؛ خصوصاً در آن تأمل کند که می گوید: ارباب مناصب قضا میل به ارتشاء نموده اند و از بی باکی رشوه خواران زمان که بیشتر ایشان دعوی تصوّف می کنند عبرت گیرد...»<sup>۳</sup>.

سپس میرلوحی مطالب مفصلی در مذمت رشوه نگاشته و روایات متعددی را یادآور شده است. اما جعلیات میرلوحی در مذمت رشوه به همین دو مورد ختم نمی شود. آنچه میرلوحی در کتاب کفایة المهتدی از متفردات الغیبة فضل

۱. سلوة الشیعة، نسخه خطی کتابخانه مجلس.

۲. رک. احوال و آثار میرسید علی همدانی. شش رساله، ص ۴۹۳، تصحیح محمد ریاض، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ دوم، پاکستان، ۱۳۷۰.

۳. سلوة الشیعة، نسخه خطی کتابخانه مجلس.

بن شاذان نقل می‌کند، ظاهراً همگی تحریف شده و جعلی است؛ در اینجا تنها به یک نکته که مرتبط با بحث حاضر است، اشاره می‌کنیم. میرلوحی در کفایة المهتدی می‌نویسد:

«واذ جمله علامات ظهور حضرت صاحب الامر عليه السلام آنچه در حدیثی مذکور است که فضل بن شاذان - علیه الرحمة والغفران - روایت نموده به این طریق که: حدّثنا صفوان بن یحیی رضی الله عنه، قال: حدّثنا محمّد بن حمّان، قال: قال الصادق جعفر بن محمّد عليه السلام: إنّ القائم منّا منصور بالزّعب، مؤیّد بالتّصر، تطوی له الأرض، وتظهر له الكنوز کلّها، و يظهر الله تعالی به دینه علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون، و يبلغ سلطانه المشرق والمغرب، فلا یبقی فی الأرض خراب إلاّ عمّ، وینزل روح الله عیسی بن مریم عليه السلام فیصلی خلفه، قال ابن حمّان: قیل له: یا بن رسول الله! متى یرجّع قائمکم؟ قال: إذا تشبّه الرجال بالنساء، والنساء بالرجال، واکتفی الرجال بالرجال، والنساء بالنساء، و ركب ذات الفروج السروج و قبلت شهادة الزّور، و ردّت شهادة العدول، و استخفّ الناس بالدماء، و ارتکاب الزّنا، و اکل الرّبا و الرشی، و استیلاء الأشرار علی الأبرار، و خروج السفیانی من الشام، و الیمانی من الیمن، و خسف بالبیداء، و قتل غلام من آل محمّد عليه السلام بین الرکن و المقام، اسمه محمّد بن محمّد و لقبه النفس الزکیة، و جاءت صیحة من السماء بأنّ الحقّ مع علیّ و شیعتّه، فعند ذلك خروج قائمنا، فإذا خرج أسند ظهره إلى الکعبة، و اجتمع عنده ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً، و اول ما ینطق به هذه الآية: بَقِيَتْ اللهُ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ثمّ یقول: أنا بقیة الله و حجّته و خلیفته علیکم، فلا یسلّم علیه مسلم إلاّ قال: السّلام علیک

یا بقیة الله فی أرضه!، فإذا اجتمع له العقد، وهو عشره آلاف رجل، خرج من مکة، فلا یبقی فی الأرض معبود، دون الله - عزّو جلّ - من صنم ووثن و غیره، إلا وقعت فیہ نار فاحترق، وذلك بعد غیبة طویلة. ترجمه: حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که: قائم ما علیه السلام منصور است به رعب (یعنی: حضرت الله تعالی او را نصرت می نماید بر این وجه که ترس و بیم از او در دل های دشمنان می اندازد)، و مؤید است به نصر (یعنی: حضرت عزّت او را تأیید نماید به نصرت نمودن و ظفردادن بر اعداء)، طی می کنند و درهم می پیچند از برای او به امر حضرت حق تعالی زمین را تا در اندک زمانی مسافات بعیده را، عساکر ظفر مآثرش قطع نمایند، و ظاهر می شود از برای آن حضرت کلّ گنج های عالم، و غالب خواهد گردانید حضرت الله تعالی به سبب او دین خود را بر جمیع دین ها، و اگر چه کاره باشند مشرکان، و خواهد رسید سلطنت و پادشاهی آن حضرت به مشرق و مغرب جهان، و در روی زمین خرابه ای و موضع ویرانی نخواهد بود، الا آنکه در زمان آن سرور جهانیان معمور و آبادان خواهد گردید، و عیسی بن مریم علیه السلام فرود خواهد آمد از آسمان، و اقتدا به آن حضرت نموده نماز خواهد گذارد. محمّد بن حمران که راوی این خبر معتبر است، روایت کرد که: گفتند به آن حضرت که: ای فرزند رسول خدا! قائم شما کی خروج خواهد کرد؟ آن حضرت وقتی معین نفرمود، بلکه بیان علامتی چند فرمود بر این وجه که: اذا تشبّه الرجال بالنساء، یعنی: هرگاه مانند کنند خود را مردان به زنان، و شبیه سازند زنان خود را به مردان، و مردان به ملامست مردان و زنان به مقاربت زنان اکتفا نمایند، و صاحبان فروج بر سر سروج بر نشینند یعنی: زنان بر اسبان سوار شدند،



و گواهی دروغ را قبول کنند، و شهادت عدول را رد نمایند، و مردمان خون ریختن و زناکردن و ربا و رشوه خوردن را سبک گیرند، و این اعمال و افعال را که از گناهان کبیره است سهل پندارند، و دیگر از جمله نشان‌ها: مستولی شدن شریران و بدکاران است بر نیکوکاران، و خروج سفیانی است از شام، و خروج یمانی از یمن، و فرورفتن جمعی از اهل کین به زمین در بیداء، و کشتن پسری از آل محمّد علیه السلام در میان رکن و مقام که نامش محمّد بن محمّد باشد، و لقبش نفس زکیّه و ندا از جانب آسمان بیاید که: حق با علی و شیعه علی است، پس نزد ظهور آن امور، هنگام خروج قائم ماست، پس چون آن حضرت خروج نماید پشت مبارک به کعبه معظّمه اندازد و جمع شوند نزد آن جناب سیصد و سیزده مرد، یک جهت، یک دل از اصحاب، و اوّل چیزی که آن سرور زبان معجز بیان را به آن جاری سازد، این آیه کریمه باشد که: **بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** بعد از آن بیان فرماید که: منم بقیّة الله و حجّت او، و خلیفه او بر شما، پس سلام نکند بر آن حضرت مسلمانی، الا آن که گوید: «السلام علیک یا بقیّة الله فی ارضه»، و چون جمع شود از برای آن حضرت عقد، و آن عبارت از ده هزار مرد دین دار است، آن حضرت از مکه بیرون آید و به عزم دفع کفار و برانداختن اشرار نهضت فرماید، پس مانند در زمین از آن چیزهایی که می پرستند مشرکان، غیر خداوند عالمیان از صنم و وثن و غیر آن، الا آنکه آتش در آن افتاده بسوزد، و این بعد از غایب بودن دراز خواهد بود<sup>۱</sup>.

۱. کفایة المهتدی، صص ۶۶۰-۶۶۲، دار التفسیر، قم.

اولاً باید دانست که سند روایت جعلی است و متن آن بر اساس روایتی دیگر ساخته شده است. روایت اصلی چنین است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقُرَوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدِ الْحَنَاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ الثَّقَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ ع يَقُولُ الْقَائِمُ مَتَا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ مُؤَيَّدٌ بِالتَّصْرِ تُظَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَتُظَهَّرُ لَهُ الْكُنُوزُ يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ وَ يُظَهِّرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا قَدْ عُمِرَ وَيُنزَلُ رُوحُ اللَّهِ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ ع فَيُصَلِّي خَلْفَهُ قَالَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَتَى يَخْرُجُ قَائِمُكُمْ قَالَ إِذَا تَشَبَّهَ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَرَكِبَ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ الشُّرُوحَ وَقَبِلَتْ شَهَادَاتُ الرُّورِ وَرَدَّتْ شَهَادَاتُ الْعُدُولِ وَاسْتَحَفَّ النَّاسُ بِاللِّمَاءِ وَازْتَكَابَ الرِّبَاءُ وَ أَكَلَ الرِّبَا وَأَتَقَى الْأَشْرَارُ مَخَافَةَ أَلْسِنَتِهِمْ وَخَرُجَ السُّفْيَانِيُّ مِنَ السَّامِ وَالْيَمَانِيُّ مِنَ الْيَمَنِ وَخَسَفَ بِالْبَيْدَاءِ وَقَتْلُ غُلَامٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ النَّفْسُ الرُّكْبِيَّةُ وَجَاءَتْ صَيْحَةٌ مِنَ السَّمَاءِ بِأَنَّ الْحَقَّ فِيهِ وَفِي شِيعَتِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ خُرُوجُ قَائِمِنَا فَإِذَا خَرَجَ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا وَأَوَّلُ مَا يَنْطِقُ بِهِ هَذِهِ الْآيَةُ بَقِيَّتِ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَخَلِيفَتُهُ وَحُجَّتُهُ عَلَيْكُمْ فَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ

۱. در متن میرلوحی محمد بن الحسن به محمد بن محمد تغییر یافته است.

مُسَلِّمٌ إِلَّا قَالَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ فَإِذَا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ  
الْعِقْدُ وَهُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَعْبُودٌ دُونَ اللَّهِ  
عَزَّوَجَلَّ مِنْ صَنَمٍ وَوَتْنٍ وَغَيْرِهِ إِلَّا وَقَعَتْ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَ وَذَلِكَ بَعْدَ  
غَيْبَةِ طَوِيلَةٍ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يُطِيعُهُ بِالْغَيْبِ وَيُؤْمِنُ بِهِ»<sup>۱</sup>.

ثانیاً در روایت اصلی هیچ ذکری از رشوه نیست! در منابع دیگری هم که این روایت آمده است، هیچ ذکری از رشوه نیست<sup>۲</sup>؛ اما میرلوحی ضمن جعل سند و تحریف نام نفس زکیه، لفظ «الرشی» را نیز افزوده است<sup>۳</sup>! تحریفات دیگری نیز در همین روایت وجود دارد. در خلاصه الفوائد نیز که آن هم ظاهراً از جعلیات خود میرلوحی است در توصیف دشمنان میرلوحی می نویسد:

«باز صاحب کتاب مشاین می گوید: به خدا سوگند! که کسانی که با آن سید صالح عداوت می نمودند و زبان به بدگویی می گشودند، چون تحقیق کردم، یا به الحاد و فساد اعتقاد موصوف بودند یا به سوء ولادت و خبث طینت مشهور و معروف، یا راشی یا مرتشی یا بینهما ماشی، یا آکل سحت و ربا یا سارق و خاین و بی حیا، اکثر کاذب و نمام و مفتری، و بیشتر در مقام مردم فریبی و حیلت گری، همه مایل به سرود و غنا و سراسر بنده نفس و هوا؛ تمام راغب به لهو و لعب، و جمیع به اعمال شنیعه مرتکب، همه عاری از حلیه ایمان و مجموع مستغرق بحر عصیان؛ تمام گرفتار به علّت نادانی و اغلب مبتلای

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، صص ۳۳۰-۳۳۱.

۲. رک. إعلام الوری بأعلام الهدی؛ ج ۲، ص ۲۹۱. کشف الغمة؛ ج ۲، ص ۵۳۴. ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار؛ ج ۳، ص ۱۵۸. بحار الأنوار؛ ج ۵۲، ص ۱۹۲. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات؛ ج ۵، ص ۳۴۶. الوافی؛ ج ۲، ص ۴۶۵. سفینة البحار؛ ج ۸، ص ۶۵۰. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة؛ ج ۸، ص ۳۵۴.

۳. می توانید عکس متن کفایة المهتدی را در انتهای کتاب مشاهده کنید.

به بلای قلطبانی»<sup>۱</sup>.

## ۱۵. میرلوحی و اقسام صوفی

میرلوحی در سلوة الشیعة مفصلاً به حرمت غنا و تعریف آن پرداخته و در ضمن می نویسد:

«بالجملة چون روشن و مبین شده که همه طائفه از طوایف اسلامیة خصوصاً علمای شیعه رضوان الله علیهم اجمعین این جماعت را که به خوانندگی کردن و خوانندگی شنیدن و دیگر بدعت‌ها و اختراع - که مکرر مذکور شد - مشغولی دارند، مذمت کرده و حدیث و قرآن نیز دلالت بر مذمومیت ایشان دارد، پس از چند حال بیرون نخواهد بود: یا آن است که جماعتی که به این عمل اشتغال داند [مقتید] به مذهب شیعه نیستند بلکه مطلقاً اعتقاد به حدیث و قرآن و دین پیغمبر آخر الزمان ندارند یا از روی حماقت و نادانی این روش پیش گرفته‌اند یا به واسطه مکرو خدعت و مردم فریبی بر این [برد] زده‌اند و هر که اندک شعوری دارد<sup>۲</sup> می‌داند که بعضی از این گروه در غایت حماقت‌اند و نادانی و برخی در نهایت بداعتقادی چون میر تقی سودانی که سگی است از سگان محمود پسیخانی و جمعی در فریبندگی و تلبیس قصب السبق برده از ابلیس و این سه فرقه‌اند که با هم مختلط و ممتزج گشته‌اند و در اخبار و [آثار] این طریقه مذمومه

۱. کفایة المهددی به ضمیمه چهار کتاب دیگر، ص ۲۸۹. نمونه تهمت‌های بی‌شرمانه‌ای که به مخالفان میرلوحی زده می‌شده و ظاهراً خودش هم جاعل آن بوده، در اینجا خودش را خوب نشان می‌دهد.

۲. این‌گونه توهین کردن از آن زبان میرلوحی است که در فصل الحاقی حدیقة الشیعة هم تکرار شده است. رک. حدیقة الشیعة، ص ۷۸۸.

مخترعه محرّک و محرّص یکدیگر شده و غول راه مردم نادان گردیده ایشان را در بیابان گمراهی سرگردان ساخته‌اند و بسیار باشد که این سه خصلت در یکی از ایشان باشد و این معنی نیز در حدیث واقع است چنان که متتبع ماهر بر آن مطلع است».

در ادراء العاقلین نیز از میرتقی سودانی نام برده و او را مذمت کرده است: «... بسیار باشد که آن کسی که از روی مکر و حیل این طریقه پیش گرفته باشد یا گوشه‌گیری پیشه کرده باشد که بعضی او را از دوستان خدا دانند و در باطن از دشمنان خدا باشد چنانکه از حال میرتقی سودانی و صوفی نوروز شیرازی و جمعی غیر ایشان ظاهر گشت...».

حمله شدید او به پسیخانی و پیروانش در حدیقة الشیعة نیز نمود یافته است: «... پس شیعه باید که به سخن بعضی از متعصّبان و برخی از غافلان بلکه به قول جمعی از گمراهان و بد اعتقادان از راه نرود که در مقام توجیه و تأویل گفتگوهای زشت این طائفه در آمده‌اند و دین اسلام و کیش فرنگیان را به تأویلات غوایت آیات یکی کرده‌اند و به سبب این تأویل‌ها بسیار کس را از سفها به وادی الحاد انداخته‌اند و عجب است که این جماعت گفتگوهای محمود پسیخانی را تأویل نکرده‌اند»<sup>۱</sup>.

اما جالب‌تر که این تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای که در متن بالا به احادیث نسبت داده شده است، در حدیقة الشیعة نیز دیده می‌شود: «... و دیگر آنکه این گروه و مایلین و معتقدین ایشان چنانکه در

---

۱. حدیقة الشیعة؛ ج ۲؛ ص ۷۶۴.

حدیث وارد است سه طائفه اند. گمراهان و فریبندگان و غافلان و به روایتی به جای عبارت غافلان، لفظ احمقان واقع است و در حدیث دیگر به جای آن کلمه، جاهلان مذکور<sup>۱</sup>.

او در صفحات بعد، متن حدیثی را که در راستای همین تقسیم سه گانه جعل کرده، می آورد:

«... و یکی دیگر از جمله احادیثی که سیّد مذکور یعنی ابن حمزه و غیر ایشان از ثقات علمای شیعه از شیخ مفید رحمه الله نقل کرده اند و به اسانید صحیححه به این فقیر رسیده و سبب اطناب کمترین درین باب شده آن است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که لا یقول بالتصوف احد الا لخدعة أو ضلالة او حماقة و اما من سمی نفسه صوفیا لتقیة فلاثم علیه. و به سند دیگر این حدیث منقول است از آن حضرت با زیادتی و آن زیادتی این است که و علامته ان یتکفی بالتسمیة و لا یقول بشیء من عقائدھم الباطلة؛ یعنی قائل نمی شود به تصوف احدی مگر از روی مکرو خدعه یا گمراهی و ضلالت یا جهل و حماقت و اما کسی که خود را صوفی نام کند از روی تقیه پس نیست براو گناهی و در بعضی از روایات است که علامت و نشان آن کس آن است که اکتفا نماید به نام گذاشتن بر خود و قائل نشود به چیزی از عقاید باطله صوفیه...»<sup>۲</sup>

این تقسیم سه گانه در کتاب دیگر او، ادراء العاقلین نیز به چشم می خورد: «... و باید دانست که گروه مبتدعه و طائفه زراقیه که دیوانگان را بزرگ مرتبه و امی نمایند بلکه متجننان بد اعتقاد را نیز اولیاء و اقطاب

۱. همان؛ ص ۷۶۲.

۲. حدیقة الشیعة؛ ج ۲؛ ص ۸۰۳.

نام می‌کنند همه بی‌عقلان و مکارانند و دلیل برآنکه بی‌خردان و ناقص‌عقلانند آن است که چنان که منقول است فراگرفتن ایشان آن طریقه مذمومه را از سه حال بیرون نیست. سبب یا جهل است و نادانی یا فساد اعتقاد و بدگمانی یا مکرو حیله‌گری و شیطانی...».

### ۱۶. شگردهای جعل احادیث در کتب زنجیره‌ای میرلوحی

میرلوحی در آثارش چند شگرد برای عادی‌سازی جعل درپیش گرفته است:

۱. او کتاب‌های متعدد با اسم‌های مستعار می‌نویسد و یک حدیث یا مطلب جعلی را در آن‌ها به شکل‌های مختلفی تکرار می‌کند تا مخاطبان توهم کنند که افراد متعددی در آن دوران از آن روایت یا نقل مطلع بوده‌اند و کثرت نقل برای دیگران آرامش بیاورد.

۲. برای عادی جلوه‌دادن نقل‌های خود و القای رایج بودن کتب موهومی که ادعا می‌کند، دیگران را به آن‌ها ارجاع می‌دهد یا می‌گوید هرکس این کتاب را بخواند بر این مطلب آگاه می‌شود و... .

۳. یکی از شیوه‌های جعل حدیث در آثار میرلوحی این است که روایتی معتبر و اصیل را نقل می‌کند و در ضمن روایت، برای آن سندی جعلی از کتابی موهوم می‌تراشد! هدف او این است که با این شگرد روایات جعلی خود را نیز عادی نشان دهد و با ایجاد انس و آشنایی در ذهن مخاطب، آن‌ها را نیز به او بقبولاند. جالب اینکه معمولاً سند جعلی را پیش‌تر از سند اصلی می‌آورد مثلاً در حدیقة‌الشیعة ابتدا روایت را به سه کتاب موهوم فصول، الهادی و ایجاز نسبت داده و در آخر سند اصلی یعنی کافی را رو کرده است:

«آن جمله، حدیثی است که سید مرتضی در کتاب فصول و ابن

حمزه در کتاب الهادی الی النجاة و کتاب ایجاز المطالب به سند

خود از شیخ مفید رحمه الله و او به سند خود از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت ..... و اگر کسی خواهد که به تفصیل بر بعضی دیگر از احادیثی که در مذمت ایشان واقع است مطلع گردد به کتاب الفصول و کتاب الهادی الی النجاة رجوع کند..... و باید دانست که این حدیث که گذشت در کتاب مستطاب کلینی نیز در باب مجالست اهل معاصی به سند صحیح مسطور است»<sup>۱</sup>.

همین شیوه در کتاب سلوة الشیعة هم تکرار شده، در این جا نیز ابتدا چند سند صحیح و موثق برای این حدیث تراشیده و به کتاب مفقود الرد علی اصحاب الحلاج نسبت داده است و در آخر، سند اصلی را رو کرده است:

«دیگر حدیثی است که هم شیخ مفید نور الله مرقدہ در آن کتاب [= الرد علی اصحاب الحلاج] فرموده به چند سند..... وثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمته الله نیز این حدیث را در کتاب کافی از جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده....»<sup>۲</sup>.

همین طور بعضی احتمال داده اند نسبتی که به شیخ مفید در ادراء العاقلین داده است از همین دست باشد:

«منقول است که شیخ مفید نور الله مرقدہ به سند معتبر روایت کرده که..... و این حدیث به اندک اختلاف عبارتی در کتاب کلینی مسطور است و اخبار در این باب متعدد وارد است»<sup>۳</sup>.

در کفایة المهتدی هم این شیوه تکرار شده است:

۱. همان؛ ص ۷۹۸.

۲. سلوة الشیعة، نسخه خطی.

۳. ادراء العاقلین، نسخه خطی کتابخانه مرعشی.



«از جمله علامات ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام آنچه در حدیثی مذکور است که فضل بن شاذان - علیه الرحمة و الغفران - روایت نموده به این طریق که: حدّثنا صفوان بن یحیی رضی الله عنه، قال: حدّثنا محمّد بن حرمان، قال: ... دیگر همین شیخ صاحب نظر روایت می کند از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از محمّد بن مسلم ثقفی، از حضرت ابی جعفر علیه السلام مثل این حدیث، حدیثی و آن حدیث را شیخ ابو جعفر بن بابویه رحمته الله علیه به سند دیگر از حضرت ابی جعفر - صلوات الله علیه - در کتاب کمال الدین روایت کرده»<sup>۱</sup>.

در اینجا نیز ابتدا دو سند جعلی از کتاب موهوم الغیبة فضل بن شاذان آورده و در نهایت سند اصلی یعنی کمال الدین را ارائه نموده است و یاد همین کتاب روایت ابوالادیان را که در کمال الدین صدوق، الخرائج و ... نقل شده، با اختلافاتی به فرج کبیر طرابلسی نسبت داده و سپس به مصدر اصلی آن یعنی کمال الدین توجه داده است:

«... معتمد جمعی را فرستاد که در آن خانه درآمدند، هیچ کودکی نیافتند، و نرجس بانو در آن وقت در حیات نبود، ماریه نام کنیزی را بردند که کودک را نشان دهد، ماریه انکار نمود که هیچ کودکی در این خانه نیست، و در آن وقت خبر مرگ عبید الله بن یحیی بن خاقان رسید، و دیگر خبر آمد که صاحب الزنج در بصره خروج کرده، مشغول به آن اخبار شده از فکر ماریه افتادند و آن مستوره خلاصی یافت، و دیگر کسی به فکر او نیفتاد، الحمد لله تبارک و تعالی. و السلام علی من اتبع الهدی. این حدیث که ترجمه اش گذشت را

ابن بابویه رحمه الله نیز به اندک اختلافی در کتاب کمال الدین و تمام النعمة ذکر فرموده...»<sup>۱</sup>.

در کمال الدین صدوق سخنی از وفات نرجس نیست و نام آن کنیز نیز، صقیل (صیقل) است نه ماریه!<sup>۲</sup>

۴. یکی دیگر از شگردهای میرلوحی این است که بسیاری اوقات از کتبی که خود جعل کرده است صریحاً نام نمی برد و یا احادیث جعلی آن ها را صریح و کامل نقل نمی کند و تنها به آن اشاره گذرایی می کند. مثلاً در عبارات زیر نیز، ظاهراً مراد او همان حدیقة الشیعة است:

«یکی از بزرگان علمای امامیه در کتابی که در مناقب سرور غالب یعنی امیرالمومنین علی بن ابی طالب و اولاد اطهار آن قبله ارباب مآرب تألیف نموده به تقریب می فرماید که به سند معتبر نقل کرده اند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن جناب گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اذا رأیتم اهل البدع والریب من بعدی فاطهروا البراءة منهم و اکثروا من سبهم والقول فیهم والوقیعة کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام و یحذرهم الناس ولا یتعلمون من بدعهم یتکتب الله لکم بذلک الحسنات و یرفع لکم به الدرجات فی الآخرة... و این حدیث را محمد بن یعقوب کلینی قدس الله سرّه در کتاب کافی روایت کرده است با اندک زیادتى و...»<sup>۳</sup>.

همه این امور در عادی سازی فرآیند جعل تأثیرگذار است و همین موارد سبب شده است تا این جعل، بزرگانی را فریب دهد.

۱. همان، ص ۵۶۵.

۲. رک. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۷۶.

۳. ادراء العاقلین و اخزاء المجانین، نسخه خطی کتابخانه مرعشی.

## ۱۷. میرلوحی و ملا محمد طاهر قمی

میرلوحی روابطی خاص با ملا محمد طاهر قمی دارد و در آثارش از وی با احترام نام برده و به تلخیص برخی از آثار وی همت گماشته است و البته در بعضی موارد به تصریح خود، مطالبی را هم بر آن افزوده است. حجت الاسلام والمسلمین جعفریان می‌گوید:

«یکی از آثار ضد صوفی نیمه دوم قرن یازدهم، اثری است که با عنوان توضیح المشربین و تنقیح المذهبین شناخته می‌شود. در حال حاضر، کتابی با این نام وجود ندارد، جز آن که دست‌کم دو اثر دیگر هست که به نوعی با این کتاب در ارتباط است. همان‌گونه که گذشت، بر اساس گزارش موجود، ملا محمد طاهر قمی کتابی در رد بر صوفیان نوشته و این باید به عهد جوانی او یعنی پیش از سال ۱۰۶۰ هجری باشد. آن زمان، مرحوم آخوند ملا محمد تقی مجلسی رساله‌ای در پاسخ آن نوشته و مجدداً ملا محمد طاهر پاسخ اشکالات مجلسی اول را داده است. این کتاب اندکی بعد با عنوان توضیح المشربین نام‌گذاری شده و افزون بر سه رساله پیشین، گردآورنده محاکمه‌ای نیز میان آن رد و ایرادها صورت داده است. این گردآورنده که دادوستد علمی فراوانی در مبارزه بر ضد صوفیه با ملا محمد طاهر داشت، کسی جز میرلوحی نیست. در واقع، هر دو ی آنان، در آثارشان بر ضد این گروه، به آثار یکدیگر ارجاع می‌دادند و مردم را به خواندن آن‌ها دعوت می‌کردند.

همان‌گونه که گفته شد، دو کتاب به نوعی، تلخیص یا تهذیب یا متن بازنویسی شده توضیح المشربین را در خود جای داده‌اند. نخست رساله اصول فصول التوضیح که نسخه‌ای از آن در مجموعه به شماره

۴۲۹۶ مرعشی (برگ ۲۴ تا ۵۴) موجود است. تلخیص دیگران از سید محمد میرلوحی (وفات بعد از ۱۰۸۵) و عنوان آن رساله سلوة الشيعة وقوة الشريعة يا تسلية الشيعة وتقوية الشريعة است که از آن نیز نسخه های متعددی در دست است. در همان مجموعه ۴۲۹۶ مرعشی (برگ ۱ تا ۲۲)، مجموعه ۴۰۱۴ مرعشی (برگ ۹۴-۱۰۵) مجموعه شماره ۲۲۰۴ / ف کتابخانه ملی (برگ ۱۸۱-۲۳۲) نسخه هایی از سلوة الشيعة موجود است. این رساله در میراث اسلامی ایران به چاپ رسیده است.<sup>۲</sup> در این نسخه ها مؤلف مطهر بن محمد مقدادی معرفی شده است که گفتیم کسی جز سید محمد میرلوحی نیست. نویسندگان از کتاب های بسیاری که در رد صوفیه نوشته شده یاد کرده است: «مطاعن المجرمیه، از محقق کرکی، عمدة المقال فی کفر اهل الضلال، از شیخ حسن فرزند محقق کرکی، نزول الصواعق فی احراق المنافق، الوقیعة فی سبت المبتدعة، قررة العیون، ایجاز المطالب، هادی الی النجاة، السهام المارقة، بضاعة النجاة، درر الاسرار، مسلک المرشدين، توضیح المشربین، اصول فصول التوضیح، رساله سلوة الشيعة، اعلام المحبین، تسلية الشيعة، تبصرة الناظرین، زاد المرشدين، شهاب المؤمنین فی رجم الشیاطین المبتدعین، ثقب الشهاب»<sup>۳</sup>.

۱. ممکن است که رساله تسلية الشيعة و تقوية متن مفصل سلوة الشيعة وقوة الشريعة باشد. متن موجود در نسخه شماره ۴۲۹۶ متن خلاصه و متن موجود در نسخه شماره ۳۳۰۶ متن مفصل آن است. در مجموعه ش ۱۵۶۱ کتابخانه آية الله گلبایگانی نیز نسخه ای از آن موجود است.

۲. میرلوحی، سلوة الشيعة، ۳۳۷-۳۵۹.

۳. جعفریان، رسول، صوفیه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، جلد: ۲، صفحه: ۵۷۲، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم - ایران، ۱۳۷۹ ه.ش.

## ۱۸. نزاع صوفیان و ملایان در مشهد

مرحوم نجیب‌الدین رضای تبریزی اصفهانی (۱۰۴۸. ۱۱۰۸ قمری) که از بزرگان ذهبیه است و کتابی منظوم دارد به نام سبع المثانی که در ۱۰۹۴ قمری تألیف شده است. وی شاگرد شیخ محمد علی مؤذن خراسانی است و در این کتاب به واقعه‌ای اشاره می‌کند که در زمان استادش در مشهد مقدس اتفاق افتاده است. خلاصه رویداد آنکه چهارتن از عالِم‌نمایان مخالف تصوف در مشهد با هم جمع می‌شوند و تصمیم می‌گیرند برای مقابله با تصوف، احادیثی جعل کنند و آن را در ضمن محتوای کتابی قدیمی قرار دهند و سپس از آن کتاب، نسخی بنویسند و آن را مشهور کنند. ابتدا متن منشور داستان را از بیان آقای جعفریان بخوانیم و سپس به اصل اشعار پردازیم:

«یکی از رهبران صوفیه ذهبیه در این دوره، نجیب‌الدین رضای تبریزی اصفهانی (۱۰۴۷ - ۱۱۰۸) است که کتاب سبع المثانی او به چاپ رسیده است.<sup>۱</sup> نجیب‌الدین رضا قطب صوفیان ذهبی و جانشین شیخ محمد علی مؤذن خراسانی است. پس از وی شیخ علی نقی اصطهباناتی و سپس قطب‌الدین تبریزی که دیدگاه‌های سیاسی وی را در نوشتاری مستقل در این مجموعه آورده‌ایم، به ریاست ذهبیه رسیدند.<sup>۲</sup> وی کتاب سبع المثانی را که یکی از آثار منظوم است، به عنوان مجلد هفتم مثنوی جلال‌الدین مولوی

۱. این تاریخ برحسب تحقیقی است که اسدالله خاوری در کتاب ذهبیه، تصوف علمی - آثار ادبی صص ۲۸۷-۲۸۹ انجام داده است. شرح حال مفصل او در همان جا صص ۲۷۸-۲۹۰، ۵۱۶-۵۲۵ آمده است.

۲. رک. آقا بزرگ، الذریعه، ج ۱۲، ص ۱۳۰. در آنجا به خطا سال درگذشت او ۱۰۷۵ قمری آمده است.

۳. شیرازی، محمد معصوم، طرائق الحقائق، ج ۳، صص ۲۱۶-۲۱۷.

سروده و تاریخ سرایش آن سال ۱۰۹۴ است.<sup>۱</sup> نجیب الدین رضا در این کتاب، آگاهی‌هایی دربارهٔ ضدیت با تصوف در دورهٔ عباس دوم (وفات ۱۰۷۷ قمری) آن هم در شهر مشهد و اصفهان به دست داده است.<sup>۲</sup> وی در جایی از همین سبع‌المثانی از خوابی که در مشهد امام رضا علیه السلام دیده سخن می‌گوید؛ آن هم در وقتی که منکران تصوف همه جا در شهرها سر برآورده بودند. در این رؤیا، چهارده معصوم علیهم السلام حضور داشته و در کنار آن‌ها همهٔ مشایخ و اولیا نیز، شکوه‌کنان ایستاده بودند که از آن جمله شیخ صفی الدین اردبیلی بوده است. در آنجا امام زمان علیه السلام با شیخ صفی الدین سخنی فرموده و فهم نجیب الدین چنان بوده که وقت تغییر دولت صفوی فرارسیده است.<sup>۳</sup> در واقع، این نوعی پیشگویی برای سقوط این دولت است.

وی از خواب بیدار می‌شود و دو سال بعد، یعنی در سال ۱۰۷۳ شاهد اوج‌گیری فشار بر صوفیان است. زمانی که این اعتراضات به شاه صوفی اعتقاد رسید، تصمیم گرفت تا با منکران تصوف برخورد کند؛ اما نزدیکان وی که افراد خشکی بودند، تمایل به این کار نداشتند.<sup>۴</sup>

۱. نجیب الدین رضا، سبع‌المثانی، ص ۳۸۴.

۲. وی تبریزی الاصل است اما در اصفهان زاده شده و ده سال در مشهد مشغول ریاضت بوده و در سال ۱۰۷۶ قمری به اصفهان بازگشته است.

۳. این اشاره به آن است که مشایخ صوفیه، سقوط صوفیه را به خاطر پشت کردن این دولت به صوفیه و دشمنی با آن‌ها تحلیل می‌کنند. راز عرفانی آن هم این است که شیخ صفی الدین جدّ این خاندان، دست از حمایت فرزندانش برداشته و این دولت سقوط کرده است. قطب‌الدین نیریزی هم شبیه همین مطلب را در خواب دیده و این چنین به شعر در آورده است (خاوری، ذهبیه، ص ۳۱۳).

۴. سبع‌المثانی، ص ۳۶۰.

این افراد که ترس از قطع شدن مستمری مخالفان داشتند، به شاه گفتند که دعوای صوفی و ضد صوفی همیشه وجود داشته و جز با کشتن منکران که البته نشدنی است، خاتمه نمی‌یابد.

در مقابل، کسانی از درباریان که متمایل به تصوف بودند، شاه را بر بخورد با مخالفان تصوف تحریض می‌کردند. در اینجا بود که شاه به ساختن تکیه فیض در اصفهان پرداخت تا در برابرین مخالفت‌ها، کاری برای صوفیان کرده باشد. این حمایت‌های شاه که در جای دیگری هم از آن یاد کردیم، سبب شد تا قدری از مخالفت‌ها در اصفهان کاسته شود؛ اما در شهرهای دیگر، همچنان ادامه داشت.

نجیب‌الدین به شدت از این فضای ضد صوفی خشمگین بوده و عالمان ضد صوفی را با تعبیر خائن مورد حمله قرار داده، می‌گوید و در اینجا صحبت از شهر مشهد و ملای مشخصی است که ضد صوفی بوده و نجیب‌الدین در اشعار خود حکایت او را بیان کرده، مباحثات شیخ خود، محمد علی مؤذن خراسانی را با وی آورده است.

ابن شمسش گفت باملاکه چیست خود بگو کاین افترا لایق به کیست  
ضد اهل حق چرا خود می‌شوی مظلومه چون پیله بر خود می‌تنی  
از تو جرأت می‌کنند این عامیان بوی خون می‌آید از گفتارتان  
پاسخ آن «فقیه خشک رأی» این بوده است که تو عارف حقیقی نیستی؛ بلکه آن‌ها که در گذشته بودند، عارف واقعی بودند. به هر روی، ماجرا بالا می‌گیرد و در مشهد و سایر شهرها، مخالفت با صوفیان بیشتر شده، خبر آن به هند و روم می‌رسد. ملای یاد شده یا ملای دیگر از بس به صوفیان لعنت می‌کرد، صوفیان یا به قول وی، اهل الله، او را «لعنتی» نام کردند.

در گفتگویی که با او شد، وی را از شاه ترسانندملای یاد شده که شخص با جرأتی بود، گفت: از آن ملا، علت مخالفتش با صوفیان را پرسیدند. وی در پاسخ به کارهای زشت آنان در «ذکر و چرخ و یا هوزدن و غنا» اشاره کرده گفت که آنان ملحد و اتحادی مذهب هستند. به او پاسخ داده شد که اینها کار قلندران است و او نباید وضع صوفیان را به قلندران قیاس کند.

ملاً ضمن تأیید اینکه در سفر و حضر اینان را دیده که خوب هستند، از شیخ آنان یاد کرده است که در سفر بغداد با وی بوده و پول‌هایی را که مردم به او داده بودند تا به مسکینان بدهد، میان مریدان و کسان خود تقسیم کرده است.<sup>۱</sup> به ملاً گفته شد که اینها تهمت است و او از روی بی‌اطلاعی این نسبت‌ها را می‌دهد؛ اگر باز چنین برخورد کند، خداوند او را رسوا خواهد کرد. پاسخ ملاً آن بود که از قضا، تا وقتی این حرف‌ها را نمی‌گفت، وضعش بسیار بد بود، اما از آن روزی که با صوفیان چنین می‌کند، نعمت‌های الهی بروی فزونی گرفته است عالمان مخالف با تصوف، چهار تن شدند و هم‌زمان به تبلیغ برضد صوفیان پرداختند.

نجیب‌الدین می‌افزاید، آن‌ها قرار گذاشتند تا چند حدیث در رد صوفیان جعل کنند و آن را در یک کتاب قدیمی قرار دهند؛ سپس مجلداتی از آن را فراهم آورده، کتاب را شهرت دهند. در خانه‌ای که آن‌ها نشسته و این ترهات را می‌بافتند، مادری متوجه شده، ماجرا را به فرزندش که مرید ملاً بود، گفت؛ اما آن فرزند، همچنان از ملاً دفاع می‌کرد.



مادرش گفت که اجازه نخواهد داد تا آن ملاً به خانه آن‌ها درآید؛ اما پسر اصرار داشت و مادرش به او گفت بهتر است خود را بکشد و پسر نیز چنین کرده، دارویی خورد و خودکشی کرد. نجیب الدین، از مجلسی در شهر مشهد یاد می‌کند که برخی از شیوخ صوفیه به رهبری شیخ محمد علی مؤذن خراسانی با عده‌ای از مخالفان جمع گشته، به گفتگو پرداختند. در میان مخالفان تصوف، مرد عربی بوده است که شیخ صوفیان را به خاطر اعتقادش به قدیم بودن عالم، متهم به الحاد کرده است. بحث بالا گرفته و مخالفان چنین می‌گفتند. شیخ صوفیان از او پرسید که معنای بدعت را بگوید؛ و او پاسخ داد که حلال را حرام کردن و حرام را حلال کردن بدعت است. شیخ نمونه خواست و آن شخص گفت: شیخ صوفیان گفت، حلال و حرام این موارد کدام است؟ آن فرد عرب، از غنا سخن گفت که صوفیان آن را حلال کرده‌اند. شیخ پاسخ داد که معنای غنا را برای ما شرح بده، تعریفش کن تا بدانیم حرام است یا نه؟ شیخ گفت این‌ها که تو گفتی، غنا نیست؛ این‌ها آواز خوش است که خدا آن را دوست دارد. بحث درباره غنا بالا گرفت و همان حکایتی که درباره بحث غنا میان عالمان و فقیهان بود و ما شرح آن را در نوشتار مستقلی پس از این آورده‌ایم، در اینجا نیز بالا گرفت. بالاخره خبر این وقایع به گوش شاه رسید.

شاه بر آشفت و تصمیم گرفت تا همه منکران تصوف را از دم تیغ بگذراند و همگان را مجبور کند تا آیین او را در دفاع از تصوف بپذیرند. در این وقت، حکیمی نزد شاه بود، و سبب خشم وی را پرسید. شاه جوان گفت که از دست این خائنان دلگیر شده و

غیرتش ایجاب می‌کند تا همه منکران را بکشد. حکیم مزبور از وی خواست تا حلم و بردباری جد خود را پیشه خویش سازد. ابتدا کسانی را بفرستد تا آنان را منع کنند؛ اگر نکردند، برای کشتن آنان فرصت باقی است. شاه از این نصیحت خشنود شد. سپس یکی از غلامان خود را که ندیمش بود، به مشهد فرستاد تا منکران تصوف را از لعن صوفیان منع کند و اگر منع نشدند، آنان را بکشد.

این افسردر مشهد به حمایت از شیخ برخاست و از صوفیان دفاع کرده در برابر منکران ایستاد. اما آن ملای لعنتی حاضر به دست برداشتن از مواضع خود نشد؛ این حرکت او خشم آن افسر را برانگیخت و دستور داد تا او را دستگیر کرده، به شکل زشتی نزد او آورند. پس از آن دستور داد تا او را به فلک بسته، با چوب تر به پایش بزنند.<sup>۱</sup> سپس نیز دستور اخراج او را از شهر صادر کرد که باز با وساطت همان شیخ، ملارا به شهر بازگردانند.

پس از این وقایع است که شیخ صوفیه، بر حسب گزارش نجیب الدین به اصفهان می‌آید تا به شاه عباس دوم خدمت کند؛ و در واقع با استفاده از فرصت، خدمتی به تصوف و صوفیان بکند. به گفته نجیب الدین رضا، شیخ نزد شاه صفی - سلیمان بعدی - نیز منزلت خویش را حفظ کرد و پس از آنکه شاه سلیمان در سال ۱۰۷۸ بیماری سختی گرفت و با نقشی که شیخ و دیگر صوفیان بازی کردند، شاه با تغییر نامش از صفی به سلیمان حالش بهبود یافت و همین جاست

که نجیب‌الدین نیز ماده تاریخی برای بهبودی شاه سلیمان گفت:  
سلیمان کز علی صاحبقران شد

ز تاریخ جلوسش بد نهان شد<sup>۱</sup>

اصل اشعار چنین است:

تا که بندند برردّ صوفی حدیث  
در درون خانه او در شدند  
در درون یک کتابی از قدیم  
تا درخت صوفیان از بن کنیم  
اندر آن خانه به جمع خار و خس  
ترهاتی چند می بستند پیش  
صالحه دانست فکر آن مکار  
خورده از مکر ملاً خویش من  
کشته گردید از چنین کردار خود  
می کنید آخربه قتل خویش جد  
توبه کس تا بماند این خود رفو  
فاش سازد خود دهل وقت زدن  
افتراها را مبندید این چنین  
تا که مجلس گرم سازد بهر خویش  
داخل اندر باب او ملاً عضد  
گفت جز ملاً عضد دانی که کیست

جمع گشتند چار ملاً خبیث  
یک پسر عطار را بازی زدند  
که حدیث چند بندیم و بریم  
چند جلد آریم و شهرتها دهیم  
چند روزی این چنین با چند کس  
فکرهای خام می پختند خویش  
مخبر آمد مادر طفل عطار  
گفت با فرزند خود ای طفل من  
عاقبت رسوا شوند از کار خود  
مؤمنان را افتراء بندید خود  
آن پسر گفتش که ای مادر مگو  
مادرش گفتا که ای فرزند من  
زینهار از حق نه بترسید کاین  
روز دیگر آمد آن ملاً به پیش  
آن پسر حاضر بندانم که شد  
مادرش در پشت در گفتا که کیست

۱. صوفیه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، جلد: ۲، صفحه: ۵۳۲-۵۳۷، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم-ایران، ۱۳۷۹ ه.ش.

گفت آن زن کای تو جاهل ترز من  
 مرحبات نیست در ذات ای شقی  
 گفت رورواز درم ورنه به سنگ  
 می برم من این کتابهای غلط  
 رفت ملاً دو دوان سوی پسر  
 طفل آمد سردوان در خانه اش  
 مادرش گفت ای پسر من خواب بد  
 گفت نگذارم به حق شاه دین  
 گر در آید او دگر در خانه ام  
 گفت فرزندش که من خود را کُشم  
 گفت رو رو خویش را بردار زن  
 آن پسر دارو شکن خورد و به مُرد  
 ای خوشا حال چنین ملاً بود

غیر اهل شدنی تویی سخن  
 کافتراء بندی به مرد متقی  
 می کنم این کوچه ها را بر توتنگ  
 تا که بر سنجند مردان نمط  
 گفت گفتارش تمامی سربه سر  
 تا که بر خواند دو صد افسانه اش  
 دیده ام خواهی شد از دینت تورّد  
 پیشوای دین امام هشتمین  
 بر زند آتش خدا در خانه ام  
 گرتو نگذاری که آید در برم  
 به بُود نزدم ز تو رو پاک زن  
 جان به مالک های دوزخ تحفه برد  
 که ز همراهی او اینها شود

### نکاتی از این داستان

#### ۱. ارتباط آن با میرلوحی و ملامحمد طاهر

از برخی گزارش های دیگر می توان فهمید این نزاع، با حلقه میرلوحی و ملامحمد طاهر مرتبط بوده است. زیرا به نقل از دیگر منابع، یکی از سردمداران آن، فردی به نام ملامحمد رضا از مریدان ملامحمد طاهر قمی است که به خاطر لعن کردن های فراوانش به لعنتی مشهور شده است. در نهایت پس از نصیحت های زیاد و با طرفداری شاه صفوی از صوفیه، وی را دستگیر کرده و

به فلک بستند و تا در مشهد کف پاییی نخورد، ساکت نشد. سپس او را از شهر بیرون کردند، البته با وساطت، دوباره به شهر برگردانده شد<sup>۱</sup>.

## ۲. هم‌زمانی با اولین نسخه‌ها و اولین گزارش‌ها

اولین نسخه‌های کتاب دقیقاً مربوط به همین دوره است؛ پیش‌تر گفتیم که اولین نسخه حدیقة الشیعة متعلق به سال ۱۰۷۴ قمری است و اولین گزارش‌ها از این کتاب هم در آثار تألیف شده از سال ۱۰۷۴ قمری به بعد است؛ به جز سلوة الشیعة که تألیف خود جاعل حدیقة یعنی میرلوحی است و اعتباری ندارد و احتمال تغییر در تاریخ یا جاگذاری اسم حدیقة الشیعة در آن از سوی جاعل طبیعی است.

## ۳. مشهد مرکز نسخه‌های حدیقه

اولین گزارش‌ها از نسخه‌های حدیقة الشیعة در مشهد و از مرحوم شیخ حر است. چنان‌که از گزارشی که شیخ حر انجام داده روشن می‌شود<sup>۲</sup> نسخه‌های اولیه در مشهد، دارای اختلاف بوده است. معمولاً نسخه‌سازی اولیه در همان جایی است که نسخ متفاوت و نسخه بدل‌ها وجود دارد. با توجه به این نکات می‌توان قویاً حدس زد که کتاب در همین حدود ۱۰۷۳ قمری و در مشهد مقدس جعل شده است.

## ۱۹. توضیحی درباره کتاب انیس المؤمنین

در اینجا لازم است دوباره به کتاب انیس المؤمنین بازگردیم. کتاب انیس المؤمنین شباهت زیادی با حدیقة الشیعة دارد و بررسی آن، جعل فصل الحاقی

---

۱. رک. سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، ج ۱، صص ۷۶۴ تا ۷۶۹ و ص ۸۹۰ به نقل از سبع المثانی و فتوح المجاهدین.

۲. الاثنی عشریة، ص ۳۰. از آنجا که شیخ حر در مشهد می‌زیسته طبیعتاً گزارشش مربوط به این شهر است.

حدیقة الشیعة و جاعل آن یعنی میرلوحی را آشکارتر می‌کند. نخستین نکته در خورتوجه درباره کتاب انیس المؤمنین که منسوب به محمد بن اسحاق حموی است<sup>۱</sup>، ساختار غیرطبیعی آن است. نویسنده پس از مقدمه‌ای درباره زندگی رسول خدا ﷺ در دوازده باب به معرفی امامان و فضایل آنان و بیان اجمالی حوادث زمانشان پرداخته و خاتمه را به ذکر علائم ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اختصاص داده است.

در میانه باب ششم که مخصوص امام صادق است، با اندک مناسبتی، بحث را به حاشیه برده و به تفصیل درباره ابومسلم خراسانی سخن گفته است. این حاشیه بیش از یک چهارم کتاب را دربر گرفته است. به طور معمول انتظار نمی‌رود کتابی که موضوع اصلی آن درباره پیامبر خدا ﷺ و دوازده امام عجل الله تعالی فرجه الشریف است، بیش از یک چهارم حجمش را به بحث درباره ابومسلم خراسانی اختصاص دهد، به گونه‌ای که سیر اصلی کتاب تحت الشعاع قرار گیرد! هر چند نویسنده به این ناهمگونی توجه داشته و کوشیده با عباراتی آن را جبران کند:

«اگرچه در منهج النجات حکایت آن بی سعادت مسطور گشته، و در این مختصر تفصیل هر اجمال حواله به آن کتاب است، لیکن به سببی که از سیاق کلام آینده معلوم شود، مناسب چنان دید که در این اوراق نیز بعضی از مطاعن آن پیش خیل ارباب شقاوت مذکور، و برخی از دلائل لعن آن سردفتر اصحاب نفاق مزبور گردد...»<sup>۲</sup>. «... لهذا به خاطر فاتر رسید که در این مقام مجملی از

۱. شاگرد محقق کرکی است. تاریخ تألیف هم سال ۹۳۸ قمری است. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه مسجد گوهرشاد موجود است. رک. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه جامع گوهرشاد، ج ۴، ص ۱۹۲۷.

۲. انیس المؤمنین، ص ۱۴۰.

احوال آن مُبدِع ظلام تحریر دهد»<sup>۱</sup>.

این ساختار نامتعارف بیش از هر چیز ما را به یاد حدیقه الشیعة می‌اندازد. حدیقه الشیعة نیز در اصل درباره دوازده امام علیهم‌السلام است؛ اما به ناگاه در میانه باب مربوط به امام صادق علیه‌السلام به حاشیه می‌رود و پس از گفت‌وگو درباره ابومسلم، بحث را به نقد صوفیه می‌کشانند و بدون رعایت سیاق کتاب، صفحات متعددی را به آن اختصاص می‌دهد، و البته سعی می‌کند با عباراتی این عدم تناسب را توجیه کند:

«مؤلف گوید: به خاطر می‌رسید که در این مقام سبب انتقال دولت و حکومت را از دودمان بنی‌امیه به خاندان بنی‌عباس که مکرر امامان علیهم‌السلام از آن خبر داده بودند باز نمایند...»<sup>۲</sup>. «... و چون ابتدای ظهور صوفیان و مذهب باطل ایشان در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام بوده بنابراین وعده‌ای که در اوایل جزو اول این مختصر نموده چند کلمه‌ای در بیان مذاهب و عقاید ایشان در باب جداگانه در این مقام مسطور می‌گرداند...»<sup>۳</sup>.

آیا ممکن است انیس المؤمنین نیز سرگذشتی چون حدیقه الشیعة داشته باشد؟!

نکته مهم دیگر مصادری است که از انیس المؤمنین یاد کرده‌اند. کتاب انیس المؤمنین، با وجود نقل روایات منحصر به فرد از مصادر نایاب، چه در زمان خود و چه در دوره‌های بعد، چندان شناخته شده و مورد توجه نبوده است و کمتر کسی از آن نقل قول آورده است. هویت کتب انگشت‌شماری که از این

۱. همان، ص ۱۴۵.

۲. حدیقه الشیعة، ج ۲، ص ۷۳۵.

۳. همان، ج ۲، ص ۷۴۰.

کتاب به عنوان مصدر و منبع یاد کرده‌اند، بسیار جالب است:

### الف. کفایة المهتدی:

میرلوحی در کفایة المهتدی می‌نویسد:

«و باید دانست که جمعی از علمای امامیه دلیل عقلی که مستنبط است از دلیل نقلی در این باب که در کتاب‌های خود ایراد نموده‌اند از آن جمله صاحب کتاب انیس المؤمنین می‌گوید که: به مقتضای لولاک لما خلقت الافلاک خلوّ زمانه از نور محمّدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ممتنع است و عالم به برکت آن نور قائم است چنانکه حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هذا الأمر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنی عشر خلیفة کلّهم من قریش. یعنی: امر دین و مردمان باقی است تا آن زمان که بگذرد در میان ایشان دوازده خلیفه که همه از قریش باشند. و چون دنیا از فیض نور محمّدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که به مهدی عَلَيْهِ السَّلَام انتقال یافته عاری شود، به موجب فرموده «فلا خیر فی العیش بعد المهدی» سلسله انتظام دنیا منقطع گردد».

این عبارات بخشی از مقدمه انیس المؤمنین (ص ۴) است و جالب آنکه دقیقاً هم سبب اعتقادات میرلوحی است. یکی از اعتراضات اصلی میرلوحی به مجلسی آن است که چرا در رساله رجعت، روایاتی درباره رجعت امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام و حکومت آنان پس از حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام آورده است. در این باره به تفصیل در کفایة المهتدی بحث کرده و حتی در این راستا چند روایت را جعل کرده و به فضل بن شاذان نسبت داده است!



### ب. ابیات المختار و انیس الابرار:

این کتاب به تصریح مؤلف آن برای دفاع از میرلوحی نوشته شده و بیشتر مطالبش را از انیس المؤمنین نقل کرده است. نویسنده خود را به نام سید مختار حسینی نسابه شناسانده و در آغاز کتاب می نویسد:

«پس، بدان ای عزیز! - اعزّک الله فی الدّارین - که اگر چه بسیاری از کتب اصحاب به مثالب و معایب ابومسلم مروزی کذاب ناطق است، اما چون کتابی در این باب به جامعیت انیس المؤمنین که از مؤلفات مولی الاجلّ الأفضّل فاضل الدّین محمّد بن اسحاق بن محمّد حموینی به نظر این ذرّه احقر نرسیده، به خاطر شکسته خطور کرد که باب ششم از ابواب آن کتاب که مشتمل است بر حالات ابومسلم مروزی مرتاب، به عیادت (عبارت؟) مؤلّف که از جمله تلامذه شیخ بن عبد العالی است انتخاب نماید و آن را به مقدمه ای و خاتمه ای بیاراید...»<sup>۱</sup>.

### ۳. «قحطبة بن شبيب» پسر «شبيب خارجی»؟!

نکته جالب دیگر، روایات جعلی و مصادر دروغین انیس المؤمنین است مانند آنچه از کفایة البرایا، ادیان و ملل و مظهر العقائد نقل کرده است. این جعلیات غالباً جهت گیری و سبک خاصی دارد که مشابه آن را در کتب میرلوحی دیده ایم. در ادامه مواردی از این دست را بررسی خواهیم کرد. از جمله این موارد گره زدن «قحطبة بن شبيب» است به خوارج! نویسنده در باب مربوط به امام سجاد علیه السلام می نویسد: «... صالح بن مسرح و شبيب بن یزید بن نعیم

۱. مقدمه کفایة المهتدی، ص ۳۳۳.

الشیبانی که دو تن از خوارج بودند، متفق شده خروج کردند؛ صالح کشته شده امارت بر شیبیب مقرر گشت...»<sup>۱</sup>. شرحی که بعد از آن درباره شیبیب و پیروانش می دهد، این پرسش را برمی انگیزد که چرا نویسنده بر این موضوع فرعی و نه چندان متناسب، حساس است؟ این پرسش به زودی پاسخ خود را می یابد: «صاحب مظهر العقائد آورده که این شیبیب پدر قحطبه شیبانی، و جد حسن قحطبه و حمید قحطبه است که قائل به امامت بنی عباس شدند، و در تقویت دولت بنی عباس نصرت ابومسلم مروزی نمودند»<sup>۲</sup>. در حقیقت، حساسیت نویسنده بر «شیبیب خارجی»، به دلیل پیوندی است که می خواهد بین او و «قحطبه بن شیبیب» برقرار کند و بدین منظور ناچار، نسب قحطبه را که بنا بر همه کتب تاریخ و انساب «طائی» است؛ به «شیبانی» تغییر داده است! در این جعل، نویسنده ارتباط «قحطبه» با ابومسلم و جایگاه ویژه او در «ابومسلم نامه ها» را پیش چشم داشته است:

«... ابو عکرمة از معارف و مشاهیر ساکنان خراسان که به دایره بیعت درآمده بودند، دوازده تن را به نقابت اختیار نموده فرمود که به گرفتن بیعت مشغول گردند. کثیر خزاعی و پسرش سلیمان بن کثیر و مالک بن هیثم و قحطبه بن شیبیب از جمله این دوازده تن بودند. و قحطبه مذکور خارجی زاده بود، و پدرش شیبیب در میان خوارج دعوی امامت می نمود افسانه خوانان بی حیا [ی] یاوه گوی، و قصه گویان بادپیمای سخت روی، این قحطبه و احمد زمجی را که از ملازمان او بود، از اشراف سادات می شمردند، و عوام کالانعام را به

۱. انیس المؤمنین، ص ۱۱۹.

۲. همان، ص ۱۲۱.

این تزویر شیفته و رام و گرفتار دام خود می گردانیدند»<sup>۱</sup>. او در واکنش به قصابان که قحطبه را «سید» شمرده اند، قحطبه را «خارجی زاده» نامیده است؛ زیرا خوارج بیش از هر فرقه دیگری به دشمنی با امیرالمؤمنین شهرت دارند.

عنوان کتاب مظهر العقائد و مطلبی که از آن نقل کرده، با موضوع ملل و نحل تناسب دارد. درباره این کتاب هیچ اطلاعاتی یافت نشد و به گمان قوی اصلاً وجود خارجی نداشته است. نویسنده مطالبی به کتاب ادیان و ملل نیز نسبت داده است. توجه به موضوع «ملل و نحل» و جعل در این زمینه نیز در آثار میرلوحی کم نیست<sup>۲</sup>. در هر حال ادعای نویسنده بسیار شگفت آور است؛ «قحطبه بن شیبب» از بنی طی و سردار نامدار عباسیان است و «شیبب بن یزید» از بنی شیبان و رهبر خوارج؛ و احوال هریک به تفصیل در تاریخ ثبت شده است و نسب هریک با چشم پوشی از اختلافات جزئی، چنین است:

۱. «شیبب بن یزید بن نعیم بن قیس بن عمرو بن قیس بن شراحیل بن همام بن مّرة بن ذهل بن شیبان بن ثعلبة بن عکابة»<sup>۳</sup>.
۲. «قحطبة بن شیبب بن خالد بن معدان بن شمس بن قیس بن اکلب بن سعد بن عمرو بن عمرو بن الصامت بن غنم بن مالک بن سعد بن نبهان بن عمرو بن الغوث بن طیّی بن ادد»<sup>۴</sup>.

---

۱. انیس المؤمنین، ص ۱۵۵.

۲. به عنوان نمونه: ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب، الفصول التامة و... .

۳. رک. أنساب الأشراف، ج ۸، ص ۱۷. جمهرة أنساب العرب، ص ۳۲۷. البداية والنهاية، ج ۹، ص ۲۰. تاریخ الإسلام، ج ۵، ص ۴۱۷. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۹۰. الکامل، ج ۴، ص ۳۹۶.

۴. رک. أنساب الأشراف، ج ۹، ص ۳۱۴ و ج ۴، ص ۱۳۴. جمهرة أنساب العرب، ص ۴۰۴. الأنساب، ج ۸، ص ۲۳۲. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۱۵. تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۹، ص ۲۹۷. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۵۳. الکامل، ج ۵، ص ۳۸۰. المنتظم، ج ۹، ص ۵۸.

ادعای واضح البطلان نویسنده انیس المؤمنین را تنها در کتب زیر یافتیم:

### ۱. ابیات المختار و انیس الابرار

چنانکه گفتیم این کتاب را شخصی به نام «سید مختار حسینی نسابه» در دفاع از میرلوحی نگاشته است. او پس از نقل عبارات انیس المؤمنین می نویسد:

«مختار گوید که: قحطبة از بنی طیّ بود، گاهی او را و پدرش را به آن قبیله نسبت داده «طائی» می گفتند، و گاهی به شییان که جدّ ایشان بود منسوب ساخته «شییانی» می خواندند؛ چه پدر قحطبه، شیب بن یزید بن نعیم بن الشییان الطائی بود...»<sup>۱</sup>.

شگفتا! نویسنده ای که اولیات نسب شناسی را نمی داند و «طائی» را از «شییانی» باز نمی شناسد، خود را «نسابه» جازده و با مهمل بافی و دروغ، قحطبة طائی را به شیب شیبانی دوخته است! (در بالا نَسِبِ هر دو را آوردیم).

### ۲. صحیفة الرشاد

این کتاب نیز در دفاع از میرلوحی نوشته شده است و نویسنده خود را «محمد زمان بن محمد جعفر رضوی»<sup>۲</sup> معرفی کرده است. او می نویسد: «... قحطبة بن شیب که پدرش از ائمه خوارج بود به امر ابومسلم تا به کوفه رفته پیش از تسخیر آن بلده؛ در بحر فنا غرق گشت...»<sup>۳</sup>.

### ۳. خلاصة الفوائد

اتفاقاً این رساله نیز در دفاع از میرلوحی نوشته شده است. نویسنده خود را «عبدالمطلب بن یحیی طالقانی» معرفی کرده و در عباراتی شبیه انیس

۱. مقدمه کفایة المهتدی، ص ۳۶۶، دارالتفسیر.

۲. شرح حال وی را بنگرید: امل الآمل، ج ۲، ص ۲۷۳ و کفایة المهتدی ص ۴۷.

۳. مقدمه کفایة المهتدی، ص ۲۷۸.

المؤمنین، می نویسد:

«... ابو عکرمه از اهل بیعت دوازده تن را به نقابت برگزید که ایشان نیز به گرفتن بیعت مشغول شوند، کثیر خزاعی و پسرش سلیمان کثیر و مالک بن هیثم و قحطبه بن شیبیب از جمله آن دوازده تن بودند و قحطبه مذکور، خارجی زاده بود و پدرش در میان خوارج دعوی امامت می نمود، و چنانکه در - عیون اخبار الرضا علیه السلام - مسطور است حمید پسر قحطبه در یک شب شصت امام زاده [را] به قتل رسانید. عوام کالانعام به سخن قصه خوانان یاوه گوی بی حیا قحطبه و پسران او را و احمد زمچی که یکی از ملازمان او بود از اشراف و اکابر سادات می دانند، با آن خوارج دوستی ورزیده خود را از اهل جهنم می دانند...»<sup>۱</sup>.

#### ۴. حدیقة الشیعة

«... ابو مسلم قحطبه شیبانی را که پدرش را جمعی از خارجیان امام می دانستند به جانب عراق فرستاد»<sup>۲</sup>. چنانکه می بینیم همه این کتابها ارتباط خاصی با میرلوحی دارند. تکرار این دروغ در بخش الحاقی حدیقة الشیعة قرینه دیگری است بر مرتبط بودن جعل حدیقة الشیعة با میرلوحی. نویسنده انیس المؤمنین مطلب جالب دیگری نیز درباره «شیبیب بن یزید» آورده است:

«عبد الله بن موسی بن احمد بن محمد بن علی الرضا - علیه السلام - در کتاب ادیان و ملل آورده آنچه ترجمه آن این است که شیبیب و اتباعش - که لعنت کند خدای تعالی برایشان - می گفتند هر کس

۱. همان، ص ۲۹۵.

۲. حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۷۳۶.

زنی عقد کند و در حال عقد نکاح علی بن ابی طالب علیه السلام راست و شتم ننماید، آن عقد باطل است و هر فرزندی که به هم رسد حرامزاده است»<sup>۱</sup>.

این گزارش را با دعاوی گزاف و اکاذیب عجیبی که محمد هادی پسر میرلوحی در کتاب اصول العقائد و جامع الفوائد آورده، مقایسه کنید تا به ارتباطش پی ببرید:

«... و آن چه ابومسلم مروزی که یکی از نوکران خلفای بنی عباس است به دست خود کشته است صد و بیست امامزاده علوی فاطمی است که در یک مجلس کشته! و آن چه به طفیل آن زندیق کشته شده از امامزاده‌های ما که علمای ما در کتاب‌های معتبر نقل کرده‌اند صد و بیست هزار امامزاده علوی فاطمی است! و این زندیق ابومسلم ملعون عداوتش با حضرت امیرالمؤمنین و اولاد آن حضرت در مرتبه‌ای بود که می‌گفت اگر کسی در وقت عقد نکاح علی بن ابی طالب را ناسزا نگوید آن عقد باطل است و هر فرزندی که از آن عقد به هم رسد ولد زنا است!»<sup>۲</sup>.

کتاب الادیان و الملل یکی از کتب مفقوده است که شیخ منتجب‌الدین درباره‌اش این‌گونه نوشته:

«السید العالم عبید الله بن موسی بن أحمد بن محمد بن أحمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ع ثقة ورع فاضل محدث له کتاب أنساب آل الرسول وأولاد البتول کتاب فی الحلال والحرام

۱. انیس المؤمنین، ص ۱۲۰.

۲. اصول العقائد و جامع الفوائد، نسخه خطی کتابخانه مجلس.

کتاب الأديان والملل أخبرنا بها جماعة من الثقات عن الشيخ المفيد  
عبدالرحمن بن أحمد النيسابوري عنه<sup>۱</sup>.

به نظر می‌رسد علاوه بر انیس المؤمنین، در سلسله رسائلی که میرلوحی  
و مقلدانش بر ضدّ صوفیه نوشته‌اند، مطالبی به این کتاب نسبت داده شده  
است؛ زیرا آقاییزگ در توصیف کتاب الردّ علی الصوفیة و الفلاسفة نوشته سید  
محمد علی بن محمد مؤمن طباطبایی (تألیف ۱۲۲۱ قمری) گفته است:

«... و یذکر فیہ أسماء کثیر من کتب الردود علی الصوفیة مثل  
ثقوب الشهاب فی رجم المرتاب و نزول الصواعق فی إحراق المنافق  
و أسرار الإمامة و بیان الأديان و الملل و تبصرة العوام و ایجاز  
المطالب و خرد روزافروز و هادی النجاة و قرّة العیون و الفصول التامة  
و الوقیعة فی سب المبتدعة و السهام المارقة و إثبات الحجّة علی  
أهل البدعة و إرغام الملحدين و السیوف الحادة و عین الحیة و  
بضاعة مزجاة و درر الأسرار و مسلك المرشدين و معیار العقائد و  
مقصد المهتمدين و الدرّة الفاخرة و توضیح المشریین و أصول فصول  
التوضیح و سلوة الشیعة و تبصرة الناظرین و أعلام المحبین و تسلیة  
الشیعة و زاد المرشدين و شهاب المؤمنین إلى غیر ذلك»<sup>۲</sup>.

همچنین در ادامه به یادداشتی جالب توجه کنید:

«صاحب رساله كفاية العاقلین فی معرفة المبتدعین می‌گوید:  
بدان ای عزیز که پیش از این بزرگان علمای شیعه از متقدّمین و  
متأخرین کتاب در این باب بسیار نوشته‌اند. از جمله کتاب‌هایی  
که در آن بیان حال کل این طائفه ضالّه یا بعضی از ایشان کرده‌اند

۱. الفهرست للشيخ منتجب الدين، ص ۷۸.

۲. الذریعة، ج ۱، ص ۲۰۸.

کتابِ ادیان و ملل است که امامزاده واجب‌التعظیم عیدالله بن موسی بن احمد بن محمد بن الامام محمد التّقی علیه الصلاة و السلام تألیف نموده و در آن کتاب بسیار کسی از اصحاب ائمه معصومین علیهم‌السلام نام برده که در بعضی از کتاب‌های خود مذمت کل این طائفه کرده‌اند...<sup>۱</sup>.

## ۲۰. نتیجه‌گیری

باری آنچه از مجموعه قرائن به دست می‌آید این است که آثار جعل و وضع در فصل الحاقی و در دیگر زیادات و اضافات برخی نسخ کتاب وجود دارد که میرلوحی در آن‌ها نقش اساسی داشته و فصل الحاقی نیز از جعلیات او است اما اینکه خود او به تنهایی یا با کمک دیگران این فصل را در میان کتاب کاشف الحق قرار داده و به نام مقدس اردبیلی جعل کرده؛ مشخص نیست. به احتمال قوی طبق نقل نجم‌الدین رضا، این جعل در مشهد مقدس اتفاق افتاده است و مربوط به سال ۱۰۷۳ قمری است و اتفاقاً نسخه‌ای قدیمی‌تر از این تاریخ، از حدیقة الشیعة پیدا نشده است و کهن‌ترین نسخه‌ها نیز مربوط به همین شهر و همین تاریخ و پس از آن است؛ دیگر اینکه چون این فصل خودش مستقلاً نوشته شده است<sup>۲</sup> مشخص می‌شود بعداً آن را به کاشف الحق وارد کرده و به اسم مقدس اردبیلی نشر داده‌اند.

۱. السهام المارقة عن اغراض الزنادقة، ص ۱، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی.

۲. رک. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱، ص ۲۰۵. رساله الرد علی الصوفیة.



فصل هشتم

ادله اصالت حديقه الشيعة



با توجه به بحث‌های گذشته جعلی بودن حدیقه الشیعه آن قدر واضح و قطعی است که جایی برای بررسی ادله مدافعان آن باقی نمی‌ماند. ولی به این دلیل که نکات تاریخی مفیدی در بررسی این ادله وجود دارد، در این فصل آن‌ها را نیز مرور می‌کنیم.

در عبارات موافقان انتساب حدیقه الشیعه به مقدس اردبیلی استدلال‌های گوناگونی وجود دارد که برخی از آن‌ها را نمی‌توان دلیل شمرد؛ مانند این مدعا که گفته‌اند جعلی بودن حدیقه الشیعه بعید است یا انگیزه‌ای برای آن وجود ندارد. پاسخ این موارد پیش از این بیان شد اما چند مسئله دیگر وجود دارد که جا دارد به آن پرداخته شود:

۱. کثرت نسخ حدیقه الشیعه

۲. تأیید عالمان بزرگ

۳. اعتراف نویسنده کتاب

در ادامه هر یک از این موارد را جداگانه بررسی می‌کنیم:

### ۱. کثرت نسخ

شاید مهم‌ترین عامل در مشهور شدن کتاب حدیقه با نام مقدس اردبیلی قضاوت غیرکارشناسی مرحوم شیخ حرّعاملی است. مرحوم شیخ در سال

۱۰۷۳ قمری از جبل عامل به مشهد مشرف شده و در این شهر غریب رحل اقامت می‌افکنند. در همین سال‌ها که اوج اختلافات صوفیان با برخی از خطبای شهر بوده است، شیخ حر نیراقدام به نوشتن کتابی در رد صوفیه به نام الإثناء عشریه می‌کنند. ایشان در الإثناء عشریه که در تاریخ ۱۰۷۶ قمری تألیف شده است<sup>۱</sup>، از احادیث مذمت تصوف استفاده شایانی نموده و پایه اصلی کتاب خود را همین احادیث قرار می‌دهند و چون برای این احادیث در هیچ کتابی از کتب شیعه سندی به یاد نداشته‌اند، آن را به حدیقة الشیعة نسبت می‌دهند و به دفاع از این کتاب برخاسته و آن را نوشته مقدس اردبیلی رحمته الله علیه می‌شمردند<sup>۲</sup>. تنها دلیل اصلی ایشان بر انتساب این کتاب به مرحوم مقدس اردبیلی کثرت نسخه‌هایی است که در آن دوره در مشهد مقدس وجود داشته است. ایشان در این باره می‌فرماید: «و بعضهم ينكر نسبة هذا الكتاب اليه أعني حدیقة الشیعة و ذلك باطل من وجوه:

أحدها: أنها شهادة على النفسى فلا تقبل قطعا لأنه غير محصور و عدم علم النافى لا يدل على العدم.  
 وثانيها: كثرة نسخه وشهرته ونسبته إلى مؤلفه دون غيره مع قرب العهد.  
 وثالثها: أن ذلك لا نظيره اذ لم يحصل الإختلاف فى نسبة شىء من الكتب إلى مؤلفها مع بعد الأزمان فما الداعى إلى وضع كتاب و نسبته إلى مثل هذا العالم الصالح مع قرب العهد؟!  
 ورابعها: إنك لا تجد أحدا ينكره غير الصوفية و من يميل إليهم و إنكارهم محلّ تهمة لا تقبل.

۱. الإثناء عشریه، ص ۵۷ حاشیه تصویر صفحه آخر نسخه خطی.

۲. الإثناء عشریه، ص ۳۰.

و خامسها: آنکه لیس فیہ ما ینکربل یشتمل علی تحقیق و تدقیق لایلیق بغير من نسب إلیه .  
و سادسها: أنّ الذی یدعون أنّہ قرینة علی عدم صحّة نسبتہ لایدلّ علی ذلک مع احتمال کونه زیادة من الصوفیة الان فی بعض النسخ لإیهام الطعن فیہ و ذلک مواضع یسیرة جدّاً متمیزة عن أسلوب الکتاب توجد فی بعض النسخ دون بعض والله أعلم<sup>۱</sup>.

### نقد و بررسی

پاسخ بیشتر مطالب شیخ حریش از این گذشت؛ اما برای روشن تر شدن مطلب، باز هم یادآوری می کنیم که:

۱. متأسفانه شیخ حریش ارتباط حضوری با مقدس اردبیلی نداشته است که عن حسن دربارۀ آثار مقدس اردبیلی قضاوت کند و به تصریح خودشان شهادتشان در این باب شهادت حسی نیست، بلکه بر اساس مستند فراوانی نسخ است که این مستند قابل بررسی است.

۲. مسلماً کثرت و فراوانی نسخ به تنهایی برای انتساب کتاب به مقدس اردبیلی کافی نیست؛ زیرا کاملاً طبیعی است که استناد کتاب به مقدس اردبیلی جعلی باشد و در همان حال کتاب نسخه های فراوانی هم داشته باشد. آیا برای جاعلان رونویسی های متعدد از روی متن جعلی ممکن نیست؟!  
۳. مهم تر این است که در آینده خواهیم دانست شواهد نشان می دهد کتاب در حدود همین سال های ورود شیخ حر به مشهد، در مشهد جعل شده است و جاعلان، در همین دوران بر نشر نسخه های آن تلاش کرده اند و نسخه ای

---

۱. الاثنا عشریه، ص ۳۰.

قدیمی تر از آن نیز وجود ندارد. این مسئله بهتر نشان می‌دهد که کثرت نسخ حتی مؤید هم نمی‌تواند باشد، بلکه نبود نسخه‌ها از زمان مقدس اردبیلی تا سال ۱۰۷۳ قمری و کثرت آن بعد از این تاریخ، بیشتر، شاهد بر جعلی بودن کتاب است. وضعیت کتاب حدیقة الشیعة از این جهت مانند احادیث ضعیف و مورد اعراض مشهور است که «کَلِّمًا از داد سنداُ از داد ضعفاً».

۴. شیخ حر تصریح می‌کنند که نسخه‌های فراوانی که ایشان دیده‌اند با هم اختلاف داشته و نسبت به مطالب ردّ صوفیه کم و زیاد بوده است.<sup>۱</sup> روشن است که کثرت نسخ ناهماهنگ بیشتر علامت جعل است تا صحت استناد کتاب. ۵. شیخ حر در آن دوران در فن تراجم و کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی خبره نبوده‌اند و کتاب الاثناعشریة ایشان از کتب ضعیف و پرغلط ایشان است و چنانکه گذشت در حدود ۴۰ سالگی و در سال ۱۰۷۶ قمری آن را نگاشته‌اند. شیخ در فوائد خاتمه امل الآمل تصریح کرده که در سال ۱۰۷۳ قمری که وارد مشهد شده است در فن تراجم تخصص نداشته و کتاب امل الآمل را بیست و چهار سال بعد نگاشته است.<sup>۲</sup>

۶. جالب است بدانیم به نقلی شیخ حر بعدها در حواشی امل الآمل نوشته است: «[قیل] إِنَّ نِسْبَةَ هَذَا الْكِتَابِ إِلَيْهِ مِنْ أَكْذَبِ الْكُذْبِ»<sup>۳</sup>. بنابراین شهادت شیخ حر در این مسئله قابل اعتماد نیست؛ چون مستند به حس و سماع نیست و فقط بر اساس وجود برخی از نسخ ناهماهنگ در محلی خاص (دقیقاً در محلی که واقعه جعل اتفاق افتاده است) بوده و ایشان هم در آن زمان تخصصی در تراجم نداشته است.

۱. همان، ص ۳۰.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۳۷۰.

۳. عکس نسخه خطی کتاب به خط میرزا عبدالله افندی در انتهای کتاب آمده است.

## ۲. شهادت عالمان بزرگ

برخی از محققان گفته‌اند که استناد حدیقه الشیعه به مقدس اردبیلی مسلم است؛ چون عالمان و کتاب‌شناسان بزرگی به آن شهادت داده‌اند و با شهادت این بزرگان، تردیدی در انتساب آن به مقدس اردبیلی باقی نمی‌ماند. عالمانی که این انتساب را پذیرفته‌اند سه دسته‌اند: ۱. عالمان متأخر از قرن یازدهم<sup>۱</sup>. ۲. عالمان شناخته‌شده قرن یازدهم. ۳. عالمان گمنام قرن یازدهم. ما در اینجا درباره هر یک از این سه دسته جداگانه بحث می‌کنیم:

### ۱. عالمان متأخر از قرن یازدهم

پس از قرن یازدهم تا به امروز با عالمان بزرگی مواجه می‌شویم که انتساب کتاب را به مقدس اردبیلی پذیرفته‌اند. برخی از معروف‌ترین این شخصیت‌ها عبارتند از: محدث بحرانی صاحب حدائق (وفات ۱۱۸۶ قمری)، آقا محمدعلی بهبهانی (۱۱۴۴-۱۲۱۶ قمری)، محدث نوری (وفات ۱۳۲۰ قمری) و شیخ آقابزرگ طهرانی (۱۳۸۹ قمری) قدس سرهم<sup>۲</sup>. وقتی به عبارات این بزرگان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم هیچ دلیلی بر استناد کتاب به مقدس اردبیلی ندارند و تنها سندشان کلمات عالمان قرن یازدهم است<sup>۳</sup>. مثلاً دلیل مرحوم شیخ آقابزرگ طهرانی بر صحت استناد کتاب، شهادت شیخ حرو صاحب حدائق و استادان وی و صاحب ریاض (ملا عبدالله افندی) و استاد شیخ آقابزرگ، یعنی محدث

---

۱. منظور از عالمان پس از قرن یازدهم بزرگانی هستند که بیشتر عمرشان را در قرن دوازدهم گذرانده‌اند؛ پس امثال مرحوم شیخ حرّعاملی که متولد ۱۰۳۳ و متوفای ۱۱۰۴ هستند، در اینجا جزء عالمان قرن یازدهم محسوب شده‌اند.

۲. برای ملاحظه فهرستی از این بزرگان مراجعه کنید به: کشف الحقیقه، صص ۶۳-۸۲؛ محقق این کتاب تقریباً چهل نفر از این بزرگان را معرفی کرده است.

۳. البته برخی به بعضی از عبارات کتاب هم استناد کرده‌اند که در آینده خواهیم گفت که استناد به آن عبارات صحیح نیست.

نوری و امثال ایشان است<sup>۱</sup> و وقتی به عبارات استادشان مرحوم محدث نوری مراجعه می‌کنیم تنها دلیلشان (غیر از متن کتاب و ارجاعات آن) شهادت شیخ حر و صاحب حدائق و استادان وی (شیخ صالح سماهیجی و شیخ سلیمان بحرانی) و ملا عبد الله افندی است. مرحوم محدث نوری پس از نقل از این پنج نفر می‌نویسد: «وهؤلاء الخمسة من أساتيد هذا الفن وكفى بهم شاهدا»<sup>۲</sup>. وقتی به عبارت آقا محمد علی بهبهانی مراجعه می‌کنیم می‌بینیم تنها دلیل ایشان شهرت انتساب و سپس شهادت شیخ حر و ملا محمد طاهر قمی است: «از جمله فضلائتات که تصریح به این نموده‌اند یکی فاضل متبحر مرحوم آخوند ملا محمد طاهر قمی است صاحب تصانیف بسیار در کتاب ملاذ الأخیار و غیره؛ او معاصر آخوند اردبیلی است. دیگر فاضل محدث ثقه شیخ حرّ عاملی مشهور است - صاحب تألیف بی‌شمار - که در کتاب أمل الآمل که در علم رجال تألیف فرموده به آن تصریح نموده و عصرش مقارب عصر اردبیلی بوده، زیرا وفات آخوند اردبیلی در سنه نهصد و نود و سه بوده و ولادت شیخ حر در سنه یک هزار و سی [و سه] است. و با وجود شهرت و شهادت این دو فاضل ثقه که معاصر و مقارب عصر مصتّف بوده‌اند انکار شخصی که بعد از صد سال به هم رسیده باشد یا از جهل است یا از تجاهل»<sup>۳</sup>.

هم چنین وقتی به عبارت محدث بحرانی مراجعه می‌کنیم می‌بینیم تنها مستند وی این است که شیخ حر و دو استاد خود او، یعنی (شیخ صالح

۱. «صرح به فی أمل الآمل واللؤلؤة والبلغة و غیرها یضا» رک. الذریعه، آقا بزرگ طهرانی ج ۶، ص ۳۸۵.

۲. مستدرک الوسائل، الخاتمة، ج ۲، ص ۹۲.

۳. مقام الفضل، ج ۲، ص ۳۷۴.



سماهیجی و شیخ سلیمان بحرانی) به نسبت کتاب شهادت داده اند<sup>۱</sup>. ایشان پس از نقل این سه نظر می گوید: «فلا یلتفت الی انکار بعض ابناء هذا الوقت بان الكتاب لیس له وانه مکذوب علیه». جالب است که هیچ یک از این بزرگان هیچ سندی براستناد کتاب ندارند و هر یک برگذشتگان و شهرت آنها اعتماد کرده است. بنابراین کلمات عالمان پس از قرن یازدهم در این باره گری باز نمی کند و باید به سراغ عبارات متقدمان برویم و ببینیم آیا در کلمات ایشان دلیلی برای مسئله یافت می شود یا خیر؟

## ۲. عالمان شناخته شده قرن یازدهم

برخی از بزرگان قرن یازدهم که این انتساب را پذیرفته اند و مدافعان حدیقه الشیعه از ایشان نام می برند عبارتند از:

### ۱. شیخ حرّعاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ قمری)

وی در الاثناعشریه<sup>۲</sup> به تفصیل در این باره سخن گفته است و در امل الآمل نیز حدیقه الشیعه را جزء آثار مقدس اردبیلی شمرده است<sup>۳</sup>؛ چنانکه در رساله تحریم غنائزبه حدیقه الشیعه اشاره فرموده است<sup>۴</sup>. پیش از این به

---

۱. ایشان می فرماید: «وله ایضا کتاب حدیقه الشیعه نسبه الیه فی کتاب امل الآمل، ونحوه ذکر شیخنا المحدث الصالح عبد الله بن صالح و شیخنا العلامه الشیخ سلیمان بن عبد الله البحرانی و غیرهم فلا یلتفت الی انکار بعض ابناء هذا الوقت بان الكتاب لیس له وانه مکذوب علیه ونقل ذلك عن الآخوند المجلسی رحمته الله ولم یثبت». رک. لؤلؤة البحرین، ص ۱۵۰. هیچ دلیلی از دو استاد محدث بحرانی نیز برای این ادعا به دست نرسیده و ظاهراً هر دو به امل الآمل شیخ حرّیا وجود نسخ اعتماد کرده اند.

۲. الاثناعشریه شیخ حرّعاملی، ص ۳۰.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۳.

۴. رساله فی الغناء، ص ۷۱؛ شیخ حرّتاریخ اتمام رساله را شعبان ۱۰۷۳ درج فرموده است و در هر حال آوردن نام حدیقه در اواخر کتاب بعد از حضور در ایران بوده است؛ زیرا شیخ حرّاولین بار کتاب را در ایران دیده و با آن آشنا شده است و ممکن است عباراتی را حتی چند سال پس از تألیف اولیه به آن افزوده باشد.

استدلال‌های ایشان اشاره کردیم.

۲. علی بن محمد نواده شهید ثانی (۱۰۱۴-۱۱۰۴ قمری)

گفته شده که وی کتاب السهام المارقة را به تاریخ ۱۰۷۵ قمری در رد صوفیان تألیف کرده است و در آن، ضمن شمارش کتب نقد تصوف، از حدیقة الشیعة نیز نام برده و چند حدیث از آن نقل کرده و به نام مقدس اردبیلی هم اشاره نموده است.<sup>۱</sup>

۳. ملا محمد مجذوب تبریزی (از عالمان قرن یازدهم)

وی از عالمان اخباری قرن یازدهم و از شاگردان ملا محمد امین استرآبادی و مولی خلیل قزوینی است و الهدایا لشیعة ائمة الهدی را در اواسط دهه نهم (۱۰۸۰-۱۰۹۰ ق) قرن یازدهم تألیف فرموده است. ایشان در مقدمه عاشره که در مذمت صوفیه است، به تفصیل احادیث مذمت تصوف را همراه با توضیحاتی آورده و از سیاق عبارات کاملاً مشخص است که آن را از حدیقة الشیعة نقل می‌کند و برخی از قسمت‌های آن معرب مطالب حدیقة است و علاوه بر آن، در متن کتاب نیز در دو مورد از حدیقة نام برده و آن را به مقدس اردبیلی منتسب کرده است.<sup>۲</sup>

۴. ملا محمد طاهر قمی (وفات ۱۰۹۸ قمری)

وی صاحب آثار متعددی در رد تصوف است و گفته شده که در ملاذ الأخیار در شرح تهذیب، انتساب حدیقة را به مقدس اردبیلی پذیرفته است.<sup>۳</sup>

۵. میرلوحی سبزواری اصفهانی (حدوداً ۹۹۰-۱۰۸۱ قمری)

وی در سلوة الشیعة کتاب را به مقدس اردبیلی نسبت داده است.

---

۱. کشف الحقیقة، ص ۵۲، به نقل از نسخه خطی رساله السهام المارقة، صص ۳۹-۶۶.

۲. الهدایا لشیعة ائمة الهدی، ج ۱، ص ۴۹۳ و ج ۲، ص ۳۰۲.

۳. این مطلب را آقا محمد علی بهبهانی از ملاذ الأخیار نقل کرده که عبارتش گذشت. همچنین مرحوم میرزای قمی نیز در پاسخ استفتایی درباره حدیقة الشیعة به کلام ملا محمد طاهر در ملاذ الأخیار و شیخ حرّعاملی استناد جسته است. (رک. کشف الحقیقة، ص ۶۶ و ۶۷).

### ۶. شیخ سلیمان بحرانی (وفات ۱۱۲۱ قمری)

محدث بحرانی در عبارتی که گذشت از ایشان نقل کرده که حدیقه را از مقدس اردبیلی می دانسته است.

### ۷. ملا عبدالله افندی اصفهانی (وفات حدود ۱۱۳۰ قمری)

مرحوم ملا عبدالله افندی صاحب ریاض العلماء در ریاض در عداد آثار مقدس اردبیلی اسمی از حدیقه الشیعه آورده اند<sup>۱</sup> و در دو قسمت نیز به «تلخیص حدیقه الشیعه للمولی احمد الأردبیلی» اشاره کرده اند<sup>۲</sup>.

### ۸. شیخ عبدالله بن صالح سماهیجی (وفات ۱۱۳۵ قمری)

محدث بحرانی در عبارتی که گذشت از ایشان نقل کرده که حدیقه را از مقدس اردبیلی می دانسته است.

## نکاتی کلی در بررسی این اقوال

۱. شهادت هیچ یک از این بزرگان عن حسّ نیست و در عبارت هیچ یک گزارشی سینه به سینه یا براساس اسناد مکتوب از تألیف این کتاب به دست مقدس اردبیلی، دیده نمی شود، بلکه این انتساب ها صرفاً از روی حدس است؛ و دانستیم که برخی عن حسّ شهادت داده اند که این کتاب از مقدس اردبیلی نیست و در تعارض، یقیناً قول دسته دوم مقدم است.

۲. تمام این مدافعان از مخالفان سرسخت تصوف بوده و بیشتر آنان اخباری یا نیمه اخباری هستند، که هم در امور مربوط به نقد تصوف تساهل می کنند و هم برخی از ایشان در مواردی از انصاف خارج می شوند. شیخ حرّائین بحث را در کتاب الاثنا عشریه طرح کرده اند که در اصل در نقد تصوف نگاشته

۱. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، میرزا عبدالله افندی ج ۱، ص ۵۶.

۲. ریاض العلماء، ج ۳، ص ۲۱۶ و خاتمة المستدرک، ج ۲، ص ۱۰۱.

شده و پایه مطالبش همین احادیث جعلی است؛ صاحب ریاض نیز کتاب ریاض را مخصوص مقابله با عرفا و حکما تألیف کرده است و ملا محمد طاهر و شیخ علی نواده شهید ثانی هم، از دشمنان بزرگ صوفیان اند و اهانت هایشان به عالمان شیعی معاصر خویش مشهور است؛ صاحب الهدایا و بحرانی و سماهیجی نیز به همین مخالفت مشهورند. با این اوصاف اگر کسی از افراد بی طرف در قرن یازدهم از این استناد دفاع می کرد بیشتر قابل تأمل بود.

۳. نکته قابل توجه این است که اگر از میرلوحی و ملا محمد طاهر قمی که خود در مرکز جریان جعل قرار دارند بگذریم، بقیه ناقلان حدیث از حدیقة الشیعة همگی آثار خود را پس از ۱۰۷۳ قمری که تاریخ جعل این کتاب و افزودن احادیث به آن است، نوشته اند و جالب است که هیچ اثری از حدیقة الشیعة پیش از آن وجود ندارد.

### بررسی نقل میرلوحی و ملا محمد طاهر قمی

گفتیم که میرلوحی جاعل اصلی این احادیث و عامل اصلی کتاب است و دانستیم که ملا محمد طاهر قمی نیز از مرتبطان نزدیک میرلوحی است و در مرکز حلقه جعل کتاب قرار دارد و یا خودش رسماً در این کار دست داشته یا اینکه او نیز فریفته میرلوحی شده است؛ پس نقل این دو هیچ اعتباری نخواهد داشت. چنانکه گذشت میرلوحی در جعل حدیث و کتاب و تاریخ، ید طولایی دارد و به همین دلیل به تاریخ‌هایی که بر کتاب‌هایش رقم زده است نمی توان اعتماد کرد. طبیعی است که وی همان طور که تعدادی اسم کتاب و سند و متن حدیث جعل کرده است، کتاب‌هایی هم بنویسد و تاریخ آن را قبل از تاریخ جعل حدیقة الشیعة بزند و یا اسم حدیقة الشیعة را در کتاب‌هایی که قبلاً نوشته است، بیفزاید تا دیگران را به اشتباه بیندازد و مخاطبان گمان کنند این

احادیث سابقه ای طولانی دارند.

نقل میرلوحی و ملاً محمد ظاهر نه فقط دلیل بر صحت انتساب نیست، بلکه احتمال جعل را نیز تقویت می کند؛ وقتی تمام شواهد حاکی از نقش این دو نفر در جعل و تحریف است، از سویی در هیچ کتاب و نوشته ای از شاگردان مقدس اردبیلی و دیگران؛ اسمی از این کتاب دیده نمی شود و فقط در آثار خود این اشخاص رد پای این احادیث دیده می شود؛ بیشتر باید شک کرد که زیر کاسه نیم کاسه ای است و سرهمه جریانات به همین جا برمی گردد.

قابل توجه اینکه وقتی گفته می شود حدیقة در سال ۱۰۷۳ قمری جعل شده است، به این معنا نیست که این روایات نیز در همین سال جعل شده است. بلکه چنانکه گذشت ممکن است این روایات و کلاً فصل رد صوفیه در سال های پیش از آن، ساخته شده باشد و در سال ۱۰۷۳ قمری فصلی به کاشف الحق اضافه شده و نام حدیقة الشیعة و مقدس اردبیلی روی آن نهاده شده باشد.

### بررسی نقل شیخ حرّعاملی

شیخ حرّادله ای بر این انتساب آورده اند که هیچ یک قابل اعتنا نیست. پیش از این گذشت که ایشان می فرماید:

«بعضهم ینکر نسبة هذا الكتاب إليه أعنی حدیقة الشیعة و ذلک

باطل من وجوه:

أحدها: أنها شهادة علی النفی فلا تقبل قطعاً، لأنه غیر محصور و عدم علم النافی لا یدل علی العدم.

وثانیها: کثرة نسخه و شهرته و نسبتته إلى مؤلفه دون غیره مع قرب العهد.

و ثالثها: إن ذلك لا نظيره؛ إذ لم يحصل الاختلاف في نسبة شيء من الكتب إلى مؤلفها مع بعد الأزمان؛ فما الداعي إلى وضع كتاب و نسبته إلى مثل هذا العالم الصالح مع قرب العهد. و رابعها: إنك لا تجد أحداً ينكره غير الصوفية و من يميل إليهم و إنكارهم تهمة لا تقبل. و خامسها: إنه ليس فيه ما ينكر بل يشتمل على تحقيق و تدقيق لا يليق بغير من نسب إليه.

و سادسها: أن الذي يدعون أنه قرينة على عدم صحة نسبته لا يدل على ذلك مع احتمال كونه زيادة من الصوفية الآن في بعض النسخ لإيهام الطعن فيه و ذلك مواضع يسيرة جداً متميزة عن أسلوب الكتاب توجد في بعض النسخ دون بعض والله أعلم.<sup>۱</sup>

باتوجه به مطالب گذشته معلوم می شود که همه ادله شیخ حرباطل است زیرا: اولاً شهادت منکران حدیقة الشیعة عدم علم نبوده است، بلکه برخی از ایشان عن حسّ و سماع از تألیف ملامعزو جعل کتاب از سوی دیگران گزارش کرده اند.

ثانياً کثرت نسخ مربوط به مشهد مقدس و پس از ۱۰۷۳ قمری است که جاعلان، مرحوم شیخ حررا که در آن سال وارد مشهد شده و غریب بوده، یافته اند و نسخ را به ایشان عرضه کرده و ایشان را فریفته اند؛ وگرنه اثری از کتاب پیش از این تاریخ نیست؛ چه رسد به شهرت کتاب!

ثالثاً همان طور که پیش از این دانستیم برای جعل این کتاب، انگیزه های فراوانی وجود داشته است. آری! اینکه شیخ حرفرموده چنین کاری بعید است،

حق است ولی با صرف استبعاد چیزی اثبات نمی شود.  
رابعاً منکران حدیقه الشیعه فقط صوفیه نبودند.  
خامساً تحقیقات دقیق کتاب عموماً نقل از دیگران چون قاضی نورالله شوشتری است.  
سادساً قرائن کذب نسبت، بسیار زیاد بوده و در همه نسخ موجود است (که در فصل های پیشین با آن آشنا شدیم).

### بررسی نقل ملاً عبدالله افندی

درباره نقل صاحب ریاض چند نکته قابل ملاحظه است:  
اولاً ایشان هیچ دلیلی بر این استناد بیان نکرده اند. ثانیاً متن ایشان در این بخش از ریاض مشوش است و معلوم است که صرفاً بر اساس گزارش های پراکنده و نسخی که وجاداً به دستشان رسیده است، این بخش را سامان داده اند. از جمله شواهد این مسئله این است که در کنار نام حدیقه الشیعه، نامی هم از حواشی کاشف الحق برده و فرموده اند که این حواشی را دیده اند. معلوم است که ایشان نتوانسته متن حدیقه الشیعه را بررسی نموده و میان حدیقه الشیعه و کاشف مقایسه کند تا روشن شود که این هر دو یک کتاب است و نسخه های آن در دو قالب منتشر شده است.<sup>۱</sup> علاوه بر این صاحب ریاض در تعلیقه خود بر امل الآمل فقط نام حواشی کاشف الحق را آورده و از حدیقه الشیعه یاد نکرده است.<sup>۲</sup> ثالثاً صاحب ریاض در حاشیه امل الآمل نگاشته است: «إِنَّ نسبة هذا

---

۱. بعضی گفته اند منظور از کاشف الحق در اینجا شرحی است که مولی محمد بهرام بر تلخیص المرام علامه حلی نگاشته است، منتهی چنین اثری نه از مقدس اردبیلی به ما رسیده و نه شخص دیگری نقل کرده است و نه شرح مولی محمد کتاب قابل اعتنایی بوده که مثل محقق اردبیلی بر آن حاشیه بنگارد.

۲. تعلیقه امل الآمل، ص ۹۷.

الکتاب إلیه من أكذب الکذب» (نسبت این کتاب [یعنی حدیقة الشیعة] به مقدس اردبیلی رحمته الله علیه از دروغ‌ترین دروغ‌هاست)<sup>۱</sup>.

برخی از محققان احتمال داده‌اند که این حاشیه از خود شیخ حرب بوده و ملاً عبدالله افندی آن را از نسخه خود شیخ حر گزارش کرده است؛ زیرا در پایان حاشیه نوشته‌ای شبیه «منه» آمده است. چنانکه در آغاز حاشیه کلمه‌ای ناخوانا وجود دارد که شاید «قیل» بوده و عبارت چنین باشد: «قیل إن نسبة هذا الکتاب إلیه من أكذب الکذب».

به هر حال این حاشیه نشان می‌دهد از همان ابتدا انتساب مزبور به شدت مشکوک بوده و برخی آن را «من أكذب الکذب» می‌دانسته‌اند و برای خود شیخ حر (در سال‌های بعدی) یا برای صاحب ریاض مسئله، محل شبهه بوده که این نظر را پذیرفته یا لااقل به عنوان «قیل» آن را در حاشیه نقل نموده و نقدی نکرده است.

در ادامه در بحث تلخیص حدیقة الشیعة خواهیم دید که صاحب ریاض نیز بیشتر فریب نسخه‌های جعل شده از سوی میرلوحی را خورده‌اند.

### نویسنده الهدایا لشیعة ائمة الهدی

نویسنده کتاب الهدایا لشیعة ائمة الهدی هیچ سندی بر انتساب کتاب ذکر نکرده است و علی‌القاعده وی نیز به اعتماد نسخ، مطالب را نسبت داده است. علاوه بر آنکه نویسنده این کتاب تا به امروز مشخص نیست. متأسفانه محقق محترم کتاب، صرفاً بر اساس یک نوشته بر روی یکی از نسخ، آن را به

۱. نسخه خطی امل الآمل با حاشیه ملاً عبدالله افندی (تصویر نسخه در پایان کتاب ضمیمه است). مصحح ریاض العلماء تعلیقه مزبور را در یاورقی ریاض العلماء، ج ۱، ص ۵۶ نقل کرده است ولی متأسفانه در طبع امل الآمل و تعلیقه امل الآمل این حاشیه ذکر نشده است.



شاعر مشهور ملامحمد مجذوب تبریزی (وفات ۱۰۹۳ قمری) نسبت داده اند که اشتباهی آشکار است؛ زیرا وی از صوفیان و شاعران قرن یازدهم است؛ در حالی که نویسنده الهدایا از دشمنان سرسخت تصوف است. در شرح حال ملامحمد مجذوب تبریزی مشهور متوفای ۱۰۹۳ قمری آورده اند:

«مشارالیه، تبریزی الاصل و در فن شاعری، زبردست است. از خوان احسان فضیلت، بهره ای تمام دارد. از بسیاری فصاحت و بلاغت، عندلیب غزلسرای گلستان بوستان نظم و نثر شده، در غزل خود را تابع خواجه حافظ شیرازی می داند. مثنوی دارد موسوم به شاهراه نجات، موازی سه هزار بیت. این بیت از جمله مثنوی مذکور است: نجف است این دگرچه می پرسی؟ عرش اینجان شسته بر کرسی<sup>۱</sup>»  
«میرزا محمد، مجذوب تخلص تبریزی، طالب علم خوبیست در کمال وسعت مشرب و اهلیت، ذوق تصوفش بی نهایت است و طلبه تبریز هر روز از مدرسهش فیض می برند. مثنوی دارد مسمی به شاهراه نجات و تاریخی گفته جهت اتمام آن مثنوی که بیت تاریخش این است:

بهرتاریخش آنکه درها سفت شاهراه نجات دل ها گفت<sup>۲</sup>  
«مجذوب التبریزی: میرزا محمد التبریزی الصوفی الشاعر المتخلص بمجذوب، المتوفی سنة ... بعد الألف. له دیوان شعر فارسی. شاهراه نجات منظومه فارسیه فی الطریقه والسلوک<sup>۳</sup>».

۱. الهدایا، ج ۱، ص ۱۲؛ به نقل از قصص الخاقانی، ولی قلی بن داود قلی شاملو، ج ۲، ص ۷۳.

۲. همان، به نقل از تذکره شعرا، محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی، صص ۱۹۲-۱۹۳.

۳. همان، ص ۱۳، به نقل از هدیه العارفین، اسماعیل پاشا البغدادی، ج ۲، ص ۲۶۸.

نمونه‌هایی از اشعار عرفانی و وحدت وجودی وی را می‌توان در مقدمه الهدایا، جلد اول، صفحات ۲۹ تا ۳۲ ملاحظه کرد. پس نتیجه می‌گیریم که مجذوب تبریزی یا مؤلف نیست و یا این شخص، شخصی دیگر است که او را نمی‌شناسیم.

### ۳. عالمان ناشناس قرن یازدهم

در کنار بزرگانی که نامشان گذشت نامی از افراد ناشناسی به چشم می‌خورد که در همان قرن یازدهم حدیقة الشیعة را به مقدس اردبیلی نسبت داده‌اند. مؤلف محترم کشف الحقیقة زحمت کشیده و فهرستی از این افراد را ارائه داده‌اند:

#### ۱. صاحب کتاب فضائح المبتدعة (نیمه اول قرن یازدهم)

میرلوحی در سلوة الشیعة و رساله حرمت غنا از این کتاب نقل می‌کند و مؤلف کتاب را یکی از علمای شیعه و فضلی عصر می‌شمرد.

#### ۲. صاحب الوقیعة فی سب المبتدعة

از علمای قرن یازدهم است. معین‌الدین محمد بن نظام‌الدین محمد معروف به عصام در کتاب نصیحة الکرام درباره سند حدیث مذمت صوفیه از زبان حضرت امام هادی علیه السلام آورده است: «چنانکه صاحب الوقیعة به اسانید صحیحیه و از کتب معتبره نقل کرده»

#### ۳. صاحب شهاب المؤمنین

نویسنده نصیحة الکرام در این باره می‌گوید: «فقیر کتابی دیدم که یکی از فضلی نامدار و سادات عالی مقدار

که امروز به فضیلت و تتبع او کسی گمان ندارم در این دیار در رد فلاسفه و مبتدعه نوشته و آن را «شهاب المؤمنین فی رجم الشیاطین المبتدعین» نام کرده ...».

#### ۴. معین الدین مولی محمد عصام صاحب نصیحه الکرام

معین الدین محمد بن نظام الدین محمد معروف به عصام؛ وی در نصیحه الکرام، حدیقه الشیعه را از مقدس اردبیلی دانسته است و خود را شاگرد ملاعبده الله تستری و شیخ بهایی معرفی می کند. گفته شده که کتاب وی در سال های ۱۰۷۶ تا ۱۰۸۰ قمری تألیف شده است.

#### ۵. جلال الدین محمد امیر

وی نیز از علمای قرن یازدهم است. سید جلال الدین محمد بن غیاث الدین محمد معروف به جلال الدین امیر که از وی کتاب تلخیص حدیقه الشیعه باقی مانده است. صاحب ریاض نیز چنانکه گذشت در دو مورد از این تلخیص یاد کرده و نام مؤلف را نیز به همین شکل بیان کرده است.

#### ۶. صاحب رساله مذمت صوفیه

از علمای قرن یازدهم و به نقلی اهل مشهد بوده است. رساله وی در نسخه ای همراه با سلوة الشیعه میرلوحی صحافی شده است. این رساله توسط یک از مؤمنان ساکن مشهد به شیخ حرّعاملی عرضه شد و از ایشان درباره اعتبار روایات مذمت صوفیه سؤال شد. در این رساله نیز انتساب حدیقه الشیعه به مقدس اردبیلی به صراحت بیان شده است.

#### نقد و بررسی

با توجه به آنچه از آغاز این کتاب مرور کردیم خواننده محترم حتماً حدس زده است که ماجرای این شش عالم بزرگ قرن یازدهم که کتاب حدیقه الشیعه را تأیید کرده اند چیست؟ به راستی آن کدام یک از فضلالی نامدار و سادات

عالی مقدار است که در عصر صفوی (عصر طلایی حوزه‌های شیعی) در ایران می‌زیسته و در زمانه کسی به تتبع و فضیلت او نبوده ولی نام وی و استناد کتابش به وی مجهول است؟ چرا همه این کتاب‌های زنجیره‌ای مجهول المؤلف هستند؟ چرا این کتاب‌ها از احادیث و منابعی گزارش می‌کنند که هیچ‌کس از شیعیان نه پیش از آن و نه پس از آن، اثری ندیده است؟ چرا نام این کتاب‌ها فقط در میان آثار حلقه میرلوحی دیده می‌شود و اثری از آن‌ها در جای دیگری نیست؟ مگر اینکه آن هم از همین حلقه آن را گرفته باشد؟ و چراهای بسیار دیگر...

با توجه به آنچه تا به حال بیان شد، روشن است که همه این کتاب‌های جعلی و ساختگی محصول کارخانه خود میرلوحی و گروه جعل حدیث و جعل کتاب وی است. او که در حقیقت «سید محمد بن محمد» نام دارد، گاه خود را «معین الدین محمد بن نظام الدین محمد»<sup>۱</sup> و گاه «سید جلال الدین محمد بن غیاث الدین محمد» می‌نامد و خود او یا نزدیکانش گاه از او به «یکی از فضلالی نامدار و سادات عالی مقدار که امروز به فضیلت و تتبع او کسی گمان ندارم در این دیار» و گاه به «یکی از علمای شیعه و فضلالی عصر» و... یاد می‌کنند. بر خلاف آنچه مدافعان حدیقة الشیعة پنداشته‌اند، کثرت این نوع تأییدات برای

---

۱. جناب آقای جعفریان احتمال داده‌اند که معین الدین محمد بن نظام الدین محمد اسم مستعار ملا محمد طاهر قمی باشد؛ زیرا در کتاب نصیحة الکرام می‌گوید: «ما در کتاب اربعین و کتاب تحفه عباسی و کتاب تحفه العقلاء ذکر عقاید قبیحة ایشان نموده‌ایم.» (صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست صص ۵۷۰-۵۷۱) و این اسامی، اسامی آثار ملا محمد طاهر است. ولی اسم محمد بن محمد یادآور میرلوحی است و خود او در کفایة المهتدی از نصیحة الکرام و فضیحة اللثام به عنوان «گزیده محمد بن نظام الدین محمد عصام از نگارش ملا محمد طاهر» یاد می‌کند که نشان می‌دهد که نویسنده غیر از ملا محمد طاهر است و یقیناً کسی جز خود او نیست. (رک. صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست صص ۵۷۱). البته به یاد داشته باشیم که استناد این مطالب به ملا محمد طاهر هم نیاز به تحقیقی بیشتر دارد و بسیار ممکن است که میرلوحی در آثار او هم دست برده باشد.

حدیقه الشیعه، بیشتر دال بر جعلی بودن کتاب است تا تأیید اعتبار و صحت کتاب.

در یک کلام، حدیقه الشیعه کتابی است که هیچ سندی از ارتباط آن به مقدس اردبیلی در دست نیست، مگر در سلسله تولیدات حلقه میرلوحی و ملامحمد طاهر قمی و کلمات بزرگانی که همگی بعد از سال ۱۰۷۳ قمری از حدیقه الشیعه یاد کرده اند و اتفاقاً تحت تأثیر همین نسخه ها بوده اند. خلاصه آنکه در هشتاد سال فاصله میان رحلت مقدس اردبیلی و سال ۱۰۷۳ قمری چنین کتابی در خاطره تاریخ شیعه و ایران وجود ندارد.

باری، دو سند دیگر نیز برای انتساب به مقدس اردبیلی در قرن یازدهم نقل شده که جا دارد به اشتباه بودن آنها نیز اشاره ای شود:

### نقل صاحب انساب النواصب

گفته اند از شواهد حقانیت کتاب حدیقه الشیعه و جعلی نبودن آن، این است که صاحب انساب النواصب در سال ۱۰۷۶ قمری یا کمی قبل از آن، در کتاب خود از حدیقه الشیعه نام برده و از آن مطالبی را نقل کرده است.

### نقد و بررسی

۱. اولین نکته قابل توجه این است که تألیف این کتاب بعد از ۱۰۷۳ قمری و یافت شدن اولین نسخ جعلی حدیقه الشیعه است؛ پس شاهدی بر صدق استناد به مقدس اردبیلی نیست.

۲. مسئله مهم تر آنکه اصلاً چنین مطلبی در انساب النواصب وجود ندارد. یکی از محققان محترم در این باره نوشته اند:

«در کتاب انساب النواصب حدیقه الشیعه از نوشته های اردبیلی

معرفی شده است. با توجه به اینکه این کتاب برابر آنچه در متن آن

آمده در سال ۱۰۷۶ (نسخه ب، برگ ۱/۲۱۰) نوشته شده نویسنده آن علی داود استرآبادی نخستین کسی است که از حدیقة یاد کرده است. نقل تبریزی درست است ولی اصل مطلب درست نیست، زیرا در نسخه های گوناگون انساب النواصب نامی از حدیقة الشیعة به میان نیامده و در برخی نسخه ها، نام این کتاب یاد شده که به نظر می رسد توسط نسخه برداران افزوده شده است. ما برای تحقیق این مطلب سه نسخه خطی از کتاب انساب النواصب را که در کتابخانه آیه الله مرعشی موجود بود، مطالعه کردیم: نسخه نخست به شماره ۱۷۲ که در شوال سال ۱۲۷۳ نگاشته شده و بخشی از آغاز آن نیست. نسخه دوم، به شماره ۱۸۸۷، در سال ۱۲۲۸ نوشته شده است. نسخه سوم، به شماره ۳۳۹۲، در سال ۱۲۴۳، نگاشته شده است. در نسخه اول و دوم نامی از حدیقة الشیعة برده نشده ولی در نسخه سوم (برگ ۲/۳۳، باب پانزدهم، طعن چهارم) نام حدیقة الشیعة برده شده است: «در کتاب احسن الکبار و در کتاب لوامع الانوار و در کتاب حدیقة الشیعة، مولانا احمد اردبیلی آمده که: وقتی عمر به شام رفته بود عباس همراه بود». همین عبارت در نسخه دوم (برگ ۱/۳۳) چنین آمده است:

«حکایت: در کتاب لوامع الانوار آمده که در وقتی عمر به شام رفته بود و عباس همراه بود، اهل شام، عمر را امیر المؤمنین خواندند.»  
 در این نقل نامی از حدیقة و احسن الکبار نیست اما در نسخه سوم نام این دو کتاب یاد شده و برخلاف معمول کتاب از اردبیلی نام برده شده است. آنچه نشان می دهد که نویسنده در اصل نام کتاب حدیقة الشیعة را نبرده و دیگران بر این افزوده اند آن است که در

سرتاسر کتاب بیش از بیست بار نام کاشف الحق را می برد و از آن حکایت و روایت نقل می کند ولی از حدیقه نامی نمی برد. اگر استرآبادی حدیقه الشیعه را می داشت و از آن اردبیلی می دانست بایستی به جای کاشف الحق از حدیقه نقل می کرد، این نشان می دهد که در سال ۱۰۷۶ کاشف الحق به عنوان منبع معتبر مطرح بوده ولی حدیقه الشیعه هنوز شهرتی نداشته و یا جعل نشده بوده است<sup>۱</sup>. از این تحقیق می توان فهمید که در آن زمان انتساب کتاب به مقدس اردبیلی مشهور نبوده است، وگرنه دلیلی نداشت که نویسندۀ انساب النواصب همان مطالب را از کاشف الحق نقل کند و از حدیقه نامی نیاورد. نیز معلوم می شود «کثرت نسخه های حدیقه الشیعه» که شیخ حرّبدان استناد فرموده بود، مربوط به شهر مشهد و همان محل جعل کتاب بوده است، نه شهرهای دیگر.

### نقل فخرالدین طریحی

گفته شده است که یکی از ادله صحت انتساب کتاب به مقدس اردبیلی نقل فخرالدین طریحی صاحب مجمع البحرین (۹۷۹-۱۰۸۵ قمری) است؛ چرا که محمد قاسم تبریزی نقل کرده است که طریحی روایت مذمت صوفیه را که در حدیقه آمده است، به خط خود نوشته و به ایران فرستاده است:<sup>۲</sup>

«البرهان الثانی عشر: ما روی الشیخ الفاضل... الشیخ فخرالدین النجفی و کتب بخطه و أرسل إلى بلدنا مع جمع من ثقات الزوار

۱. برای تفصیل بیشتر رک. ذاکری، «نادرستی انتساب حدیقه الشیعه به مقدس اردبیلی»، مجله حوزه، شماره ۷۵، صص ۲۰۶-۲۰۴، پاورقی ۱.

۲. کشف الحقیقه فی اعتبار الحدیقه، ص ۵۱.

لسماعه نفاق سوق التصوف بین شردمة من أهل هذه الأمصار  
لیكون تبصرة و ذکرى لأولى الأبصار و روى هذه الرواية الفاضل ...  
مولانا أحمد الأردبیلی فی کتابه المسمى ب حدیقة الشیعة و هذا  
الکتاب مشهور غاية الإشتهار...»<sup>۱</sup>

### نقد و بررسی

یکی از محققان محترم در پاسخ نوشته اند:

«۱. در گزارشی که به آن استناد کرده اند، تنها ادعا شده فخرالدین نجفی، روایت ذم صوفیه منسوب به امام هادی را نوشته و برای مردم تبریز فرستاده است. سپس گزارشگری یادآوری کرده که این روایت در حدیقة الشیعة هم آمده است. بنابراین اینکه فخرالدین طریحی آن روایت را از چه کتابی نقل کرده، اصلاً و ابداً نیامده است؛ پس محقق ارجمند آقای دوستی از کجا دانسته اند که طریحی آن را از حدیقة الشیعة نقل کرده است؟ دقت شود که روایات بخش صوفیه حدیقة الشیعة در آن زمان منتشر شده و در کتب دیگر هم مرسلاً یا با اسناد جعلی دیگر آمده است. همچنین اینکه کاشف الحق در سال ۱۰۵۸ تألیف شده و سپس میرلوحی آن را تحریف کرده است، معنایش این نیست که همه روایات جعلی حدیقة پس از ۱۰۵۸ جعل شده است! بلکه چه بسا برخی از روایاتش را میرلوحی قبلاً جعل کرده و در کتب پیشینش آورده باشد. فخرالدین طریحی نیز به اعتراف آقای دوستی تا سال ۱۰۸۵ زنده بوده است. بنابراین به هیچ وجه نمی دانیم فخرالدین نجفی این روایت را از حدیقة الشیعة آورده

۱. میراث فقهی: غناء، موسیقی، ج ۴، ص ۲۸۷۸.



است یا از کتبی که پیش یا پس از آن تألیف شده است.

۲. فرضاً فخرالدین نجفی روایت را از حدیقه الشیعه نقل کرده باشد، لزوماً به معنای تایید انتساب حدیقه به مقدس اردبیلی نیست!

۳. حتی اگر فخرالدین طریحی کتاب حدیقه را از مقدس اردبیلی پنداشته باشد؛ اهمیت چندانی ندارد؛ زیرا اولاً او سال‌ها پس از تألیف کاشف الحق و انتشار نسخه تحریف شده آن با عنوان حدیقه الشیعه از دنیا رفته است و ثانیاً او در اعتبارسنجی روایات دقیق نیست؛ بلکه ضبط و وثاقت خودش نیز محل تأمل است. روایات تحریف شده یا جعلی کتاب «منتخب»، دست کم، بی دقتی و بی مبالاتی شدید او را نشان می‌دهد؛ گرچه در موارد زیادی هم گمان تعمد می‌رود.

۴. اساساً درستی انتساب این روایت به فخرالدین طریحی قطعی نیست؛ چون نویسنده رساله، میرزا محمد قاسم بن محمدرضا تبریزی، شناخته شده نیست تا به وثاقتش علم داشته باشیم. وانگهی به گفته او روایت مکتوب طریحی از طریق عده‌ای از زوّار به تبریز رسیده است. اگرچه او زائران را «ثقات» خوانده؛ ولی توثیق شخص مجهول که وثاقت و دقت خودش هم معلوم نیست، چه ارزشی دارد؟! ضمناً معلوم نیست میرزا محمد قاسم خودش آن نامه را دیده یا بعدها با واسطه شنیده است.

۵. به گفته آقای مختاری، میرزا محمد قاسم در سال ۱۰۸۳ و احتمالاً ۱۰۹۷ زنده بوده است.<sup>۱</sup> او در همین رساله از کتب متأخر مثل عین

---

۱. میراث فقهی ۱- غنا، موسیقی- ج ۴، ص ۲۸۶۳.

الحیة مجلسی و... نقل کرده است. بنابراین اینکه گفته است: «هذا الكتاب مشهور غایه الاشتهار» با توجه به زمانش، اهمیتی ندارد. ضمناً در حدیقة الشیعة سندی تا سید مرتضی رازی ذکر نشده و بین سید مرتضی رازی و مفید، واسطه‌ای و بین مفید و محمد بن حسین بن ابی الخطاب، سندی ادعا شده است که همگی در نوشته میرزا محمد قاسم مغفول مانده است.

۶. از رساله میرزا محمد قاسم کاملاً معلوم است که در هنگام نوشتن، جایگاه علمی بلندی نداشته و آشنایی او با زبان عربی اندک بوده است؛ زیرا متن رساله کاملاً تکلف آمیز و به اصطلاح چکشی است؛ بلکه اغلاط صرفی- نحوی و بلاغی متعددی در سراسر آن دیده می‌شود.

۷. نکته جالب دیگر آنکه در رساله می‌نویسد: «... روی السید الاجل المرتضی قدس سره فی کتاب الفصول و ابن حمزه فی کتاب الهادی الی النجاه و کتاب ایجاز المطالب بسنده عن الشیخ المفید بالاسناد المعتبر عن الصادق علیه السلام و علی بن الحسین قدس سره فی کتاب قرب الاسناد عن مولانا ابی محمد العسکری عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله و ابو جعفر محمد بن یعقوب الكلینی و الصدوق نور الله مضجعهما فی الکافی و غیره بسندهما عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اذا رایتم اهل البدع و الریب من بعدی فاطهروا البرائه منهم و اکثروا من سبهم و القول فیهم و الوقیعه و باهتوهم کیلا یطغوا فی الفساد فی الاسلام و یحذرهم الناس و لا یتعلموا من بدعهم یکتب الله لکم بذلک الحسنات و یرفع لکم به

الدرجات فی الآخره- الحدیث»<sup>۱</sup>.

با این که در حدیقه روایت بالا به نسخ خیالی الفصول التامه و الهادی الی النجات نسبت داده شده، اما انتسابش به کتب موهوم دیگر مانند ایجاز المطالب و قرب الاسناد ابن بابویه - آن هم با واسطه امام حسن عسکری علیه السلام - از غرائب این رساله است! عجب آنکه نویسنده، آن را به کتاب بی نام و نشان صدوق هم نسبت داده که لابد یکی دیگر از همان سلسله کتب موهومه است! دیگر آنکه در پایان روایت کلمه «الحدیث» گذاشته که نشانه ادامه داشتن روایت است که نه مطابق کافی است و نه حدیقه الشیعه<sup>۲</sup>.

### نتیجه گیری

از توضیحات گذشته روشن می شود که تأیید بزرگان کتاب شناس در این مسئله هیچ اعتباری ندارد؛ زیرا برخی تأییدات از سوی خود جریان جعل کتاب و احادیث انجام شده که در راستای همان حرکت جعل بوده است و برخی دیگر به استناد عالمان متقدم است و استناد عالمان متقدم هم، فقط به شهرت و چند نسخه خطی است که به دستشان رسیده و روشن است که مشاهده نسخ، هیچ دلالتی بر صحت استناد ندارد؛ زیرا اولاً نسخ متعارض که اصیل تر و قدیمی تر هستند نیز، فراوان بوده است و ثانیاً طبیعی است که جااعلان، نسخ فراوانی را رونویسی کرده باشند.

---

۱. همان، ص ۲۸۶۶.

۲. رک. سایت <http://alasar.blog.ir/1397/03/13/Fakhr>

### ۳. اعتراف نویسنده کتاب

از جمله دلایل محدث نوری رحمته الله علیه و دیگران برای استناد حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی، این است که در چند جای حدیقة الشیعة، نویسنده خود را «احمد اردبیلی» نام برده و به کتب خود ارجاع داده است. مثلاً در حدیقة الشیعة آمده است:

«و این کتاب شریف بخط مصنف به دست این فقیر افتاده در آن حدیثی دیگر در باب این گروه مسطور است که در آن نماز جمعه از معصوم سؤال کرده اند که اگر بیشتر آن را دیده بودم در کتاب زبده البیان روشن تر از آن سخن می گفتم»<sup>۱</sup>.

#### نقد و بررسی

۱. روشن است که این استدلال در جایی به کار می آید که کتابی مجهول به دست ما رسیده و با مطالعه متن، آن نام نویسنده را در میان کتاب می یابیم؛ ولی وقتی نزاع در این است که کدام یک از دو نسخه کاشف الحق یا حدیقة الشیعة اصلی و کدام جعلی است، در چنین بحثی استدلال به متن یکی از دو نسخه، بسیار غیرفنی است و از بزرگی چون محدث نوری بسیار عجیب است! معلوم است که اگر واقعاً حدیقة الشیعة جعلی باشد، جاعلان آن نام مقدس اردبیلی را هم در خلال کتاب می گنجانند تا تأییدی بر کتابشان باشد. مثلاً در جایی که در حدیقة الشیعة آمده است: «حقیر در رساله اثبات واجب عرض کردم»، در نسخه کاشف الحق می گوید: «ملا احمد اردبیلی در رساله اثبات واجب گوید»<sup>۲</sup> و در جایی که در نسخه حدیقة آمده است: «و در رساله

۱. خاتمه مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، جلد ۲۰، صفحه ۹۲ تا ۹۸.

۲. خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۲۰، ص ۹۲.

۳. حدیقة الشیعة، ص ۷.

فارسیه این فقیر نوشته<sup>۱</sup>، در کاشف الحق می گوید: «ملا احمد اردبیلی در اعتقادات خود نوشته که .....».

همان گونه که می توان گفت ملا معز اردستانی ارجاعات محقق اردبیلی به کتب خودش را تغییر داده؛ به همان روال هم می توان گفت شخص سومی (غیر از ملا معز و مقدس اردبیلی) برای اینکه وانمود کند کتاب از محقق اردبیلی است ارجاعات سوم شخص محقق اردبیلی را در کتاب ملا معز تغییر داده و تبدیل به اول شخص کرده است؛ یا به همان شکل که می توان گفت ملا معز اسم مقدس اردبیلی را از کتاب حدیقه حذف کرده، می توان گفت شخصی اسم محقق اردبیلی را در بعضی جاهای کتاب کاشف اضافه کرده تا وانمود کند کتاب از آن مقدس اردبیلی است. بنابراین از این راه نمی توان به نتیجه ای رسید و مشخص کرد اصل، کدامیک از این کتب است، زیرا ممکن است هر کدام از دیگری سرقت شده باشد؛ و واقعاً عجیب است که برخی با نوعی مصادره به مطلوب، این مسئله را از دلائل اصلی اینکه کتاب از مقدس اردبیلی رحمۃ اللہ علیہ است، می دانند!

## مروری بر فصول گذشته و جمع بندی آن

آنچه گذشت گزارشی از وضعیت کتاب حدیقه الشیعه و داستان تلخ جعل حدیث و نسبت دادن آن به اهل بیت علیهم السلام بود. دانستیم که:

۱. نسخ خطی این کتاب با دو نام اصلی حدیقه الشیعه و کاشف الحق در کتابخانه ها موجود است.

۲. این نسخ از هشت نظر با هم متفاوتند:

---

۱. همان، صفحه ۱۰۰۶، در این مورد رجوع شود به مقدمه حدیقه الشیعه، صفحه ۴۴، نوشته صادق حسن زاده.

• مقدمه

• فصل ابومسلم و صوفیه

• مذمت‌ها و مدایح پراکنده از صوفیه

• مطالب منقول از قاضی نورالله شوشتری رحمته الله علیه

• مطالب منقول از کتب مقدس اردبیلی

• مجموعه‌ای از اشعار

• برخی از داستان‌ها

• برخی مطالب پراکنده جزئی

۳. دانستیم که نسخ خطی قدیمی، همگی متعلق به کاشف الحق بوده و فصل الحاقی و احادیث جعلی را ندارند و نسخ جعلی همگی متعلق به بعد از ۱۰۷۳ قمری است.

۴. جمعی از عالمان معاصر و قریب العصر آن دوران شهادت داده‌اند که ما می‌دانیم حدیقة الشیعة جعلی است و مقدس اردبیلی چیزی در نقد تصوف ننوشته است.

۵. حدیقة الشیعة کتابی نامنظم است و از جای جای آن معلوم می‌شود که مطالب تکه‌تکه به هم چسبانده شده است.

۶. حدیقة الشیعة بی‌نظمی ساختاری دارد و آغاز، میان و پایان آن با هم تناسب ندارد.

۷. حدیقة الشیعة بی‌نظمی محتوایی دارد و با بررسی محتوای آن معلوم می‌شود نسخه اصلی، کتاب دیگری است که این کتاب را از روی آن ساخته‌اند؛ بررسی داستان‌های حذف‌شده و عبارات قاضی نورالله شوشتری و تعارضات جزئی درباره کشف الغمة و ارجاع به شرح ارشاد و... به‌طور قطع نشان از ساختگی بودن این کتاب دارد.

۸. حدیقه الشیعه با واقعیات تاریخ مقدس اردبیلی نمی سازد. در حدیقه ماجرای مرگ میرزا مخدوم شریفی بیان شده که مسلماً پس از مقدس اردبیلی از دنیا رفته است.
۹. در حدیقه مطالب علمی سست و ضعیفی وجود دارد که با شخصیت علمی مقدس اردبیلی ناسازگار است.
۱۰. قلم فارسی حدیقه با دیگر آثار مقدس اردبیلی سازگار نیست.
۱۱. نظرات علمی موجود در حدیقه با آثار مقدس اردبیلی کاملاً مخالف است و ممکن نیست هر دو، از یک نفر باشد.
۱۲. فصل صوفیه در حدیقه بیش از دیگر قسمت ها، نشانه های جعل را در خود دارد.
۱۳. جایگاه فصل صوفیه با زندگی حضرت امام صادق علیه السلام هیچ تناسبی ندارد.
۱۴. اهتمام به نقد ابومسلم با فضای قرن دهم هجری نامتناسب است.
۱۵. از نظر تاریخی نقدهای این فصل بر فرنگیان با دوره قرن دهم نمی سازد.
۱۶. داستان سفر ابن حمزه با تاریخ مخالف است.
۱۷. نقد تند و تیز صوفیه، در قرن های هشتم و نهم و دهم نمونه ندارد.
۱۸. مقدس اردبیلی از کسانی است که کاملاً تمایلات صوفیانه دارد و در آثار خود برای صوفیه احترام قائل است.
۱۹. مقدس اردبیلی در فضایی عرفانی تحصیل کرده و معتقد به وحدت وجود است.
۲۰. مقدس اردبیلی همواره از کلمات رکیک و تعابیر زشت و قضاوت های عجولانه بر حذر بوده، ولی فصل الحاقی ادبیاتی رکیک دارد و تمام آن مبتنی بر قضاوت های غیر عالمانه است.
۲۱. احادیث و کتب مذکور در این فصل در هیچ جای تاریخ شیعه، وجود

خارجی ندارد زیرا امکان ندارد که چنین احادیثی در مذمت تصوف وجود داشته باشد و احدی در تاریخ شیعه آن را ندیده باشد، و هیچ یک از علمای شیعه نیز، در طول قرن ها، هیچ موضع گیری رسمی ای در برابر اصل جریان تصوف نکنند؛ بلکه بسیاری از بزرگان علمای شیعه رسماً صوفی باشند.

۲۲. مطالبی که به الفصول التامة نسبت می دهد با توجه به شواهد حدیث شناسی مسلماً جعلی و دروغ است.

۲۳. فصل الحاقی نسخه هایی مستقل از کتاب دارد و معلوم می شود که جداگانه تدوین شده و سپس با تغییراتی به کتاب افزوده شده است.

۲۴. منابع تاریخی، جاعل این فصل را میرلوحی شمرده اند.

۲۵. میرلوحی از دشمنان سرسخت صوفیه بوده است.

۲۶. میرلوحی از دشمنان سرسخت ابومسلم است و در اینجا نیز به شدت از ابومسلم انتقاد شده است.

۲۷. میرلوحی عقایدی خاص در باب ابومسلم داشته است و آن عقاید خاص در این کتاب نیز منعکس شده است.

۲۸. میرلوحی قبر ابوالفتوح را در اصفهان خراب کرده که در این فصل داستان جعلی در مورد آن بیان شده است.

۲۹. میرلوحی به علت دشمنی با مجلسیین با ابونعیم جدایشان مخالف بوده و دستور تخریب قبر او را صادر کرده است و در این فصل به مخالفت جاعل با ابونعیم اشاره شده است.

۳۰. میرلوحی با اهل اصفهان در تقابل بوده و در این فصل هم، از اهل اصفهان بدگویی کرده است.

۳۱. میرلوحی عقایدی انحصاری در باب ابوهاشم کوفی دارد که در این فصل هم آمده است.



۳۲. اصطلاحات و تعابیر اختصاصی میرلوحی و فحش های خاص وی در این فصل تکرار شده است.

۳۳. میرلوحی مجموعه ای از کتب را جعل کرده است که نام آن ها در این فصل الحاقی نیز بیان شده و ادعا شده که نسخه های آن کتب در نزد مصنف است. ۳۴. میرلوحی با رشوه و غنا نیز به شدت مبارزه می کرده و در این کتاب نیز اضافاتی از این دست نسبت به کاشف الحق وجود دارد.

۳۵. میرلوحی با درویشی که خود را مجنون می خواندند به شدت مخالف بود و رد پای این مخالفت در این کتاب هم دیده می شود.

۳۶. میرلوحی ارتباطی خاص با ملا محمد طاهر قمی داشته است و هر دو در جریان مبارزه با تصوف و عرفان با یکدیگر هم دست و هم داستان بوده اند.

۳۷. در سال ۱۰۷۳ قمری در مشهد میان اخباریان ارادتمند به ملا محمد طاهر با صوفیان نزاع می شود و حاکم حق را به صوفیان می دهد و اخباریان را کف پای می زند.

۳۸. اخباریان تصمیم می گیرند که کتابی جعل کرده و احادیثی جعلی در مذمت تصوف در آن بگنجانند و به گزارش تاریخ این تصمیم را عملی می کنند.

۳۹. اولین نسخه های کتاب حديقة پس از این تاریخ و در مشهد دیده شده است.

۴۰. هیچ گزارشی از کتاب جعلی حديقة و احادیث آن قبل از این تاریخ وجود ندارد و هیچ عالم و غیرعالمی گزارشی حسی از انتساب این کتاب به مقدس اردبیلی نداده و نتوانسته شاهدهی بر صحت این کتاب و استنادش به مقدس اردبیلی بیاورد.

بدون شک یک دهم این شواهد برای اثبات جعلی بودن یک کتاب کافی است و کمتر حدیث جعلی ای را می توان یافت که جعلی بودن آن، این طور «کاشمسی فی رابعة النهار» آشکار و قطعی باشد.



فصل نہم

احادیث جعلی رد تصوف



در مقدمه کتاب حاضر گفتیم احادیثی که در مذمت صوفیه و تصوف وجود دارد دو دسته است:

۱. احادیثی که در آن شخص خاصی از صوفیه مذمت شده است؛ این احادیث هیچ دلالتی بر مذمت اصل تصوف و صوفیه ندارد و تنها برخی از چهره‌های منحرف تصوف را معرفی می‌کند و در هیچ‌یک نیز نقدی بر خوبان صوفیه چون بایزید بسطامی یا معروف کرخی و... وجود ندارد.

۲. احادیثی که به صورت مطلق می‌گویند صوفیه منحرفند. همه این احادیث جعلی بوده و در تاریخ حدیث شیعه هیچ اثری از هیچ‌یک از آن‌ها وجود ندارد و همه آن‌ها به استثناء یک مورد - که خواهد آمد - در ضمن حدیقة الشیعة جعل شده است.

در این ضمیمه فقط به شکل فهرست وار بیشترین احادیث را مرور می‌کنیم تا هم خواننده محترم با این احادیث آشنا شود و هم عمق فاجعه‌ای را که میرلوحی و یارانش با حرکت جعل حدیث آفریدند مشاهده نماید. در اینجا ابتدا عین متن احادیث موجود در حدیقة الشیعة و سپس تک حدیث دیگر را نقل می‌کنیم.

## احادیث جعلی حدیقة الشیعة

۱. و حدیث دیگر به سند صحیح مروی است از احمد بن محمد بن ابی نصر بنطی و اسماعیل بن بزیع از حضرت امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمود: «من ذکر عنده الصوفیة ولم ینکرهم بلسانه و قلبه فلیس متا و من انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله»<sup>۱</sup>.
۲. و حدیث دیگر به سند صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر مذکور است و روایت شده که او گفت: «قَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدْ ظَهَرَ فِي هَذَا الزَّمَانِ قَوْمٌ يُقَالُ لَهُمُ الصُّوفِيَّةُ فَمَا تَقُولُ فِيهِمْ قَالَ علیه السلام إِنَّهُمْ أَعْدَاؤُنَا فَمَنْ مَالَ فِيهِمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَيَخْشَرُ مَعَهُمْ وَسَيَكُونُ أَقْوَامٌ يَدْعُونَ حُبَّنَا وَيَمِيلُونَ إِلَيْهِمْ وَيَتَشَبَّهُونَ بِهِمْ وَيَلْقَبُونَ أَنْفُسَهُمْ بِلِقَبِهِمْ وَيَأُولُونَ أَقْوَالَهُمْ؛ أَلَا فَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ فَلَيْسَ مِنَّا وَإِنَّا مِنْهُمْ بِرَاءٍ وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ وَرَدَّ عَلَيْهِمْ كَانَ كَمَنْ جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»<sup>۲</sup> (یکی از اصحاب به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کرد که در این زمان قومی پیدا شده اند که به ایشان صوفیه می گویند. نظرتان درباره ایشان چیست؟ حضرت فرمودند: ایشان دشمنان ما می باشند و هرکس به ایشان متمایل باشد از ایشان است و با ایشان محشور می شود و در آینده گروه هایی هستند که مدعی دوستی ما می باشند و به صوفیه متمایل بوده و خود را به آن ها شبیه می سازند و نام آن ها را بر خود می نهند و سخنان ایشان را به تأویل برده و توجیه می کنند.

۱. حدیقة الشیعة، ص ۷۴۷.

۲. همان، ص ۷۴۷.

آگاه باشید که هرکس به ایشان مایل باشد از ما نیست و ما از او مبرّا می‌باشیم و هرکس ایشان را رد نماید مانند کسی است که پیش روی رسول خدا ﷺ با کفار نبرد نماید).

۳. بدان که صوفیه قاطبة از مخالفین ائمه معصومین علیهم السلام اند و از امامان معصوم حدیث بسیار در طعن ایشان منقول است...<sup>۱</sup>  
۴. و دیگر بدان که از آن جناب [حضرت امام صادق علیه السلام] در ردّ طایفه مبتدعه احادیث منقول بسیار است و اگرچه از باقی ائمه اثنی عشر که از اولاد اطهار آن حضرت اند حدیث بسیار در ردّ آن جماعت مروی است، اما از آن حضرت احادیث در آن باب بیشتر است و آباء کرام و عظام آن حضرت از پدید آمدن این گروه خبر داده‌اند و اکثر ائمه معصومین علیهم السلام بلکه رسول حضرت رب العالمین صلی الله علیه و آله نیز این طایفه را لعنت کرده‌اند و از لعنت کردن خدا و از لعنت کردن ملائکه بر ایشان، خبر داده‌اند.<sup>۲</sup>

۵. در باب ابوهاشم کوفی نیز که واضع این مذهب است، احادیث وارد است و از آن‌ها یکی آن است که علی بن الحسین بن موسی ابن بابویه قمی رضی الله عنه در کتاب قرب الاسناد خود روایت می‌کند از سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الجبار از امام حسن عسکری علیه السلام که آن حضرت فرمود که پرسیدند از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام حال ابوهاشم کوفی و صوفی را، آن حضرت فرمود: «انه فاسق العقیده جدا و هو الذي ابتدع مذهبا يقال له التصوف و جعله مفرا لعقیده الخبیثة» و در بعضی از روایات است

۱. حدیقة الشیعة، ص ۷۴۸.

۲. همان، ص ۷۴۸.

و علی بن الحسین مذکور هم سند دیگر روایت کرده که آن حضرت فرمود «و جعله مفرا لعقیدته الخبیثه و اکثر الملاحدة جنّة لعقائدهم الباطلة» و آن کتاب شریف به خط مصتّف به دست این فقیر افتاده و در آنجا حدیث دیگر در باب این گروه مسطور است<sup>۱</sup>.

۶. سیّد ما سیّد مرتضی ابن الداعی الحسینی الرازی رحمه الله روایت می کند به سند معتبر از شیخ مفید رضی الله عنه و او روایت می کند از احمد بن محمد بن الحسن بن احمد بن الولید و او از پدرش محمد بن الحسن و او از سعد بن عبد الله و او از محمد بن عبد الجبار و او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که آن حضرت مخاطب ساخت ابوهاشم جعفری را و فرمود: «یا ابا هاشم سیّاتی زمان علی التّاس و جوههم ضاحکة مستبشرة و قلوبهم مظلمة منکدرة، السنّة فیهم بدعة و البدعة فیهم سنّة المؤمنین بینهم محقر و الفاسق بینهم موقر امراؤهم جاهلون جائرون و علماؤهم فی ابواب الظلمة سائرون، اغنیاءهم یسرفون زاد الفقراء و اصاغیرهم یتقدّمون علی الکبراء و کلّ جاهل عندهم خبیر و کلّ محیل عندهم فقیر لا یمیزون بین المخلص و المذنب و لا یعرفون الصّان من الذّئاب علماؤهم شرار خلق الله علی وجه الارض لانّهم یمیلون الی الفلّسفة و التّصوّف و ایم الله انّهم من اهل العدول و التّحرّف بیالغون فی حبّ محالفینا و یضلونّ شیعتنا و موالینا انّ نالوا منصبا لم یسبعوا عن الرّشاء و انّ خذلوا عبدوا الله علی الرّیاء الا انّهم فطاع طریق المؤمنین و الدّعاة الی نحلة الملحدین فمن ادركهم فلیحذرهم و لیصن دینه و ایمانه



ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا هَاشِمٍ هَذَا مَا حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ مِنْ أَسْرَارِنَا فَاعْتَمِدُوا إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ» (ای ابا هاشم، زود باشد که زمانی بیاید به مردمان که روی‌های ایشان خندان و شکفته باشد و دل‌های ایشان سیاه و تیره باشد، سنت در میان ایشان بدعت باشد و بدعت در میان ایشان سنت باشد، مؤمن در میان ایشان خوار و بی‌مقدار باشد و فاسق در میان ایشان عزیز و صاحب اعتبار باشد، امیران ایشان نادان و ستمکار باشند و علمای ایشان برده‌های ظالمان سیرکنندگان باشند، توانگران ایشان بدزدند توشه فقیران و درویشان را و خردان ایشان تقدم نمایند بر بزرگان هر نادانی نزد ایشان مرد آگاهی باشد و هر بدسگال و حیلت‌گری نزد ایشان درویش باشد، تمیز نکنند اهل آن زمان، میان مرد پاك اعتقاد پاك دین و میان شكاک فاسد بداعتقاد و نشناسند میش را از گرگان خون‌خوار، یعنی درویش را از سباع ضاره مردم‌آزار، علمای ایشان بدترین خلق خدا باشند بر روی زمین؛ زیرا که ایشان میل کنند به فلسفه و تصوف و به خدا قسم که ایشان از اهل برگشتن از حق و میل کردن به باطل باشند و مبالغه نمایند در دوستی مخالفان ما و گمراه کنند شیعیان و دوستان ما را؛ پس اگر منصبی یابند از رشوه‌ها سیر نشوند و اگر فرو گذاشته شوند، یعنی اگر منصبی به ایشان نرسد به ریا، خدا را عبادت کنند؛ بدان و آگاه باش که ایشان راهزنان مؤمنان باشند و دعوت‌کنندگان به کیش ملحدان؛ پس هر کس دریابد ایشان را می‌باید که حذر کند از ایشان و نگاه دارد و صیانت نماید دین

وایمان خود را؛ بعد از آن، امام علیه السلام فرمود که ای ابا هاشم! این آن چیزی است که حدیث کرده از برای من، پدر من و پدر من از آبایش از جعفرین محمد علیهما السلام و این از سرّهای ماست پس پنهان دار آن را مگر از اهلش. و اخبار در این باب بسیار است).

۷. اگر کسی بهم رسد که اندک چیزی از علوم دینیه خوانده باشد و بر بعضی از اصطلاحات صوفیه هم وقوف یافته باشد خرهای این زمانه را آن چنانکه باید پالان خواهد کرد و داد مدعا در این دنیا که بهشت اوست خواهد داد و اتفاقاً حدیثی که مشعر به این معنی است که به گرسنگی که می خورند پالان می کنند خران را، درباره این گروه وارد است و آن حدیث این است که ابن حمزه و سید مرتضی رازی از شیخ مفید رحمه الله به واسطه ای نقل کرده اند که او به سند خود نقل نموده از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب که از خواص اصحاب چند امام معصوم است که او گفت: «كنت مع الهادی علی بن محمد علیهما السلام فی مسجد النبی فاتاه جماعة من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفری و كان رجلا بلیغا و كانت له منزلة عظیمة عنده علیه السلام ثم دخل المسجد جماعة من الصوفیه و جلسوا فی جانب مستدیرا و اخذوا بالتهلیل فقال علیه السلام: لا تلتفتوا بهؤلاء الخدّاعین فإنّهم خلفاء الشیاطین و مخزّبوا قواعد الدین یتزهدون لراحة الاجسام و یتهجّدون لصید الانعام، یتجوعون عمرا حتی یدبخوا لایکاف حمرا لا یهللون إلا لغرور الناس و لا یقللون الغذاء إلا لملاء العساس و اختلاس قلب الدفناس، یکلمون الناس باملائهم فی الحب و یطرحونهم باذلالهم فی الجب، اورادهم الرقص و التصدیة و اذکارهم الترنم و التغنیة؛ فلا یتبعهم الا السفهاء و لا یعتقدهم الا الحمقاء فمن ذهب الی زیارة

احد منهم حیا و میتا فکأنما ذهب الی زیارة الشیطان و عبادة الاوثان و من اعان احدا منهم فکأنما اعان یزید و معاویة و ابا سفیان . فقال رجل من اصحابه: وان کان معترفا بحقوقکم؟ قال فنظر الیه علیه السلام شبه المغضب و قال: دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا، اما تدری انهم اخس طوائف الصوفیة و الصوفیة کلهم من مخالفینا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و ان هم الانصارى و مجوس هذه الامة اولئک لا یریدون لِيُظْفُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»<sup>۱</sup> (با حضرت علی النقی علیه السلام بودم و آن حضرت نشستند بود در مسجد پیغمبر خدا در مدینه، پس جماعتی از اصحاب آن حضرت درآمدند و یکی از ایشان ابوهاشم جعفری بود و او مردی بود فصیح و بلیغ و او را نزد آن حضرت منزلتی عظیم بود، بعد از آن داخل مسجد شدند جماعتی از صوفیه و در یک جانب حلقه زده نشستند و به لا اله الا الله گفتن مشغول شدند؛ پس امام علیه السلام رو به اصحاب خود نموده فرمود که التفات نکنید به این فریبندگان که ایشان خلیفه های شیاطین اند و خراب کنندگان قواعد دین اند اظهار زهد می کنند از برای آسایش دادن جسم ها و شب بیداری می کشند بجهت شکارکردن چهارپایان، یعنی مستخرکردن آنهایی که مانند چهارپایانند؛ چنانکه حق تعالی می فرماید: **إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا** گرسنگی می خورند عمری که تا رام کنند از برای پالان کردن خری چند را و لا اله الا الله نمی گویند مگر از برای فریب دادن مردمان، کم نمی خورند مگر از برای پرکردن کاسه های بزرگ و ربودن

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۲. سوره صف، آیه ۸.

دل مرد احمق، سخن می‌گویند با مردمان به املاء خود در دوستی خدا و می‌اندازند ایشان را نرم‌نرم و پنهان در چاه گمراهی خود و اوراد ایشان است رقص کردن و دست‌زدن و اذکار ایشان سراییدن و غنا کردن است، پیروی نمی‌کنند ایشان را مگر سفیهان و اعتقاد نمی‌دارند به ایشان مگر بی‌خردان و احمقان؛ پس هر کس برود به زیارت یکی از ایشان در حالتی که زنده باشد یا به زیارت یکی از ایشان برود در حالتی که مرده باشد، یعنی بر سر قبر یکی از ایشان به دعا کردن برود حکم آن دارد که به زیارت شیطان و عبادت بتان رفته باشد و هر کس که یاری نماید و مدد کند یکی از ایشان را حکم آن دارد که یزید و معاویه و ابوسفیان را یاری کرده باشد و مدد نموده باشد. پس مردی از اصحاب آن حضرت گفت که اگر چه آن کس معترف به حقوق شما باشد، یعنی به امامت شما اگر چه اعتراف داشته باشد؟ پس آن حضرت مانند کسی که غضبناک باشد بر او نگریست و فرمود: این گفتار را بگذار! آن کس که معترف به حقوق ما باشد به راه نافرمانی ما نمی‌رود و مخالفت ما نمی‌کند، آیا نمی‌دانید که این طایفه خسیس‌ترین طایفه‌های صوفیه‌اند و صوفیه همه از مخالفان مایند و راه و روش ایشان غیر راه و روش ماست و نیستند ایشان مگر نصاری و مجوس این امت! بعد از آن، آن حضرت آیه «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ...»<sup>۱</sup> را تا به آخر تلاوت فرمود و ترجمه‌اش این است که کوشش می‌نمایند در فرونشاندن نور خدا و حضرت الله تعالی تمام می‌کند نور خود را و اگر چه مکروه می‌دارند ناگرویدگان<sup>۲</sup>.

۱. سوره صف، آیه ۸.

۲. حدیقة الشیعة، صص ۸۰۰-۸۰۱.

۹. یکی دیگر از جمله احادیثی که سید مذکور یعنی ابن حمزه و غیر ایشان از ثقات علمای شیعه از شیخ مفید رحمه الله نقل کرده‌اند و به اسانید صحیح‌ه به این فقیر رسیده و سبب اطناب کمترین درین باب شده آن است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که «لا یقول بالتصوف احد الا لخدعة أو ضلالة او حماقة و اما من سمی نفسه صوفیا لتقیة فلا اثم علیه». و به سند دیگر این حدیث منقول است از آن حضرت با زیادتی و آن زیادتی این است که «و علامته ان یکتفی بالتسمیة و لا یقول بشیء من عقائد هم الباطلة»؛ یعنی قایل نمی‌شود به تصوف احدی مگر از روی مکر و خدعه یا گمراهی و ضلالت یا جهل و حماقت و اما کسی که خود را صوفی نام کند از روی تقیه پس نیست براو گناهی و در بعضی از روایات است که علامت و نشان آن کس آن است که اکتفا نماید به نام گذاشتن بر خود و قایل نشود به چیزی از عقاید باطله صوفیه<sup>۱</sup>.

### حدیث جعلی از کشکول شیخ بهایی

غیر از احادیث جعلی گذشته که همگی آن‌ها، تنها مستند به حدیقة الشیعة است، مرحوم شیخ حرّ عاملی هم در اثنا العشریه چندین مرتبه این حدیث را از کشکول شیخ بهایی رحمته الله علیه روایت کرده و می‌گوید:

«استاد بزرگ و جلیل القدر ما شیخ بهاء الدین محمد عاملی در کتاب کشکول خود به نقل روایتی پرداخته و گفته است: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تقوم الساعة علی امتی حتی ینخرج قوم من

امتّی اسمهم صوفیة لیسوا متّی و انهم یهود امتّی یحلّقون للذکر و یرفعون اصواتهم بالذکر، یظنّون انهم علی طریق الابرار بل هل أضلّ من الکفار و هم اهل النار، لهم شهقة کشهقة الحمار و قولهم قول الأبرار عملهم عمل الفجّار و هم منازعون للعلماء لیس لهم ایمان و هم معجبون باعمالهم لیس لهم من عملهم الا التعب» (قیامت بر پانمی شود تا اینکه گروهی از امتّ من ظاهر می شوند که اسمشان صوفیه است و از من نیستند، ایشان یهود امتّ منند، برای گفتن ذکر، حلقه می زنند و صدایشان را به ذکر گفتن بلند می کنند و گمان می کنند که در راه نیکان قرار دارند در صورتی که از کفّار همراه تر بوده و اهل آتشند، همچون حمار فریاد می کنند و سخنان افراد نیک کردار را بر زبان می آورند ولی کردارشان، کردار فاسقان است. با علما در ستیزند و از ایمان برخوردار نیستند، و از کارهای خود راضی بوده و به خودپسندی دچارند و از اعمالشان بهره ای جز خستگی ندارند).

این حدیث نیز به یقین جعلی است؛ زیرا اولاً در کشکول شیخ بهایی و دیگر آثار وی تا به حال یافت نشده است. ثانیاً در هیچ یک از کتب دیگر شیعه نیز، پیش از این نقل، از آن اثری وجود ندارد. ثالثاً در تاریخ حدیث شیعه به کتابی از کتب حدیثی شیعه بر نمی خوریم که شیخ بهایی به آن دسترسی داشته باشد و مفقود شده باشد. رابعاً مجلسی ثانی هم که به شیخ بهایی ارادت داشته است، بحار را بعد از ایشان نوشته، به کشکول شیخ هم دسترسی داشته و دغدغه مبارزه با صوفیه را هم داشته است؛ ایشان نیز این حدیث را نیافته و در بحار هم به آن اشاره نفرموده است. خامساً بعد از عصر شیخ بهایی نیز هیچ احدی گزارشی از این حدیث نیافته است و هرکس آن را نقل کرده به اعتماد مرحوم شیخ حرّان را به کشکول شیخ بهایی نسبت داده است. سادساً شیخ بهایی

گرایش‌های صوفیانه بسیار غلیظی داشته و در کشکول و دیوان بارها تصوف را ستوده است و امکان ندارد چنین حدیثی را دیده باشد و باز هم این قدر در مدح صوفیه از بایزید و جنید تا محی الدین و مولوی قلم فرسایی کند. حکایت ذیل ترسیمی از میزان اعتقاد مرحوم شیخ بهایی به صوفیان و عارفان بزرگ جهان اسلام است. مرحوم ملامحمدتقی مجلسی می‌فرماید:

«... چون مذکور شد که افتراهای جاهلان نسبت به علمای ربانی مسموع نیست، متوجه این قسمت مقالات شدن مشروع نیست. با آن که علامه حلی رحمه الله در شرح تجرید نقل کرده، با بایزید سقای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده<sup>۱</sup> و چون مناسب بود حکایتی از استاد خود شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله شنیدم که می‌فرمود که با پادشاه مرحوم شاه عباس - انار الله برهانه - بر سرقبر امام زاده بسطام رفتیم و بعد از زیارت گفتیم که برویم به زیارت بایزید. عالمی شیرازی با ما بود، گفت: چه می‌رویم بر سرقبر این سنی. من گفتم که، شیرازیان طعن سنی بر جبل عاملیان نمی‌توانند زد، و هنوز بر در خانه‌های شما نوشته است، این بیت:

سَنِّیان لعن بر امام شما      بر نماز علی الدوام شما  
او گفت که، بایزید باعث قتل امام زاده شده. من گفتم: پادشاهم!  
بایزید را علامه حلی در شرح تجرید نقل کرده که او سقای خانه امام جعفر صادق علیه السلام بوده و چون مدتی مدید در خدمت آن حضرت به سقایی مشغول بود و حضرت او را قابل ارشاد خلائق می‌دانست، به واسطه ریاضات و مجاهداتی که در خدمت آن حضرت کشید، او را

---

۱. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۴۲۲. عبارت علامه چنین است: فابو یزید البسطامی کان یفتخر بأنه یسقی الماء لدار جعفر الصادق علیه السلام.

مرخص ساخت و فرزند خود را به او سپرد که با خود به بسطام آورد. عاقبت اهل بسطام در فرود آوردن امام زاده در محله خود نزاع نمودند و به جنگ کشید تا آن که از یک طرف سنگی بر امام زاده خورد و شهید شد؛ و معلوم نیست که اهل بسطام نیز معاقب باشند؛ چون به واسطه دوستی این حرکت از ایشان واقع شد. و دیگر حکایت در خوبی های بایزید نقل شده، فرمود که این حاشیه گنجایش آن ندارد. و بعد از آن حکایات، شاه عالم پناه را به زیارت بایزید بردیم. اتفاقاً بر سر قبر بایزید، مثنوی ملامی روم گذاشته بود. من گفتم: پادشاهم! احوال بایزید را از دیوان مولانا باز کنیم. چون باز کردیم در اول صفحه این بیت آمد؛ بیت:

از برون طعنه زنی بر بایزید      وز درونت ننگ می دارد یزید  
بعد از آن حال، شاه فرمود که، تلقین زیارت شیخ کن، زیارت شیخ کردیم<sup>۱</sup>».

آیا ممکن است که شیخ حرچنان حدیثی را در آثار خود نقل و تصدیق نموده باشد و باز هم این چنین در تکریم و اعظام بزرگان عرفان و تصوف اصرار داشته باشد؟!

### منشأ این حدیث جعلی

چنان که تا اینجا گفته شد، مرحوم شیخ حر در میان سالی به مشهد مقدس قدم گذاشت و در بدو ورود مخالفان تصوف و جاعلان حدیقة الشیعة

۱. صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، صص ۶۱۶-۶۱۷ و مرحوم أبوالمعالی کلباسی که از رجالیان بزرگ شیعه است نیز همین حکایت را از مجلسی اول روایت نموده است؛ رک. رسائل رجالیه، ج ۲، ص ۵۱۷.



اطراف ایشان را گرفتند، خود را اشخاصی موثق و متدین نشان دادند و کتاب حدیقة الشیعة را با چند نسخه جعلی در نزد ایشان به عنوان تألیف مقدس اردبیلی جا زده و از ایشان تقاضا کردند که کتابی در نقد تصوف تألیف کند. مرحوم شیخ حرکاملات تحت تأثیر این جماعت قرار گرفت و بسیاری از جعلیات حدیقة الشیعة و دیگر کتب میرلوحی را در الاثناعشریه درج کرد و چنان به این جماعت اطمینان یافت که در هنگام نقل مجعولات ایشان از کتب خیالی و فرضی؛ می گوید: «برخی از ثقات» یا «برخی از علمای عدول» و... برای من از کتاب فلان و فلان چنین نقل کردند و...

این فضای مسموم ایجاد شده در اطراف ایشان، سبب شد که شیخ حربه خطا رفته و کتاب الاثناعشریه را تألیف کند که مملو است از اغلاط تاریخی و حدیث شناسی و اشتباهات کلامی و اعتقادی؛ و ظاهراً این حدیث راهم، همان جماعت برای شیخ حرخوانده و به کشکول نسبت داده اند؛ ایشان هم به این جماعت اعتماد کرده و این حدیث را در کتاب خود چندین بار تکرار کرده است؛ و گرنه هیچ ردّپایی از این حدیث در میراث حدیثی شیعه، قبل و بعد از کتاب شیخ حر، دیده نشده است.



فصل دهم

تصوف مثبت و منفی



در کتاب حاضر مکرراً نام تصوف به میان آمد و تأکید شد که تصوف معانی متعددی دارد و بردو قسم مثبت و منفی است و به قول علامه مجلسی رحمۃ اللہ علیہ «باید دانست که آن‌ها که تصوف را عموماً نفی می‌کنند، از بی بصیرتی ایشان است». با این همه برای روشن تر شدن این مسئله، در این فصل توضیح مستقل و بیشتری درباره اصطلاح تصوف ارائه می‌شود<sup>۱</sup>.

یکی از مباحثی که در ادبیات و اصول و زبان‌شناسی بررسی می‌شود، کیفیت ارتباط الفاظ با معانی است. از جمله مسائل مربوط به این حوزه، جابه‌جایی و انتقال الفاظ از معنایی به معنای دیگر است. بسیاری از الفاظ، در یک دوره زمانی دارای معنایی خاص هستند و تحت تأثیر تحولات اجتماعی یا عوامل دیگر، تدریجاً معنای خود را از دست داده و معنایی جدید می‌یابند. معمولاً در یک جامعه هرچه تحولات اجتماعی پیرامون معنای یک لفظ سریع‌تر باشد، این اتفاق بیشتر پدید می‌آید. در چند دهه معاصر الفاظ بسیاری را می‌توان نشان داد که همراه با تحولات تاریخی، معنایشان متحول شده است و گاه معنای جدید، فاصله بسیاری با معنای اول یافته است؛ الفاظی مانند روشن فکر، راست، چپ، اصولگرا، روحانی، استعمار و... نمونه‌هایی است که

---

۱. عمده مطالب این فصل و فصل بعدی برگرفته از چند یادداشت از این نگارنده است که سالیانی پیش از این، در پایگاه عرفان و حکمت منتشر شده و با مختصر ویرایشی در اینجا تقدیم می‌شود.

در ادبیات معاصر این گونه تحولات معنایی را تجربه کرده است. در فهم متونی که این گونه کلمات در آن به کار رفته است، توجه به تاریخچه معنایی کلمه و شرایط زمانی کاربرد آن، بسیار ضروری است و گرنه ممکن است انسان گاهی معنایی کاملاً معکوس را برداشت کند. کلمه «تصوف» و «صوفی» چون دائماً با فرهنگ و جامعه اسلامی آمیخته بوده است، در قرون گذشته تحولات معنایی فراوانی را پشت سر گذاشته و در هر دوره در معنایی خاص به کار رفته است. همین تغییرات معنایی، راه سوء استفاده و سوء برداشت را برگروه زیادی هموار کرده و سبب شده است تحلیل‌های تاریخی اشتباهی توسط برخی ارائه شود. نویسنده اکنون در مقام بیان سیر کامل تحولات این کلمه نیست و فقط به گوشه‌ای از آن، که به قرون هفتم تا یازدهم و نیز دوره معاصر مربوط است اشاره می‌شود تا سوء برداشت جمعی از مخالفان عرفان، روشن شود.

تصوف در جهان اسلام در قرون اولیه بیشتر در قالب یک مکتب رفتاری و با چهره‌ای فرهنگی حاضر بوده است. مکتبی که طیف وسیعی از اهل تسنن را در خود جای داده بود و به اعتقاد ما، شخصیت‌های برجسته‌ای از شیعیان را نیز همچون معروف کرخی، بایزید بسطامی، جنید بغدادی و... شامل می‌شد. نقطه مشترک تمام گرایش‌های صوفیانه نوعی دنیاگریزی و زهد بود و در کنار آن گاهی آموزه‌های معرفتی خاصی نیز وجود داشت.

از قرن هفتم به بعد جریان تصوف به یک جریان کاملاً رسمی در سراسر جهان اسلام تبدیل شد. در میان شیعیان نیز به شکل کاملاً رسمی، تشکیلاتی وسیع با عنوان تصوف شکل گرفت که مقدمه آن فتوت (جوانمردی) بود و وقتی کسی مراحل فتوت را پشت سر می‌نهاد نوبت ورود به تشکیلات تصوف فرامی‌رسید. در قرن هشتم، این جریان وسیع، خصوصاً در عراق، زیر نظر بزرگان

سادات و علما اداره می‌شد و در مراکز مذهبی نیز وجود داشت. ابن عنبه گزارش جالبی از این جریان را درباره مدیریت لباس فتوت و خرقة تصوف در سرتاسر عراق توسط فقیه و محدث بزرگ شیعه سید تاج‌الدین ابن معیه ارائه داده است؛ چنانکه ابن بطوطه، گزارشی از خانقاه‌های شیعی در کنار مرقد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و طلاب و صوفیان شیعی ساکن در کنار حرم به دست داده است.<sup>۱</sup>

رواج این مسائل در میان شیعیان آن دوره، از نظر تاریخی به هیچ‌وجه قابل انکار نیست؛ ولی نکته بسیار مهم آن است که این تصوف به چه معنا بوده است؟ آیا بزرگان شیعه مدافع سماع، دریوزگی، بطالی و کهنه‌پوشی و... بوده‌اند یا اصطلاح تصوف در آن عصر معنایی دیگر داشته است؟

فقیه بزرگ، شهید اول که خود از شاگردان و ارادتمندان سید تاج‌الدین ابن معیه است در تعریف صوفی در آن عصر می‌فرماید: «الصّوفیة المشتغلون بالعبادة المعرضون عن الدنيا»<sup>۲</sup>. در آن دوره صوفیه به کسانی گفته می‌شد که مدتی از دنیا بریده بودند و صرفاً به عبادت مشغول شده بودند. این افراد ممکن بود دارای عقاید و افعالی فاسد باشند و ممکن بود انسان‌هایی بسیار وارسته و درستکار باشند و به همین دلیل در آن عصر، صوفیه به دو دسته: صوفیه متشرع و دیندار، و صوفیه غیرمتشرع تقسیم می‌شدند؛ البته نگارنده، گزارش تاریخی روشنی از تصوف منحرف در میان شیعه در دست ندارد و هرچه تا به حال از صوفیان غیرمتشرع و منحرف دیده است مربوط به صوفیان غیرشیعه بوده است.

شهید اول در اشعاری مفصل، تفاوت این دو دسته را توضیح می‌دهد و

۱. منابع این مسئله در فصل ششم، شاهد پنجم گذشت.

۲. الدروس الشرعیة، ج ۲، ص ۲۷۵.

اشاره می‌کند که تصوف حقیقی که شرافت است در گرو تصفیة نفس، عزلت و دور شدن از حس و فکر و ذکر و نوشیدن شراب تجلی و... است<sup>۱</sup>. تصوف به همین معنای عام که شامل تصوف حق و باطل بود، همچنان در میان شیعه باقی ماند و بسیاری از بزرگان شیعه در عصر خود و عصرهای بعدی به نام صوفی شناخته شدند و صوفیان شیعه در آن دوره حکومت‌هایی شیعی چون سربداران و مشعشعین را تأسیس کردند تا در نهایت موفق به پایه‌گذاری دولت صفویه شدند. در سال‌های اولیه دولت صفویه، صوفیان جایگاهی بسیار عالی‌ای در حکومت داشتند، عالمان دینی نیز با ایشان همکاری می‌کردند و تنش و اصطکاک رسمی در میانشان وجود نداشت، گرچه همواره عالمان بزرگ، صوفیان منحرف را نهی از منکر می‌کردند ولی کم‌کم در اثر رواج تصوف، عده‌ای سودجو و جاهل وارد این معرکه شدند و آهسته‌آهسته بساط تصوف به سوی لاابالی‌گری و اباحی‌گری کشیده شد.

### تحلیل حضرت علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه از انحطاط تصوف

حضرت علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه در شرح تحول و انحطاط صوفیان به شکل عام می‌فرمایند:

«علت انحطاطشان این بود که اولاً: هر شأنی از شئون زندگی که عامه مردم با آن سروکار دارند وقتی اقبال نفوس نسبت به آن زیاد شد، و مردم عاشقانه به سوی آن گرویدند، قاعده کلی و طبیعی چنین است که عده‌ای سودجو و حیله‌باز خود را در لباس اهل آن مکتب و آن مسلک درآورده، و آن مسلک را به تباهی می‌کشند و معلوم است

۱. همان، ج ۱ ص ۴۶ و ۴۷ مقدمه.



که در چنین وضعی همان مردمی که با شور و عشق روی به آن مکتب آورده بودند، از آن مکتب متنفر می‌شوند.

ثانیاً: جماعتی از مشایخ صوفیه در کلمات خود این اشتباه را کردند که طریقه معرفت نفس هرچند که طریقه‌ای است نوظهور، و شرع مقدس اسلام آن را در شریعت خود نیاورده، الا اینکه این طریقه مرضی خدای سبحان است، و خلاصه این اشتباه این بود که من در آوردی خود را به خدای تعالی نسبت دادند، و دین تراشیدن و سپس آن را به خدا نسبت دادن را فتح باب کردند، همان کاری را کردند که رهبانان مسیحیت در قرن‌ها قبل کرده و روش‌هایی را از پیش خود تراشیده آن را به خدا نسبت دادند، هم چنان که خدای تعالی ماجرای آنان را نقل کرده و می‌فرماید: «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا». اکثریت متصوفه این بدعت را پذیرفتند و همین معنا به آن‌ها اجازه داد که برای سیر و سلوک رسم‌هایی و آدابی که در شریعت نامی و نشانی از آن‌ها نیست باب کنند، و این سنت تراشی همواره ادامه داشت، آداب و رسومی تعطیل می‌شد و آداب و رسومی جدید باب می‌شد، تا کار بدانجا کشید که شریعت در یک طرف قرار گرفت و طریقت در طرف دیگر، برگشت این وضع بالمآل به این بود که حرمت محرمات از بین رفت، و اهمیّت واجبات از میان رفت، شعائر دین تعطیل و تکالیف ملغی گردید، یک نفر مسلمان صوفی جایزدانست هر حرامی را مرتکب شود و هر واجبی را ترک کند، کمکم طائفه‌ای بنام قلندر پیدا شدند، و اصلاً تصوف عبارت شد از بوقی و منتشایی و یک کیسه گدایی، بعداً هم به اصطلاح خودشان برای اینکه فانی فی الله بشوند، افیون و

بنگ و چرس استعمال کردند»<sup>۱</sup>.

این تحول اجتماعی سبب شد تصوف که تا دیروز به قول شهید اول به معنای «اعراض از دنیا و اشتغال به عبادت» بود از اواسط قرن یازدهم هجری تفسیری جدید یافته و از آن پس معمولاً به کسانی صوفی گفته شود که دستورات شرع را رها کرده و آداب و رسوم جدید برای خود ابداع نموده و مدعی رسیدن به مقامات عالی با آن آداب باطل هستند.

### دو موج انتقادی نسبت به صوفیه

تقریباً از اواسط قرن یازدهم هجری با دو موج انتقادی نسبت به صوفیه مواجه می شویم: یکی عارفان و فقهای بزرگی که عرفان و تصوف حقیقی را قبول داشتند ولی از رفتار صوفیان و درویشان بازاری و بی تقوا خسته و افسرده شده بودند و در میان آن ها نام ملاصدرا و فیض کاشانی قدس سرهما را نیز می توان دید. به عنوان نمونه ملاصدرا کتاب کسر الاصنام الجاهلیة را در رد صوفیه و به همین منظور تألیف کرد. دوم عالمان اخباری مسلکی که نه فقط با تصوف باطل مخالف بودند، بلکه با اصل عرفان و تصوف حقیقی نیز مخالفت می ورزیدند و همه را با یک چوب می راندند؛ مانند ملا محمد طاهر قمی و شیخ علی عاملی و شیخ حر عاملی رحمة الله علیهم.

### به کارگیری اصطلاح عرفان به جای تصوف

بزرگان اهل معنا از این دوره به بعد، برای تفکیک تصوف حقیقی از تصوف باطل، به جای «تصوف» بیشتر از لفظ «عرفان» استفاده کردند و تقریباً تصوف

۱. ترجمه میزان، ج ۵، صص ۴۵۷-۴۵۹.

در همان مسلک باطلِ دور از شریعت منحصر شد. مرحوم فیض کاشانی که به واسطهٔ عمر طولانی تقریباً تمام قرن یازدهم را درک نموده، به این تحول معنایی به خوبی اشاره می‌کند. وی در رسالهٔ شرح صدر که در ۱۰۶۵ قمری نگاشته است در تعریف تصوف می‌فرماید:

«چون آفتاب حضرت خاتم انبیا- صلی الله علیه و آله [و سلم]- که در غرب عرب تواری نموده بود از مشرق قریش طالع شد و زمین و زمان را به انوار هدایت آثار روشن گردانید، ریاض حکمتِ قدیمه از پرتوانوار آن حضرت رونق و طراوتی [دیگر] پذیرفت و مزارع علم و معرفت از تابش پرتوانوار لطایف آثارش نشو و نمای تازه یافت، از هر چمنش گل‌های گوناگون شکفانیدن گرفت و بر هر شاخساری از درخت جمعیتش الوان بارها برآورد.

هر دم از این باغ ببری می‌رسد تازه‌تر از تازه تری می‌رسد جمعی از زیرکان امتِ بزرگوارش که بردمّتِ همّتِ خویش التزام متابعت آن حضرت لازم داشته بودند به وسیله پیروی سُننِ گرامی آثارش ظاهر و باطن خویش را به مراقبت و مقاربت مزین و محلی گردانیده محلّ بدایع حکمت گشتند و از نفس مبارک هر یک غرایب علوم ظاهر شد و خصوصاً اهل بیت آن سرور که [از] جنس انس و زمره ملایکه به تقرب الهی ممتازند، و علم تصوف عبارت از این بدایع حکمت و غرایب علوم بلند رتبت است که السنه سنّت محمدیه و شرایع ختمیه بدان ناطق گشته.

عِلْمُ التَّصَوُّفِ عِلْمٌ لَيْسَ يَعْرِفُهُ إِلَّا أَخُو فِطْنَةٍ بِالْحَقِّ مَعْرُوفٌ  
وَلَيْسَ يَعْرِفُهُ مَنْ لَيْسَ يَشْهَدُهُ وَكَيْفَ يَشْهَدُ ضَوْءُ الشَّمْسِ مَكْفُوفٌ  
و غرض از تحصیل و اکتساب آن به اعمال شایسته و پی بردن به

اسرار آن به ریاضاتِ بایسته آن است که شخص از مرتبه حیوانیت و حیات عارضی به واسطه آنکه متحقق به علوم انبیا و اعمال ایشان گردد ترقی نموده به مرتبه کمال انسانی و حیات ابدی فایز گردد و در این ظلمات، بشریت از سرچشمه آب حیات بی بهره نماند.<sup>۱</sup>

ولی همودر رساله محاکمه که به بیان اشتباهات صوفیه می پردازد، می نویسد: «اما قبایحی که از ناقصان زهاد و عباد که امروز مسمی به «صوفیه اند» صادر می شود، از آن جمله: ...»<sup>۲</sup>. فیض در اینجا برخی از اعمال باطل این صوفیان را چون بلند ذکرگفتن، کف زدن و رقصیدن و نعره زدن و گفتن کلمات بی معنا و باطل و... برمی شمرد. تعبیر «امروز مسمی به صوفیه اند» در سخن فیض کاملاً نشان دهنده تغییر تدریجی این اصطلاح در آن دوره است.

با توجه به این مقدمه می توان گفت که در هنگام مواجهه با دو کلمه «صوفی» و «تصوف» نباید با سرعت عکس العمل نشان داد؛ بلکه در هر متن تاریخی، ابتدا باید با صبر و حوصله، قرائن موجود در عبارات را بررسی کرد تا معلوم شود که منظور نویسنده آن متن دقیقاً چه بوده است.

### سوءاستفاده مخالفان از اشتراک لفظی تصوف

متأسفانه سوءاستفاده از اشتراک لفظی در کلمه «تصوف» برای نقد عارفان بزرگ شیعه، از خطاهای همیشگی مخالفان عرفان است. ایشان هرگاه می خواهند اهل توحید را از چشم عامه مردم بیندازند آن ها را به تصوف متهم می کنند که در عرف مردم به معنای همان تصوف باطل و در مقابل شریعت است و با همین تهمت ساده مردم را از سفره توحید حقیقی محروم می کنند.

۱. رسایل فیض کاشانی، ج ۱، شرح صدر، صص ۱۴-۱۵.

۲. ده رساله، ص ۱۰۴.

تصوف به معنای اول همان تصوف حق است که سیرهٔ خواجه نصیرالدین طوسی، کمال‌الدین میثم بحرانی، سید تاج‌الدین ابن معیة، شهید اول، سید حیدر آملی، ابن‌فهد حلی، شهید ثانی، شیخ بهایی و پدرش، مجلسی اول، ابن‌ابی‌جمهور احسائی، ملاصدرا و فیض و فیاض و... است. این بزرگان از مدافعان رسمی تصوف در عصر خویشند و در تاریخ شیعه در قرون هفتم تا یازدهم چهره‌هایی درخشنده‌تر از این بزرگان سراغ نداریم. در دوره‌های دیگر نیز هرگاه در وصف بزرگانی چون مرحوم آیه‌الله حاج ملاحسینقلی همدانی و آیه‌الله حاج سید علی‌آقای قاضی قدس سرهما صحبت از تصوف می‌شود همین معنای تصوف مراد است.

### اسم تصوف ملاک نیست، ملاک معنا و حقیقت است

ملاک در حقانیت یا بطلان مکاتب فکری و عملی، اسم و واژه نیست. در این بحث، ملاک، اسم تصوف و صوفی نیست. هر مسلکی که با شرع مقدس مطابق باشد و در مقابل رسول خدا و اهل بیت علیهم‌السلام تسلیم محض باشد حق است؛ چه تصوف نامیده شود و چه عرفان و هرچه بر اساس عقاید و اعمال از پیش خودساخته باشد و در مقابل مکتب اهل بیت علیهم‌السلام دکانی بگشاید باطل است چه آن را تصوف بنامند و چه عرفان و چه ...

عارفان بزرگ شیعه گرچه از سوی مخالفان متهم به تصوف می‌شدند ولی همگی با تصوف‌های خودساخته و انحرافی که قدمی از شریعت فاصله می‌گیرند مخالف بوده و هیچ‌گاه با آن‌ها سرسازش نداشتند. مرحوم آیه‌الله حاج ملاحسینقلی همدانی رحمته‌الله می‌فرماید:

«مخفی‌نماناد بربرادران دینی که به جزالتزام به شرع شریف در تمام حرکات و سکانات و تکلمات و لحظات و غیرها راهی به قرب

حضرت ملک الملوک جلّ جلاله نیست. و با خرافات ذوقیه (اگرچه ذوق در غیر این مقام خوب است) کما هو دأب الجهال والصفویة خذلهم الله جلّ جلاله راه رفتن لایوجبُ إلا بعداً؛ حتی شخص هرگاه ملتزم بر نزدن شارب و نخوردن گوشت بوده باشد، اگر ایمان به عصمت ائمه اطهار صلوات الله علیهم آورده باشد، باید بفهمد از حضرت احدیت دور خواهد شد<sup>۱</sup>.

و مرحوم عارف کامل آیه الله قاضی در نامه خصوصی خود به مرحوم الهی می فرماید: «با دراویش و طریق آن ها کاری نداریم، طریقه طریقه علما و فقها است، به صدق و صفا»<sup>۲</sup>.

آری، طریقه مرحوم قاضی و دیگر عارفان بزرگ شیعه همان طریقه خواجه نصیر، شهیدین، ابن فهد، شیخ بهایی، مجلسی اول، ملاصدرا، فیض و... است که از دیرباز در میان بزرگترین عالمان شیعه رواج داشته است ولی برخی از سر جهل و برخی دیگر از سر معصیت دوست ندارند که این حقایق تاریخی آشکار گردد و شیعیان راه حقیقی و مکتب خالص اهل بیت علیهم السلام را بیابند.

### بیان آیه الله الهی قمشاه رحمة الله علیه

حضرت استاد علامه حسن زاده آملی از استادشان مرحوم آیه الله الهی قمشاه رحمة الله علیه نقل می فرماید که:  
«به طور کلی اگر معنی تصوف و صوفی عالمان ربّانی هستند

۱. تذکرة المتقین.

۲. الهیه، ص ۱۳۱.

که دارای مقام معرفت الله و تخلّق به اخلاق الله و تهذیب نفس به عبادت و ریاضت و مجاهده است و مخالفست هوای نفس و تزکیه روح و پاک ساختن دل از عشق و محبت ماسوی الله است و هدایت و تربیت خلق به معرفت و خداشناسی و اخلاق حسنه و علم و عمل خالص و ذکر و فکر در اسماء و اوصاف الهی است و ترک شهوات حیوانی و فضولات دنیوی و احسان و خدمت بی‌ریا به خلق است و دستگیری از بیچارگان و اعانت مظلومان و ارشاد گمراهان وادی توحید و خداشناسی است به حقیقت آنان شاگردان عالی مدرسه انبیا و این طریقه قرآن و مدرسه قرآن است که خلق را برآن دعوت فرموده و پیروی حقیقی چون اصحاب صغه از رسول اکرم و اوصیای اوست صلوات الله علیهم اجمعین.

لیکن باید دانست که مصداق تصوف و صوفی و عارف بالله به این معنی نادری را در دوران عالم می‌توان یافت مانند زید و اویس قرن و کمیل و میثم و خواجه ربیع و ابوبصیر و هشام حکم و پسرادهم و امثالهم در زمان ابونصر و ابوعلی و ابوالحسن و ابوسعید ابوالخیر و خواجه طوسی و محی‌الدین و عارف رومی و سنایی و حافظ و سعدی و شیخ اشراق و صدرا و فیض و حکیم سبزواری بوده‌اند و یا اینان خود از آن عارفان و صوفیان صفایند.

اما امروز که اثری از آن عالمان عارف صاحب سرّ امام کمتریافت می‌شود خدای ما را به آن خداپرستان واقعی ره نماید و به مقام شامخ آنان برساند که آن‌ها انسان حقیقی و خضر و موسای عقل و زنده به آب حیات معرفت‌الله‌اند.

و اگر معنی صوفی و تصوف عبارت از ادّعی دروغ مقام ولایت

است و نیابت خاصه به هوای نفس و حب ریاست و خرقة بازی و سالوسی و ریا و دکان داری و فریب دادن مردم ساده لوح (در عین حال مشتاق معارف حقه) و تشکلات و امور موضوعه موهوم و القاء اوهام و تخیلات بر مردم زودباور به ادعای کرامات دروغ که عارف به راستی گوید:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد تا بالنتیجه از لذات حیوانی و شهوت دنیوی کاملاً برخوردار گردند و به افسون و فریب جمعی را گرد خود به نام فقر و درویشی و ارشاد جمع کرده و دکانی از آیات و اخبار عرفانی و گفتار نظم و نثر بزرگان حکماء و علمای ربّانی باز کنند و حرف مردان خدا را بدزدند برای متاع دکان خود چنانکه عارف قیومی ملای رومی فرماید:

چند دزدی حرف مردان خدا تا فروشی و ستانی مرحبا و آه و ناله های شیطانی و نفس های سرد بی حقیقت کشیدن و خلسه و رعشه ریا و خودنمایی برای آنکه درد دل های مردم ساده دل جای گرفته و از دنیای آن بهره گیرند و بر آن ها به افسون و نیرنگ ذکر قلبی و سخنان ذوقی القاء کنند و از آخرت و مقامات اولیاء و مراتب سعادت روحانی سخن گویند و خودشان جز سعادت مادی و لذات فانی بدن دنیوی به جایی معتقد نباشند.

دائم به فکر آنکه ثروتمندی را به دام آرند و از مال او و ارادات او تمتع و اعتباری یابند و در مریدان هیچ تأثیر کمال نفس و صفای روح و خداشناسی و خداپرستی و تقوی نداشته بلکه تنها به رعونت و خودپسندی و ریاکاری و کبر و نخوت آن ها بیفزایند و مردم را از استعداد فطری توحید و شوق ذاتی معرفت الله خارج کرده به وادی



ضلالت و راه ریا و سمعت کشند و این‌گونه صوفی در هر دوره بسیار بوده و هستند. ضعف الطالب و المطلوب گرایین است معنی صوفی، صد نفرین حق بر این مردم باد که بدنام‌کننده نکونامان عالمند. و از حدیث حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در اصول کافی در بیان تقسیم علماء به علمای حقیقی متقی خداپرست مخالف هوای نفس که هادی و خیرخواه و خدمتگزاران معنوی خلقند، و دیگر علمای ظاهری مدّعی ریاکار و مجادل و ریاست طلب و طالب جاه و جلال دنیوی که مضلّ و گمراه‌کننده مردم‌اند این دو معنی را که در تصوّف گفتیم به خوبی توان دریافت. جعلنا الله من العلماء العاملين الربانيين واعاذنا الله من شر شياطين الجن والانس اجمعين بجاه محمد وآله الطاهرين<sup>۱</sup>.

### ماجرای آخوند ملا حسینقلی همدانی از زبان علامه طباطبایی رحمته الله عليه

علامه طباطبایی رحمته الله عليه می‌فرمایند:

«مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی انصافاً خیلی واقعیت عجیبی داشتند، و در حدود سیصد نفر شاگرد تربیت کردند؛ البته شاگرد و شاگرد شاگرد. آنوقت در میان این شاگردان جماعتی هستند که آدم‌های نسبتاً کامل‌اند، مثل مرحوم آقا سید أحمد کربلایی، و مرحوم حاج شیخ محمد بهاری، و آقا سید محمد سعید حبّوبی، و حاج میرزا جواد آقای تبریزی رضوان الله علیهم. گفتند: جماعتی، دسته جمعی توطئه نموده بودند، و درباره روش عرفانی و الهی و

۱. هزار و یک کلمه، ج ۲، ص ۱۰۹.

توحیدی مرحوم آخوند ملاً حسینقلی انتقاد کرده، و یک عریضه‌ای به مرحوم آیه‌الله شربلیانی نوشته بودند. (در اوقاتی که مرحوم شربلیانی ریاست مسلمین را داشته، و بعنوان رئیس مطلق وقت شمرده می‌شده است.) و در آن نوشته بودند که آخوند ملاً حسینقلی روش صوفیانه را پیش گرفته است.

مرحوم شربلیانی نامه را مطالعه فرمود، و قلم را برداشت و در زیر نامه نوشت: «کاش خداوند مرا مثل آخوند، صوفی قرار بدهد». دیگر با این جمله شربلیانی کار تمام شد؛ و دسیسه‌های آنان همه برباد رفت<sup>۱</sup>.

### پاسخ علامه طهرانی رحمته‌الله‌علیه به صوفی‌نامیدن مرحوم آیه‌الله انصاری رحمته‌الله‌علیه

علامه طهرانی رحمته‌الله‌علیه در فرازی در پاسخ به این سخن که برخی مرحوم آیه‌الله انصاری رحمته‌الله‌علیه را صوفی خوانده‌اند می‌فرمایند:

«تمام این مطالب منقوله از ایشان کذب محض است. اولاً: مرحوم آقای انصاری جدّاً با طریقه صوفیان مخالف است؛ و آن راه را راه ترقّی و قوّت نفس می‌داند، نه راه فنای نفس. ایشان صریحاً می‌فرمایند: راه تکامل به جا آوردن اعمال تقریبی است، خواه ظهور داشته باشد یا نداشته باشد.

آری معلوم است که در عرف عوام و درس خوانده‌های بی‌سواد ما، هرکسی را که نمازهای نافله را بخواند لیلیّه و نهاریه، و سجده طویله به جا بیاورد، و دنبال حلال برود، و جدّاً از مجالس لهو و غیبت و دروغ و امثالها اجتناب کند، و قدری برای اصلاح خود از عامه مردم

دنیاپرست کناره بگیرد، وی را صوفی خوانند. و این نیست مگر از شقاوت و بخت برگشتگی واعظان غیر متعظ، تا چه رسد به عوام. مگر مرحوم آخوند ملاً حسینقلی همدانی را در نجف صوفی نخوانند؟! مگر مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی را صوفی نشمردند؟! مگر مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی را صوفی نشمردند، و رساله مطبوعه او را در مطبوعه بدین تهمت آتش زدند؟! مگر مرحوم حاج میرزا جواد آقای تبریزی ملکی را صوفی نگفتند؟! عزیز من به این حرف های مغرضین و معاندین و دنیاپرستان گرچه در لباس اهل علم باشند نباید گوش فراداد! و الا کلاهت تا روز قیامت در پس معرکه خواهد ماند»<sup>۱</sup>.

### ادعای بی اساس برخی از صوفیان معاصر

با توجه به اشتراک لفظی در کلمه «تصوف»، بی اساسی ادعاهای جمعی از صوفیان معاصر نیز که مقید به شرع نیستند، اثبات می شود. اینان برای ترویج روش خطای خود ادعا می کنند که بسیاری از بزرگان شیعه تا به امروز صوفی بوده اند و می گویند که حتی مرحوم آیه الله قاضی و علامه طباطبایی و علامه حسن زاده آملی و بلکه مقام معظم رهبری از ما هستند و در این باب مقالات و کتبی تألیف می کنند.

در حالی که بزرگان علمای شیعه با روش کسانی که در برابر این و آن سجده می کنند یا در مجالس مختلط شرکت کرده و حریم روابط زن و مرد را بر طبق موازین شرعی رعایت نمی نمایند و در انجام تکالیف شرعی تساهل می ورزند،

هیچ مناسبتی ندارند و به کارگرفتن کلمه «تصوف» در این زمینه مغالطه اشتراک لفظی و سوءاستفاده است.

### روش نقد منصفانه متصوفه باطل

شکی نیست که صوفیه باطل، علاوه بر آنکه راهشان از اصل، باطل است، چندین سده است که همچون هر تشکیلات پنهانی دیگر، آلت دست استعمار نیز شده‌اند و بسیاری از مراکزشان به پایگاهی برای مخالفان اسلام و گاه مخالفان نظام جمهوری اسلامی تبدیل شده است. وظیفه حوزه‌های علمیه در برابر این مکاتب باطل، کار فرهنگی، علمی و ارشاد، هدایت و نشان دادن اشتباهات ایشان و جلوگیری از رواج آن است ولی متأسفانه رواج مکاتب قشری چون تفکیک و برخی مخالفان فلسفه و عرفان، موجب رواج این مکاتب انحرافی شده و زحمات منتقدان تصوف باطل را بر باد می‌دهد.

هرگاه عده‌ای به نقد یک مکتب باطل بنشینند در حالی که توان علمی آن را ندارند، بیشتر باعث ترویج آن می‌شوند و متأسفانه انتقادات مخالفان عرفان از صوفیه باطل (چنانکه نویسنده مکرراً در جلسات نقد تصوف عرض نموده) این‌گونه است. ایشان به جای آنکه اشکالات اساسی فرقه‌های تصوف را نشان داده و ایشان را بالین و رفق و مدارا به صراط مستقیم شرع دعوت نمایند؛ در جلسات و کتاب‌های انتقادی‌شان یا به ارائه حجت انبوهی از گزارش‌های خلاف واقع و تحلیل‌های غلط رومی آورند که از حیطة تخصص آن‌ها خارج است؛ یا تبیینی نادرست و مبتذل از وحدت وجود و مانند آن ارائه می‌دهند و یا به بدگویی از بایزید و معروف کرخی نشسته و برخلاف شواهد تاریخی، ایشان را سنی می‌نامند و یا چند نسبت ناروا به شاه نعمت‌الله ولی می‌دهند یا چند حدیث جعلی در مذمت تصوف بیان می‌کنند و نام این کار را نقد تصوف و

مقابله با فرق انحرافی می‌نامند، در حالی که این مطالب بی‌اصل و اساس هر روز بر قوت فرق خطاکار می‌افزاید؛ زیرا صوفیان به راحتی با ارائه مدارک تاریخی و چند تحقیق نشان می‌دهند که این مطالب دروغ و بی‌اساس است و عامه صوفیان در عقاید خود بیشتر استوار می‌شوند؛ بلکه این برخوردهای غیرعلمی بدبینی آن‌ها به حوزه‌های علمیه و عالمان برجسته دینی را سبب می‌شود به طوری که سخنان ایشان را سخنانی باطل و فاقد پشتوانه تلقی می‌کنند. روش نقد منصفانه فرق تصوف باطل این است که:

اولاً صادقانه بپذیریم که هر تصوفی باطل نیست و صوفیان نیز حق و باطل دارند.

ثانیاً میان نقد مکتب تصوف باطل و نقد اشخاص تفکیک قائل شویم. بسیاری از صوفیانی که در جریان‌های باطل حضور دارند، انسان‌هایی وارسته و محب خدا و اولیای خدا و طالب معنویت و معرفتند و چون چیزی در جای دیگر نیافته‌اند بدان سو و آن طریق کشیده شده‌اند. وقتی دست بیشتر تربیت‌شدگان حوزه‌های علمیه از معارف الهی و طریقه تهذیب نفسی خالی است، خواه ناخواه طالبان حقیقت به سوی این و آن جذب می‌شوند و تقصیری هم ندارند. پس باید گفت «این تصوف باطل است»، نه اینکه بگوییم «این شخص صوفی باطل است»؛ مگر آنکه بدانیم این شخص با علم و آگاهی به فساد و خطا مشغول است.

ثالثاً به شکل تخصصی وارد عرصه نقد شویم و روی مواردی که واقعاً خطاست انگشت بگذاریم و از جعلیات تاریخی یا اظهار نظرهای غیرتخصصی درباره توحید و مقام اولیای الهی پرهیز کنیم.

با توجه به این مقدمه می‌توان برخی از ابهامات تاریخ را روشن نمود. در فصل بعدی به یک نمونه تاریخی به شکل گذرا درباره تصوف مرحوم مجلسی اول و

مجلسی ثانی اشاره می‌کنیم؛ مسئله‌ای که از طرف مخالفان عرفان زیاد مورد سوءاستفاده قرار گرفته و نمونه‌ای عینی از بحث حاضر است.

فصل یازدهم

مجلسی اول و ثانی و تصوف





در فصل‌های پیشین مکرراً از تصوف مرحوم مجلسی اول و گرایش‌های صوفیانه مرحوم مجلسی ثانی یاد شد؛ از سویی شخصیت بزرگ مرحوم علامه مجلسی ثانی بسیار مورد سوءاستفادهٔ مخالفان عرفان و توحید است و مخالفان، با نام ایشان بسیاری از مؤمنان را از صراط مستقیم به بیراهه کشانده‌اند؛ از این رو در پایان این کتاب چند گزارش مختصر از مجلسیین اعلیٰ الله مقامهما تقدیم شده و با نام مبارک این دو بزرگوار خصوصاً علامه مجلسی اول که خود از عارفان بزرگ بود و از مرحوم آیه الله العظمی بهجت رحمته الله علیه منقول است که «هنوز که هنوز است علامه محمد تقی مجلسی بر مردم اصفهان ولایت دارد»، این کتاب را خاتمه می‌دهیم<sup>۱</sup>.

### علامه مجلسی اول و تصوف

کسانی که با فن تراجم و تاریخ عالمان شیعه آشنایی دارند می‌دانند که محدث و فقیه بزرگ عصر صفوی، مجلسی اول از کسانی است که در کتب خود رسماً از عرفان و عرفا با الفاظ صوفیه و تصوف دفاع می‌کند. وی دوران جوانی را در محضر شیخ بهایی گذرانده است که می‌فرمود:

---

۱. اخیراً کتاب ارزشمندی در این باب با نام عرفان مجلسی به طبع رسیده که اهل تحقیق می‌توانند برای مطالعهٔ کامل‌تر به آن مراجعه کنند.

«مَنْ تَفَقَّهَ وَلَمْ يَتَصَوَّفْ فَقَدْ نَفَقَ وَمَنْ تَصَوَّفَ وَلَمْ يَتَفَقَّهْ فَقَدْ تَزَنَّدَقَ وَمَنْ جَمَعَ بَيْنَهُمَا فَقَدْ تَحَقَّقَ» (هرکس فقیه شود و صوفی نباشد هلاک شده و هرکس صوفی شود و فقیه نباشد زندیق گشته و هرکس هر دو را با هم جمع نماید به حقیقت متحقق گردیده است).<sup>۱</sup> او تصریح می کند که در دوره ای از جوانی در محضر شیخ بهایی بیشترین اشتغالش در تصوف بوده است.<sup>۲</sup>

### تجلیل علامه مجلسی از صوفیان بزرگ

علامه مجلسی اول، در آثار خود از بزرگان عرفا (که وی ایشان را صوفیه می خواند) با تجلیلی فراوان یاد می کند. مولوی، عطار و سنایی را از مصادیق حکما و محققین شمرده و به خواندن اشعارشان در خطبه های نماز جمعه ترغیب می نماید.<sup>۳</sup> معتقد است بسیاری از بزرگان صوفیه در باطن شیعه بوده اند و تقیه می نموده اند و مسئله تشیع از اسرار صوفیه بوده است و سلسله صوفیه حقه به ائمه علیهم السلام می رسد. در این باره می فرماید:

«والظاهر أن الغرض من ذكر هذه الآية أنه لا يحصل هذه الكمالات لغير المؤمن فلا ينفع مجاهدة هؤلاء العامة وإن اجتهدوا غاية جهدهم وكل من وصل إليها فبهداية الأئمة المعصومين عليهم السلام وصل، وهذا هو سر الصوفية كما ذكره العطار في كتابه مظهر العجائب إنني كنت في الطفولية مع أبي ذاهبا إلى الشيخ نجم الدين الكبرى فلقنني أولا أسامي الأئمة عليهم السلام، ثم الذكر، وقال: هذا التلقين عن شيخي، عن

۱. کلیات دیوان شیخ بهایی، صص ۱۴۸-۱۴۹.

۲. روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۴، ص ۴۲۰.

۳. لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص ۵۶۶.

شیخی‌ای امیرالمؤمنین علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه وآله، عن جبرئیل، عن الله تبارک و تعالی فلا تظهر هذا السرا لا إلى من جربته من المریدین» (غرض امام علیه السلام از ذکر این آیه در این روایت آن است که این کمالات برای غیر شیعه حاصل نمی‌شود و مجاهدات اهل تسنن نتیجه‌ای ندارد گرچه نهایت تلاش خود را بنمایند و هر کس به این مقامات رسیده است به هدایت ائمه علیهم السلام بوده است و این همان سر صوفیه است چنانکه عطار در کتابش مظهر العجائب آورده که من در کودکی به همراه پدرم به نزد شیخ نجم الدین کبری رفتم و او ابتدا به من اسامی ائمه علیهم السلام را آموخت و سپس دستور ذکر داد و گفت آنچه به تو آموختم مطلبی بود که شیخم از شیخش از سلسله مشایخش از امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از جبرئیل از خداوند متعال نقل نموده بود و این سر را آشکار مکن مگر برای مریدانی که ایشان را آموده‌ای).<sup>۱</sup>

مرحوم مجلسی حتی از برخی عارفان درجه دوم نیز با احترام فراوان نام می‌برد؛ مثلاً از عراقی به «حضرت شیخ العارفین» یاد می‌کند.<sup>۲</sup>

### تشویق به استاد طریق و فناء فی الله

وی در عبارات خود از اصطلاحات صوفیه و احادیث ایشان فراوان استفاده می‌کند، نهایت کمال انسان را مقام فناء فی الله و بقاء بالله می‌داند و طی صحیح مسیر سیر و سلوک را متوقف بر استاد و عالم ربانی می‌شمارد و محققان این راه را صوفیه نام نهاده و آنان را نصیحت می‌کند که: الفاظ و عبارات این قوم

۱. روضة المتقین، ج ۱۲، ص ۱۴۴.

۲. شرح خطبة البیان (مطبوع در دفتر پنجم میراث حوزه اصفهان)، ص ۶۲.

به گونه ای است که اگر کسی آشنا نباشد و به سراغ آن رود به اشتباه گمان می کند که این عبارات سخنان ملحدان است. ایشان در لوامع که در سال های آخر عمر تألیف نموده<sup>۱</sup>، می فرماید:

«این عبادات را مقرر فرموده اند که به سبب هریک نوری در دل بهم رسد و ظلمت های انعکاس معاصی و تعلقات زایل شود تا به [آن] مرتبه که فانی فی الله شود و باقی بالله و «بی یسمع و بی ببصر و بی ینطق و بی یبطش» شود که هرچه شنود از او شنود و هرچه بیند به او بیند و هرچه گوید به او گوید و هرچه کند به او کند. و آن که اکثر اوقات نمی شود از جهت آنست که اکثر عالمیان مانند حیوانات از پدر و مادر خود حرکتی و سکونی چند یاد گرفتند. و از هیچ حرکتی خبر ندارند که از جهت چه چیز است و به چه نحوی باید کرد. و جمعی که پیش تر آمدند و از علما مسائل خود را یاد گرفتند نمی فهمند که اگر این عالم عالم می بود چرا او نیز مانند ایشان گرفتار دنیاست و اوقات خود را صرف لا طائلی چند می کند و این عالم از آباء و امهاتش اجهل است. و اندکی که بالاتر آمد به خاطرش می رسد که خود می باید ریاضت کشیدن تا آدم شود نمی داند که هزار مرتبه طعام پختن را دیده است و اگر خواهد که طعام پزد مصالح را ضایع خواهد کرد، و می بیند که اگر خود با نهایت شعور خواهد که سواد روشن کند بی ملای مکتبی مُحال عادی است و اگر سواد داشته باشد و پیش خود خواهد که «صرف میر» که فارسی است یاد گیرد عمری صرف می باید کرد تا یاد گیرد یا نگیرد، و اگر استاد دانایی

۱. رک. صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۳، ص ۱۰۴۶.

داشته باشد یک شب همه را یاد می‌تواند گرفت. با آنکه آن علم از قبیل تکلم است که اطفال متکلم می‌شوند بی معلم، و علم سلوک الی الله علمی است که حق سبحانه و تعالی پیغمبران و اوصیای ایشان را از جهت تعلیم این علم فرستاده است و اگر بدون ایشان ممکن بود ایشان را نمی‌فرستاد و بعد از ایشان عالم این علم عالم ربانی است که در اقوال و افعال تابع طریقه حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بوده باشد و محبت دنیا را از دل خود بیرون کرده باشد و عمل به آداب و سنن ایشان نموده باشد و دل او به انوار علوم ایشان منور شده باشد زیرا که عبارات حق گاهی موهم معنی چند می‌باشد که آن معنی البته مراد نیست مثل عبارت حدیث قدسی.

اگر جمعی اندکی پیش تر آمدند این معانی را دانستند، تحصیل استاد از همه مشکل تر است چون جمعی که علمای این علمند مختلفینند و شبیهند در صورت و گفتگوها با ملاحظه، بسیار است که ملحد می‌شوند به نادانی چون عبارات صوفیه قریبست به عبارات ملاحظه و مثل عبارت ملاحظه. مثل عبارت حدیث قدسی که الحال گفته شد جمعی حلول می‌فهمند و جمعی اتحاد و جمعی به وحدت وجود به نحوی که خود می‌فهمند و همه کفر است، و بدیهی است که مبتدی که شمسیه خواند اگر عبارات حاشیه دوانی را فکر کند چیزی چند خواهد فهمید که اصلاً ملأراً بخاطر نرسیده است و علی هذا القیاس و باین سبب این علم بالکلیه متروک شده است و آن چه بخاطر دارم شاید در این مدت زیاده از هزار کس آرزو کردند که به گفته فقیر اربعینی برآورند بخاطر ندارم که ده نفر تمام کرده باشند

بلکه یک نفر نیز، چون واجبست اظهار حق گاهگاهی از وضع این کتاب بیرون می‌روم که آن چه بر من باشد گفته باشم و مرا مؤاخذه نباشد امید که حق سبحانه و تعالی همه را بفضل خود هدایت فرماید به راه‌های قرب به خود بجاه محمد و آل الطاهرین<sup>۱</sup>.

از این عبارت نورانی نکات تاریخی ارزشمندی درباره مرحوم مجلسی و عقایدش به دست می‌آید: اولاً وی چنانکه گذشت طی راه خدا را همچون دیگر عارفان متوقف بر استاد سیر و سلوک می‌داند، زیرا بر طبق قاعده عقلی هر کار دقیقی را باید در نزد استاد آموخت. ثانیاً وی در زمان خود شاگردانی داشته زیاده از هزار کس و به ایشان بر طریق عارفان بالله «اربعین» می‌داده است؛ گرچه هیچ‌کس موفق به به جا آوردن کامل آن نشده است. ثالثاً مردم از طی این طریق محرومند چون معمولاً به دنبال انجام صحیح اعمال نیستند و اگر به دنبال باشند نمی‌دانند که این راه استاد می‌خواهد و اگر بدانند که استاد می‌خواهد استاد را پیدا نمی‌کنند و اگر پیدا کنند معمولاً همت عمل ندارند. رابعاً علمای علم سیر و سلوک که همان صوفیه باشند مختلفیند و عبارات ایشان (مانند عبارت حدیث قدسی) شبیه ملحدان است و افراد جاهل اگر بخوانند و اشتباه بفهمند ملحد می‌شوند ولی حقیقتش همان علم سیر و سلوک است که «علمی است که حق سبحانه و تعالی پیغمبران و اوصیای ایشان را از جهت تعلیم این علم فرستاده است». خامساً عالمانی که خود ریاضت نکشیده و دل ایشان منور به انوار علوم نشده است شایستگی ارائه راهنمایی در این علوم را ندارند. سادساً این طور نیست که وحدت وجود مطلقاً باطل باشد، بلکه «وحدت وجود

۱. لوامع صاحبقرانی، ج ۷، صص ۸۳-۸۴.

به نحوی که افراد ناآشنا می فهمند» باطل و کفر است؛ همان طور که حلول و اتحاد کفر است.

### ماجرای محمد بن اورمه

باری، یکی از راویان حدیث که مورد تایید ائمه علیهم السلام بوده است محمد بن اورمه است. وی در عصر خود مبتلا به تهمت برخی از شیعیان شد که وی را منحرف شمردند و نقشه قتل او را کشیدند و البته بعداً از این کار منصرف شدند و نامه ای از حضرت امام هادی علیه السلام رسید که وی را تبرئه نمود. تحلیل مرحوم مجلسی درباره این شخص، این است که وی صوفی بوده و مخالفانش نیز مخالفان تصوف که مطالب وی را نمی فهمیده اند و به همین دلیل او را متهم کرده اند. وی می فرماید: «والظاهر أنه كان صوفياً وأوراقه في الباطن كان في التصوف وبيان ارتباط الأئمة عليهم السلام بالله تعالى و كانوا لا يفهمونها فنسبوه إلى الغلو»<sup>۱</sup>.

باری این ها نمونه هایی گذرا از کلمات وی در آثار روایی اش است و اگر بنا به نقل تمام مطالب این عارف بزرگ در آثارش چون شرح خطبه بیان و شرح خطبه متقین و اجازات و اجوبة المسائل و خصوصاً کتاب ارزشمند اصول فصول التوضیح باشد باید ده ها صفحه در این باب نگاشت که شامل مباحثی در باب دفاع از محی الدین و مولوی و بایزید و... و نیز در باب دفاع از اصول عرفانی و شرح مکاشفات عرفانی وی است. غرض آنکه عارف بودن وی از مسلمات غیرقابل تردید تاریخ است و وی از این امر با تعبیر تصوف و صوفیه یاد می کند.

---

۱. روضة المتقین، ج ۱۴، ص ۴۳۱.

### اما علامه مجلسی دوم

ایشان مانند پدرش، اهل عرفان شهودی نیست و نیز مانند پدر خود به عرفای بزرگ همچون محی الدین و مولوی خوش بین نبوده است، ولی در هر حال در دامان پدری عارف بزرگ شده و با اصطلاحات و احادیث عرفانی مرسل شکل گرفته تا جایی که در آثارش از این الفاظ و احادیث مرسل استفاده نموده و به وسیله ایشان این الفاظ و احادیث به کتب مخالفان عرفان چون شیخیه و تفکیکیان نیز راه یافته است؛ شرح تأثیرات مجلسی دوم، بر رواج عرفان در میراث حدیثی و کلامی شیعه، یادداشت مستقلی می طلبد. مجلسی دوم، در برخی از نوشته هایش گاهی هنگام نقد تصوف، آن را به «صوفیه اهل سنت» یا «صوفیه باطل» قید می زند<sup>۱</sup> و در پاسخ به سه سؤال ملاخلیل (جواب المسائل الثالث) صوفیه را به دو دسته صوفیه شیعه و صوفیه سنی تقسیم می نماید و بزرگان صوفی شیعه را مبرای از اشکالات صوفیه سنی می شمارد؛ در اینجا عین عبارات آن مرحوم را نقل نموده و سپس توضیحاتی درباره صحت استناد این متن بدیشان عرض می گردد:

«فاما مسئله سوم که از حقیقت طریق فقها و صوفیه سؤال کرده بودند، باید دانست که راه دین یکی است. خداوند یک پیغمبر فرستاده و یک شریعت قرار داده، و لکن مردم در مراتب عمل و تقوا مختلف می باشند و جمعی از مسلمانان را که عمل به ظواهر شرع شریف نبوی صلی الله علیه و آله کنند و به سنن و مستحبات عمل کنند و ترک مکروهات و مشتهیات [شبهات] کنند و متوجه لذایذ دنیا نگردند و پیوسته اوقات خود را صرف طاعات و عبادات کنند و از اکثر خلق

۱. رک. عین الحیوة، ص ۶۰۷.



که معاشرت ایشان موجب تضييع عمر است، کناره جویند، ایشان را زاهد مؤمن متقی می‌گویند و مسَمّی به صوفیه [نیز] ساخته‌اند؛ زیرا که پوشش خود را از نهایت فاقه به پشم قناعت کرده‌اند که خشن‌تر و ارزان‌ترین جامه‌هاست [در پوشش خود از نهایت قناعت پشم‌کنده که خشن‌تر از ارزان‌ترین جامه‌ها، قناعت می‌کرده‌اند] و این جماعت زبده مردمند؛ و لکن چون در هر سلسله جمعی داخل می‌شود که آن‌ها را ضایع می‌کنند و در هر فرقه از سنی و شیعه و زیدی و صاحب مذاهب باطله می‌باشند [تمیز میان آن‌ها باید کرد؛ چنانچه علما که اشرف مردمند، میان ایشان بدترین خلق می‌باشند و یکی از علما، شیطان است و یکی ابوحنیفه]. و همچنین میان صوفیه، سنی و شیعه و ملحد می‌باشد و چنانچه سلسله صوفیه [صوفیه در برخی نسخ نیست] شیعه نیز از غیر ایشان ممتاز بوده‌اند و چنانچه در عصرهای ائمه طاهرین [جمعی] صوفیه اهل سنت، معارض ائمه بوده‌اند که احادیث بسیار در مذمت آن‌ها وارد شده، در زمان غیبت امام علیه السلام نیز صوفیه اهل سنت معارض و معاند صوفیه اهل حق هم که شیعه باشد بوده و هستند و براین معنی شواهد بسیار است: اول آن که ملاً جامی که نفحات را نوشته و به اعتقاد [به اعتبار] خود، جمیع مشایخ صوفیه را ذکر کرده است، حضرت سلطان العارفین و برهان الواصلین شیخ صفی‌الدین اردبیلی - نورالله برهانه - را که از آفتاب مشهورتر بوده و در علم و فضل و حال و مقام و کرامات از همه پیش بوده، ذکر نکرده است. و از مشایخ نقشبندیه و غیر ایشان جمعی را ذکر کرده است که به غیر او زبان ندادن از دیگری نام ایشان شنیده نشود.

و همچنین سید بزرگوار علی بن طاوس که صاحب کرامات و مقامات بوده و شیخ ابن فهد حلی که در زهد و ورع و کمال مشهور آفاق بوده و کتب او در دقایق اسرار صوفیه، مشهور آفاق بوده و شیخ زین الدین رحمته الله را که در راه دین شهید کردند و کتب وی از قبیل منیة المریدین و اسرار الصلوات که به دقایق اسرار صوفیه از همه مشهورتر است و امثال ایشان از صوفیه امامیه - رضوان الله علیهم - از جهت تعصب و مخالفت طریقه [ایشان را] ذکر نکرده.

دوم آن که صوفیه شیعه، همیشه علم و عمل و ظاهر و باطن را با یکدیگر جمع می کرده اند و در زمان های تقیه مردم را به ریاضات و مجاهدات از اغراض باطله صاف می کرده اند و به حلیه علم و عمل ایشان را محلی می کرده اند و بعد از آن دین حق ائمه اثنا عشر به ایشان القامی فرموده اند، اما صوفیه که تابع طریق اهل سنت می باشند مردم را منع از تعلم علم می کنند؛ زیرا که می دانند با وجود علم، کسی خلفای ثلاثه را [عمر را] از حضرت امیر المؤمنین صلوات و سلامه علیه بهتر نمی داند، پس باید جاهل باشند که این قسم امر باطل را قبول کنند.

چنانچه حضرت شیخ صفی الدین رحمته الله چندین هزار کس را به این طریق مستقیمه به دین [حق] تشیع آورده و از برکات اولاد امجاد آن بزرگوار، ادام الله برکاتهم العالی عالم به نور ایمان متور شده و علم و فضل شیخ علیه الرحمه به حدی بود که فضلی آن [عصر] در هر امر مشکلی که ایشان را پیش آمدی، پناه به علم کامل او که از اجداد میراث داشت، می بردند.

چنان که از والد خود شنیدم که از شیخ [بهاء الدین] محمد عاملی -

علیه الرحمه - روایت می‌کردند که روزی حضرت شیخ در مسجد [دار الارشاد] اردبیل مشغول [مباحثه] علوم دینیّه بودند و جمعی دیگر از علمای آن عصر باز در آن مسجد مشغول بودند. یکی از علما در بین درس به این حدیث رسید که اهل سنت روایت کرده‌اند که حضرت رسالت ﷺ در نماز سهو کرد و چون دو رکعت نماز کرد، سلام گفت. یکی از صحابه گفت: یا رسول الله آیا نماز را خدا کوتاه کرده یا شما فراموش کردید؟ حضرت فرمود که هیچ يك نبود. پس شاگردان اعتراض کردند که چون تواند بود که حضرت رسول اکرم ﷺ دروغ گوید. استاد ایشان در جواب عاجز شد. نزد عالم دگر رفتند، او نیز [از روی عجز] ساکت شد. و از چند عالم دیگر پرسیدند و از هیچ يك جواب شافی نشنیدند، تا آن که به خدمت شیخ رحمته الله علیه آمدند و گفتند که آیا راوی، این حدیث را دروغ نقل کرده یا حضرت پیغمبر دروغ گفته است. شیخ از روی ادب نخواست که تکذیب روایت ایشان کند، فرمود که، هیچ يك نبوده، و لکن چون نماز معراج مؤمن است و چون نماز به آخر می‌رسد، مؤمن به کمال حضور می‌رسد و مناسب حضور آن است که سلام بکند و برای این، سلام در آخر نماز مقرر شده است، و در آن روز سیر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مراتب قرب الهی تندتر از روزهای دیگر بود، زود به مقام قرب حضرت ذوالجلال رسید و به این سبب در تشهد اول سلام داد. پس نه پیغمبر دروغ گفت و نه راویان. [طلاب - علما] پس آن گروه آن جواب را پسندیدند و از حسن جواب شیخ متعجب گشته، و فور علم و کمال آن مقرب ملک متعال برایشان ظاهر شد.

سیم آن که اولاد امجاد آن جناب که طریقه دین مستقیمه او را

داشته‌اند، پیوسته تعظیم و تکریم علمای دین را می‌کردند و بنای امور دین و دولت را بفرموده ایشان می‌گذاشتند و صوفیان صافی طویت را که به هدایت ایشان ارشاد می‌یافتند، امر می‌کردند که به شرایع دین مبین عمل کنند و از علما اخذ مسائل کنند و بعد به هر یک از ایشان که اطمینانی داشته خاطر جمع بودند که تجاوز از شرع قویم نمی‌نمایند و به عدالت رفتار می‌کنند، به ولایت محروسه منصب خلافت و حکومت می‌دادند که به هیچ قسم تعدی به رعایا و برابری نباشد؛ [چنانچه] سلطان سلاطین و مروج دین مبین، شاه اسماعیل - حشره الله مع آبائه الطاهرین و صلوات الله علیهم اجمعین - خاتم المجتهدین شیخ علی بن عبد العال را از جبل عامل طلبیده و او را اعزاز و اکرام بسیار نمود و پیوسته در مصالح دین و دولت به اورجوع می‌فرمودند و بعد از آن جناب، پیوسته این طریقه در سلسله سلطنت ایشان مسلوك بوده و می‌باشد.

چهارم آن که طریقه صوفیان عظام که حامیان دین مبین بودند، در ذکر و فکر و ریاضت و ارشاد، مباین است با طریقه صوفیانی که به مشایخ اهل سنت منسوبند؛ و چرخ زدن و سماع کردن و برجستن را و دف زدن جایز می‌دانند؛ اما صوفیان صافی ضمیر تشیع مشرب [شعرهای عاشقانه خواندن در میان ایشان نمی‌باشد] به جز تسبیح و تهلیل و توحید حق تعالی و توسل به انوار مقدسه ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم - و حمایت شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام چیزی در میان ایشان نیست و اینها همه موافق شریعت مقدسه است و لهذا نواب خاقان خلد آشیان - احله الله بحبوحه الجنان - که فرمان ارشادی برای صوفیان و حامیان این دودمان ابد توأمان نوشته‌اند و به

اطراف فرستاده‌اند، فرموده‌اند که جمیع اوامر و نواهی که در شرع متین و دین مبین ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم - وارد شده است، در آن کتاب درج نمایند که مردم به آن طریق حرکت و رفتار نموده، تخلف را جایز ندانند. و حضرت شیخ صفی الدین - علیه الرحمه - در مقالات خود در چندین جا به مریدان [خود] مبالغه فرموده، در متابعت شریعت مقدسه و زبان بستن از حرفی که مخالف ظاهر شریعت باشد. و نواب قدسی، جناب شاه اسماعیل در هر جا که به خانقاه مشایخ اهل سنت می‌رسیدند، خراب می‌کردند و حيله و مکرهای ایشان را بر مردم اظهار می‌فرمودند و از جمله آن‌ها در محله ما، سابقاً بقعه‌ای بود که مزار ابونعیم نامی بوده، از مشایخ اهل سنت و در سقف بقعه چراغی افروخته بودند که پیوسته روشن بود و در کتیبه آن نوشته بودند:

چراغی را که ایزد بر فرزند هر آن کس پف کند ریشش بسوزد  
 آن معدن اسرار ربانی، چون آن حالت را مشاهده نمودند که مبنی بر  
 حيله است، مردی را فرستاده بودند که پف کند و آن چراغ را خاموش  
 کند؛ [او] ریشش نسوخت. پس فرمودند که آن عمارت خراب کرده  
 بودند. پس ظاهر شده بود که راهی از سقف عمارت به خانه متولی  
 داشته که ساخته بودند و از آن راه، روغن و فتیله به چراغ آن بقعه  
 می‌رسانیده‌اند. پس به این طریق بنیان باطل را از بیخ کنده و حق را  
 به جای او نشانیده‌اند و ظهور و بروز این دین مبین اولاً از حسن ظن  
 [و] سعی آن پادشاه جتت آرام‌گاه شده، از آبای کرام خود به طریق  
 صوفیه حقه از عبادت و ریاضت و قناعت و عزلت و ترک دنیا موافق  
 شرع انور رفتار نمودند. و ایضا بسیاری از علمای دین نیز این طریق

مرضیه صوفیه حق [را] داشته‌اند و اطوار و اخلاق ایشان مابین طایفه صوفیه اهل سنت بود، مانند شیخ بهاء الدین محمد عاملی رحمته الله که کتب او مشحون است به تحقیقات صوفیه؛ و والد مرحوم حقیر از جناب شیخ بهاء الدین - علیه الرحمه - تعلیم ذکر و فکر گرفته بودند و هر سال یک اربعین می‌گرفتند و جمع کثیر از تابعان شریعت مقدّسه را موافق قانون شرع به ریاضت و امی داشت و فقیر نیز مکرر اربعینات بسرآوردم و در احادیث معتبره وارد شده که هر که چهل صباح اعمال خود را خالص گرداند برای خدا، حق تعالی جاری گرداند، چشمه‌های حکمت از دل او به زبان او.

پس از این شواهد و دلایل که ذکر آن‌ها موجب طول کلام است، باید که بر شما ظاهر باشد که این سلسله عالیه را که مروجان دین مبین و هادیان مسالک یقینند با سایر سلسله‌های صوفیه که سالک مسالک اهل ضلالند، ربطی نیست [و ایشان برای ترویج امر خود به این سلسله عالیه خود را منسوب می‌گردانند].

و باید دانست که آن‌ها که تصوف را عموماً نفی می‌کنند، از بی بصیرتی ایشان است که فرق نکرده‌اند میان صوفیه شیعه و صوفیه اهل سنت. چون اطوار و عقاید ناشایست از آن‌ها دیده و شنیده‌اند، گمان می‌کنند که همه صوفیه چنین‌اند و غافل شده‌اند از آن که طریقه شیعیان خاص اهل بیت علیهم السلام همیشه ریاضت و مجاهده و ذکر خدا و ترک دنیا و انزوای از اشرار خلق بوده و طریق صوفیه حقّه طریق ایشان است.

و سال‌هاست که شیعه به برکت آثار و انوار پادشاهان صفویه در مهد امانیت و رفاهیت می‌باشند و صوفیه [علانیة] به ترویج دین و نشر آثار

ائمه طاهرين - صلوات الله عليهم اجمعين - و تبراى [لعن] از اعداى ايشان مشغولند و از زمان حضرت رسالت ﷺ تا ابتداى ظهور اين دولت عاليه، هرگز فرقه محققه اماميه را چنين دولتى ميسرنشده بود كه علانيه به شرايع دين عليه [اماميه] عمل كنند و بر منابر و منارات، تبراى از اعداى دين كنند و از شر مخالفان [دين] ايمن باشند. مجملا بايد دانست كه در همه امور افراط و تفریط خوب نيست، و طريقه حق، وسط است، چنانچه حق تعالى فرموده است وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا أَكْرَدْر آنچه گفتيم تفكر نماييد، از هر جهت حق بر شما ظاهر مى شود. وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ الحمد لله اولاً و آخراً و صلى الله على محمد و آله الطاهرين<sup>۱</sup>.

### بحث در صحت استناد رساله خليليه به علامه مجلسي

اين نامه از نظر تاريخى معتبر است و هم سند آن قابل اعتماد است و هم متن آن قرينه بر صدقش مى باشد اما از نظر سند، اين نامه نسخ متعددى دارد كه همگى با نام مرحوم مجلسي ثانى است و در اسناد يك كتاب به يك مؤلف همين مقدار كفايت مى كند (چون بنا در اين باب بروجاده است) مگر آنكه دليل معارضى يافت شود. برخى پنداشته اند استناد اين رساله به علامه مجلسي فقط مستند به ميرزا معصوم على صاحب طرائق است و گفته اند وى انسان مورد اعتمادى نيست ولى اولاً صاحب طرائق در فن تراجم و رجال و كتاب شناسى هم خبره است و هم با صداقت. ثانياً اين نامه قبل از وى در منابع ديگرى نيز نقل شده است.

۱. رك. صفويه در عرصه دين فرهنگ و سياست، ج ۲، ص ۵۹۵-۵۹۹.

حجت الاسلام والمسلمین جعفریان در سیاست و فرهنگ در روزگار صفوی صفحات ۸۲۱ و ۸۲۲ پس از ذکر نسخه‌های متعددی از این رساله، اشاره‌ای به مستند بودن این نامه نموده‌اند و گفته‌اند قسمتی از آن در رساله رد صوفیان ملاً اسماعیل خواجه‌ی متوفای ۱۱۷۳ قمری نقل شده است. علاوه بر این، عارف بزرگوار مرحوم ملاً محمد جعفر کبودراهنگی رحمته الله علیه متوفای ۱۲۳۷ قمری نیز که از فاضل‌ترین شاگردان محقق قمی و از مجتهدان بزرگ عصر خود است و در میان صوفیه و غیرایشان به وثاقت شهرت دارد آن را سال‌ها قبل از طرائق الحقائق در رساله اعتقادات نقل کرده است.<sup>۱</sup>

و دیگر در ریاض السیاحه حاج میرزا زین العابدین شیروانی آمده است و علاوه بر آن، بخشی از این نامه در «فهرست کتابخانه مجلس» ج ۹، بخش ۲، ص ۵۸۶ در ضمن مجموعه ۱۹۱۶ آمده است و یکی از فضلا که آن را بررسی کرده‌اند تاریخ تدوین آن را مربوط به طبقه تلامذه شیخ احمد احسائی شمرده‌اند که این نسخه همگی متقدم بر طرائق هستند اما از جهت متن و محتوا؛ در این نامه سه بحث مطرح شده است یکی درباره فلسفه و دوم درباره اخباری‌گری و سوم درباره تصوف و پاسخ رساله در هر سه مسئله طبق نظر مجلسی ثانی است. پاسخ رساله درباره فلسفه همان پاسخ مرحوم مجلسی در مواضع متعدد بحار است که اولاً در ارزش عقل در فهم معارف تشکیک می‌کند و ثانیاً از تاویل روایات بر اساس نظر حکما نهی می‌فرماید. درباره اخباری‌گری در رساله می‌فرماید من نه اخباری‌م و نه اصولی و واقعاً همین طور است و مجلسی ثانی در این مورد، مانند والدشان مجلسی اول و دامادشان ملاً محمد صالح برخی از مطالب ملامحمد امین را پذیرفته و برخی را رد می‌کنند چنان‌که والدشان

۱. رک. رسائل مجذوبیه، صص ۱۰۳ تا ۱۰۷.



در شرح فقیه و ملام محمد صالح در شرح کافی تصریح فرموده‌اند و خود ایشان در مواضع مختلف بحار و مرآة العقول به همین سیره عمل نموده است و نیز چنان‌که در رساله فرموده از بی ادبی به بزرگان شیعه احتراز می‌فرماید اما درباره تصوف مطالب رساله شبیه فرمایشات علامه در دیگر آثار است.

ایشان در این رساله صوفیه را به صوفیه شیعه و سنی تقسیم می‌کند. در کتاب عین الحیات هم دقت نموده در مواردی در مقام مذمت صوفیه آن را به صوفیه اهل سنت یا صوفیه باطل قید می‌زند. مانند: اصل دوم، صفحات ۵۵ تا ۶۰ که در ضمن آن می‌گوید: صوفیه اکثر ایشان سنی و اشعری بودند و نیز لمعه هشتم، صفحه ۲۳۱. در این رساله به عنوان صوفیه شیعه چهار نفر را نام می‌برد: ابن طاووس و ابن فهد و شهید ثانی و شیخ صفی‌الدین اردبیلی که هر چهار نفر در کتب تاریخ و تراجم از صوفیه شمرده شده‌اند. در عین الحیات هم در لمعه هشتم دقیقاً همین چهار نفر را به عنوان زاهدانی نام برده که در مقابل با صوفیه باطل بوده‌اند.

در این رساله گفته شده دلیل بر معارضت صوفیه اهل سنت با شیعه آن است که ملاجی نام این چهار تن را در نفحات نیاورده است و در عین الحیات نیز نظیر همین مطلب را درباره ملاجی آورده است. در این رساله صوفیانی را که اهل چرخ زدن و سماع و دف زدن هستند مذمت کرده است و صوفیانی را که به شرع مقید بوده و حامی شیعیان هستند و فقط به دنبال عبادات شرعی هستند و ذکرشان توحید و تهلیل است مدح کرده است. در عین الحیات هم در لمعه هشتم و دهم و آخر مصباح پنجم نظیر همین مطالب را فرموده است. ایشان در این رساله می‌فرماید که پدر بزرگوارشان اربعین می‌گرفته‌اند جمعی کثیر را موافق قانون شرع به ریاضت و امی داشته‌اند و خود ایشان هم مکرر اربعین گرفته‌اند. در عین الحیات هم در لمعه هشتم صفحه ۲۳۱ به صحت اربعین گرفتن اعتراف

کرده و پدر ایشان نیز در شرح فقیه می فرماید:

«و آن چه بخاطر دارم شاید در این مدت زیاده از هزار کس آرزو کردند که به گفته فقیر اربعینی برآورند بخاطر ندارم که ده نفر تمام کرده باشند بلکه یک نفر نیز، چون واجبست اظهار حق گاهگاهی از وضع این کتاب بیرون می روم که آن چه بر من باشد گفته باشم و مرا مؤاخذه نباشد امید که حق سبحانه و تعالی همه را بفضل خود هدایت فرماید به راه های قرب به خود بجای محمد و آل الطاهیرین»<sup>۱</sup>.

از این عبارات می توان فهمید که مجلسی ثانی هم در نزد پدرشان همان طور که فرموده است، اربعین به سر آورده است و البته به شهادت پدرشان تمام نکرده و توفیق رسیدن به مدارج عالی عرفانی را نیافته است. فتأمل! و نیز در این رساله درباره شیخ صفی مدح مفصلی نموده و نیز از پادشاهان صفوی که مطابق آثار آن دوره و آثار خود مرحوم مجلسی است و نیز از شیخ بهاء تجلیل کرده که مناسب دیگر آثار وی است. به هر حال در این نامه مطلبی مخالف با آرای اساسی مرحوم مجلسی دیده نمی شود که معارض با اسناد آن به ایشان بر اساس نسخ خطی باشد، بلکه محتوای آن منطبق با دیگر آثار ایشان و تاریخ آن عصر و حکایات شیخ بها و ملامحمد تقی رضوان الله علیهما است.

در این رساله فراوان از لفظ صوفیه استفاده شده با اینکه مرحوم مجلسی معمولاً در استفاده این لفظ در آن عصر، در کتب رسمی احتیاط می نموده است؛ زیرا هم شبهه ترویج تصوف باطل وجود داشته است و هم از طرف میرلوحی و تشکیلات وی خاندان مجلسی متهم به تصوف باطل بوده اند و برای فرار از این مسئله و تبیین فرق صوفیه حقه (عرفا) و صوفیه باطله، ایشان نیز

۱. لوامع صاحبقرانی، ج ۷، صص ۸۳-۸۴.

مانند فیض کاشانی از لفظ صوفی کمتر استفاده می‌کند و بیشتر از لفظ عرفان کمک می‌گیرد مانند بحث از عبادت عارفان در بخش ششم از فصل سوم عین الحیات.

و به همین دلیل آن مرحوم بسیاری از اصطلاحات عرفا را مانند فنا و بقا و مراتب یقین پذیرفته و شکسته و بسته در حد توانایی خود شرح فرموده و بسیاری از روایات عرفانی را از کتب عرفانی وارد کتب شیعی کرده است ولی هنگامی که مطالب عرفا را با همان تقریر ناقص خود بیان می‌فرماید می‌ترسد که متهم شود. از همین رو در عین الحیات پس از آن همه بدگویی به بزرگان عرفان، وقتی نوبت به بیان معنای دقیق فنا از دید ایشان می‌رسد می‌فرماید: «یک معنی دیگر از این دقیق‌ترین هست که ذکر می‌کنم و از خدا می‌طلبم که در نظر باطل بینان و احوال بصیرتان به معنای باطل مشتبه نشود»<sup>۱</sup>. به هر حال از نظر تاریخی احتراز مجلسی ثانی از اصطلاح تصوف در کتب رسمی دلیل بر استفاده نکردن در یک نامه شخصی نیست.

### پاسخ به چند شبهه

برخی از مخالفان عرفان اشکالاتی بر این نامه گرفته‌اند که صرف استبعاد یا نتیجه، غفلت از تاریخ است که یک به یک آن را مرور می‌کنیم:

#### شبهه اول:

گفته‌اند این نامه در فهرست تألیفات مرحوم مجلسی نیامده است.

#### پاسخ:

این سخن مانند آن است که کسی نامه‌ای را از مرحوم آیه الله بروجردی یا

---

۱. عین الحیات، ص ۶۲.

آیه الله خوبی به ما نشان دهد و ما در ردّ وی بگوییم استناد این نامه به این بزرگان صحیح نیست؛ چون در فهرست تألیفاتشان نیامده است؟! آیا واقعاً یک نامه چهارپنج صفحه‌ای از علامه مجلسی باید حتماً در فهرست تألیفات ذکر شود؟ مرحوم مجلسی شیخ الاسلام عصر خود و فردی پرکار و پرمراجعه بوده است و طبیعی است که نامه‌هایی به افراد مختلف بدهد که در جایی ثبت نشود. مجموعه‌هایی که از پرسش‌ها و پاسخ‌های آن بزرگ در تاریخ درج شده حاصل جمع‌آوری شاگردان است و مسلماً بسیاری از پرسش‌ها و پاسخ‌های ایشان در تاریخ فهرست بندی نشده است. وارد نشدن این نامه چند صفحه‌ای در فهرست‌های مربوط به تألیفات کاملاً طبیعی است و نمی‌تواند دلیل برد باشد. امروزه ما اجازات متعددی را از مرحوم مجلسی می‌یابیم که در فهرست تألیفات نیست. آیا می‌توانیم همه را به این بهانه رد کنیم؟

### شبهه دوم

مخاطب نامه در نسخ، ملا خلیل است ولی طبقه ملا خلیل قزوینی متقدم بر مجلسی ثانی است و بعید است که از وی سؤال کرده باشد؛ زیرا ملا خلیل قزوینی متوفای ۱۰۸۹ قمری است و ۲۱ سال قبل از علامه مجلسی درگذشته و با استادان علامه مجلسی مثل آقا حسین خونساری و ملا میرزای شیروانی و کسانی امثال ملا محمد باقر سبزواری هم دوره بوده و کتب علمی یکدیگر را رد کرده‌اند و بعید است که راجع به این سه موضوع از علامه مجلسی سؤال کند.

### پاسخ:

این سخن هم صرف استبعاد است. زیرا هم ملا خلیل منحصر در ملا خلیل

۱. بزرگمرد علم و دین علامه مجلسی، تألیف علامه دوانی، ص ۴۲۱.

قزوینی نیست و دلیلی هم ندارد که هر ملاً خلیلی را که در آن دوره بوده است، ما تفصیلاً بشناسیم. در نسخه‌ها، هم پسوند قزوینی نیامده است و هم سؤال کردن ملاً خلیل قزوینی از مجلسی ثانی با آن مقام علمی و شهرت عجیب نیست که این امر بخواهد دلیلی بر رد این نسخ خطی گردد؛ خصوصاً اگر بدانیم که این نامه مربوط به دوران جوانی مجلسی نیست، بلکه مربوط به دوره شهرت و بزرگی آن مرحوم است.

### شبهه سوم:

در این نامه در باب اجتهاد یا اخبار آمده است:

«وهم چنین، مسلک گروهی که ایشان را پیشوا قرار می‌دهند و مخالفت ایشان را در هیچ امر جایز نمی‌دانند درست نمی‌دانم و عمل به اصول عقلیه که از کتاب و سنت مستنبط نباشد درست نمی‌دانم ولیکن اصول و قواعد کلیه که از عمومات کتاب و سنت معلوم می‌شود با عدم معارضه نص الخصوص در آن‌ها متبع می‌دانم. و تفصیل این امور را در مجلد آخر بحار الانوار ذکر کرده‌ایم.»

بهترین دلیل بر جعل و ساختگی بودن این سؤالات از ملاً خلیل قزوینی این است که علامه مجلسی جلد چهاردهم بحار الانوار که نظر خودش را درباره سخنان حکما و فلاسفه در آن بیان داشته است در سال ۱۱۰۴ قمری یعنی پانزده سال بعد از وفات ملاً خلیل قزوینی نوشته است! بنابراین چگونه علامه مجلسی در سال ۱۰۸۹ قمری می‌گوید: تفصیل این امور را در مجلد آخر بحار الانوار ذکر کرده‌ایم!

---

۱. اصل این اشکال از مرحوم حجت الاسلام والمسلمین علی دوانی است.

### پاسخ:

گفتیم که هیچ دلیلی نداریم که منظور از ملاخلیل، ملاخلیل قزوینی باشد. نکته مهم آنکه عبارت مرحوم مجلسی اصلاً درباره مطالب حکما و فلاسفه نیست بلکه درباره اخباری‌گری است و بنابراین بحث ربطی به جلد چهاردهم بحار ندارد (در ضمن پاسخ به شبهه بعدی بیشتر توضیح خواهیم داد). دیگر آنکه مجلدات بحار به ترتیب نوشته نشده است بلکه مجلد بیست و پنجم و به ویژه این مباحث آن، به حسب قرائن زودتر نوشته شده است که اشاره خواهد شد.

### شبهه چهارم:

هردانی که اندک آشنایی با بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی داشته باشد به خوبی می‌داند جلد آخر بحار، اجازات است و این چنین مطالبی در آن وجود ندارد.

### پاسخ:

اگر مستشکل (که گمان کرده است اندک آشنایی با بحار الانوار کافی است) کمی بیشتر با بحار آشنا بود، مطلع می‌شد که طبق گزارش مرحوم مجلسی قسمتی از جلد آخر بحار گم شده است و اتفاقاً موضوع آن، دقیقاً همین مطلبی بوده که در اینجا گزارش شده است. مرحوم مجلسی در این رساله می‌فرماید: «اما مسئله دوم که طریقه مجتهدین و اخباریین را سؤال فرموده‌اند، از جواب سؤال سابق، جواب این مسئله نیز قدری ظاهر می‌شود، و مسلک حقیر در این باب، بین بین و وسط است؛ افراط و تفریط در جمیع امور مذموم است و حقیر مسلک جماعتی را که گمان‌های بد به فقهای امامیه می‌برند و ایشان را به قلت تدین متهم می‌کنند، خطا

می دانم، زیرا که ایشان اکابر دین بوده اند. مساعی ایشان را مشکور و زلات ایشان را مغفور می دانم و همچنین مسلک گروهی که ایشان را پیشوا قرار می دهند و مخالفت ایشان را در هیچ امر جایز نمی دانند [و مقلد ایشان می شوند] درست نمی دانم و عمل به اصول عقلیه که از کتاب و سنت مستنبط [نباشد] درست نمی دانم، و لکن اصول و عقاید کلیه که از عمومات کتاب و سنت معلوم شود با عدم معارضه نص بخصوص در آن ها متبّع می دانم و تفصیل این امور در مجلد آخر بحار الانوار ذکر کرده ایم».

چنانکه گذشت این عبارت درباره نظر ایشان درباره اخباری گری است و نه فلسفه. ایشان در اوایل بحار در دو مورد وعده می دهد که بحث درباره مسائلی چون ارزش روایات و روش استنباط (اخباری گری و اصول) را در جلد بیست و پنجم بحار (جلد آخر) مطرح سازد. ابتدا در جلد دوم صفحه ۲۵۵ که پس از نقل کلام عدّه درباره خبر واحد می فرماید: «لما كان في غاية المتانة و مشتملا على الفوائد الكثيرة أوردناه و سنفصل القول في ذلك في المجلد الآخر من الكتاب إن شاء الله تعالى». و دوم در همان جلد صفحه ۲۸۳ در پایان باب ما يمكن أن يستنبط من الآيات والأخبار من متفرقات مسائل اصول الفقه که می فرماید: «أقول سيأتي كثير من أخبار هذا الباب في كتاب العدل و كثير منها متفرقة في الأبواب الماضية والآتية و سنورد جميعها مع ما يتيسر من القول فيها في المجلد الخامس و العشرين إن شاء الله تعالى». اگرما فقط این عبارات را می دیدیم احتمال می دادیم که شاید مرحوم مجلسی موفق نشده اند که این مطالب را در جلد بیست و پنجم اضافه کنند، ولی نکته مهم آن است که ایشان در ملاذ الاخیار به صراحت می فرماید که این مطالب را در جلد آخر بحار به تفصیل نگاشته است. ایشان در ملاذ الاخیار در شرح مقدمه شیخ طوسی

بر تهذیب به مناسبت برخی اصطلاحات حدیثی را شرح می دهد و سپس می گوید:

«وإنما أشرنا إلى تلك الاصطلاحات، لأننا نتعرض لحال رجال السند جریاً علی طريقة الأصحاب، فإن كان مسلكنا فيه مخالفاً لمسلك القوم نشیر الیه بقولنا «علی المشهور». وقد حققنا ما قوی عندنا فی جمیع المسالك والطرائق، ورعاية الأسانید وعدمها، و ما اخترناه فی مهمات المسائل الأصولیة، فی المجلد الخامس و العشرین من کتابنا الکبیر»<sup>۱</sup>.

این عبارت به این مطلب صراحت دارد که ایشان نظر خود را در مهمات مسائل اصولیه در جلد بیست و پنجم ثبت فرموده بوده است و می دانیم که بخش های اول ملاذ الاخیار پس از بخش های نهایی آن نگاشته شده و تألیف آن چنان که خود مؤلف در پایان کتاب های طهارت و صلوة بیان نموده است مربوط به دو تا چهار سالی پس از ۱۱۰۰ قمری هجری است که مقارن است با پایان یافتن مسوده بیشتر قسمت های بحار. حال آیا می توان مدعی شد که کتاب شریف ملاذ الاخیار هم تألیف مجلسی نیست و ادعا کرد: «هر دانایی که اندک آشنایی با بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی داشته باشد به خوبی می داند مجلد آخر بحار اجازات است و به این مطالب مربوط نیست».

نکته: گم شدن قسمتی از مجلد آخر بحار نباید چندان عجیب جلوه کند زیرا مسوده بحار در زمان حیات مرحوم مجلسی تمام شده است و تا جلد پانزدهم به حسب تقسیم مؤلف و برخی قسمت های بعد از آن (مانند صلوة و مزار و اجازات به نقلی) در زمان حیات ایشان پاک نویسی شده است؛ ولی همان طور

۱. ملاذ الاخیار، ج ۱، ص ۲۱.



که مرحوم امین (دیگران فرموده اند بقیه آن به شکل مسوده (چرک نویس) باقی مانده است و پس از رحلت علامه در دست برخی از ورثه ایشان بوده است و مرحوم ملا عبدالله افندی آن قسمت ها را از ورثه خریداری کرده و پاک نویس نموده و پس از رحلتش در دست ورثه ایشان واقع شده و سپس سید نصرالله حائری شهید آن را گرفته و منتشر ساخته است. و حتی از نسخه چاپ شده بحار در باب اجازات برمی آید که قسمت هایی از آن نیز پس از رحلت مرحوم علامه، کاملاً پاک نویس شده و علامت و دست خط مرحوم افندی بر نسخه موجود دیده می شود.

### شبهه پنجم:

مطالب این رساله با مطالب رساله اعتقادات سازگار نیست؛ زیرا علامه مجلسی در رساله اعتقادات همه صوفیه را کافر می شمرد و هیچ تفصیلی ارائه نمی دهد و می فرماید: «جمعی حلول می فهمند و جمعی اتحاد و جمعی به وحدت وجود به نحوی که خود می فهمند و همه کفر است». علامه با قید «همه» بدون هیچ واژه، کلیه صوفیه را کافر می دانند.

### پاسخ:

برخی از مخالفان عرفان نظیر همین استدلال را در رد صوفی بودن ملا محمد تقی مجلسی هم بیان نموده اند و گفته اند که مجلسی اول به ظاهر و از باب تقیه از تصوف سخن فرموده و در باطن مخالف آن بوده است و شاهد آن مطالب مجلسی ثانی در رساله اعتقادات است. از این رو جهت حل این دو شبهه در خاتمه این ضمیمه شایسته است به فرمایش علامه مجلسی ثانی در

رساله اعتقادات اشاره ای شود.

### ماجرای دفاع مجلسی پسر از پدر

علامه مجلسی دوم، رساله ای کوتاه دارد با نام الاعتقادات که آن را در یک شب در اواخر محرم سال ۱۰۸۶ قمری در مشهد مقدس (که در آن عصر نیز مهد اخباریون و مخالفان عرفان و مرتبطان با میرلوحی بوده) نگاشته است.<sup>۱</sup> در آن کتاب که معلوم است به اقتضای شرایط زمانی و مکانی نوشته شده در تبرئه پدر خود که میان اخباری مسلکان و مرتبطان با میرلوحی متهم به تصوف بوده، می نویسد:

«ایاک ان تظنّ بالوالد العلامة نور الله ضریحه أنه کان من الصوفیة و یعتقد مسالکهم و مذاهبهم حاشاه عن ذلک و کیف یکون کذلک و هو کان آنس اهل زمانه بأخبار اهل البيت عليهم السلام و أعلمهم و أعمالهم بها و کان سالک مسالک الزهد و الورع و کان فی بدو أمره یتسمی باسم التصوف لیرغب الیه هذه الطائفة و لایستوحشوا منه فیردعهم عن تلك الاقاویل الفاسدة و الأعمال المبتدعة» (مبادا گمان کنی که والد علامه از صوفیه بوده و به افکار ایشان معتقد بوده است؛ او منزّه است از چنین نسبتی و چگونه چنین باشد در حالی که وی از همه مردم روزگار خود به اخبار اهل بیت عليهم السلام مأنوس تر و آگاه تر بود و از همه بیشتر بدان عمل می کرد و در مسیر زهد و ورع گام برمی داشت. آری در آغاز کار نام صوفی را بر خود می نهاد تا طائفه صوفیه به وی رغبت نموده و از او کناره گیری ننمایند و بتواند به این وسیله ایشان را

از عقائد فاسد و کارهای باطل و بدعت منع نماید).

علامه مجلسی می‌فرماید:

«پدرم در آخر عمر از صوفیه به طور کل برید؛ زیرا دید که اصلاح ایشان ممکن نیست و صوفیه صریحاً با خداوند دشمنی می‌نمایند. وی از آن پس صوفیه را در عقاید باطلشان تکفیر می‌نمود و من به طریقه پدرم آگاه‌ترم و دست‌نوشته‌هایی از او در دست دارم که این مطالب درآمده است»<sup>۱</sup>.

این عبارات مجلسی دوم، به ظاهر در تعارض کامل با نوشته‌های مجلسی اول است. زیرا مسلماً وی تا آخر عمر در تألیفات خود عرفا را ستوده و از عقایدشان دفاع کرده است. از این رو مسئله بر عده‌ای مشتبه شده که سخن مجلسی ثانی را بپذیرند یا خیر. مخالفان عرفان که معمولاً در آثار مجلسی اول، تحقیق و بررسی کامل نکرده‌اند و از سویی در فهم عبارات و الفاظ بزرگان دقت نمی‌کنند فوراً مجلسی اول را در ردیف خود جای داده و او را از هرگونه تصوفی منزّه می‌شمارند.

عده‌ای دیگر نیز می‌پندارند مجلسی اول نیز در آخر عمر از مسلک صوفیانه خود دست برداشته و به برکت روایات اهل بیت علیهم‌السلام نجات یافته است. این دسته، مجلسی اول را نیز جزء مجموعه ساختگی «توبه‌کنندگان از عرفان» معرفی می‌نمایند و برای او تاریخی چون تاریخ جعلی فیض کاشانی و توبه ایشان فرض می‌کنند.

گاهی نیز احتمال داده می‌شود که سخنان مجلسی ثانی از سرتقیه و ضرورت شرایط اجتماعی بوده است، چون عبارات مجلسی اول تا آخر عمر شریفش در

دفاع از حریم عرفان یکسان بوده و هیچ تغییری ننموده است.

### حقیقت مطلب درباره رساله اعتقادات

حقیقت آن است که برای فهم صحیح جملات علامه مجلسی دوم، باید به نکته ای که پیش تر به آن اشاره کردیم، بازگردیم و با دقت در عبارات وی ببینیم که مرادش از صوفیه در این عبارات (که در سال ۱۰۸۶ قمری در مشهد نگاشته شده است) چه کسانی هستند؟ مجلسی دوم، در آغاز رساله مزبور، منظور خود را از صوفیه کاملاً بیان نموده است:

«و طائفة من اهل الدهر اتخذوا البدع ديناً يعبدون الله به، و سموه التصوف فاتخذوا الرهبانية عبادة مع ان النبي ﷺ قد نهى عنها و امر بالتزويج و معاشره الخلق و الحضور فى الجماعات و الاجتماع مع المؤمنين فى مجالسهم و هداية بعضهم بعضاً و تعلم احكام الله تعالى و تعليمها و عيادة المرضى و تشييع الجنائز و زيارة المؤمنين و السعى فى حوائجهم، و الامر بالمعروف و النهى عن المنكر و إقامة حدود الله و نشر احكام الله و الرهبانية التى ابتدعوها يستلزم ترك جميع تلك الفرائض و السنن.

ثم إنهم فى تلك الرهبانية أحدثوا عبادات مخترعة فمنها الذكر الخفى الذى هو عمل خاص على هيئة خاصة لم يرد به نص ولا خبر و لم يوجد فى كتاب و لأثر و مثل هذا بدعة محرمة بلا شك و لا ريب. قال رسول الله ﷺ كل بدعة ضلالة و كل ضلالة سبيلها الى النار.

و منها الذكر الجلى الذى يتغنون فيه بالأشعار و يشهقون شهيق الحمار يعبدون الله بالمكاء و التصدية و يزعمون ان ليس لله عبادة سوى هذين الذكرين المبتدعين و يتركون جميع السنن و النوافل و يقنعون من الصلوة الفريضة بنقر كنقر الغراب و لولا خوف العلماء لكانوا يتركونها رأساً.

ثمَّ إِيَّاهُمْ لعنهم الله لايقنعون بتلك البدع بل يحرفون اصول الدين ويقولون بوحدة الوجود والمعنى المشهور في هذا الزمان المسموع من مشايخهم كفر بالله العظيم ويقولون بالجبر وسقوط العبادات وغيرها من الاصول الفاسدة السخيفة. فاحذروا يا اخواني واحفظوا ايمانكم وأديانكم من وساوس هؤلاء الشياطين وتسويلاتهم واياكم أن تخذعوا من اطوارهم المتصنعة التي تعلقت بقلوب الجاهلين»<sup>۱</sup>.

مجلسی دوم در این عبارات «کسانی را که در این دوره خود را صوفی نامیده‌اند» چنین معرفی می‌نماید:

۱. ایشان اهل رهبانیت هستند که مستلزم ترک واجبات و مستحباتی چون ازدواج و معاشرت با مردم و حضور در نمازهای جماعت و تعلیم و تعلم و امر به معروف و نهی از منکر و عیادت مریضان و تشییع جنازه و اقامه حدود الهی و تبلیغ احکام می‌باشد و رسول خدا ﷺ از این رهبانیت نهی فرموده است.

۲. ایشان بدعت‌ها و عباداتی من درآوردی ساخته‌اند که در روایات نیامده؛ مانند ذکر خفی با هیئتی خاص و ذکر جلی که همراه با غنا و آواز خوانی و کف زدن و ... است.

۳. ایشان همه سنن و مستحبات را ترک می‌کنند و به نماز واجب خود نیز بها نمی‌دهند و آن را با سرعت بسیار به جا می‌آورند و اگر ترس از علما نبود همان را هم نمی‌خواندند.

۴. ایشان اصول دین را نیز تحریف نموده و قائل به وحدت وجود می‌باشند و آنچه امروزه در معنای وحدت وجود مشهور است و از مشایخ ایشان شنیده می‌شود کفر است. (و المعنى المشهور في هذا الزمان المسموع من مشايخهم كفر بالله العظيم)

۵. ایشان به جبر و سقوط عبادت از برخی از صوفیان معتقدند. اگر انسان محقق در این پنج شاخصه در تعریف صوفیه دقت نماید، می‌فهمد که به یقین علامه مجلسی اول هیچ‌گاه به این معنا صوفی نبوده است و آنچه فرزندش درباره وی فرموده نه تقیه بوده و نه نشانه توبه وی در آخر عمر می‌باشد. مجلسی اول از آغاز تا پایان عمر «صوفی» به معنای «عارف» بود که همان مسلک استادش شیخ بهایی و ملاصدرا و فیض کاشانی است. وی در نهایت تعبد به احکام شرعی و دقت در مراعات واجبات و مستحبات بود و احتیاطات وی به قدری عجیب است که نظیر آن در معاصران ما به ندرت یافت می‌شود.<sup>۱</sup>

وی هیچ‌گاه به وحدت وجود به معنایی که در زمان مجلسی ثانی در میان عامه مشهور بود و از مشایخ صوفیان بازاری شنیده می‌شد، معتقد نبوده است و آنچه را صوفیان بازاری از وحدت وجود می‌فهمند کفر می‌دانست. به همین خاطر پیش از این از او نقل کردیم که فرمود: «جمعی حلول می‌فهمند و جمعی اتحاد و جمعی به وحدت وجود به نحوی که خود می‌فهمند و همه کفر است». با این توضیح روشن می‌شود که استدلال مجلسی ثانی بر صوفی نبودن پدرش صحیح است زیرا که فرمود: «مبادا گمان کنی که والد علامه از صوفیه بوده و به افکار ایشان معتقد بوده است؛ او منزّه است از چنین نسبتی و چگونه چنین باشد در حالی که وی از همه مردم روزگار خود به اخبار اهل بیت علیهم‌السلام مأنوس تر و آگاه تر بود و از همه بیشتر بدان عمل می‌کرد».

اگر تصوف به آن معنا فرض شود که مجلسی دوم، بیان فرموده مسلماً مجلسی اول چون به اخبار اهل بیت علیهم‌السلام آگاه بوده و بدان عمل می‌کرده است

۱. به عنوان نمونه رک. کتاب المسئولات (مطبوع در میراث اسلامی ایران).

از آن میراست و این سخنی جای شک ندارد. پس در عبارات پدر و پسر هیچ تناقضی نیست و پدر از تصوفی دفاع می‌کند که همان عرفان است و در آن عصر بیشتر در متون علمی بدان تصوف می‌گفتند و پسر تصوف دیگری را از او نفی می‌نماید که در متن جامعه صفویه تصوف خوانده می‌شد و مرامی باطل است و این دو معنا کاملاً از هم جدا هستند. آری، مجلسی دوم، می‌دانست که پدر بزرگوارش هم مسلک فیض کاشانی است و به نقلی به همین دلیل برخلاف ملاً محمد طاهر قمی و شیخ علی سبط، با فیض نیز مخالفت نمی‌ورزید.

صاحب روضات پس از نقل اعتراضات برخی معاصران فیض به وی به جهت عقایدش، می‌فرماید: «اما علامه مجلسی قدس سره القدوس اعتراضی به فیض نداشت بواسطه آنکه مشرب فیض در نهایت هماهنگی با مشرب پدرش بود»<sup>۱</sup> و از همین رو مجلسی دوم، فیض را از اساتید اجازه خویش شمرده و از ایشان چنین یاد می‌کند: «المولی الجلیل العالم العارف الربانی مولانا محمد محسن القاشانی رحمته الله علیه»<sup>۲</sup>.

### جمع‌بندی

۱. علامه مجلسی اول مسلماً اهل تصوف به معنای عرفان حقیقی بوده است.
۲. علامه مجلسی اول مسلماً اهل تصوف باطل و بازاری که شاخصه‌هایش در عبارات علامه مجلسی دوم گذشت، نبوده است.
۳. عبارات علامه مجلسی اول، در دفاع از تصوف و صوفیه به معنای عرفان و عرفا با تبرئه کردن علامه مجلسی ثانی نسبت به وی منافاتی ندارد.
۴. مجلسی دوم، گرچه نه اهل تصوف به معنای اول است و نه اهل تصوف به معنای دوم، ولی با تصوف عالمان شیعه (که به معنای عرفان است) مانند

۱. روضات الجنات، ج ۶، ص ۷۶.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۱۲۴.

پدرش، فیض کاشانی و شیخ بهایی سرسازش داشته و از این بزرگان همواره تجلیل به عمل می‌آورد و از مخالفان این گروه نبوده است. نکته مهم برای ایشان آن است که شخص از جاده شریعت خارج نشده و به عقاید کفرآمیز روی نیاورد و از دید وی وحدت وجود شیخ بهایی و فیض و پدرش کفر نیست، گرچه خود آن را نمی‌پسندد.

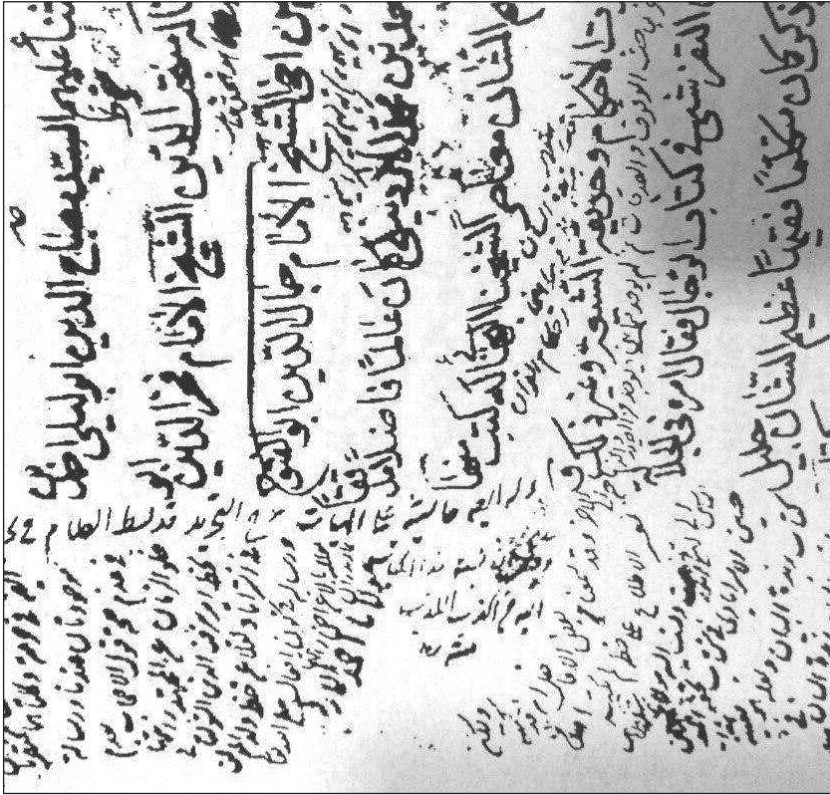
والحمد لله أولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين



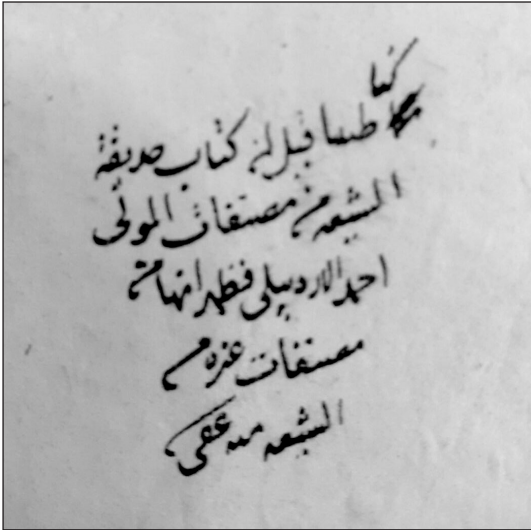
پیوست‌ها

عکس‌هایی از نسخ خطی

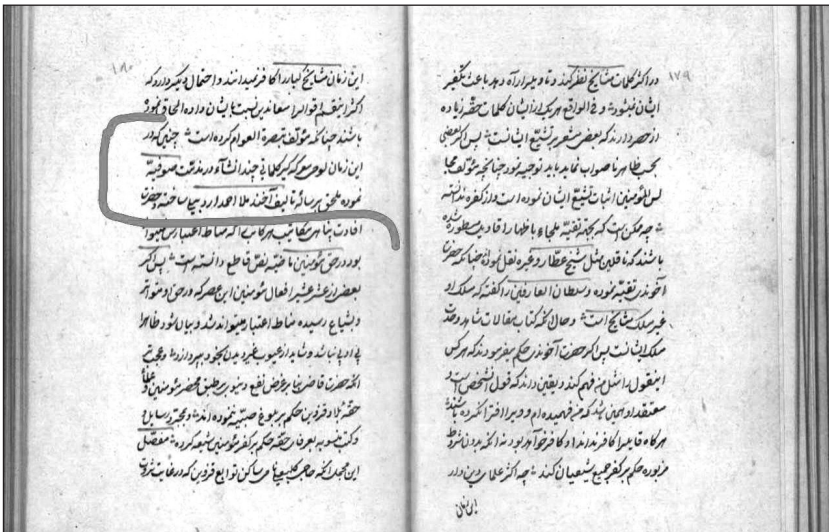




تعليقه أمل الآمل از علامه ميرزا عبدالله أفندي صاحب رياض العلماء به خط او كه در آن با امضاء «منه» از قول شيخ حرآمده است: «قيل إن نسبة هذا الكتاب إليه من أكذب الكذب»



دستخط سید نعمت الله جزائری  
در مورد برگشت نظرش از  
انتساب حدیقه الشیعه به  
مقدس اردبیلی در حواشی  
شرح تهذیب



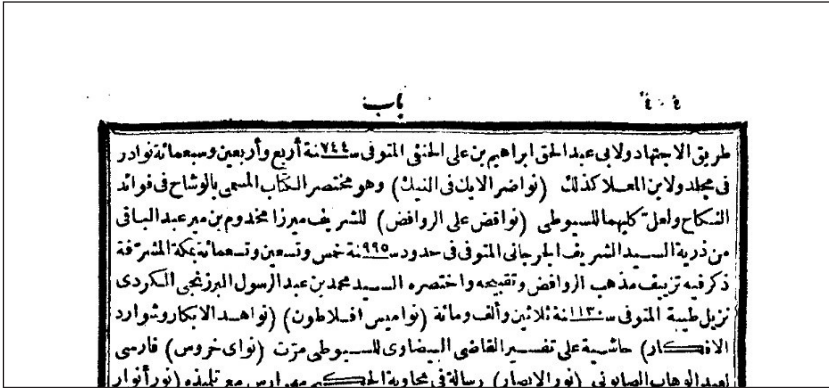
میر محمد مؤمن تنکابنی در تبصرة المؤمنین (تألیف ۱۰۸۶ ه.ق): «در این زمان لوحی معرکه گیر کلماتی چند انشاء در مذمت صوفیه نموده ملحق به رساله تألیف آخوند ملا احمد اردبیلی ساخته است.»

من جمائى الاولى سنة ٣٧١ اوله الحمد لله على نعمته التى لا تحصى الخ، ذكر فيه أنه جمع من كلام محمد بن شجاع الثلجى ومحمد بن مقاتل الرازى ومحمد بن سلمة ونصر بن يحيى ومحمد بن سلام ولى بكر الاسكاف وعلى بن احمد الفارسى والفقيه ابى جعفر محمد بن عبد الله فانهم وقلوا النظر فيما وقع لهم من النوازل قال وصنفت كتابين من اداويلهم احدهما عيون المسائل والآخر النوازل واوردت في العيون من اداويل اصحابنا ما ليسمت عندهم روايته في هذه الكتب وفي النوازل من اداويل المشايخ وشيئا من اداويل اصحابنا ما لا روايته عندهم ايضا في الكتب ليسهل على الناظر فيها طريق الاجتهاد ولاق عبد الحَق ابراهيم بن على الحنفى المتوفى سنة ٧٤٤ في مجلد ولابن المعلى ١٤١٥ نواتر الايكة في الفنيك مختصر الكتاب

المسمى بالوشاح في فوائد النكاح لعله كليهما للسيوطى ١٤١٩ نواتر على الروايل للشريف ميرزا مخدوم [بن مير عبد الباقي من ذرية السيد الشريف الجرجاني توفى في حدود سنة ٩١٥ هـ] بمكة المشرفة ذكر فيه ترتيب مذهب الروايل وتفصيلا واختصار السيد محمد بن عبد الرسول

sequenti, et quidem mense Jomázi I. anni 376 (inc. 13. Mai. 986, ibique narrat, se ex iis, quae Mohammed Ben Shojá' El-Thelji, Mohammed Ben Mocáti Rázi, Mohammed Ben Salama, Nasr Ben Yahya, Mohammed Ben Sellám, Abu Bekr El-Iskáf, Ali Ben Akmed Fúrísí, Abu Ja'far Mohammed Ben Abdullah Jurisconsultus edixerant, collegiasse. Ili certe de casibus forensibus, qui iis se offerebant, secum attentius cogitabant. Duos libros, inquit, ex eorum effatis collegi. Prior *Oyún el-mesáil*, posterior *El-Newásil* inscriptus est. In illo ea dicta asseclarum sectae nostrae proposui, quorum auctoritate nulla exstat in ejusmodi libris eorum relatio, et in *El-Newásil* edicta Sheikhorum et nonnulla ex edictis asseclarum sectae nostrae, quorum auctoritate pariter in libris nulla invenitur relatio, ut eorum studiosis via propriam sibi summis viribus opinionem comparandi facilius redderetur. Simile volumen Abu Abbú-el-hacc Ibráhim Ben Ali Hanefita, anno 744 (inc. 26. Mai. 1343) mortuus, edidit, itemque *Ibn-elmoallá*. — 14015. Newádhír el-óik, floridae densarum arborum de cultu. Epitoma ex libro *El-Wisákh fi fewáid el-mikákh*, et utrumque opus fortasse *Soyyís* auctorem habet. — 14016. *El-Newáckidh ala El-Hewáfídh*, 10 impetus in Rafedhitas. Scripsit *Sherif Mirzá Makhdúm [Ben Mir Abd-el-báckí*, qui e prosapia *Seyyidi Sherif Jorjání* fuit et circa annum 995 (inc. 2. Dec. 1586) Mekkae obiit. Monstrat in hoo libro, ex quo *Seyyid Mohammed Ben Abd-el-resúl*

نسخه كشف الظنون چاپ لندن كه سال فوت ميرزا مخدوم در آن آمده است.

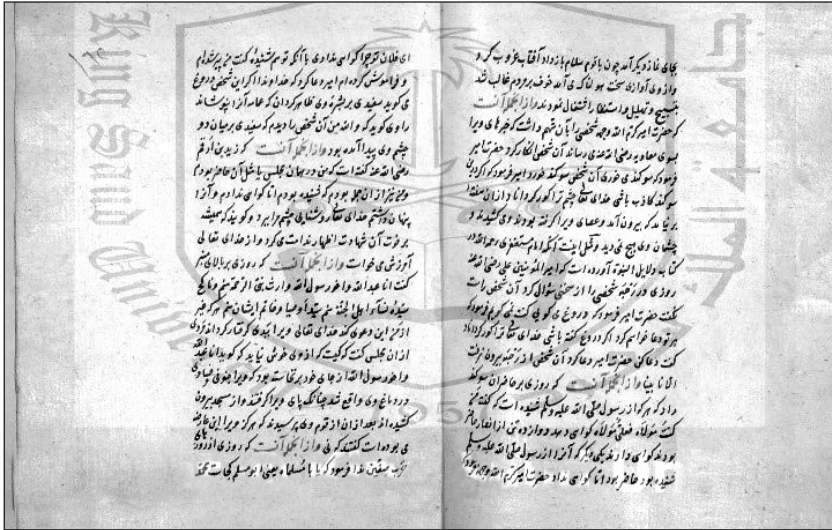


نسخه‌های از کشف الظنون چاپ سنگی مصری (ج ۲، ص ۴۰۴) که سال فوت میرزا مخدوم در آن آمده است.

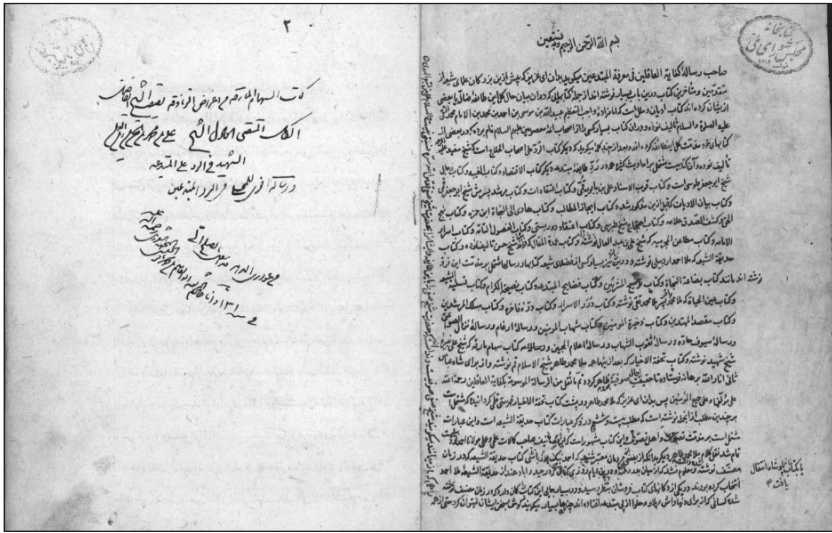


نسخه خطی کفایة المهددی که حدیثی در رشوه در آن توسط میرلوحی جعل شده است.

تطهير الشريعة عن حديقة الشيعة • ٥٠٣



شواهد النبوة لتقوية يقين أهل الغفوة از عبدالرحمن بن احمد که کاشف الحقی روایتی از آن را در مورد ابومسلم نقل می کند ولی حدیقة آن را حذف کرده است.



کتاب السهام المارقة که از کتاب مفقود الاثر ادیان و ملل نقل می کند.



نسخه مدارک که بر خود مصنف عرضه شده و با دست خط خود آن را تایید کرده که جلد ۶ کتاب در نخستین ماه سال ۹۹۵ پایان یافته است.  
مدارک الاحکام، ج ۱، ص ۴۴، مؤسسه آل البيت.







## فهرست كتب

١. اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، شيخ محمد بن حسن حر عاملي (وفات ١١٠٤ق)، بيروت: اعلمي، چاپ اول، ١٤٢٥ هـ.ق.
٢. الإثناعشرية، الشيخ محمد بن حسن حر عاملي، قم: دارالكتب العلمية، ١٤٠٠ هـ.ق.
٣. الاحتجاج، احمد بن علي طبرسي، با تحقيق محمد هادي به و ابراهيم بهادري، قم: اسوه، ١٤٢٤ هـ.ق.
٤. احقاق الحق وازهاق الباطل، قاضي نورالله بن شريف الدين شوشتری، با مقدمه شهاب الدين مرعشي، قم: كتابخانه عمومي حضرت آيت الله العظمى مرعشي نجفی رحمته الله عليه، ١٤٠٩ هـ.ق.
٥. احوال و آثار ميرسيد علي همداني (شش رساله)، با تصحيح محمد رياض، مركز تحقيقات فارسي ايران وپاكستان، چاپ دوم، پاكستان، ١٣٧٠ ش.
٦. ادراء العققلين واخزاء المجانين، نسخه خطی، كتابخانه آية الله مرعشي.
٧. اصول العقائد وجامع الفوائد، محمد هادي بن محمد ميرلوحی سبزواری، نسخه خطی، كتابخانه مجلس.
٨. اصول دين، العلامة احمد بن محمد اردبيلي، با تحقيق محسن صادقی، قم: بوستان كتاب، ١٣٨٧ ش.
٩. اعلام الأجباء في حرمة الغناء في القرآن والدعاء، سيد محمد هادي ميرلوحی سبزواری (زنده در ١١١٣ق)، قم: نشر مرصاد، چاپ اول، ١٤١٨ هـ.ق.
١٠. اعلام الوری بأعلام الهدی، شيخ فضل بن حسن طبرسي (وفات ٥٤٨ق)، قم: آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ١٤١٧ هـ.ق.
١١. الأعلام (قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربين والمستشرقين)،

- خير الدين زركلى (وفات ١٣٩٦ ق)، بيروت: دار العلم للملايين، الطبعة الثامنة، ١٩٨٩ م.
١٢. اعيان الشيعة، سيد محسن امين، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، الطبعة الاولى، ١٤٥٣ هـ. ق.
١٣. الأمالي، شيخ، ابو جعفر محمد بن حسن طوسى (٤٦٥ هـ. ق)، قم: دار الثقافة، چاپ اول، ١٤١٤ هـ. ق.
١٤. امام شناسى، علامه سيد محمد حسين حسيني طهرانى، (١٤١٦ ق)، مشهد: چاپ سوم، ١٤٢٦ ش.
١٥. امل الآمل في علماء جبل عامل، محمد بن حسن شيخ حر عاملى، با تحقيق احمد حسيني اشكوري، بغداد: مكتبة الأندلس، الطبعة الاولى، بي تا.
١٦. امير كبير باقهرمان مبارزه باستعمار، اكبرهاشمى رفسنجانى، تهران: فراهانى، ١٣٤٦ ش.
١٧. انساب الأشراف، احمد بن يحيى بلاذرى (وفات ٢٧٩ ق)، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، ١٤١٧ هـ. ق.
١٨. الأنساب، عبد الكريم بن محمد سمعاني (٥٦٢ ق)، با تصحيح معلمى، عبد الرحمن بن يحيى، حيدرآباد: مطبعة مجلس، دائرة المعارف العثمانية، چاپ اول، ١٣٨٢ هـ. ق.
١٩. الانوار النعمانية في معرفة النشأة الإنسانية، سيد نعمت الله جزائرى (وفات ١١١٢ ق)، بيروت: دارالقارىء، ١٤٢٩ هـ. ق.
٢٥. أنيس المؤمنین، محمد بن اسحاق حموى (وفات ٩٣٨ ق)، تهران: بنيادبعثت، ١٣٦٣ هـ. ش.
٢١. بحار الأنوار (ط - بيروت)، العلامة المولى محمد باقر بن محمد تقى مجلسى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، الطبعة الثانية، ١٤٥٣ هـ. ق.
٢٢. البداية والنهاية، أبو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى (وفات ٧٧٤ ق)، بيروت: دارالفكر، ١٤٥٧ هـ. ق.
٢٣. برهان المرئاضين، شيخ على نقى اصطهباناتى، با تصحيح محمد هرتمنى، اصفهان: مقيم، چاپ اول، ١٣٨٢ هـ. ش.
٢٤. بزرگمرد علم و دين علامه مجلسى، على دوانى، تهران: انتشارات اميركبير، چاپ اول، ١٣٧٥ هـ. ش.
٢٥. بستان السياحة، الحاج زين العابدين شيروانى، تهران: احمدى، چاپ اول، ١٣١٥ هـ. ش.
٢٦. بهجة الآمال في شرح زبدة المقال، ملاعلى عليارى تبريزى، بنياد فرهنگ اسلامى، تهران: بنياد فرهنگ اسلامى كوشانپور، الطبعة الثانية، ١٤١٢ هـ. ق.
٢٧. بيست رساله، ميرزاى احمد آشتيانى (وفات ١٣٩٥ ق)، قم: دفتر تبليغات اسلامى، چاپ اول، ١٣٨٣ هـ. ش.

## تطهير الشريعة عن حديقة الشيعة • ٥٠٩

٢٨. تاريخ ادبيات ايران، ذبيح الله صفا، تهران: فردوس، ١٣٨٦ ه. ش.
٢٩. تاريخ بيداري ايرانيان، ميرزا محمد ملقب به ناظم الاسلام، تهران: بيكان، ١٣٧٦-١٣٧٧ ه. ش.
٣٠. تاريخ جهان آراى عباسى، محمد طاهر وحيد قزوينى (وفات ١١٢٠ ه. ق.)، با تصحيح سعيد مير محمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي، ١٣٨٣ ه. ش.
٣١. تاريخ حبيب السير في اخبار افراد بشر، غياث الدين بن همام الدين خواند مير (وفات ٩٤٢ ه. ق.)، تهران: خيام، ١٣٨٥ ه. ش.
٣٢. تاريخ رويان، محمد بن حسن اولياء الله (قرن ٨)، با تصحيح منوچهر ستوده، تهران: بنياد فرهنگ ايران، ١٣٤٨ ه. ش.
٣٣. تاريخ عالم آراى عباسى، اسكندر منشى، تهران: دار الطباعة آقا سيد مرتضى، ١٣١٤ ه. ق.
٣٤. تاريخ نظم و نثر در ايران و در زبان فارسى تا پايان قرن دهم هجرى، سعيد نفيسى، تهران: فروغى، ١٣٤٤ ه. ش.
٣٥. تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الأعلام، شمس الدين محمد بن احمد الذهبى (وفات ٧٤٨)، تحقيق عمر عبد السلام تدمرى، بيروت: دار الكتاب العربى، الطبعة الثانية، ١٤١٣ ه. ق.
٣٦. تاريخ بغداد، احمد بن على خطيب بغدادى (وفات ٤٦٣ ق)، با تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون، چاپ اول، ١٤١٧ ه. ق.
٣٧. تاريخ مدينة دمشق و ذكر فضلها و تسمية من حلها من الأماثل أو اجتاز بنواحيها من واردتها و أهلها، على بن حسن ابن عساكر (وفات ٥٧١ ق)، با تحقيق على شيرى، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، ١٤١٥ ه. ق.
٣٨. تبصرة المؤمنین، مير محمد مؤمن تنكابنى (قرن يازدهم)، نسخه خطی.
٣٩. تتميم أمل الآمل، عبد النبي بن محمد تقى قزوینى، با تحقيق احمد حسینی اشكوری قزوینى، قم: كتابخانه عمومى آيت الله مرعشى نجفى، ١٤٥٧ ه. ق.
٤٥. تحفة الاخير، محمد طاهر قمى، تصحيح داود الهامى، تهران: مطبوعاتی هدف، چاپ اول، ١٣٦٩ ه. ش.
٤١. تذكرة الشعراء، محمد طاهر نصر آبادى اصفهانى، تهران: كتابفروشى فروغى، ١٣٦١ ه. ش.
٤٢. تراجم الأعيان من أبناء الزمان، حسن بن محمد بورينى، با تحقيق صلاح الدين منجد، دمشق: مطبوعات المجمع العلمي العربي، الطبعة الاولى، ١٩٥٩ م.

۴۳. ترجمه تفسیر المیزان، علامه محمد حسین طباطبایی (وفات ۱۴۰۲ق)، محمد باقر موسوی (وفات ۱۴۲۱ ه. ق)، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ه. ش.
۴۴. ترجمه تقویم التواریخ (سالشمار وقایع مهم جهان از آغاز آفرینش تا سال ۱۰۸۵ ه. ق.)، مصطفی بن عبد الله حاجی خلیفه، با تصحیح هاشم محدث، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۴ ه. ش.
۴۵. تعلیقه بر الهیات شرح تجرید، محمد بن احمد خفزی، با تصحیح فیروزه ساعتچیان، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۲ ه. ش.
۴۶. تعلیقات علی شرح «فصوص الحکم» و «مصباح الأنس»، امام خمینی رحمته الله علیه، با تصحیح حسن رحیمیان، قم: پاسدار اسلام، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۴۷. تعلیقة أمل الأمل، عبد الله بن عیسی بیگ افندی (وفات ۱۱۳۰ ق)، با تحقیق احمد اشکوری، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله علیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق.
۴۸. تفسیر سورة هل أتى، ملامعزالدین اردستانی، نسخه خطی، بی جا، بی نا، بی تا.
۴۹. تفسیر شاهی یا آیات الأحکام، السید امیر ابوالفتح بن مخدوم خادم حسینی عربشاهی، با مقدمه ولی الله اشراقی، تهران: نوید، چاپ اول، ۱۳۶۲ ه. ش.
۵۰. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، با تحقیق موسوی جزیری، قم: دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۳۶۳ ه. ش.
۵۱. تکملة الذریعة، محمد علی روضاتی، با اعداد محمد برکت، تهران: مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۴۳۲ ق.
۵۲. تکملة أمل الأمل، حسن صدر، با تحقیق حسینعلی محفوظ و عبدالکریم دباغ، بیروت: دارالمؤرخ العربی، الطبعة الاولى، ۱۴۲۹ ه. ق.
۵۳. تهلیلیه، محمد بن اسعد محقق دوانی (وفات ۹۰۸ ق)، تهران: کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۳ ه. ش.
۵۴. جامع الأخبار، محمد بن محمد شعیری (قرن ششم)، نجف: مطبعة حیدریة، چاپ اول، بی تا.
۵۵. الجامع للشرائع، یحیی بن سعید حلّی (۶۸۹ یا ۶۹۰ ق)، با تصحیح جمعی از محققین تحت اشراف آیه الله سبحانی، قم: مؤسسه سید الشهداء العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه. ق.
۵۶. جرعه ای از دریا، آیه الله سید موسی شبیری زنجانی، قم: کتاب شناسی شیعه (وابسته به موسسه فرهنگی کتابشناسی بزرگ شیعه)، ۱۳۹۲ ه. ش.

٥٧. الجزية وأحكامها في الفقه الإسلامي، على أكبر كلانترى ارسنجانى، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول، ١٤١٦ هـ.ق.
٥٨. جمهرة أنساب العرب، على بن احمد ابن حزم (وفات ٤٥٦ق)، بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ.ق.
٥٩. الحاشية على الهيئات الشرح الجديد للتجريد، احمد بن محمد مقدس اردبيلي (وفات ٩٩٣ق)، باتحقيق احمد عابدى، قم: دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، مركز انتشارات، چاپ دوم، ١٤١٩ هـ.ق.
٦٠. حدائق الحقائق في شرح نهج البلاغه، قطب الدين كيدرى بيهقى نيشابورى، باتحقيق عزيزالله عطاردى، قم: بنياد نهج البلاغه، ١٣٧٥ هـ.ش.
٦١. حدائق السياحة، زين العابدين شيروانى، نسخه خطى، گنجينه اصفهان، ١٣١٤ هـ.ق.
٦٢. حديقة الشيعة، العلامة المولى احمد بن محمد اردبيلي، به تصحيح صادق حسن زاده وعلى اكبر زمانى نژاد، قم: انصاريان، چاپ چهارم، ١٤٢٩ هـ.ق.
٦٣. حق المبين في تصويب المجتهدين و تخطئة الاخباريين، جعفر بن خضر كاشف الغطاء (وفات ١٢٢٨ق)، تهران: شيخ احمد شيرازي، چاپ اول، ١٣١٩ ق.
٦٤. الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، محمد بن ابراهيم صدرالدين شيرازي (وفات ١٥٥٥ هـ.ق.)، قم: مكتبة المصطفوي، ١٣٦٨ هـ.ش.
٦٥. جلية الأولياء و طبقات الأصفياء، حافظ أبو نعيم احمد بن عبدالله (وفات ٤٣٥ق)، قاهره: دار ام القرى، ١٩٣٢ م.
٦٦. حواشى شرح تهذيب، نسخه خطى، بى جا، بى تا، بى نا
٦٧. الخرائج و الجرائح، سعيد بن هبة الله قطب راوندى (٥٧٣ق)، مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، قم: ١٤٥٩ هـ.ق.
٦٨. خلاصة الأشعار وزبدة الأفكار، محمد بن على تقى الدين كاشي، به كوشش عبدالعلى اديب برومند، تهران: مركز پژوهشى ميراث مكتوب، ١٣٨٤ هـ.ش.
٦٩. خلاصة التواريخ، احمد بن حسين منشى قمى، با تصحيح احسان اشراقى، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ١٣٨٣ هـ.ش.
٧٥. الخلاف، شيخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسى (وفات ٤٦٥ق)، با تصحيح على خراسانى و ديگران، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول، ١٤٥٧ هـ.ق.
٧١. الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، عبدالرحمن بن أبى بكر سيوطى (وفات ٩١١ق)، قم: كتابخانه آية الله مرعشى، چاپ اول، ١٤٥٤ هـ.ق.

٧٢. الدروس الشرعية في فقه الإمامية، الشهيد الأول محمد بن مكي عاملي (وفات ٧٨٦ ق)، قم: جامعه مدرسين، چاپ دوم، ١٤١٧ ه. ق.
٧٣. دفتر اول از مجموعه عرفان و حکمت، محمد حسن و کبلی.
٧٤. دمع السجوم (ترجمه نفس المهموم)، شیخ عباس قمی، مترجم علامه شعرانی (وفات ١٣٥٩ ه. ق)، قم: هجرت، چاپ اول، ١٣٨١ ه. ش.
٧٥. ده رساله محقق بزرگ فیض کاشانی، ملامحسن فیض کاشانی (١٠٩١ ه. ق)، اصفهان: مرکز تحقیقات علمی و دینی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ١٣٧١ ه. ش.
٧٦. دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار، حامد الگار، ترجمه ابوالقاسم سرری، تهران: توس، ١٣٦٩ ه. ش.
٧٧. دیوان المبتدأ والخبر فی تاریخ العرب والبربر من عاصره من ذوی الشأن الأكبر، عبدالرحمن بن محمد بن خلدون (وفات ٨٠٨)، تحقیق خلیل شحادة، بیروت: دار الفکر، ط الثانية، ١٤٠٨.
٧٨. الذریعة إلى تصانیف الشيعة، الشیخ محمد محسن آقابزرگ الطهرانی، بیروت: دار الأضواء، الطبعة الثالثة، ١٤٠٣ ه. ق.
٧٩. ذهبیه تصوف علمی - آثار ادبی، اسدالله خاوری، تهران: دانشگاه تهران، ١٣٦٢ ه. ش.
٨٠. رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی (وفات ٤٥٠ ق)، با تحقیق آیه الله شبیری زنجانی، قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ ششم، ١٣٦٥ ه. ش.
٨١. رحلة ابن بطوطة (تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار)، محمد بن عبدالله ابن بطوطة، با تحقیق عبدالهادی تازی، رباط - مغرب: مطبوعات أكاديمية المملكة المغربية، ١٤١٧ ه. ق.
٨٢. رسالة في الغناء، شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی (وفات ١١٠٤ ق)، قم: نشر مرصاد، چاپ اول، ١٤١٨ ه. ق.
٨٣. الرسائل المختارة، محقق دوانی و میر محمد باقر داماد (وفات ٩٠٨ ق)، به کوشش دکتر تویسرکانی، اصفهان: مکتبه الإمام أمير المؤمنين، ١٣٦٥ ه. ش.
٨٤. رسائل رجالیه، ابوالمعالی کلباسی (وفات ١٣١٥ ه. ق)، تحقیق محمد حسین درایتی، قم: دارالحدیث، ١٤٢٢ ه. ق.
٨٥. رسائل مجذوبیه، محمد جعفر بن صفر مجذوب علیشاه، با تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران: حقیقت، ١٣٧٧ ه. ش.
٨٦. روح مجرد، علامه سید محمد حسین طهرانی، مشهد: انتشارات علامه طباطبائی، چاپ نهم، ١٤٢٩ ه. ق.



٨٧. روض الجنان وروح الجنان في تفسير القرآن، حسين بن علي ابوالفتوح رازی (وفات ٥٥٦ق)، با تصحيح محمد مهدي ناصح و محمد جعفر ياحقي، مشهد: ايران، بنياد پژوهشهای اسلامي، ١٤٠٨ ه.ق.
٨٨. روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات، محمد باقر بن زين العابدين خوانساری، با تحقيق اسد الله اسماعيليان، قم: دهقاني، چاپ اول، ١٣٩٠ ه.ق.
٨٩. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - كالتن)، زين الدين بن علي عاملي شهيد ثاني (٩٦٦ ه.ق)، قم: كتابفروشي داوري، چاپ اول، ١٤١٥ ه.ق.
٩٠. روضة الشهداء، ملاحسين واعظ كاشفي (وفات ٩١٥ق)، تهران: معين، ١٣٩٠ ه.ش.
٩١. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة)، علامه محمد تقی بن مقصود علي مجلسي (وفات ١٥٧٥ق)، با تصحيح موسوی كرومانی و ديگران، قم: مؤسسه فرهنگي اسلامي كوشانبور، ١٤٠٦ ق.
٩٢. روضه خلد، مجد خوافي، با تصحيح محمود فرخ، تهران: كتابفروشي زوار، ١٣٤٥ ه.ش.
٩٣. رياض السياحة، زين العابدين شيرواني، با تصحيح حسين بدر الدين واصغر حامد رباني، تهران: انتشارات سعدي، چاپ اول، ١٣٦١ ه.ش.
٩٤. رحانة الادب في تراجم المعروفين بالكنية او اللقب، ميرزا محمد علي مدرس خياباني تبريزي (وفات ١٣٧١ق)، تهران: خيام، ١٣٦٩ ه.ش.
٩٥. رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، نعمت الله بن عبدالله محدث جزائري (وفات ١١١٢ق)، بيروت: مؤسسة التاريخ العربي، چاپ اول، ١٤٢٧ ه.ق.
٩٦. رياض العلماء وحياض الفضلاء، علامه عبدالله بن عيسى بيگ افندي، با تحقيق احمد حسيني اشكوري، بيروت: مؤسسة التاريخ العربي، ١٤٣١ ه.ق.
٩٧. زبدة البيان في أحكام القرآن، العلامة المحقق احمد بن محمد اردبيلي، با تحقيق محمد باقر بهبودي، تهران: المكتبة الجعفرية لإحياء الآثار الجعفرية، الطبعة الاولى، بي تا.
٩٨. زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفي (وفات ١٣٦٥ش)، تهران: نگاه، ١٣٩١ ه.ش.
٩٩. زهر الربيع، سيد نعمت الله جزائري (وفات ١١١٢)، بيروت: المؤسسة العالمية للتجليد، الطبعة الاولى، ١٤٢١ ه.ق.
١٠٠. سبع المثاني، نجيب الدين رضا تبريزي، تصحيح ميرزا محسن اردبيلي، چاپ سنگي، شيراز: مطبع احمدی، ١٣٤٢ ه.ق.
١٠١. سفرنامه شاردن، ژان شاردن (١٧١٣ م)، مترجم اقبال يغمايي، تهران: توس، ١٣٧٢ ه.ش.
١٠٢. سفينة البحار، عباس محدث قمی (وفات ١٣٥٩ق)، قم: اسوه، چاپ اول، ١٤١٤ ه.ق.

١٠٣. السهام المارقة عن اغراض الزنادقة، نسخته خطي، كتابخانه مجلس شورای ملی.
١٠٤. سياست و فرهنگ روزگار صفوی، رسول جعفریان، تهران: نشر علم، چاپ اول، ١٣٨٨ ه. ش.
١٠٥. سيرت رسول الله ﷺ مشهور به سيرة النبي، عبد الملك ابن هشام، ترجمه و انشای رفيع الدين اسحق بن محمد همدانی (قاضی ابرقوه)؛ با مقدمه و تصحيح اصغر مهدي، تهران: خوارزمی، ١٣٧٧ ه. ش.
١٠٦. السيرة النبوية، ابن هشام حميرى معافرى (وفات ٢١٨ ق)، بيروت: دار المعرفة، بی تا.
١٠٧. شرح نهج البلاغة، ابن ابى الحديد، با تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفي رحمته الله عليه، بی تا.
١٠٨. شواكل الحور في شرح هياكل النور، محمد بن اسعد دوانی (وفات ٩٠٨ ه. ق.)، با تحقيق احمد تويسرکانی، مشهد: بنياد پژوهشهای اسلامي آستان قدس رضوی، ١٤١١ ه. ق.
١٠٩. صبح گلشن، سيد على حسن خان بن صديق حسن خان سليم بهوپالی، تهران: اوستا فراهانی، ١٣٩٥ ه. ش.
١١٠. صفويه در عرصه دين، فرهنگ و سياست، رسول جعفریان، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ١٣٧٩ ه. ش.
١١١. طبقات اعلام الشيعة، الشيخ محمد محسن آقابزرگ الطهرانی (وفات ١٣٨٩ ق)، بيروت: دار احیاء التراث العربي، الطبعة الاولى، ١٤٣٥ ه. ق.
١١٢. طرائق الحقائق، محمد معصوم بن زين العابدين عليشاه، با تصحيح محمد جعفر محجوب، تهران: سنائی، ١٣٨٣ ه. ش.
١١٣. علل الشرائع، شيخ صدوق (محمد بن على بن بابويه قمي ٣٨١ ق)، قم: كتابفروشی داوری، چاپ اول، ١٣٨٦ ه. ق.
١١٤. عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب، ابن عنبه حسنی (وفات ٨٢٨ ق)، قم: انصاریان، ١٤١٧ ه. ق.
١١٥. عين الحياة، العلامة المولى محمد باقر المجلسی، قم: انوار الهدی، ١٣٨٢ ه. ش.
١١٦. غاية المراد في شرح نكت الإرشاد، شهيد اول محمد بن مكی عاملی (٧٨٦ ق)، با تصحيح رضا مختاری، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامي حوزه علميه قم ١٤١٤ ه. ق.
١١٧. الغدير في الكتاب و السنة و الأدب، عبد الحسين اميني، قم: مركز الغدير للدراسات الإسلامية، ١٤١٦ ه. ق.
١١٨. غنا، موسیقی، ج ٣، رضا مختاری و محسن صادقی، قم: بوستان کتاب قم، ١٣٨٧ ه. ش.
١١٩. غنية النزوع إلى علمي الأصول و الفروع، ابن زهره (حمزة بن على حسینی حلبی ٥٨٥ ق)، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام، چاپ اول، ١٤١٧ ه. ق.

۱۲۰. الفصول المهمة في معرفة الأئمة عليهم السلام، ابن صباغ (على بن محمد وفات ۸۵۵ق)، نجف: مكتبة دارالكتب التجارية، ۱۳۸۱ ه.ق.
۱۲۱. فلسفه اخلاق، مرتضى مطهرى، قم: صدرا، ۱۳۹۲ ه.ش.
۱۲۲. فلسفه و عرفان از منظر دانشمندان شيعه، محمد حسن وكيلى.
۱۲۳. الفوائد الرضويه فى احوال علماء المذهب الجعفريه، شيخ عباس قمى، با تحقيق ناصرباقرى بيد هندی، قم: بوستان كتاب قم، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ه.ش.
۱۲۴. الفوائد المدنية الشواهد المكية، مولى محمد امين استرآبادى، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ دوم، ۱۴۲۶ ه.ق.
۱۲۵. فهرست كتابخانه اهدائى آقاى سيد محمد مشكوة به كتابخانه دانشگاه تهران، علينقى منزوى تهرانى، تهران: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران: ۱۳۳۰ ه.ش.
۱۲۶. فهرست كتاب هاى خطى كتابخانه آية الله مرعشى، تنظيم احمد حسين اشكورى، قم: كتابخانه عمومى آية الله مرعشى، ۱۳۷۱ ه.ش.
۱۲۷. فهرست كتب الشيعة وأصولهم وأسماء المصنفين وأصحاب الأصول، محمد بن حسن طوسى، قم: مكتبة المحقق طباطبايى، چاپ اول، ۱۴۲۰ ه.ق.
۱۲۸. فهرست نسخه هاى خطى كتابخانه مركزى دانشگاه تهران، محمد تقى دانش پژوه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ ه.ش.
۱۲۹. الفهرست، على بن عبيد الله منتجب الدين (وفات ۵۸۵ق)، با تحقيق حلال الدين محدث، قم: كتابخانه عمومى حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى رحمته الله عليه، چاپ اول، ۱۳۶۶ ه.ش.
۱۳۰. قصص العلماء، محمد بن سليمان تنكابنى (وفات ۱۳۰۲ق)، تهران: شركت انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ه.ش.
۱۳۱. كاشف الحق، ملامعزالدين اردستانى، بى جا، بى نا، بى تا.
۱۳۲. كشف الحقيقة فى اعتبار الحديقة، على رضا دوستى، تهران: دليل ما، چاپ اول، ۱۳۹۶ ه.ش.
۱۳۳. كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، حسن بن يوسف علامه حلى (۷۲۶ ه.ق.)، با تصحيح علامه حسن زاده آملی، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۳۴. كلييات ديوان شيخ بهايى، شيخ محمد بن حسين بهايى، سيد جواد معصومى، تهران: طوبای محبت، چاپ چهارم، ۱۳۸۹ ه.ش.
۱۳۵. كافى، ثقة الإسلام محمد بن يعقوب كلينى، قم: دار الحديث، ۱۴۲۹ ه.ق.

١٣٦. الكافي، ثقة الإسلام محمد بن يعقوب كليني، قم: دار الكتب الإسلامية، تهران: ١٤٠٧ هـ. ق.
١٣٧. الكامل في التاريخ، عز الدين أبو الحسن علي بن أبي الكرم المعروف بابن الأثير (وفات ٦٣٠ هـ)، بيروت: دار صادر - دار بيروت، ١٣٨٥ هـ. ق.
١٣٨. الكامل في التاريخ، علي بن محمد ابن أثير جزري (وفات ٦٣٠ هـ)، بيروت: دارالصادر، ١٣٨٥ هـ. ش.
١٣٩. كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، مصطفى بن عبد الله حاجي خليفه، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، بي. تا.
١٤٠. كشف الغمة في معرفة الأئمة، علي بن عيسى اربلي (وفات ٦٩٢ هـ)، با تصحيح سيد هاشم رسولي محلاتي، تبريز: بني هاشمي، چاپ اول، ١٣٨١ هـ. ق.
١٤١. كشف الغمة في معرفة الأئمة، محدث اربلي (وفات ٦٩٢ هـ)، قم: رضى، چاپ اول، ١٤٢١ هـ. ق.
١٤٢. كفاية الأثر في النص على الأئمة الاثني عشر، علي بن محمد خراز، قم: بيدار، ١٤٠١ هـ. ق.
١٤٣. كفاية المهتدي في معرفة المهدي عليه السلام، محمد بن محمد ميرلوحى سبزواري، با مقدمه مصطفى شريعت موسوى اصفهاني، قم: دارالتفسير، ١٤٢٦ هـ. ق.
١٤٤. كمال الدين وتمام النعمة، شيخ صدوق (محمد بن علي ابن بابويه وفات ٣٨١ هـ)، با تصحيح علي اكبر غفاري، تهران: اسلاميه، چاپ دوم، ١٣٩٥ هـ. ق.
١٤٥. لواع صاحبقراني مشهور به شرح فقيه، محمد تقى بن مقصود على علامه مجلسي (وفات ١٠٧٠ هـ)، قم: مؤسسه اسماعيليان، چاپ دوم، ١٤٠٦ هـ. ق.
١٤٦. لؤلؤة البحرين، العلامة يوسف بن احمد بحراني، زين العابدين شيرواني، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، بي تا
١٤٧. مجالس المومنين، علامه شهيد قاضى نورالله شوشترى، تهران: اسلاميه، چاپ چهارم، ١٣٧٧ هـ. ش.
١٤٨. مجمع الفائدة والبرهان في شرح إرشاد الأذهان، علامه محقق احمد بن محمد اردبيلي، با تصحيح مجتبى عراقى وديكران، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، الطبعة الأولى، ١٤٠٣ هـ. ق.
١٤٩. مجموع رسائل فيض، ملا محسن فيض كاشاني (١٠٩١ هـ ق)، با تصحيح محمد امامى كاشاني وبهراد جعفرى، تهران: مدرسه عالي شهيد مطهرى، چاپ اول، ١٣٨٧ هـ. ش.
١٥٠. المختصر النافع في فقه الإمامية، نجم الدين جعفر بن حسن محقق حلى (٦٧٦ هـ ق)، قم: مؤسسة المطبوعات الدينية، چاپ ششم، ١٤١٨ هـ. ق.
١٥١. مدارك الأحكام فى شرح عبادات شرائع الاسلام، محمد بن على عاملى (وفات ١٠٥٩ هـ ق)، بيروت: مؤسسة آل البيت عليه السلام، الطبعة الأولى، ١٤١١ هـ. ق.

۱۵۲. مرآة الحق، حاج محمد جعفر كبودرآهنگی، با تصحيح حامد ناجی اصفهانی، تهران: حقيقت، چاپ اول، ۱۳۸۳ ه. ش.
۱۵۳. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، علامه محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)، با تصحيح سيد هاشم رسولى محلاتی، تهران: دارالکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه. ق.
۱۵۴. مرآة الكتب، ثقة الاسلام على بن موسى تبریزی، با تحقيق محمد على حائری و على صدرایی خویی، قم: چاپ اول، ۱۴۱۴ ه. ق.
۱۵۵. المستدرک على الصحيحين، محمد بن عبد الله حاکم نيشابوری، بيروت: العصرية، ۱۴۲۰ ه. ق.
۱۵۶. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، المحدث حسين بن محمد تقی نوری، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه. ق.
۱۵۷. مصائب النواصب (في الردّ على نواقض الروافض)، قاضي نورالله بن شريف الدين شوشتری، با تحقيق قيس عطار، قم: دليل ما، ۱۴۲۶ ه. ق.
۱۵۸. مصباح الأنس بين المعقول والمشهود، محمد بن حمزه فناری (وفات ۸۳۴ ه. ق)، با تصحيح ابراهيم الكيالي، بيروت: دارالکتب العلميه، چاپ اول، ۲۰۱۰ م.
۱۵۹. مصنفاة فارسی، علاء الدوله سمنانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگي، ۱۳۸۳ ه. ش.
۱۶۰. مصنفاة مير داماد، مير محمد باقر داماد (وفات ۱۴۰۱ ق)، به اهتمام عبد الله نورانی، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگي، چاپ اول، ۱۳۸۵-۱۳۸۱ ه. ش.
۱۶۱. معالم الدين و ملاذ المجتهدين، شيخ جمال الدين حسن شهيد ثانی، قم: دفتر انتشارات اسلامي.
۱۶۲. معجم المؤلفين، عمر رضا كحاله، بيروت: دار احياء التراث العربي، الطبعة الاولى، ۱۳۷۶ ه. ق.
۱۶۳. المقالات و الفرق، سعد بن عبد الله اشعري، با تصحيح محمد جواد مشكور، تهران: شركت انتشارات علمی و فرهنگي، ۱۳۶۰ ه. ش.
۱۶۴. مقامات السالكين، محمد بن محمد دارابی، قم: مرصاد، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه. ق.
۱۶۵. مقام الفضل، آقا محمد على بن وحيد بهبهانی کرمانشاهی (۱۲۰۶ ه. ق)، قم: مؤسسه علامه مجدّد وحيد بهبهانی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه. ق.
۱۶۶. مکتب های عرفانی حوزه های علمیه شیعه، غلامرضا جلالی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامي، ۱۳۹۷ ه. ش.
۱۶۷. المناقب اخطب خوارزم، موفق بن احمد (وفات ۵۶۸) با تحقيق محمودی، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۱ ه. ق.

١٦٨. المنتظم في تاريخ الأمم والملوك، ابوالفرج ابن الجوزي (وفات ٥٩٧ق)، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٢ هـ.ق.
١٦٩. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، آية الله خويي، ميرزا حبيب الله (وفات ١٣٢٤ق)، با ترجمه حسن حسن زاده آملی و محمد باقر كمره ای،، تهران: مكتبة الإسلامية، چاپ چهارم، ١٤٥٥ هـ.ق.
١٧٥. منية المرید في آداب المفید و المستفید، شهید ثانی (زين الدين بن علي)، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤٢٧ هـ.ق.
١٧١. موسوعة طبقات الفقهاء، گروه علمی موسسه امام صادق عليه السلام زیر نظر آية الله سبحانه، قم: مؤسسه الإمام الصادق عليه السلام، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ.ق.
١٧٢. المهذب، قاضی عبد العزيز ابن براج طرابلسی (٤٨١ق)، با تصحيح جمعی از محققين و مصححين تحت إشراف شيخ جعفر سبحانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤٥٦ هـ.ق.
١٧٣. مهر تابان، علامه سيد محمد حسين طهرانی، مشهد، انتشارات ملكوت نور قرآن، چاپ هشتم، ١٤٢٦ هـ.ق.
١٧٤. میراث اسلامی ایران، رسول جعفریان، قم: كتابخانه عمومی آية الله مرعشی نجفی، ١٣٧٥ هـ.ش.
١٧٥. میراث حوزه اصفهان، احمد سجادی و رحيم قاسمی، قم: موسسه فرهنگي مطالعاتی الزهراء عليها السلام، ١٣٨٣ هـ.ش.
١٧٦. نزهة الكرام و بستان العوام، مرتضى بن الداعي، به اهتمام محمّد شیروانی، تهران: باقر ترقی، ١٣٦١ هـ.ش.
١٧٧. نظم المتناثر من الحديث المتواتر، محمد بن جعفر الکتانی، دار الكتب السلفیه، قاهره، چاپ دوم.
١٧٨. نقد الرجال، مصطفى بن حسين تفرشی، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، ١٣٧٧ هـ.ش.
١٧٩. النقص، عبد الجليل قزوينی، به تصحيح جلال الدين محدّث، تهران: انجمن آثار ملی، ١٣٨٥ هـ.ش.
١٨٥. النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، شيخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (٤٦٥ق)، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثانية، ١٤٥٥ هـ.ق.
١٨١. الوافي، محمد محسن بن شاه مرتضى فيض كاشانی (١٥٩١ق)، اصفهان: كتابخانه امام أمير المؤمنين علي عليه السلام، چاپ اول، ١٤٥٦ هـ.ق.

۱۸۲. وسائل الشيعة، الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي، قم: مؤسسة آل البيت، الطبعة الاولى، ۱۴۰۹ ه. ق.
۱۸۳. الوسيلة إلى نيل الفضيلة، شيخ محمد بن علي بن حمزه طوسي (۵۶۶ ق)، با تصحيح محمد حسون، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي نجفی، ۱۴۰۸ ه. ق.
۱۸۴. وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، احمد بن محمد ابن خلكان (وفات ۶۸۱ ق)، با تحقيق احسان عباس، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، بی تا.
۱۸۵. الهدايا الشيعة أئمة الهدى، محمد بن محمد رضا مجذوب تبریزی، با تصحيح محمد حسين درايی، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۷ ه. ق.
۱۸۶. هدية العارفين فی اسماء المؤلفين وأثار المصنفين، اسماعيل پاشا بغدادی، بيروت: دار احیاء التراث العربي، الطبعة الولی، ۱۹۵۱ م.
۱۸۷. هزار و يك كلمه، علامه حسن حسن زاده آملی، قم: بوستان كتاب، چاپ سوم، ۱۳۸۱ ه. ش.
۱۸۸. هزار و يك نكته، علامه حسن حسن زاده آملی، تهران: مركز نشر فرهنگي رجاء، چاپ پنجم، ۱۳۶۵ ه. ش.
۱۸۹. یادداشت های قزوینی، مؤلف ایرج افشار، تهران: علمی، ۱۳۶۳ ه. ش.

## فهرست مقالات

۱. «اخباری گری پیدایش و پیامدها»، علی اکبر ذاکری، در مجله حوزه، آذر و دی - بهمن و اسفند ۱۳۷۷، شماره ۸۹ و ۹۰.
۲. «بررسی انتساب کتاب حديقه الشيعة به مقدس اردبیلی»، محمد عیسی جعفری، در مجله معارف عقلي، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۸۷، صص ۱۳-۱۴.
۳. «بررسی نظریه ذوق تأله در مسئله وحدت وجود»، محمود قیوم زاده، در فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم، سال دهم، شماره دوم.
۴. «بررسی حديقه الشيعة»، صادق حسن زاده مراغه ای، در آئینه پژوهش، ۱۳۷۵، شماره ۳۹.
۵. «پیرامون نقد تهافت غزالی»، سید جلال الدین آشتیانی، در کیهان اندیشه. سال ۱۳۶۵، صص ۳۱-۳۲.
۶. «روابط سیاسی قطب شاهیان و صفویان»، محمود صادقی علوی، در مجله تاریخ در آئینه پژوهش، زمستان ۱۳۸۵، شماره ۱۲.

۷. «تفاوتهای حدیقة الشیعة و کاشف الحق» در جلد دهم مجموعه آثار کنگره مقدس اردبیلی (مقالات فارسی).
۸. «تفاوت های حدیقة الشیعة و کاشف الحق»، در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر سید محمد کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷ ه. ش.
۹. «کتاب شناسی تألیفات علامه مجلسی»، ناصرالدین انصاری قمی، در مجله مشکوة، شماره ۲۹، ۱۳۶۹ ه. ش، (۲۴ صفحه، از ۱۵۰ تا ۱۷۳).
۱۰. «نادرستی انتساب حدیقة الشیعة به مقدس اردبیلی»، علی اکبر ذاکری، در مجله حوزه، شماره ۷۵.

## وبلاگ آثار:

<http://alasar.blog.ir/1398/06/30/qurbolasand>

<http://alasar.blog.ir/1397/11/14/nasihah>

<http://alasar.blog.ir/1397/03/07/Wafat>

<http://alasar.blog.ir/1397/03/12/sanad>